Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



ریاست عالیه دانشگاه پهلوی

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



انتشارات دانشگاه پهلوی
۵۸

مجموعه مقالات

چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

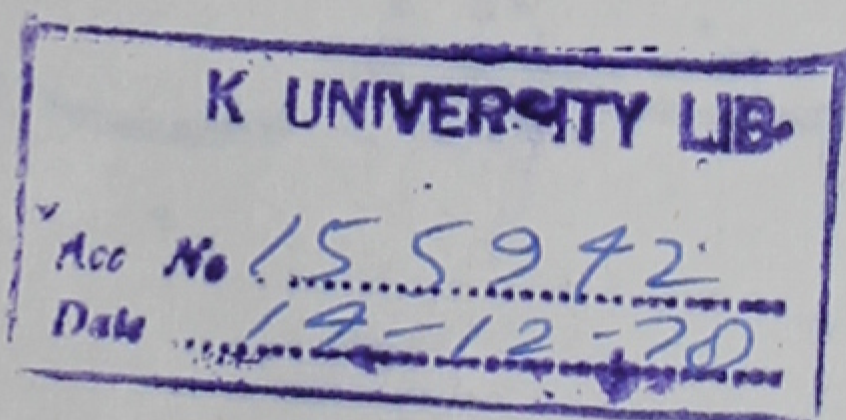
شامل ۲۴ مقاله

در زمینه ادب و فرهنگ ایران

به کوشش :

دکتر محمد حسین اسکندری

جلد دوم



این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه درتاریخ اول شهریور ۱۳۵۳
درچاپخانه دانشگاه پهلوی شیراز بچاپ رسید

فهرست مندرجات کتاب

صفحه

صفحه

---

* این مقاله بیست وپنجمین مقاله است که بعلت تأخیر ورود در پایان کتاب بچاپ رسید .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مجموعهٔ

مقالات چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

(۱۱ تا ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۲)

که توسط دانشگاه پهلوی شیراز

برگزار گردیده است

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

متن تلگرام آقای دکتر فرهنگ مهر

رئیس دانشگاه پهلوی به پیشگاه مبارک

اعلیحضرت همایون شاهنشاه، آریامهر

به مناسبت

تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات

ایرانی در دانشگاه پهلوی

پیشگاه مبارك

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

اعضای چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی بانهایت افتخار مراتب سپاس وحق‌شناسی بیکران خود را به پیشگاه مبارك تقدیم می‌دارندوازتوفیق‌عظیمی که براثرعنایات ومراحم‌عالیه‌وتوجه‌خاص ذات اقدس شهریاری به تاریخ وفرهنگ و ادب ایران، نصیب آنان شده است‌صمیمانه تشکرمی کنندوازدرگاه پروردگارتوانا دوام‌عمر وبقاءِ سلطنت **شاهنشاه‌آریامهر** رامسئلت می‌نمایند .

جان‌نثار فرهنگ‌مهر

رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

و

رئیس دانشگاه پهلوی

(۸ — ۱۰)

۵۲/۶/۱۵

متن خطابه خیر مقدم به پیشگاه مبارک

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

به مناسبت

تشریف فرمائی ایشان به انجمن شرکت کنندگان

در چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی *

---

* این خطابه توسط جناب آقای دکتر فرهنگ مهر ریاست دانشگاه پهلوی و رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی ایراد گردید .

علیاحضرتا

ازاینکه شهبانوی ادب پرور وفرهنگ گستر ایران بـه شرکت کنندگان در چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی افتخار شرفیابی ارزانی فرموده‌اند بـا فروتنی ازسوی خود و همه شرکت کنندگان سپاسگزاری مینماید .

بررسی و پژوهشهای مربوط به ایران و فرهنگ و تمدن آن در سالهای اخیر مورد توجه مستمر محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی قرار گرفته است. بمنظور آگاهی بیشتر محققان این رشته از کارها و فعالیتهـای یکدیگر و آشنائی بیشتر با توسعهٔ تحقیقات و مطالعات ایران شناسی به پیشنهاد مشترك دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، نخستین کنگره تحقیقات ایرانی در شهریور ماه ۱۳۴۹ در دانشگاه تهران تشکیل شد . دومین کنگره در شهریـور ماه سال بعـد در دانشگاه مشهد و سومین کنگره ، سال قبل بـدعوت بنیاد فرهنگ ایران در تهـران تشکیل گردید و اینك مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی مفتخر است که میزبان چهارمین کنگره باشد .

دراین کنگره نزدیك به ۲۳۰ نفر از دانشمندان و محققان ایرانی و خارجی از سراسر کشور شرکت دارند و درباره زبان شناسی ، باستان شناسی ، ادبیات ، تاریخ و جغرافیا ، مردم شناسی ، فرهنگ عامه ، کتابشناسی ، دین و عرفان و فلسفه و مطالعات اجتماعی به بحث و مداقه خواهند نشست .

درروزگار پر آشوب امروز که ارزشهای واقعی زندگی ، اهمیت خود را ازدست داده ، برادری و بشردوستی جای خود را به دشمنی و خود پرستی سپرده‌اند ، اهمیت کار و ارزش تشکیل چنین مجامعی بخوبی روشن است .

فرهنگ ایران مشحون از حکمت و فضائل و خصوصیات برجسته فرهنگهای مختلف ، وسرچشمه عشق بزیبائی ، راستی ، دوستی ونیکی است . آنجاکه فرهنگ وهنر نباشد بشر در خطر تباهی و زوال است و آنجاکه مفاهیم زیبائی تجلی نکنـد

شادمانی اززندگی رخت برمی بندد. ایران درجهان کهن ملکه آسیا بود . باشد که به‌خواست خدای ایران، باارشادو رهبری خردمندانه **شاهنشاه آریامهر وشهبانوی دانش پرورو ادب گستر** وبه همت فرزندان دانشمند این مرزوبوم ارزش پیام ژرف فرهنگ کهن خودرا دریافته ومقام شایسته خود رابعنوان یکی ازپایه گذاران علم وفلسفه وحکمت درجهان بازیابیم .

بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر
ریاست دانشگاه پهلوی
و رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی در جلسه افتتاحیه کنگره

از کمیته مرکزی کنگره تحقیقات ایرانی بسیار سپاسگزارم که به دانشگاه پهلوی و اینجانب فرصت دادند که مهماندار چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی باشیم. ازسوی همکاران وخودم ازهمه دانشمندان واساتیدی که برما منت گذارده ودر این اجتماع شرکت فرموده‌اند صمیمانه تشکرمیکنم .

کنگره تحقیقات ایرانی هرسال بمنظوربحث وفحص، درهمه موضوعات ومسائل مربوط به ایران اعم اززبان، باستانشناسی وهنر، تاریخ وجغرافیا، فرهنگ عامه، دین وعرفان وفلسفه، ادبیات ومسائل اجتماعی تشکیل میشود و این تنوع موضوع، اهمیت وکشش خاصی برای این کنگره بوجود آورده است .

ایران ازیک **فرهنگ کهن ، غنی و درخشان** برخوردار است .

سرزمین ما درطی اعصار حلقه مرتبط میان شرق وغرب وبمنزله چهارراهی بودکه مدنیت های مختلف درآن با یکدیگر برخورد میکردو ازتماس آنها فرهنگی حاوی فضائل وخصوصیات برجسته فرهنگهای مختلف بوجود آمد. ازویژگیهای این فرهنگ، نوعدوستی، عقل عملی، نشاط وکوشش وعشق به زیبائی وفلسفهٔ دقیق وعمیقی است که توانائی جوابگوئی به‌مسائل معضل حیات را داراست .

ازجهت دین وعرفان وفلسفه :ایران کشوری است که نخستین دین توحیدی را با همه ارزشهای عالی واصول اخلاقی ومبانی عقلی به جهانیان عرضه داشت.

پیدایش اشو زرتشت وپذیرش پیام او در ایران واقعهٔ بزرگی بود . درنظر گزنفون وافلاطون، ایرانیان باستان برخوردارازحکمت ومتصف بهمه فضائل اخلاقی بودند. تأثیرمهرپرستی که ازایران برخاست در مذهب مسیح سالهاست

مورد بحث دانشمندان است .

ایرانیان درپدیدآوردن فلسفه وعرفان اسلامی سهم بسزائی داشته‌اند .

ازجهت‌هنر : هزاران سال است که جهان متمدن، نبوغ ایرانی را برای درك زیبائی‌ستوده است . خرابه‌های تخت جمشید معرف یك هنرمعماری وصنعت عالی است. معماری مساجد وابنیه تاریخی وصنایع ظریفه ایران اسلامی نشان دهنده‌عالیترین ذوق هنری‌وهم آهنگی ونظم فکری است .

درصنایع هنری ایران، حساسیت وخلاقیت، هردودیده میشود .

دل‌وعقل هردو به ندای هنرمند پاسخ میگویند .

ازجهت شعروادبیات : کشورما شهرت‌جهانگیردارد واشعارونغمه‌های شاعران شیرین‌سخن ما چون فردوسی وسعدی وحافظ وصدهاشاعرنامداردیگر همه جادلها رابه هیجان میآورد واندیشه‌ها را به اعلی مراتب کمال رسانده، ما رابانجام اعمال شریف الهام می‌بخشد .

ازجهت سیاست وکشورداری : ایرانیان، عالیترین روشهای‌حکومت را وضع وبنیان نهادند . اعطای آزادی به مردم کشورهای مفتوحه، بردباری و عدم تعصب نسبت به پیروان مذاهب، ازخصوصیات کشورداری‌هخامنشیان بود. ایرانیان باستان ازحیث دریافت روح حقیقی دین ونظم عالی اخلاقی، برهمه ملتهای آنروزبرتری داشتند .

کورش بزرگ درنظر یهودیان مسیح خدا وفرستادهٔ یهوه ، درنظر بابلیان فرزندمردوخ، ودرایران برگزیده اهورامزدا بود .

بسط سخن درموضوعات بالا درمحضردانشمندان متخصصی که دراینجا گردآمده‌اندگستاخی است .

منظورمن فقط نشاندادن اهمیت موضوعاتی است که دراین کنگره مورد گفتگوقرارمیگیرد وخدمتی که شما دانشمندان به شناختن وشناساندن فرهنگ ایران به‌ایرانیان وجهانیان بعهده‌خواهید داشت . ازدیرگاه خاورشناسان‌غرب

دراه‌شناسائی واشاعه فرهنگ‌ما اقدام‌میکرده‌اندواینك مابمرحله‌ای رسیده‌ایم که دیگرنباید به‌مطالعات خارجیان‌قناعت کنیم بلکه باید خودنسبت به شناسائی میراث هنری، تاریخ‌وافتخارات‌ایران، کوشش‌نمائیم. تاریخ و فرهنگ هرقومی شناسنامه ملی‌آن قوم راتشکیل میدهد تنها با شناخت هویت خودمان میتوانیم انتظاراحترام ازدیگران داشته باشیم.

دراین عصرتکنولوژی، سرعت لزوم شناخت این‌هویت‌واین فرهنگ‌ازهر زمان دیگری بیشترشده است. تکنولوژی‌بدون فرهنگ انسان‌را به‌ماشین تبدیل میکند. بدون شك‌علت سرگردانی‌بسیاری ازجوانان، همین دوربودن ازفرهنگ‌و عدم شناخت خصوصیات ملی‌است.

فرهنگ‌سرچشمه‌عشق‌بزیبائی، دوستی، راستی‌ونیکی‌است. آنجاکه‌فرهنگ وهنرنباشد بشردرخطر تباهی وزوال است وآنجاکه مفاهیم زیبائی تجلی‌نکند شادمانی اززندگی رخت برمی‌بندد.

درروزگارپرآشوب امروزکه ارزشهای واقعی زندگی اهمیت خود را ازدست داده وبرادری‌وبشردوستی جای‌خودرا به‌دشمنی وخودپرستی سپرده‌اند، اهمیت کاروارزش خدمت دانشمندانی که‌دراین کنگره جمع‌شده‌اندبخوبی‌روشن میشود.

ایران درجهان‌کهن ملکه‌آسیا بود. باشدکه به خواست خدای ایران وبا ارشادورهبری **شاهنشاه‌آریامهر** وبه‌همت فرزندان‌دانشمند این مرزوبوم‌ارزش پیام عمیق‌فرهنگ‌کهن خودرا دریافته ومقام‌شایسته‌خود را بعنوان یکی‌ازبانیان علم وفلسفه وحکمت درجهان بازیابیم.

امیدوارم درشیرازبهمه شما خوش بگذرد ودرانجام هدفهای کنگره پژوهشهای ایرانی توفیق یابید.

پیام دانشگاه صنعتی آریامهر

دانشمندان گرامی - اعضای محترم کنگره تحقیقات ایرانی

دانشگاه صنعتی آریامهر تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی را فرصتی مغتنم می‌داند تا بهترین درودها و تهنیت‌های خودرا به حضور اعضاء محترم آن کنگره تقدیم دارد و توفیق بیش از پیش آن کنگره را در شناخت و توسعه فرهنگ و تمدن و علوم ایرانی آرزو کند.

ایجاد این کنگره و استمرار آن درسالهای اخیر نشانهٔ آن است که محققان و فرهنگ شناسان ایرانی اهمیت تحقیق و تدوین فرهنگ اصیل این مرز و بوم را بخوبی دریافته‌اند و براین نکته وقوف کامل دارند که احراز هویت تاریخی و ارتباط با مواریث ملی شرط لازم سربلندی و سرافرازی هر قوم و ملت است، و هیچ درختی تا در خاك خویش ریشه نداشته باشد به برگ و بار نمی‌نشیند و برومند نمی‌شود.

دانشگاه صنعتی آریامهر که درحال حاضر سهم مهمی از وظیفه خطیر تربیت مهندسان و متخصصان صنعتی کشور را برعهده دارد درعین حال که بر آن است تا درانجام این وظیفه از هیچ کوششی فروگذاری نکند، سعی دارد که از توجه به جنبه‌های فرهنگی و انسانی نیز غافل نماند. جای انکار نیست که خطر بزرگی که امروزه جهان را تهدید می کند همانا جدائی علم و صنعت از معنویت و فرهنگ است. نتیجه این جدائی جهانی است که هرچند بیش از تمام اعصار گذشته جنبش و حرکت دارد، در آن کمتر از همه اعصار جهت و غایت مشخص انسانی به چشم می‌خورد.

دانشگاه صنعتی آریامهر خوشوقت است که بدنبال احساس این نیاز مبرم مرکز ویژه‌ای بنام «**مرکز تعلیمات عمومی**» تأسیس کرده و با ارائه بیش از بیست فقره درسهای مربوط به مسائل انسانی و فرهنگی، کوشیده است تا دانشجویان این

واحد بزرگ تعلیمات علمی وصنعتی رابا علوم انسانی آشنا سازد .

امید است تحقیقات اعضای کنگره در راه شناختن وشناساندن عناصر ارزشمند واصیل تمدن ایرانی، گام مؤثری باشد ومراکز آموزشی کشور را در امر پرورش نسلی که دور از هر گونه تعصب زیانمند، به تمام ارکان حیات بخش فرهنگ خویش آشنا ودلبسته باشد، یاری دهد .

سید حسین نصر
نیابت تولیت عظمای دانشگاه صنعتی آریامهر

پیام جناب آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان

به چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

با اظهار تأسف از عدم امکان حضور در آن مجمع عالی، تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه پهلوی را که بر اساس علاقه و همت همکار ارجمندم جناب آقای دکتر فرهنگ مهر صورت پذیرفته و بویژه از این نظر که این کنگره با برگزاری جشن هنر شیراز یعنی یکی دیگر از مظاهر تلاش و کوشش فرهنگی در جهت بهتر شناختن و بیشتر شناساندن هنرهای ملی ایران تقارن یافته است، با کمال مسرت و خوشوقتی تهنیت گفته، درود فراوان و صمیمانه اعضاء هیئت علمی دانشگاه اصفهان را با احترامات شایسته بمحضر گرامی دانشوران و ایرانشناسان گرانقدر داخلی و خارجی که در این کنگره شرکت جسته اند تقدیم می دارد.

تردیدی نیست که انقلاب عظیم اجتماعی ایران، **انقلاب شاه و ملت**، بموازات ایجاد تحولات بنیادی و دگرگونیهای نظام سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، ثمرات چشمگیر دیگری هم ببار آورد که یکی از آنها پایه گذاری نهضت بیسابقهٔ ایرانشناسی در سطح جهانی و بین المللی است که اعادهٔ حیثیت تاریخی و تثبیت موقعیت همه جانبهٔ ایران و جامعهٔ ایرانی در بین ملل مختلف جهان، چنین نهضت پرارزشی را ایجاب مینمود.

از آن پس، موجبات و عوامل دیگری که اهم آنها عبارتند از: اجرای کامل سیاست مستقل ملی و توسعهٔ دوستی و بسط روابط ایران با کشورهای دور و نزدیک جهان بر اساس این سیاست، و دیگر عظمت و شکوهمندی برگزاری جشنهای دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی مستمر ایران و شرکت سران و زمامداران و دانشمندان و شخصیت های ممتاز جهان امروز در مراسم این جشنهای بی نظیر و تاریخی، همچنین برگزاری مراسم هفتهٔ بزرگداشت دههٔ اول انقلاب ایران که با آنهمه شور و شادی و افتخار، سراسر این کشور پهناور را در زیر پوششی

اعجاب انگیز از همبستگی ملی قرار داده بود، و اخیر آنیز پیروزی بزرگ ملت ایران برمسئلهٔ هفتاد و دو ساله نفت که نتیجه مستقیم تدابیر خردمندانه و مرهون شجاعت وصراحت **شهریار بزرگ ایران شاهنشاه آریامهر** میباشد، در گسترش و نفوذ عمیق نهضت ایرانشناسی در سطحی نامحدود، تأثیر بسزائی داشته‌اند. وجود این عوامل وموجبات، خواه ناخواه اندیشمندان و متفکران دنیا را برانگیخت تا ایران، یعنی کشور وملتی را که در اندك زمانی باسرعت وجهشی خیره کننده بدرجه‌ای از ترقی وتعالی رسیده است که مورد تحسین وستایش جهانیان وحتی سرمشق بعضی از ملل راقیه قرار میگیرد، بهتر و بیشتر بشناسند و در تاریخ فرهنگ وتمدن وخصایص ویژهٔ این کشور یعنی سرزمینی که فرهنگ آن بفرموده شاهنشاه آریامهر به اصیل‌ترین ارزشهای اندیشه واخلاق تکیه داشته‌است بررسیها وپژوهشهای دامنه‌داری انجام دهند وبه راز بقا وسر تحولات گذشته وحال آن دست یابند.

این انگیزهٔ اساسی نهضت ایرانشناسی، در داخل کشور نیز اثر فراوان بجای نهاده ورسالت خطیری را برعهدهٔ دانشمندان ایرانی بخصوص دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی محول داشته است. چاپ ونشر اینهمه تألیفات ونشریات کم سابقه درزمینهٔ جوانب مختلف فرهنگ وتمدن وآداب وسنن ملی ایران درظرف ده‌سال اخیر وپژوهشهای با ارزشی که سرچشمه فیاض نویسندگان ومؤلفین گرانمایهٔ ماست، وهمچنین تشکیل کنگره‌های متعدد، تحت عناوین ایرانشناسی ونامهای دیگر در دانشگاهها ومؤسسات فرهنگی مشابه، دلیل روشنی بر احساس وادراك مسؤلیت درقبال رسالتی است که بدان اشاره شد.

بدیهی است که فعالیت دانشگاههای ایران درزمینه رسالت مذکور منحصر به چاپ ونشر کتب ورسالات یا تشکیل کنگره‌ها وکنفرانسها نبوده بلکه هریك درجنب این تلاشهای پی گیر، درمحدودهٔ فعالیتهای علمی وپژوهشی خود، دست باجرای یك سلسله برنامه‌هائی زده‌اند که امیداست به‌نتایج مطلوب وعالی منتهی گردد.

دانشگاه اصفهان چون در شهری قرار گرفته است که روزگاردرازی مرکز فرمانروائی پادشاهان نامدار صفوی بوده، و از نظر فرهنگ و تمدن و دانش و هنر نیز قسمت قابل توجهی از تاریخ کشور ما را دربر گرفته است، میکوشد تا هرچه بیشتر به روشن ساختن زوایای ناشناخته این قسمت از تاریخ ایران توفیق یابد، و براساس این نظر، تأسیس مرکز تحقیقاتی **صفویه‌شناسی** و بنیانگذاری **دانشکده هنرهای‌ملی** را دربرنامه توسعه واحدهای خود قرارداده و بدیهی است که در اجرای این برنامه‌ها از وجود دانشمندان عزیز و محققین عالیقدر ملی و بین‌المللی استفاده خواهد نمود.

دانشگاه اصفهان با کمال اشتیاق در انتظار ایامی است که برگزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را در پایتخت سلاطین صفوی با کمال افتخار بعهده بگیرد تا ایرانشناسان داخلی و خارجی با عرضه داشتن تحقیقات جدید خود دربارهٔ دوران باشکوه عصر صفوی، فصلهای جدیدی، بر آنچه که تاکنون از طریق پژوهشهای مداوم، فراهم آمده است بیفزایند.

از صمیم قلب برای شما ایرانشناسان گرامی که در این مجمع عالی حضور یافته‌اید تا روشنگر افتخارات فرهنگی و تمدن باعظمت ایران باشید آرزوی موفقیت دارم و امیدوارم سال آینده پذیرای مقدم عزیز شما در دانشگاه اصفهان باشم.

پیام دانشگاه تبریز

بمناسبت برگزاری چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

فرهنگ وادب سرزمین کهنسال ایران یکی از غنی ترین و وسیعترین فرهنگها وادب جهان است . سابقهٔ این فرهنگ بارور ونامدار چنانکه از لابلای پشتهها به چشم میخورد بدوران زندگی مشترك هند وایرانی می پیوندد . اهمیت این فرهنگ سرشار را میتوان ازتعدد مراکزایران شناسی درجهان امروزمورد سنجش قرار داد . درهمهٔ دانشگاههای بزرگ و پیشرفتهٔ جهان شعبهٔ پژوهش درزبان وفرهنگ ایران یکی ازشعبه های مهم تحقیقاتی بشمارمیرود .

اگرچه درقلمرو فرهنگ وسیع ودیرپای میهن ما ادب دری ازلحاظ دارا بودن نتایج و آثار فراوان ، مقام برجسته یی راحائزاست ولی برای دریافتن ریشه های دیرین این ادب بارور که حاصل اندیشهٔ جوال مردمان این سرزمین است بی نیاز ازپژوهش دقیق و کامل درادب وفرهنگ پیشین خودنیستیم . کشف هرنکتهٔ مبهم وتاریك ازادب وفرهنگ ایران پیش ازاسلام کوششی بایسته است برای شناسائی دقیق مقام و کیفیت به وجود آمدن آثارزبان دری .

زبان شیرین دری براستی سزاوار آن است که ازهرلحاظ مورد تحقیق قرار گیرد ودرریشه و بن آن پژوهشی کامل بعمل آید تابرغنای آن افزوده گردد .

دراین زمان که واژه های بیگانه پیشاپیش تمدن غرب به میهن ماسرازیر میشود ضرورت قطعی وتاریخی ایجاب میکند که ما با یاری گرفتن اززبان غنی ونیرومند خود به مقابلهٔ این هجوم ناگزیر بشتابیم ونیازهای زبانی میهن خود را تأمین بکنیم تا مبادا واژه های بیگانه چندان فزونی بگیرد که شیرینی ولطافت زبان دری را ازمیان ببرد .

حصول توانائی بایسته برای تأمین این مقاصد ، جزبا شناسائی دقیق کیفیت بارززبان فارسی وریشه و بن دیرین آن مقدور نیست .

سرزمین پهناور و کهنسال ما همچنین از دیدگاه اندیشه‌های مذهبی که فراخترین پهنهٔ جولان فکری بشری است سابقه‌یی دیرین و اهمیتی بیشترین دارد. نامهٔ **مینوی اوستا** که خود یکی از کهنترین کتابهای مذهبی جهان بشمار میآید گواه راستین این مدعاست. این نامهٔ مینوی به علاوهٔ متون دینی پهلوی گنجینه‌یی است عظیم برای مطالعهٔ جریان و سیر اندیشهٔ ایرانی در طول قرون و اعصار و تأثیر کم نظیر آن در مذاهب و ادیان جهان، تأثیری که کمتر دین و مذهب جهان از آن بر کنار مانده است.

پژوهش و تحقیق در جزء جزء هر یك از مسایل یادشده امری ناگزیر است و ضرورت کامل دارد که با تشکیل کنگره‌های متعدد ادب و فرهنگ ایران از دیدگاههای گوناگون مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. تشکیل کنگره تحقیقات ایرانی گامی بلند برای پاسخ گوئی به این نیازهای ملی و میهنی بشمار میآید و اقدام دانشگاه پهلوی در فراهم آوردن امکانات تشکیل چهارمین اجلاس این کنگره در شهر تاریخی شیراز، زادگاه سعدی و حافظ پاسداران بزرگ ادب دری، از هر حیث درخور ستایش است. دانشگاه تبریز توفیقات درخشان چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را در نیل به هدفهای ملی و میهنی آرزومند است و درودهای خود را به دانشمندان شرکت کننده در این مجلس بزرگ تقدیم میدارد و افتخار دارد که میزبانی پنجمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را که در سال آینده برگزار خواهد شد برعهده داشته باشد.

حمید زاهدی
رئیس دانشگاه

پیام دانشسرای عالی به چهارمین کنگرۀ تحقیقات ایرانی

دانشسرای عالی بامسرت فراوان تشکیل و برگزاری چهارمین کنگرۀ تحقیقات ایرانی را به رئیس و اعضاء محترم آن تبریک میگوید و توفیق دانشمندان و محققان را در راه پژوهش و گسترش دامنۀ تحقیقات مربوط به فرهنگ و تاریخ و تمدن کشور باستانی و پرافتخار ما آرزو میکند، و برای آنکه این مؤسسه عالی آموزشی که بیش از نیم قرن در آموزش و پرورش فرزندان این سرزمین مؤثر بوده، بیشتر با تحقیقات و پژوهش ها و فعالیت های علمی دانشگاهی همگام و همراه باشد، از دانشمندان و دانش پژوهان دعوت میکند که پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را از ۱۱ تا ۱۶ شهریورماه ۵۳ در دانشسرای عالی تشکیل دهند و دانشسرای عالی میزبان اعضاء دانشمند این کنگره باشد.

رئیس دانشسرای عالی

پیام دانشگاه مشهد

به چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

دانشگاه مشهد که به اهمیت مطالعات وتحقیقات دربارهٔ تمدن وفرهنگ غنی وپرارزش ایران عزیز وقوف کامل دارد و آنرا ارج بسیار می نهد، به دانشمندان واعضای «چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی» که در شهر شیراز گرد آمده اند، درود می فرستد، ونیز به مؤسسهٔ آسیایی دانشگاه پهلوی که توفیق تشکیل این کنگرهٔ علمی ملی را در شهر سعدی وحافظ کسب کرده است، تهنیت می گوید. موجب کمال خوشوقتی است که کنگرهٔ تحقیقات ایرانی که چهارسال پیش، نخستین جلسهٔ آن به همت اولیای دانشکده ادبیات وعلوم انسانی وکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تشکیل گردید، وسال بعد؛ دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد افتخار میزبانی دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را یافت، برطبق آرزوی همهٔ محققان و دانشمندان ایران شناس ایران دوست توانسته است تابه امروز به حیات وفعالیت علمی خود ادامه دهد. دانشگاه مشهد اطمینان کامل دارد که این کنگره به همت پژوهندگان ودانشمندان ایرانی درآینده نیزبا موفقیت بیشتر، کارهای علمی خود را تعقیب خواهد کرد.

قطعنامه چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

شیراز ۱۶ - ۱۱ شهریور ۵۲

بیاری پروردگار توانا در روزگار فرخنده سلطنت **شاهنشاه آریامهر** چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی به دعوت دانشگاه پهلوی از یازدهم تا پانزدهم شهریور ۱۳۵۲ در شیراز تشکیل گردید.

در این کنگره ۲۲۶ دانشمند ایرانی و هفت ایرانشناس خارجی شرکت داشتند. پس از اینکه آمادگی کار کنگره اعلام شد شرکت کنندگان افتخار یافتند که به پیشگاه **علیاحضرت شهبانوی ایران** شرفیاب گردند. این شرفیابی موجب سرافرازی شرکت کنندگان بود و نکته هائی که شهبانوی گرامی و هنرپرور ایران در زمینه های مربوط به پیشرفت تحقیقات ایرانی ولزوم تشکیل منظم کنگره ابراز فرمودند، گویای آنست که دانشمندان و ادیبان کشور وظایف مهمی در راه نگاهبانی و شناسائی مآثر فکری و ذوقی و مظاهر فرهنگی و مدنی ایران برعهده دارند.

کنگره به دوازده شعبه تقسیم شده بود و جمعاً یکصد و بیست و هشت خطابه در شعبه ها خوانده شد.

تصمیمات و پیشنهادهائی که رسیده و یا اینکه از مذاکرات جلسه ها به دست آمده به شرح زیر جهت اطلاع شرکت کنندگان و علاقمندان و توجه مسئولان کنگره پنجم اعلام میشود.

۱- دعوت جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس محترم دانشگاه پهلوی و زحماتی که همکاران ایشان متحمل شده اند موجب نهایت تشکر است

۲- از دانشگاه تهران بمناسبت اداره امور دبیرخانه ثابت کنگره و دانشگاههای آریامهر، اصفهان، تبریز، تهران، دانشسرای عالی و اتحادیه جهانی ایرانشناسان به مناسبت ارسال پیام و از دبیر کل شورای عالی فرهنگ و هنر بمناسبت ارسال تلگرام و از دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد به مناسبت انتشار جلد دوم خطابه های

کنگره دوم قدردانی به‌عمل می آید .

۳ـ توجه وزارت فرهنگ و هنر که از راه دعوت‌ها و پذیرائیهایی که بوسیله مدیر کل محترم فرهنگ و هنر فارس انجام شد، موجب امتنان است .

۴ـ توصیه میشود که دانشگاه پهلوی، خطابه‌های ایراد شدهٔ در این کنگره را به چاپ برساند .

۵ـ چون امسال سال سی ام انتشار مجله سخن به پایان میرسد، و این مجله در نشر آثار منثور و منظوم ادبی و تحقیقات مربوط به ادبیات و دستور، در این سی ساله خدمتهای شایان کرده است و در پیشرفت تحقیقات مؤثر بوده و بسیاری از مقالات مندرجه در آن رهنمای دیگران بوده است، از زحمات جناب آقای دکتر پرویز خانلری قدردانی به عمل می آید و به نشان این قدردانی، امید است مجموعه‌ای از مقالات تحقیقی و ادبی و اشعار، چاپ و منتشر شود که یادگار جشن سی سالگی انتشار مجله سخن باشد.

۶ـ ضمن اظهار تشکر از دانشگاههای اصفهان و تبریز و دانشسرای عالی که دعوت کرده‌اند تا پنجمین کنگره در یکی از آن مراکز علمی تشکیل شود، چون دانشگاه اصفهان سال قبل نیز دعوت کرده بوده است، دعوت مجدد آن دانشگاه با امتنان تمام پذیرفته میشود تا کنگره از یازدهم تا شانزدهم شهریور ۱۳۵۳ در شهر اصفهان برگزار گردد وضمناً اعلام میشود که کنگره ششم به دعوت دانشگاه تبریز، در تبریز منعقد خواهد شد .

۷ـ بمنظور تهیه مقدمات انتقال کنگره پنجم و همکاری با دانشگاه اصفهان کمیته مرکزی مرکب از افراد دیگر معرفی میشوند .

۸ـ تأیید میشود که ده درصد از حق عضویت دریافتی برای مخارج دفتری، تا انعقاد مجدد کنگره در اختیار دبیرخانه ثابت قرار گیرد .

۹ـ موافقت میشود که کمیته مرکزی اساسنامه‌ای برای دبیرخانه ثابت کنگره تهیه نماید و براساس موازین به‌ثبت رساند .

۱۰ـ توصیه میشود که کمیته مرکزی نسبت به‌نحوه عضویت و طرز ترکیب

شعب کنگره، تجدید نظر کند و درمورد سخنرانیها سعی شود که در هر روز مجموعاً بیشتر از بیست سخنرانی گنجانده نشود.

۱۱- توصیه میشود که چند خطابه که جنبهٔ عامتری دارد و عده بیشتری مایل به شنیدن آن هستند در جلسات عمومی خوانده شود.

۱۲- توصیه میشود که در جزوه برنامه کار کنگره سمت و محل کار هر یك از اعضاء درج شود.

۱۳- توصیه میشود که با توجه به نظر ابراز شده از طرف رئیس محترم دانشگاه پهلوی مجمع بحث مخصوص (سمینار)، در باب اینکه چگونه باید روشهای تحقیق در زمینهٔ تحقیقات ایرانی را تقویت کرد- در کنگره بعد تشکیل شود-.

اعضای مقیم تهران

فیروز باقرزاده، پرویز ناتل خانلری، جمال رضائی، غلامعلی رعدی آذرخشی سید ضیاءالدین سجادی، ذبیح اله صفا، محمدتقی مصطفوی، مجتبی مینوی، ناصح- ناطق، سید حسین نصر، عزت اله نگهبان، حبیب یغمائی، ایرج افشار (دبیر ثابت)

اعضاء شهرستانها

اصفهان - فرهاد آبادانی، عبدالباقی نواب، لطف اله هنرفر

تبریز - ناصر بقائی، عبدالعلی کارنگ، منوچهر مرتضوی

شیراز - علی محمد مژده، یحیی ماهیار نوابی، عبدالوهاب نورانی وصال

مشهد - محمود فرخ، جلال متینی، غلامحسین یوسفی

انشاد شعر توسط ابراهیم صهبا

آقای ابراهیم صهبا، شاعر معاصر، دو بیت زیر را به مناسبت شرفیابی اعضاء کنگره به پیشگاه **علیاحضرت شهبانوی ایران فرح پهلوی**، در حضور ایشان انشاد کرد.

پرزشور و شادمانی گشته شیراز گل افشان

افتخاری شد نصیب مجمع ایرانشناسان

موسم جشن هنر، در مرکز فرهنگ و دانش

چون بر آنها تافت نور لطف شهبانوی ایران

شعر زیر نیز اثر طبع ایشان است که به مناسبت تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی سروده شده است:

یك جهان را میشناسد آنکه ایران راشناسد

سرزمین شهریاران و دلیران را شناسد

کرده در شیراز زیبا انجمن «ایران شناسان»

خوش براحوالش که این شهر گل افشان راشناسد

نخبهٔ دانشوران و زبدهٔ دانش پژوهان

جمع باشد آنکه فرهنگی درخشان راشناسد

قبله سازد بارگاه حافظ شیرین سخن را

چون مقام خواجهٔ مست غزل خوان راشناسد

بر گلستان ادب رو کرده و بستان حکمت

آنکه باچشم حقیقت بین گلستان را شناسد

بانوان فاضل و مردان دانش را تحیت

زآنکه باجان و دل آثار بزرگان را شناسد

نام فردوسی خیام است وطوسی بر زبانش
اهل تحقیقی کـه اقلیم خراسان را شناسد

بـوعلی سینا ورازی وابـوریحـان ومـلا
پیشوایـان بزرگ علم وعـرفان را شناسد

انوری وصائب و عطار و جامی و نظامی
شاعـران زبدهٔ پر شور دوران را شناسد

کـورش نـام‌آور و نـوشیروان دادگستر
دورهٔ صفـاریـان وآل سامـان را شناسد

شاه اسمعیل وشاه‌عباس و نادرشاه ما را
پهلـوانـان دلیر ومـرد میدان را شناسد

نیك دانـد سرگذشت دودمـان پهلوی را
وان طلوع کوکب رخشان‌تابان را شناسد

دانـد احـوال رضاشاه بزرگ کاردان را
مظهـر انـدیشه وسعی فـراوان را شناسد

آریامهـر و ظهـور انقلاب شاه وملـت
نهضت فرهنگ وآزادی دهقان راشناسد

گشته چون‌مشهورعالم خدمت تاریخی او
سرنوشت‌نفت‌وآن‌فرخنده‌فرمان را شناسد

درره ارشاد اهـل دانش وعلـم وهنر، هم
کوشش شایان شهبانوی ایـران را شناسد

یادگاری‌ازخودای«صهبا»دراین کشوربجا، نه
زآنکه ایران‌ارزش مردسخندان راشناسد

مقدمه

اکنون که بیاری خدای بزرگ ومساعدتهای بیدریغ جناب آقای دکتر فرهنگ مهر ریاست محترم دانشگاه پهلوی ورئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، مجلد دوم از مجموعه مقالات ارائه شده در کنگره بزیور طبع آراسته می گردد، برذمهٔ خود میداند، ازدانشمندان وپژوهشگرانی که آثارپرارجشان دراین مجلد بچاپ میرسد، بعلت بهره هائی که ازمطالعهٔ مقالات آنان نصیب این بنده شده است، سپاسگزاری کند.

ضمناً توجه خوانندگان را بتذکرات زیرجلب می نماید.

۱ـ چون همکاردانشمند آقای دکترمحمدعلی صادقیان درمقدمهٔ نخستین مجلد، پیرامون برگزاری کنگره واعضاءِ شرکت کنندهٔ در آن مبسوطاً گزارش داده اند، ازاینروتکرارآن ضرورتی نداشت.

۲ـ این کتاب تنها حاوی مقالاتی است که بشورای انتشارات دانشگاه ـ پهلوی فرستاده شده وپس ازبررسی وتصویب بدست چاپ سپرده شده است.

ودرضمن بسیاری ازمقالات تحقیقی چون بموقع بدست ما نرسیدازعدم چاپ آنها پوزش می طلبد.

۳ـ ازمحققان ودانشمندانی که آثارشان دراین مجموعه بچاپ رسیده بعلت لغزشهای احتمالی که درچاپ رخ داده است پوزش میخواهدوامیدواراست که بدیده اغماض بدانها بنگرند، بویژه که بسبب دیررسیدن مقالات کارچاپ

زیاد بتأخیر افتاد و بالاجبار باشتاب هرچه بیشتر ودرمدت بسیار اندك بطبع آنها مبادرت شد.

٤ـ یادآوری این نکته نیز ضرووت دارد که پاره‌ای از خطاها ولغزشهای چاپی بعلت نقص فنی چاپخانه ونداشتن نشانه‌ها وحروف مخصوص وبویژه موجود نبودن علامات عربی (مانند تنوین، حرکات) بوده‌است که دربسیاری ازجاها، مخصوصاً درمورد چاپ آیات قرآنی واحادیث وجود آنها ضرورت کامل داشت.

٥ـ چون تعداد مقالات رسیده متنوع بود، ازاینرو گروه بندی آنها وثبت هرمقاله دربخش مربوط موجب تشتت وپراکندگی فراوان میشد، ناچاراز تقسیم کتاب به بخشهای مختلف خودداری گردید ومقالات به ترتیب حروف الفبا ـ برمبنای نام خانوادگی نویسنده ـ تنظیم یافت.

درپایان، سپاس فراوان خود را به همکاردانشمند وفعال آقای دکتر منصور رستگاردبیرمحترم شورای انتشارات دانشگاه که ازهرگونه یاری دریغ ـ نفرمودند وبافراهم ساختن وسائل تسهیل چاپ، پیمودن این راه دشوار رابرما هموار کردند، تقدیم میدارد.

فهرست اعضاءِ کنگره

۱ـ آبادانی	فرهاد	۲۳ـ امین‌مدنی	صادق
۲ـ آذری	علاءالدین	۲۴ـ انجوی‌شیرازی	ابوالقاسم
۳ـ آریانپور کاشانی	عباس	۲۵ـ انصاری	نوش آفرین
٤ـ آزموده	ابوالفضل	۲۶ـ انوار	امیرمحمود
۵ـ آقا بخشی	محمدکاظم	۲۷ـ ایزدپناه	حمید
٦ـ ازکائی	پرویز	۲۸ـ باستانی‌پاریزی	محمدابراهیم
۷ـ اردلان	ظفردخت	۲۹ـ باقرزاده	علی
۸ـ استروناخ	دیوید	۳۰ـ باقری	علی
۹ـ استعلامی	محمد	۳۱ـ بامداد	پروین
۱۰ـ اسداللهی	محمود	۳۲ـ بربریانس	لیدا
۱۱ـ اسکندری	محمدحسین	۳۳ـ برکشلی	مهدی
۱۲ـ اسکندری	منوچهر	۳٤ـ بقائی نائینی	جلال
۱۳ـ اشراقی	احسان	۳۵ـ بهروزی	علینقی
١٤ـ افراسیابی	غلامرضا	۳٦ـ بهزادی‌اندوهجردی	حسین
۱۵ـ افشار	ایرج	۳۷ـ بیانی	منیژه
۱٦ـ اقتداری	احمد	۳۸ـ بیضائی ذکائی	نعمت‌اله
۱۷ـ امام	سید محمد کاظم	۳۹ـ بینش	تقی
۱۸ـ امداد	حسن	٤۰ـ پانوسی	استفان
۱۹ـ امیری	شهلا	٤۱ـ پورجوادی	نصرالله
۲۰ـ امیری	محمد ناصر	٤۲ـ تاج‌بخش	احمد
۲۱ـ امیری	هوشنگ	٤۳ـ تجربه‌کار	نصرت
۲۲ـ امیری‌فیروزکوهی		٤٤ـ تجلیل	جلیل

۴۵ ترابی‌طباطبائی	سیدجمال	۶۹- دانش‌پژوه	محمدتقی
۴۶- توللی	فریدون	۷۰- داوری‌اردکانی	رضا
۴۷- ثقفی‌اعزاز	حسین	۷۱- درخشان	مهدی
۴۸- ثمره	یداله	۷۲- دوستخواه	جلیل
۴۹- جاف	حسن	۷۳- دهدشتی	آذرمیدخت
۵۰- جباری	رحمت‌الله	۷۴- دهقان	ابوالحسن
۵۱- حاتمی	حسن	۷۵- دهقان	ایرج
۵۲- حاکمی	اسماعیل	۷۶- ذبیحی	مسیح
۵۳- حاکمی	علی	۷۷- ذکاء	یحیی
۵۴- حبیب‌الهی	ابوالقاسم	۷۸-رادمنش	سیدمحمد
۵۵- حبیب‌الهی	محمد	۷۹- راشدمحصل	محمدتقی
۵۶- حدادعادل	غلامعلی	۸۰- راشدمحصل	محمدرضا
۵۷- حقوقی	عسکر	۸۱- رجائی زفره‌ای	محمدحسن
۵۸- حکمت	علیرضا	۸۲- رجب‌نیا	مسعود
۵۹- خانلری‌ناتل	پرویز	۸۳- رستگار	منصور
۶۰- خائفی	پرویز	۸۴- رضانژا	غلامحسین
۶۱- خدابخشی	دکترسهراب	۸۵- رضائی	جمال
۶۲- خدایارمحبی	منوچهر	۸۶- رضوانی	محمداسماعیل
۶۳- خدیوجم	حسین	۸۷- رضوی	سلطان علی
۶۴- خراسانی	سیداحمد	۸۸- رواقی	علی
۶۵- خزائلی	عذرا	۸۹- روژبیانی	محمدجمیل
۶۶- خطیب‌رهبر	خلیل	۹۰- روشن	محمد
۶۷- خنجری	خداداد	۹۱- روشن‌ضمیر	مهدی
۶۸- دامادی	محمد	۹۲- روشنی‌زعفرانلو	قدرت‌الله

۹۳- ریاحی محمدامین
۹۴- زرین کوب حمید
۹۵- ژیان عزیز
۹۶- سادات ناصری سیدحسن
۹۷- ساتن الول
۹۸- سامی علی
۹۹- سپنتا ساسان
۱۰۰- ستوده غلامرضا
۱۰۱- سجادی ضیاءالدین
۱۰۲- سخاوتی حسین
۱۰۳- سرفراز علی اکبر
۱۰۴- سعیدی علی
۱۰۵- سلامیان ابوالقاسم
۱۰۶- سلامی‌پور سید مرتضی
۱۰۷- سلماسی‌زاده جواد
۱۰۸- سلمی عباس
۱۰۹- سیدیونسی میرودود
۱۱۰- شاپوریان رضا
۱۱۱- شاه‌حسینی ناصرالدین
۱۱۲- شاه‌محمدی محمد
۱۱۳- شجیعی پوران
۱۱۴- شریعت محمدجواد
۱۱۵- شعار جعفر
۱۱۶- شعبانی عزیز
۱۱۷- شفقی سیروس
۱۱۸- شفیعی محمود
۱۱۹- شفیعی محمد
۱۲۰- شکورزاده ابراهیم
۱۲۱- شهریاری دولت
۱۲۲- شهری‌باف جعفر
۱۲۳- شهیدی سیدجعفر
۱۲۴- شیبانی حسنعلی
۱۲۵- شیخ‌الاسلامی جواد
۱۲۶- شیخ‌الاسلامی علی
۱۲۷- شیروانی محمد
۱۲۸- صادقی محمد
۱۲۹- صادقیان محمدعلی
۱۳۰- صبا محسن
۱۳۱- صفا ذبیح‌الله
۱۳۲- صفارزاده جعفر
۱۳۳- صفای اصفهانی نزهت
۱۳۴- صفی‌زاده فریدون
۱۳۵- طالبی حبیب‌الله
۱۳۶- طاهر غلامرضا
۱۳۷- عجمی اسماعیل
۱۳۸- عفیفی رحیم
۱۳۹- علوی‌مقدم محمد
۱۴۰- عمادی عبدالرحمن

١٤١- عموحیدری رحمت‌الله
١٤٢- غلامرضائی ناصر
١٤٣- فاضلی محمد
١٤٤- فرای ریچارد
١٤٥- فرخ سیدمحمود
١٤٦- فرزاد مسعود
١٤٧- فرزام حمید
١٤٨- فرشیدورد خسرو
١٤٩- فره‌وشی احمد
١٥٠- فشارکی محمد
١٥١- فقیری ابوالقاسم
١٥٢- فقیهی محمدحنیف
١٥٣- فلاح رستگار گیتی
١٥٤- قائم‌مقامی جهانگیر
١٥٥- قریشی
١٥٦- قره‌آغاجلو جواد
١٥٧- کارنگ عبدالعلی
١٥٨- کازرونی حسینعلی
١٥٩- کاظمی اصغر
١٦٠- کامبخش‌فرد سیف‌الله
١٦١- کدی نیکی
١٦٢- کلباسی ایران
١٦٣- کلینتون جروم
١٦٤- گلزاری مسعود
١٦٥- گلشنی عبدالکریم
١٦٦- لسان حسین
١٦٧- ماهیارنوابی یحیی
١٦٨- متینی جلال
١٦٩- مجتبائی فتح‌الله
١٧٠- مجتهدزاده سیدعلیرضا
١٧١- محامدی حمید
١٧٢- محقق مهدی
١٧٣- محلاتی صدرالدین
١٧٤- مدرس محمدمهدی
١٧٥- مدیرشانه‌چی کاظم
١٧٦- مرادیان خدامراد
١٧٧- مروج سیدجلال
١٧٨- مژده علیمحمد
١٧٩- مشار خانبابا
١٨٠- مشکوه‌الدینی عبدالمحسن
١٨١- مصطفوی کاشانی سیدمحمدتقی
١٨٢- معین آل‌داود فریمان
١٨٣- ملاابراهیمی غلامعلی
١٨٤- منزوی احمد
١٨٥- منصوری احمد
١٨٦- مولائی عفت
١٨٧- مولائی محمدسرور
١٨٨- مؤیدی حسنعلی

۱۸۹- مهاجر	صمد	۲۰۸- نیرنوری	حمید
۱۹۰- مهدوی	اصغر	۲۰۹- واثقی	صدر
۱۹۱- مهریار	امیرهوشنگ	۲۱۰- واعظ جوادی	اسماعیل
۱۹۲- میثاقی	فواد	۲۱۱- وثوقی	حسین
۱۹۳- میر	دکتر محمدتقی	۲۱۲- وحیدیان کامیار	تقی
۱۹۴- میرجعفری	حسین	۲۱۳- ودیعی	جمال
۱۹۵- میرمطهری	هوشنگ	۲۱۴- ورجاوند	پرویز
۱۹۶- میلانیان	هرمز	۲۱۵- هوفمن	کارل
۱۹۷- مینوی	مجتبی	۲۱۶- همامی	همام‌الدین
۱۹۸- ناطق	ناصح	۲۱۷- همایونفرخ	رکن‌الدین
۱۹۹- نخعی	حسین	۲۱۸- همایونی	صادق
۲۰۰- نراقی	حسن	۲۱۹- هنرفر	لطف‌الله
۲۰۱- نصر	سیدحسین	۲۲۰- هویدا	رحیم
۲۰۲- نصیری‌امینی	فخرالدین	۲۲۱- هیلمن	مایکل
۲۰۳- نفیسی	پریمرز	۲۲۲- یارمحمدی	لطف‌الله
۲۰۴- نگهبان	عزت‌الله	۲۲۳- یغمائی	افسانه
۲۰۵- نورانی‌وصال	عبدالوهاب	۲۲۴- یغمائی	حبیب
۲۰۶- نوروزی	جهانبخش	۲۲۵- یمینی	عبدالعظیم
۲۰۷- نورمحمدی	معصومه		

بنام اهورا مزدای توانا

چهارشنبه سوری وجشن نزول فروهرها

یکی از مراسم باستانی مربوط بجشن نوروز، آتش افروزی‌های شب چهارشنبه آخرسال است که از دیر زمانی، از نیاکان بافروجاه مابرجای مانده است. این جشن در دهات و قصبات باهمان تشریفات روزگاران کهن برپای میشود.

آئین بپاداشتن چهارشنبه سوری یاشب چهارشنبه آخرسال، تقریباً درمیان تمام مردم ایران مشترك است واین آئین آتش افروزی است که از کرمان تا آذربایجان واز خراسان تا خوزستان واز گیلان تافارس وخلاصه درتمام نقاط این مرزوبوم کهن، برپاداشته میشود. آئین های دیگری نیز دراین شب برپاداشته میشود ـ از قبیل کوزه شکستن وآجیل مشکل گشا وفال گوش وگره گشائی ودفع چشم‌زخم وبخت گشائی وفال گرفتن با بولونی (= کوزه) وغیره ـ که چون خارج ازموضوع انتخابی اینجانب است، ازذکر آن‌ها خودداری میگردد. درباره بپاداشتن آئین جشن چهارشنبه سوری، روایات مختلف ذکرشده است ازجمله اینکه چون شب چهارشنبه آخرسال به نحوست دراحادیث یاد شده وآتش نمایندهٔ فروغ یزدانی وپاك کنندهٔ هرپلیدی است، ازاین جهت آتش میافروزند که تمام نحوست وپلیدیها را ازمیان برده پاك کنند. لذا باپیروی ازهمین شیوه کهن وبدون آنکه بدانند این جشن ازکجا آمده است، فقط ازروی تقلید ازروش گذشتگان، آتش میافروزند وبا افروختن آتش زن و مرد و پیر وجوان، ازروی آن میپرند ودرهنگام عبورازروی آتش این جمله را بزبان میرانند ومیگویند:

« زردی من ازتو وسرخی توازمن ». همانطورکه میدانیم، درایران باستان

هفته نبوده‌است، بلکه هر ماه سی روز داشته که هر روزی بنام یکی از ایزدان خوانده می‌شده است. سال نیز دوازده ماه داشته که بنام یکی از روزهای ماه نامگذاری میشده‌است. هرگاه نام روز با نام ماه برابر میافتاد آنروز را جشن میگرفتند، مانند جشن مهرگان که در روز مهر از ماه مهر و یا جشن فروردگان که در روز فروردین از ماه فروردین بوده‌است. بموجب تقویم ایران باستان سال ۳۶۰ روز میشده ولی برای اینکه سال ۳۶۵ روز باشد، پنجروز آخر سال را بنام «پنجه وه» و هر روزی را بنام یکی از گاتهای پنجگانه نامگذاری کرده بودند بدین ترتیب:

۱ـ اهنودگاه Ahunavaéti

۲ـ اشتودگاه Ustavaéti

۳ـ سپنتمدگاه Spentá Maénio

۴ـ وهوخشترگاه Vohú-Xsathsa

۵ـ وهیشتوعش گاه Vahéto-éstí

چون مدت سال شمسی سیصد و شصت و پنجروز و یکربع روز است، لازم میآمد که این ربع‌ها را جمع نموده و در هر چهار سال یکروز بسال بیفزایند و این روز را اورداد Avardad نام‌میگذاشتند. در دنیکرد آمده است که: «در هر چهل سال ده روز و یا در هر صد و بیست سال یك ماه تمام افزوده شود... اما در دین نیك مزد-یسنا خبر داده شده که این بهیزك (کبیسه) پیش از کامل شدن یك ماه تمام نباید گرفته شود». (۱)

در روزگاران قدیم پیداست که بعد از هر یکصد و بیست سال، یکماه را بسال اضافه مینمودند و آن سال دارای سیزده ماه بود تا دوباره نوروز بجای اصلی خود برگردد. در این پنجروز آخر سال که بنام «پنجه وه» خوانده میشده مصادف با ششمین یا آخرین گهنبار بود که بنام همس‌پث میدیوم Hamaspath maedaya. خوانده میشد.

۱ـ دینکرد ـ چاپ سنجانا ـ جلد نهم ـ صفحه ۵۶۲-۵۶۸

اینک بطور اختصار از شش گهنبار که جشن های بزرگ مذهبی در ایران باستان بوده اند، گفتگو میکنیم

گهنبار چیست؟

کلمه گهنبار یا گاهنبار، که در پهلوی گاس انبار شده است، جزء اول آن (گاه) بمعنی وقت است. اما درباره جزء دوم آن سخن ها گفته اند و اشتقاقهای دور و دراز ساخته اند. احتمالا باید اصل این کلمه گاهان بار بوده باشد که جزء اول (گاه) بمعنی «وقت» و «بار» بمعنی دفعه و نوبت یا «بار» بمعنی بخش و پاره و قسمت والف و نون در این کلمه نظیر الف و نون در سحرگاهان و صبحگاهان و بامدادان وامثال آنها علامت جمع است و بهر صورت کلمه گاهانبار که در تخفیف گاهنبار و گهنبار شده بمعنی چند گاه و چند نوبت است که در آنها آفرینش جهان بعقیده مزدیسنا بپایان رسید.

گهنبار شش تا است و برای هر کدام پنج روز جشن میگیرند که روز پنجم از همه مهمتر و چهار روز اول بمنزله مقدمات آن روز است.

این رأی که جهان و موجودات آسمان و زمین در شش گاه آفریده شده عیناً در دیانت اسلام و قرآن مجید آمده است که: **ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام**(۱). ـ اسامی گهنبار و ایام آنها را بیرونی در آثار الباقیه آورده اما نسخه چاپی بی تحریف نیست و درست آنها بشرح زیر است:

گهنبار اول ـ در چهل و پنجمین روز سال در اردی بهشت ماه بنام میدیوزرم «Maidyu - Zarem» است در این گهنبار آسمان آفریده شده است. این واژه بمعنی میان بهار است، هنگامی که زمین سبز و خرم است و گیاهها شیره میگیرند.

گهنبار دوم ـ در صد و پنجمین روز سال در ماه تیر که نام میدیوشهم Maidyu-Sahem نامگذاری شده است در این گهنبار آب آفریده شده. این واژه یعنی میان تابستان هنگامی که علوفه ها درو میشوند.

---

(۱) ـ سوره اعراف آیه ۵۲

گهنبارسوم ـ درصدوهشتادمین روزسال ودر شهریورماه است که بنام پئیتی‌شهم «Paity Sahem» خوانده میشود و دراین گهنبار زمین آفریده شده است. این واژه یعنی دانه‌آور و آن هنگامی اراده شده است که گندم رسیده وخرمن بدست میآید. درآثارالباقیه (فیشهم) نوشته‌اند.

گهنبارچهارم ـ دردویست‌ودهمین روزسال ودرمهرماه است ونامش ایاثرم گاه «Aya-tharem» است. دراین گهنبار نباتات و درختها خلق شده‌اند. این کلمه یعنی برگشت و آن هنگامی اراده شده که چوپان گله خودرا برای پیش آمد زمستان از چراگاه تابستانی بخانه برمیگرداند. (هنگام جفت گیری)

گهنبارپنجم ـ دردویست ونودمین روزسال است ودردیماه واقع شده و نامش میدیارم Maidhyairya است. دراین گهنبار بهائم آفریده شده‌اند. کلمه با صفت سرد همراه‌است. درآثارالباقیه (میدیاریم گاه) نوشته شده.

گهنبارششم ـ درسیصدوشصت‌وپنجمین روزسال واقع شده ودرآخرین روز یعنی (اندرگاه) و (هیشتواش). ونام این گهنبار همس‌پسمیدیم گاه Hamaspath-maideya دراین گهنبار انسان آفریده شده است. ومحترم‌ترین روزسال است. معنی این کلمه‌را نیریوسنگ درسانسکریت به (خلقت همه گروهان) گرفته‌است. دانشمند دیگر پارسی کانگا Kanga آنرا بمعنی اعتدال ومساوات میان گرمی وسردی وتقسیم مدت ۲۴ ساعت شبانروز بدوقسمت مساوی ویابعبارت دیگر مساوی‌شدن روزوشب گرفته‌است.

این جشن‌ها بفاصله‌های غیرمتساوی ازهمدیگر برگزارمیشدند و هرکدام پنج روز بطول می‌انجامید. درکتاب دینی یهود (توراة) درسفر پیدایش، آمده‌است که خداوند جهان‌خلقت وآنچه درآن‌است مانندآسمانها وخورشید وماه وآب وگیاه و روشنایی وستارگان وجانوران وانسان وغیره را درشش روز بیافرید و درهفتمین روزازکارجهان آفرینش بیاسود ودرمزدیسنا نیزاهورا مزدا، جهان آفرینش وآنچه درآن‌است بمدت‌شش‌جشن گهنبار بیافرید. کتاب پهلوی بندهشن

فصل ۲۵ که دربارهٔ تقویم مزدیسنا سخن بمیان است، آمده است که: «آفرینش جهان ازمن (اهورامزدا) درمدت سیصدوشصت وپنجروز که شش گهنبار سال باشد، انجام گرفت»

گفتیم که درپنجروز آخر سال یعنی پنجروز اضافی، گهنبار «پنجه وه» باشد. این گهنبار ازدیگر گهنبارهای پنجگانه این مزیت را دارد که دراین جشن خداوند مردم را بیافرید. دراین پنجروز وپنجروز پیش از آن زرتشتیان، خانمان رامیآراستند وبپاك وتمیز کردن جاومکان میپرداختند ـ زیرا معتقدبودند که فروهرهای پاکان و نامداران ودرگذشتگان خانواده، بروی زمین بازمیگردند وبرای سرکشی بخانواده‌ها میآیند واز دینداری وپرهیزکاری ودادودهش بازماندگان خشنود میشوند وازدرگاه خداوند خوشی وتندرستی برای ایشان درخواست مینمایند.

ابوریحان بیرونی نیز درخصوص این جشن آخرین گهنبار سال مینویسد که:

«این عید ده روزطول میکشیده، آخرین پنج روز اسفندماه رانخستین فروردگان و پنجه وه را دومین فروردگان میگفته‌اند.» آنچه ازنوشته مورخین بدست میآید این است که این جشن ده روز بوده‌است وازباب احترام باین جشن نوشته‌اند که خسرو انوشیروان، درمدت ده روزجشن فروردگان، سفیرامپراطورروم ژوستی نین «Justinian» رابحضورنپذیرفت، زیرامشغول بجای آوردن اعمال جشن بود.

آنچه ابوعثمان جاحظ درکتاب معروف خویش بنام «المحاسن والاضداد» و ابوریحان بیرونی درکتاب «آثارالباقیه» نوشته‌اند، قابل استفاده‌است. این دو دانشمند بواسطه قدمت زمان ونزدیك بودنشان بروزگارساسانیان، آنچه درباره نوروزومهرگان وفروردگان وسایرمراسم مذهبی پیش ازاسلام نوشته‌اند، دقیق‌تر از نوشته مورخین بعدازخودشان است. ابوریحان بازدرباره جشن فروردگان مینویسدکه: «دراوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام‌خانه درفارس و خوارزم برای پذیرایی ازارواح غذا میگذارند وبوی‌خوش بخورمیکنند.» این مراسم امروزنیز کم وبیش دربعضی ازنقاط یزدوکرمان برپاداشته میشود. گذشته

از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است، نوزدهمین روز هر ماه نیز به نگهبانی این فرشته سپرده شده است.

فروردین روز در فروردین ماه موسوم است بفروردگان و این روز خود جشنی است که بیاد گذشتگان برپا میشود و بیشتر بخواندن اوستا و اجراء بعضی مراسم دینی دیگر برگزار میشود. در روز آخر «پنجه وه» که سیصدوشصت و پنجمین روز از سال باشد و آخرین روز گهنبار، جشن مفصلی بوده است و شب آخرین روز که فردا صبح آن نوروز بوده است، بر پشت بام ها آتش میافروختند و آمدن سال نو را بدهات اطراف و مردم دور و نزدیك خبر میدادند. همین آتش است که بعدها درمیان زرتشتیان، در قرون اول اسلامی روشن میشده است، کما اینکه این رسم امروزهم درمیان زرتشتیان در یزد و کرمان اجرا میشود. دریکی از سالهای روزگاران عباسیان، چون روز چهارشنبه نوروز بوده و در شب پیش از آن که شب چهارشنبه باشد زرتشتیان در پشت بام آتش افروختند و آمدن نوروز را بدیگران خبر دادند این رسم کم کم درمیان ایرانیان غیر زرتشتی نیز باقی ماند و چون ایرانیان غیر زرتشتی روزهای هفته را بجای اسامی روزهای ایران کهن بکار میبردند و این واقعه نیز یکبار در شب چهارشنبه اتفاق افتاده بود، در سالهای بعد نیز در همان شب چهارشنبه این رسم را معمول داشتند و کم کم این رسم در ایران برجای ماند و تا بامروز نیز کشیده شده است. اینکه گفتیم در روزگار عباسیان، از آن جهت است که خلفای عباسی مانند هارون الرشید و وزرای ایرانی آنها، از خاندان برمك بودند که بآداب ورسوم ایران پیش از اسلام توجه مخصوص داشتند که از آن جمله همین آتش افروزی نوروزی بود که مردم در شب نوروز آتش هایی میافروختند و گرد آن شادی و جست وخیز میکردند. این رسم بعدها باقیماند و در روزگار عباسی، در بغداد متداول گردید و بعدها آتش افروزی چهاشنبه سوری از همین جا بیادگار مانده است.

اعمال فروهرها

در این باره استاد پورداود مینویسد: «عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی

جهان خاکی نیست، عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هریك از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا راخواه معنوی وخواه مادی فروهری‌است. ناگزیر قوهٔ محرکه دردست این روح ایزدی سپرده شده‌است. اگر یاری فروهرهای پاکان نبودی هرآینه، نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور- سراسر جهان گرفتار چنگال دیودروغ میشدی- از پرتو فروهرهاست که زن به نعمت فرزند و سدوبآسانی وضع حمل کند- از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد- از پرتو فروهرهاست که آفتاب وماه وستارگان راه خود پیمایند - در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب وماه وستارگان وفروغ بی‌پایان (انیران) وآب وگیاه هریك درجان خویش غیرمتحرك بودند - از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب به جنبش درآمده راه سیرپیش گرفتند و آب روان گردید و گیاه بالیدن آغاز بنمود وبطرف باغ وبستان بخرامید - فروهرها در قوه وقدرت باهم مساوی نیستند - فروهرهای نخستین آموزگاران دین، قوی‌ترین شمرده شده‌اند وپس از آن فروهرهائی که هنوز بقالب جسمانی درنیامده و آن فروهرهای سوشیانس هائی است که از ظهور خویش بجهان، جان نودمند - فروهرهای مقدسین زنده قوی تراند تافروهرهای مقدسین مرده‌ها. معمولا بفروهر نخستین بشر، کیومرث، درود فرستاده میشود تا به آخرین سوشیانت موعود مزدیسنا که آخرین آفریده اهورا است.

بویژه درمیدانهای جنگ ازفروهرها یاری طلب میشود - فتح وپیروزی با امیر و شهریاری است که بیشتر فروهرها را ازدادودهش خویش خوشنود میکند - ملت دلیر ایران، ازفروهرهای نامداران ویلان خویش باید استغاثه کند وشکست لشکر دشمن را ازآنها بخواهد. فروهرها خودنیز دلیرانه خود برسر گذاشته وسپر بدوش انداخته وخنجر بمیان بسته بهمراهی ایزدمهر وایزد رشن وایزدباد صفوف لشکر دشمن، دیویسنارا ازچپ وراست درهم میشکنند.» (۱)

درکلیه مصائب وسختی‌ها ودرناخوشی‌ها وبیم وهراس باید ازفروهرهای

---

(۱)- یشت‌ها- جلداول- صفحه ۵۹۴-۵۹۶

نیکان یادنمود ـ یاوری ودستگیری آنهارا خواستارشد. فروهرهریك ازنامداران برای رفع بلای مخصوصی خوانده میشود مثلا فروهرجمشید بضدفقروخشکسالی ، فروهرفریدون برای رفع تب وناخوشی ، فروهرگرشاسب بضددشمن ودزدوغیره. اساساً چون فروهرمقدس است ازاین روبعموم آنـها درود فـرستاده میشود. از فروهرهای نخستین پیشوایان دین ونخستین رزمیان ونخستین کشاورزان وخانواده و قبیله وده وناحیه و کشور ـ خواه آریائی وخواه غیرآریائی ـ یادشده ـ نسبت بـه هریك تعظیم وتکریم میشود ـ نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است ، آنچه بوده وهست وخواهدبود ـ بی نیازازپاسبانی فروهرها نیست (۱)

باپیروی ازهمین عقیده است که تابحال ایرانیان این رسم کهن را ازدست نداده وآنرابرپای میدارند ـ اما همانطور که عرض شد عده زیادی ازمردم ایران ، ازچگونگی این جشن اطلاع نداشتندوفقط ازروی تقلید از روش پیشینگان آنرابرپا میداشته وتا بامروز نیز کشیده شده است .

آداب و رسوم دیگری مانند فال گوش و گـره گشائی و کـوزه شکستن و غیره هم باجشن چهارشنبه سوری ، انجام میشود ، پیداست که این آداب ورسوم ، بعداً وبتدریج ، بآداب ورسوم این جشن ، افزوده شده است.

امیداست که این رسم کهن که ازیادگارهای ایران باستان ونمودارای است ازذوق وخوش بینی وامیدبزندگانی ، برای قرنها ودرزیرسایه شاهنشاه دادگستر وروشن بین ما باقی وپایدار بماند. **پاینده ایران ، زنده باد شاهنشاه ایران**

« پایان »

---

(۱) ـ یشت ها ـ جلداول ـ صفحه ۶۰۲

کتبی که درنوشتن مقالهٔ « چهارشنبه سوری وجشن نزول فروهرها » ازآنها استفاده شده است:

۱ـ یشتها، تفسیروتألیف استادپورداود ـ جلداول‌ودوم‌ـبمبئی۱۳۰۷و۱۳۱۰شمسی

۲ـ گاتها، ترجمه‌وتألیف « بمبئی ـ سال ۱۳۰۵ شمسی

۳ـ یسنا، « « جلد اول ـ بمبئی‌ـ۱۳۱۲ شمسی

٤ـ یسنا، « « جلد دوم ـ تهران‌ـ۱۳۲۷ شمسی

۵ـ ویسپرد، « « جلد اول ـ تهران‌ـ۱۳٤۳ شمسی

٦ـ گاتها، چاپ دوم ـ بمبئی ـ آبان‌ماه ۱۳۲۹ شمسی

۷ـ فرهنگ ایران باستان ـ تهران ـ امردادماه ۱۳۲٦ شمسی

۸ـ هرمزدنامه ـ تهران ـ دی‌ماه ۱۳۳۱ شمسی

۹ـ آناهیتا ـ تهران ـ ۱۳٤۳ شمسی

۱۰ـ مزدیستا وتأثیرآن درادبیات‌فارسی ـ دکترمحمدمعین‌ـتهران‌ـ۱۳۲٦شمسی

۱۱ـ جشن‌های باستانی ایران ـ گردآورده علی خوروش دیلمانی‌ـ
تهران ـ ۱۳٤۲ شمسی

۱۲ـ چهارشنبه سوری ـ مقاله ـ بقلم استاد فقید سعید نفیسی‌ـمجله‌مهرـسال اول

۱۳ـ جشن‌های ایران باستان ـ سرگرداورنگ‌ـتهران‌ـ۱۳۳۸

۱٤ـ خرده اوستا ـ تفسیروتألیف استادپورداود ـ بمبئی ـ مهرماه ۱۳۱۰ شمسی

پژوهشی دربارهٔ وزرای دورهٔ ساسانی

بااینکه درباره تاریخ ساسانیان تحقیق بسیار شده وبا استفاده‌از کشفیات باستانشناسی و کتب ونوشته‌های پهلوی ویونانـی و رومی وارمنی و اسلامی و غیره، درسالهای اخیراطلاعات ما درباب این سلسله عظیم الشأن روبفزونی نهاده است ،معهذا نکات‌مبهم وتاریك بسیاری وجوددارد که هنوز پیرامون آن‌سخن گفته نشده وقلت منابع، فکرتحقیق وتتبع را درآن‌مسائل‌ازسرهابدر کرده است.

بوده‌اند وهستند کسانیکه برای کشف حقایق تاریخ این دوره ایـران دامن همت بکمرزده واز دشواریها نهـراسیده‌انـد؛ حاصل زحمات چندین ساله آنها همواره مورد توجه پژوهشگران تاریخ ساسانی است...

یکی ازمواردتاریك‌تاریخ‌ساسانیان کمبوداطلاعات ومعلومات مادرباب وزرای آن‌دوره است. هنوزبدرستی نمیدانیم آیا همه پادشاهان آن‌سلسله‌برای پیشبردامورمملکت‌وتوسعه‌قلمروخویش‌ازوجودوزیریا وزراءاستفاده‌مینموده‌اند یا خیر؟ یا درباره مشهورترین وزیرآن‌دوره یعنی‌بزرگمهر که بیشترتاریخ‌نگاران دوره اسلامی ازفضل وکمال وی سخن‌گفته‌اند نمیدانیم براستی وجود تاریخی داشته است یاآنچه‌گفته شده تماماً حکایت وافسانه است .

درباره منصب ومقام نخست وزیر یا بزرگ‌فرمذار(۱)وحدوداختیارات اوکمابیش آگاهی‌هائی‌داریم ومیدانیم که صاحب این‌شغل‌بایدهم ازامورسیاسی

---

(۱) FRAMADÂR FRAMADHÊR - بزرجفرمذار - وزرگفرماذار - وزرگفرمدار-بزرگفرمدار(بزرگ‌فرماندار)ارامنه وزیراعظم ایرانرا « هزار پت‌درن‌اریتس HAZARAPET DRAN ARIATS خوانده‌اند(ایران‌درزمان‌ساسانیان-پروفسور آرتورکریستن‌سن ص ۱۳٤

سررشته داشته باشد وهم درفنون نظامی ، باید کارآزموده وسرد وگرم چشیده باشد، وعلاوه براطاعت محض ازشهریار ساسانی گهگاه ازراه خلوص نیت وعقیدت بوی پند دهد وراه صواب را بنمایاند، بزرگفرمذار باید جامع علوم زمان خود باشد و......

کریستنسن دراین باره گفته است: «وی بایستی امور مملکت را در تحت نظارت شاه و حتی غالب آنها را نه از پیش خود بلکه بعد از آنکه شخص شاه در آن باب دستوری داد و سخنی گفت انجام دهد بعبارة اخری هم وزیر تفویض است و هم وزیر تنفیذ، بعلاوه چون شاه بسفر یا بجنگ میرود وی تاهنگام بازگشتش باید جانشینش باشد. وزارت مختار و سفارت غیرعادی بدربار دول دیگر نیز ازجمله کارهائی بود که باو تعلق میگرفت، فرماندهی لشکر و سفرهای نظامی نیز ممکن بود باو رجوع شود، باری وی بمنزله مستشار عمده شاه بر تمامی اطراف و اقسام امور دولت احاطه داشت و در هر کاری میتوانست مداخله کند. وزرگ فرماذار بطور دلخواه مردی بود در فرهنگ و ادب تمام، در همه رفتار و کردار خویش برترین مردان و مقدم بر اقران، جامع خصال علو نفس و دوربینی ، حاذق در حکمت علمی و نظری (از نوع بزرجمهر حکیم) و مستوجب آنکه رعیت از او متوقع باشند که در مزاج شاه نفوذ کند و اخلاق بد او باصلاح آورد... »(۱)

شادروان سعید نفیسی درباره مقام بزرگ فرمذار مطالبی بدین شرح نوشته است: «پس از موبدان موبد مهمترین کس دردربار ساسانیان وزرگ فرمدار (بزرگ فرماندار) بوده است. او بر همه صاحبمنصبان کشوری و لشکری برتری وریاست داشته و مانند صدر اعظم و وزیر اعظم و نخست وزیر زمانهای بعد بوده است؛ حدس زده می‌شود که در برخی از ادوار بجای بزرگفرمدار «دراندرزید » گفته اند، بمعنای رایزن و مشاور دربار...

---

(۱) ر.ك به کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان - پرفسور کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی - ۱۳۱۴ - ص۴۷

این منصب در برخی از دربارها معمول بوده ودرموارد دیگر بزرگ فرمدار انتخاب نمیکرده‌اند (۱)

در کتاب دستور الوزراء هم راجع به وزراء ووظائف آنها مطالبی بدین شرح ذکر شده «پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزراء خویش را محترم میشمردند ومیگفتند وزیر مرتب کننده امور ما وزیور ملك ماوزبان ماست، وزیر سلاحی است که حاضر و آماده داریم تا خصم ما را در ممالك بعیده هلاك کند.» (۲)

اکنون درباره برخی از وزرای دوره ساسانی که خبرهائی جسته و گریخته، راست یا دروغ از آنها بما رسیده است سخن میگوئیم:

۱- ابرسام:

نخستین وزیر دوره ساسانی (۳) که نام او را شنیده‌ایم ابرسام بود (٤) که مقام بزرگفرمداری اردشیر پاپکان را داشت ودرعین حال موبدان موبد (۵) زمان خویش بود. گویند ابرسام همان تنسر (٦) موبد مشهور است که بفرمان سردودمان سلسله ساسانی مأموریت یافت که نسخه‌های پراکنده اوستا را گردآوری کند. البته اینکار یکبار درزمان اشکانیان ودرسلطنت بلاش اول انجام گرفته بود.

در تاریخ طبری از این وزیر تحت عنوان ابرسام بن رحفر نام برده شده است (۷) بگفته مؤلف مروج الذهب، اردشیر مردم را بهفت طبقه تقسیم کرد و طبقه اول نخست وزیران بودند وبعد موبدان.... (۸)

معلوم میشود که ابرسام که عهده‌دار هردو مقام بوده چه اهمیتی در دربار شهریار

---

(۱) ر.ك به تمدن ایران ساسانی-ص ۲۳۸ تا ۲٤۰-نقل باختصار-(۲) ر.ك دستور به الوزراء با تصحیح ومقدمه سعید نفیسی (۳) شاید قبل از او هم کسی بوده ولی ما اطلاعی نداریم (٤) ابرسام-برشام- برسام (۵) مگوتپان مگوپت Magouptan Magoupath (٦) بنا بروایات اردشیر پاپکان مؤسس سلسه ساسانی، موبدان موبد، تنسر را دستور داد تا مجدداً اوستا را تدوین کند و او چنین کرد و اوستا را در گنج شیپیکان نگاهداشته بنشر تعارف آن پرداخت - دینگرد، کتاب سوم بعد ۸۹٦ (۷) تاریخ الطبری-القسم الاول ۲ تاریخ الرسل والملوك لابی جعفر بن جریر الطبری -بیروت، لبنان ص ۸۱٦ (۸) مروج الذهب مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده ص ۲٤۰

ساسانی اردشیر پاپکان داشته‌است.

بلعمی درترجمه وتکمله تاریخ طبری چند جا نام اورا باختلاف ذکر کرده است؛ دریکجااز او بعنوان وزیریاد میکند، درجای دیگر فرمانده لشکروبالاخره موبدان موبد، ومیدانیم که وزرای آندوره میتوانسته‌اند شاغل هرسه پست باشند، «اردشیر باصطخر آمد و بر تخت نشست وتاج برسر نهاد وملك پارس بگرفت ومردی بود نام‌اوسام‌بن‌زحفر (اورا) وزیر کرد...» (۱)

«اردشیر از آنجا باصطخر آمد ومردی را با سپاه آنجا خلیفت کرد، نام‌او ابرسام، بس روزگار برنیامد که نامه آمد از ابرسام‌باردشیر، که ملك‌اهواز بحرب من آمد ومن اورا بشکستم.» (۲)

ایضاً در تاریخ بلعمی از دلبستگی اردشیر به کنیزکی که بعد معلوم شد از دودمان اشکانی است واردشیر سوگند یاد کرده‌بود که بهریك ازافراد آن‌خاندان دست یابد فرمان‌قتلشان را صادرنماید، اشاره میکند وازوزیر بزرگ که موبدان هم‌بوده وتدبیروچاره جوئی اوسخن بمیان میآورد: «اورا وزیری بود موبدی بزرگ، نام وی هرجندبن‌سام‌باحکمت‌بسیار، اردشیر ازوایمن‌بود، زنان وخواسته همه بدواستوارداشتی، اردشیراورا بخواند وگفت کنیزکی‌بود چنین‌و مرابدل خوش آمد ومن‌دست‌بدو کردم واکنون مراگفت که‌من ازنسل اشکانیان‌ام ومن‌سوگند خود را وفا دوستردارم ازهوای دل، این را ببروبکش، آن موبدآن کنیزك را ببرد، چون خواست که بکشدگفت من بار دارم ازملك، موبدزنان را بفرستاد تا بنگریستند، بارداشت، موبد اورا بخانه اندرکرد زیرزمین‌وقفل‌نهاد و بیامد وذکرخویش ببرید وبحقه‌اندرکرد ومهری‌برنهاد وسوی‌اردشیر آمد، گفت چه‌کردی؟ گفت زیرزمین اندرکردمش. اردشیرپنداشت که اورابکشت، پس آن

---

(۱)- ص۸۷۸ - مصحح طبری-چاپ لیدن (نولدکه) معتقد است‌که کلمه زحفربقیه کلمه (برزحفرمدار) است.

(۲) همان‌کتاب-ص۸۸۱

حقه پیش اردشیر آورد و بنهاد و گفت ملك بفرماید تا این همه چنین با این مهر اندر خزانه بنهند...» (۱)

باقی داستان را همه خوانده یا شنیده‌ایم و میدانیم که ظاهراً از آن کنیزك شاپور بدنیا میآید (برای اطلاع بیشتر به کارنامك اردشیر پاپکان و یا تاریخ بلعمی مراجعه شود.) درمورد انتخاب ابرسام بمقام بزرگفرمداری شاید بتوان گفت که چون اردشیر خود ازخاندان روحانی بود و درراه پیشرفت آیین زرتشتی جدی بلیغ داشت اوراکه موبدی والامقام بود باین سمت برگزیده است. کریستن‌سن نوشته است که ابرسام مقام ارگبذی هم داشته، بنابراین بخاندان سلطنتی وابسته بوده است. ضمناً از کتیبه‌ای درفیروزآباد یاد میکند که به ابرسام تعلق داشته و موضوع آن ساختمان پلی است (۲)

در کتاب اقلیم پارس، ضمن بحث درباب نقوش برجسته زمان اردشیر پاپکان، دردوجا ازابرسام یادشده ونقش برجسته‌ای راهم باین وزیر نسبت داده‌اند (البته ابرسام، ابرسان ذکرشده است.) «...بجانب فیروزآباد بربالای کوهستان نزدیك جاده‌درهمان قسمت یعنی جانب راست رودخانه تنگاب، محوطه کوچکی رامسطح نموده، نقش برجسته دیگری ازاردشیر بابکان را برکوه کنده‌اند، این نقش صدمه و خرابی بسیاردیده است وصحنه پیروزی اردشیر را بردشمنان وی نشان میدهد. اردشیرسوار براسب بردشمن خود تاخته اورا بانیزه ازپای درآورده، پشت سراو سواردیگری است که تصورمیرود ابرسان وزیر اردشیرباشد.» (۳)

البته درکتاب مذکور عکس نقش برجسته منسوب به ابرسام موجوداست.

۲- وزرای دوره ساسانی ازشاپور اول تا یزدگرد اول :

درنوشته‌های مورخان اسلامی وهمچنین درکتاب بندهشن اطلاعات ناقصی

---

(۱)- ایضاً تاریخ بلعمی - ص۸۸۷-۸۸۸

(۲)- ر-ك به‌کتاب ایران درزمان ساسانیان-ص ۱۳۴

(۳)- ر. ك به‌اقلیم پارس تألیف سید محمدتقی مصطفوی-ص ۱۰۰

درباره وزرای شاهنشاهان ساسانی از شاپور اول تا یزدگرد اول بما رسیده است. البته کمتر ذکری از نام وزیر بمیان میاید، بلکه تنها در شرح وقایع و حوادث، داستانی از شاه و وزیر صحبت میشود و امکان بی اساس بودن آن داستانها هم بعید بنظر نمیرسد. ذکر برخی از آن داستانها علاوه بر اینکه ممکن است حقایقی هم در برداشته باشد خالی از لطف نیست. بلعمی هنگام بحث درباره چگونگی بنای شهر جندیشاپور (گندیشاپور) بوسیله شاپور اول، ضمن داستانی از وزیر این پادشاه یاد میکند: «چون شاپور آنجا برسید و آن خرمی بدید، آرزوش آمد که آنجا شهری بنا کند، شبانی را بخواند و گفت چه نامی؟ گفت بیل، گفت ایدر (اینجا) شهر توان کردن؟ گفت اگر ایدر شهر آید از من دبیری آید! از تعجب گفت، شاپور آنجا فرود آمد و آن شبان را به وزیر دادش و گفت، بهیچ حال از ایدر نروم تا این پیر را دبیری کنی. وزیر یکسال زمان خواست شاپور زمانش داد و خود با سپاه بیك جا بدان صحرا فرود آمد، و وزیر آن پیر را ببرد و معلمی بیاورد و گفت بنشین و این را شمار گرفتن بیاموز و هر روزی بسیاری میاموز، کین پیر است و فراموش کند، و یرا هر روزیك مسئله آموز تا یاد دارد و سر سال سیصد و شصت و پنج مسئله دانسته باشد و بدان علم اندر عالم بود، چون سر سال ببود شاپور آن وزیر را با آن پیر پیش خود خواند و گفت: یا بیل ایدر شهر آید؟ گفت ای ملك هر چند خواهی (آید!) چون مرا دبیر توانستی کردن ایدر نیز شهر توانی کردن. پس شاپور آن شهر بنا کرد و جندی شاپور نام کرد...» (۱)

درباره وزرای پادشاهان بعد از شاپور اول تا شاپور دوم نیز اطلاعی نداریم لوکونین مورخ روسی در کتاب تمدن ایران ساسانی (ترجمه دکتر عنایت الله رضا) از وزیری بنام وهونم Vahunam نام میبرد که در زمان پادشاهان اولیه ساسانی میزیسته و از یاران وفادار موبد بزرگ کرتیر بوده است میدانیم: که کرتیر در زمان سلطنت بیش از پنج پادشاه ساسانی زندگی میکرده و نقش برجسته و سنگنبشته هائی از وی

---

(۱)- تاریخ بلعمی-ص ۸۹۶ و ۸۹۷

بیادگار مانده است. وهونم که بزرگفرمذار بود درزمان بهرام اول و بهرام دوم درفعالیتهای موبدان موبد سهیم بوده واقتدار بسیار داشته است، زمانی که نرسی با برکناری بهرام سوم به سلطنت رسید وهونم از درمخالفت با او درآمده وسپاهیانی فراهم آورده بجنگ نرسی شتافت ولی شکست یافته و دستگیر شد. درکتیبه نرسی از این شخص و اعمال او صحبت شده است. درنوشته‌های مورخان اسلامی گاهی اشاراتی بوجود وزیر در ایندوره میشود، درزمان خردی و کودکی شاپور دوم، وزیر او بر تمام امور نظارت داشت. دراین باره مطالبی در آثار قدما میتوان یافت. نام وزیر شاپور دوم یا ذوالاکتاف راکات نوشته‌اند فقط همین، دیگر خبری از او بما نرسیده است. در کتاب بندهشن از روحانی مشهوری بنام «Âtaro-pad» آتروپاد- آذربد (آذرباد) یادمیشود که پسر مار اسپند (مارسفند) «Maraspend» پسر دادارداDadarda و پسر.... بوده و درپاورقی این کتاب ذکر شده که نامبرده نخست وزیر شاپور دوم بوده است. (۱)

۳- وزرای یزدگرد اول وبهرام گور ویزدگرد دوم: (۱- خسرو یزدگرد ۲- مهرنرسی ۳- سورن پهلو)

درپادشاهی یزدگرد اول، اثیم یا بزهکار یا بقول بلعمی بزه‌گر (۴۲۱-۳۹۹) که درباره شخصیت او مطالب ضد و نقیضی نوشته‌اند، و بهرام پنجم (جور، گور) ویزدگرد دوم نام وزرائی برده میشود که از شرح زندگانی و کارهای برخی از آنها آگاهی هائی داریم، نخست خسرو یزدگرد بود که بمقام بزرگفرمداری رسید. کریستن سن درباره او نوشته است: «که بامر یزدگرد دوتن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد وزرگ فرمذار ومهرشاپور که ملقب بارگبذ بود، بمناسبت همین

---

(۱) The sacred Books of the East-pahlavi texts-Translated By-E. W. wast part 1 The Bundahis-Bahman yast. And shayast Là shayast - p. 145.

درتاریخ طبری نام شخصی بنام مار اسفند ذکرشده ومعلوم میدارد که این نام درزمان ساسانیان معمول بوده است. ص ۱۰۴۶

لقب اورا باید ازخاندان سلطنت دانست، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند واز جانب پادشاه باآنان سخن راندند ومجدداً بعیسویان اطمینان دادندکه درپیروی کیش خود آزادندوحق بنای کلیسادارند واظهارداشتندکه هرکس ازاوامر جاثلیق اسحق و ماروتا سرپیچی کند، شدیدا مجازات خواهد شد.» (۱)

لازم بتذکراست که یزدگرداول شهریارساسانی نسبت باقلیتهای مذهبی، چه مسیحی وچه کلیمی گذشت و بردباری زیادی ازخود نشان داد. همین اغماض او سبب شدکه مورد تنفر روحانیون زرتشتی قرارگیرد، ولی دراواخرسلطنت این پادشاه مشاهده میکنیم که باصطلاح ورق برمیگردد ودیگر روزگار بمرادمسیحیان نمیگردد، البته تغییر رفتاریزدگرد نسبت با قلیت مسیحی بعلت خلافکاری خودایشان بوده است. ازداستان خراب کردن آتشکده ای که درجوار کلیسائی قرارداشته است بوسیله کشیشی متعصب وحمایت کشیش والامقامی ازاو، ودستگیری آنها بوسیله مامورین حکومت وپس ازآن محاکمه وسیاست ایشان، مطالبی کم وبیش موثق شنیده ایم. شایدفشارموبدان ودرباریانیکه درآئین زرتشتی تعصب داشته اند عامل اصلی تغییرسیاست شاهنشاه ساسانی نسبت به عیسویان بوده باشد، بهرحال میتوان نتیجه گرفت که خسرویزدگرد درزمانی که بین شاه واتباع مسیحی اوروابط حسنه برقراربود پست بزرگفرمداری رابرعهده داشت، ولی با تغییر سیاست دربار نسبت به نصاری مهرنرسی درصحنه سیاست ظاهر گردید. با این حساب روی کارآمدن مهرنرسی را باید پیروزی بزرگی برای روحانیون متعصب زرتشتی قلمداد کرد، چه اودرمدت طولانی وزارت خویش نشان دادکه مخالف ادیان دیگربوده ومایل بآزادی بیحدوحصر آنهانیست. مورخان مسیحی هم همه جا ازاوبدی یاد میکنند. زجروشکنجه هائیکه گروهی ازمسیحیان درزمان سلطنت برخی ازشهریاران ساسانی متحمل شده اند درکتب محققان مسیحی آنچنان بزرگ جلوه داده شده که حدی برآن متصور نیست. عده ای بیگناه ومعصوم بدون اندك تخلفی بتحریك موبدان دستگیروپس ازشکنجه های خوفناك شهید میشوند وحاضرنیستند تا دم مرگ دست

(۱) ر.ك ـ ایران درزمان ساسانیان ـ ص ۲۹۵

ازعقیده وایمان خود بردارند، اینست آنچه که مورخان عیسوی درباره همکیشان خویش برشته تحریر درآورده اند. هیچیك از آنها بدرستی نمیخواهند علل این جفاکاری مأمورین دولت ساسانی را بازگو نمایند چون در آن صورت نخواهند توانست درباره مقتولین نوحه سرائی کنند و آنان را شهید جلوه گر سازند. در کتاب تاریخ کلیسای قدیم میلر کشتار چند تن از مسیحیان که عده‌ای از آنها واقعاً مستحق مجازات بوده‌اند باآب وتاب فراوان نقل شده است، همچنین است کتاب مسیحیت درایران نوشته سعید نفیسی با سرمایه مؤسسه نورجهان.

درتاریخ طبری به‌مطالب جالبی درباره مهرنرسی یامهرنرسه برمیخوریم، بقیه مورخان با اندك تغییری عین نوشته‌های اورا بازگو کرده‌اند.

مهرنرسی بن برازة (۱) در قصبه ابروان (آبروان) ازرستاق دشتبارین از کوره اردشیرخره بدنیا آمد. ازدوران کودکی وهمچنین چگونگی رسیدن وی بمقام بزرگفرمذاری یزدگرد اول خبری بما نرسیده است، گویند پدرش مقام بزرگ واستریوشان سالاری (یعنی ریاست صنف کشاورز ودهقان) را برعهده داشته که خود درواقع سمت وزارت است وبعد خواهیم دید که یکی از فرزندان مهرنرسی هم عهده‌دار همین سمت خواهد شد.

مهرنرسی ازخاندان اسپندیاذ (اسفندیار)یکی ازهفت خانواده اشرافی ایران باستان بود. (۲)

وی بگفته طبری وزارت سه پادشاه (یزدگرداول ـ بهرام پنجم ـ یزدگرد دوم) را داشت. (۳)

---

(۱)- کریستن‌سن-مهرنرسه پسرورازگ (ص ۳۰۱)-طبری-پسر برازة بن فرخزاد بن خورهباذ- بن سبسفاذ بن سبسنا بروه بن کی اشك بن دارا بن دارا بن بهمن بن اسفندیار بن بشتاسب (ص۸۶۸و۸۶۹)

(۲)- اسپهبد،سورن،قارن،زیك پهلو،مهران،اسپندیاذو خاندان سلطنتی چه پارتی وچه ساسانی.

(۳)- تاریخ طبری - ص ۸۷۱ - القسم الاول البته نمیتوان گفت که از ابتدای سلطنت یزدگرد اول(۳۹۹ میلادی) تا پایان سلطنت یزدگرد دوم (۴۵۹) یعنی مدت ۶۰ سال مهرنرسی مقام وزارت داشته است بلکه همانطور که قبلا اشاره شد محتمل است که اواز اواخر سلطنت یزدگرد اول تا اوایل سلطنت یزدگرد دوم این سمت را داشته است.

عمری رادر نیکنامی سپری ساخت و آثار و یادگارهائی از خود برای آیندگان بجاگذاشت، نامبرده بعمران و آبادی عشق میورزید، فرزندان او هم در زمان حیات پدر عاقبت بخیر شدند و باعث خشنودی پدر گردیدند، سه پسر او (۱) بزرگترین مقامات مملکتی را در شاهنشاهی ساسانی تصاحب کردند.

نگارنده، مهرنرسی را با وزیر بزرگ، خواجه نظام الملك که در زمان سلجوقیان سالها برمسند وزارت تکیه زده بود مقایسه مینماید: هم مهرنرسی و هم خواجه در مذهب خویش تعصب داشتند، مهرنرسی نسبت به مسیحیان و خواجه در مورد قرامطه یا ملاحده یا اسماعیلیه نظر خوشی نداشتند، هر دو وزیر در زمان چندین پادشاه مقام خود را حفظ کردند (مهرنرسی ۳ و خواجه دو پادشاه) فرزندان ایشان بمقامات و مشاغل درجه اول کشور رسیدند، هردو علاقه‌مند بعمران و آبادی بودند و خیلی مطالب دیگر که میتوان نوشت، البته اینطور که ما میدانیم مهرنرسی سرانجام خوشی داشت و بعمر طبیعی از جهان رفت ولی خواجه را کارد زدند و هلاکش ساختند...

طبری، نام فرزندان مهرنرسی و سمت آنها را این چنین ذکر مینماید:

«زراوندار که بهرام باو مقام هربذان هربذ (هیربدان هیربد) که مرتبه‌ای شبیه بمرتبه موبدان موبد بود داد ۲ـ ماجشنس (ماه گشنسپ) که بسمت راسترای و شانسلان (و استریوشان سالار) (رئیس طبقه کشاورزان) رسید ۳ـ نام سومی را کارد (۲) (کاردار) نوشته و مقام اورا اسطران سلان (ارتیشتاران سالار) که مقامی فوق مرتبه اسپهبد و نزدیك به مرتبه ارجبذ (ارگبد) ذکر کرده است.

مهرنرسی در روستای آبروان آتشکده‌ای بنا نهاد بنام مهرنرسیان که هنوز معتقدند که پابرجاست. وی همچنین برای خود و فرزندانش چهار قریه در مجاورت زادگاه خویش ایجاد کرد و در هریك از آنها آتشکده‌ای ساخت، اولی که متعلق بخود

---

(۱)ـ شاید پسران دیگری هم داشته‌است که مارا از آنها اطلاعی نیست.

(۲)ـ بلعمی نام این پسر را سمنکان نوشته‌است ـ ظاهراً مهرنرسی و پدش هم سمت واستریوشان سالاری داشته‌اند.

او بود (فرازمرا آور خدایان) (۱) نام داشت و سه آتشکده دیگر) بنام زرواندازان وماه گشنسپان و کارداذان (کارداران)... اکنون درباره آن آتشکده ها یا بقول بلعمی آتش خانه ها که همه آنها هنوز پس از هزار و پانصد سال (بعقیده مولف دانشمند کتاب اقلیم پارس) پابرجاهستند سخن میگوئیم: آتشکده بزرگ جره چارطاقی است که تمام آن از سنگ بادبر و ملاط گچ است، درازای هر پهلوی آن بیش از چهارده متر میباشد و از وجود بقایای ساختمانی زیاد بالای بلندی مزبور معلوم میگردد که در زمان قدیم در آنجا شهری وجود داشته است. این آتشکده یکی از پنج آتشکده ایست که مهرنرسی در نقاط بین کازرون تا فراشبند بنا نموده است. آتشکده دوم چارطاق بزرگ بیرون بالاده است که بمسافت قریب ۵۵ کیلومتری کازرون واقع شده. آتشکده سوم که بنام تون سبز مشهور است در دشت بارین واقع است. قریه آبروان که در نوشته طبری بدان اشاره شده و زادگاه مهرنرسی بوده است نیز در دشت بارین قرار داشته است، بدینقرار چارطاقی تون سبز همان آتشکده ای است که در طبری بنام آتشکده مهرنرسیان معرفی گردیده است. چارطاقی تون سبز از نظر وضع ساختمان و اندازه همانند چارطاقی بزرگ جره است. آتشکده چهارم که بنام آتشکده فراشبند معروف است و در آبادی فراشبند واقع است چارطاقی کوچکی است که وضع ساختمانی و اندازه آن شبیه چارطاقی نزدیك کازرون است و چهارمین آتشکده موجود در ناحیه جره و حول وحوش آن بشمار میرود.

بالاخره پنجمین آتشکده که نقشه آن نسبت به چهار آتشکده تمایز دارد و محل آنهم در کوهستان است لذا چنین بنظر میرسد همان آتشکده ای باشد که مهرنرسی آنرا مخصوص خود نموده است ونام فراز مرا آور خدایا باموقعیت آن در بالای کوهسارهم مؤید این معنی تواند بود (۲) دیگر از آثاری که به مهرلرسی

---

(۱)- کریستنسن. فرازمرا آورخوذایا - خدایا نزد من آی (ایران درزمان ساسانیان ص ۳۰۱ و ۳۰۳)

(۲)- نقل باختصار از کتاب اقلیم پارس، تالیف محمدتقی مصطفوی، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰

نسبت میدهند خرابه قصری است که هم اکنون بنام سروستان درسر راه شیراز به دارابگرد قراردارد. بعقیده هرتسفلدنظر بکوچکی، شایستگی اقامتگاه شاهنشاه‌را نداشته خاصه که تالار بارگاه آن بسیار حقیراست، دردیوارها در بسیاری تعبیه شده و بنای سقفها نشان میدهد که درآن زمان فن معماری ساسانی بپایه نسبتاً بلندی رسیده بوده است(۱)

درباره کاخ سروستان مطالبی باختصار از کتاب اقلیم پارس نقل مینمائیم: «این کاخ بمسافت قریب ۹ کیلومتری جنوب غربی سروستان واقع گردیده است وهنگامیکه ازشیراز به‌سروستان میروند بمسافت زیادی پیش از رسیدن به‌سروستان سواد آن ازدوردرجانب جنوب پدیدار میباشد، بنای معظمی است، ازسنگ و گچ ساخته‌شده است، گنبدهاوایوانهاواطاقها ودهلیزهای متعدد دارد وازآثاربهرام گوریا بهرام پنجم ساسانی (۴۲۰-۴۳۸) است که بوسیله مهرنرسی وزیرمعروف او که صدارت یزدگرد اول ویزدگرد دوم را نیزعهده‌داربوده است ساخته‌شده، ازسال ۱۳۳۵ شمسی تعمیرات مفصل واساسی این کاخ بوسیله باستانشناسی فارس انجام میشود، ناهمواریهای زمینهای مجاورنشانه ابنیه‌ایست که درحول وحوش آن بنیاد نهاد بودند.»(۲)

احداث باغهائی راهم طبری به مهرنرسی نسبت میدهد که یکی مختص کشت زیتون؛ دیگری نخل وسومی سرو. هرباغی دارای دوازده هزاردرخت بود.(۳) قبلا گفتیم که بزرگفرمدار باید درفنون نظامی ورزیده وخبره باشد و ازسرحداث مملکت درقبال تجاوز بیگانگان دفاع نماید؛ مورخان نوشته اند که مهرنرسی بجنگ رومیان رفت واین جنگ درسالهای ۴۲۰و۴۲۱ بوقوع پیوست وفرماندهی سپاه ایران بامهرنرسی بود.

---

(۱)- کریستنسن - ایران درزمان ساسانیان-ص۳۰۳
(۲)- ص۸۷
(۳)- بلعمی هرباغی را دارای هزاردرخت ذکرکرده‌است ص۹۵۰

همچنین لازمست گفته شود که لقب مهرنرسی هزاربندك (صاحب هزار غلام) بوده وارامنه اورابنام هزرپت درناریاتس (هزاربذ دربارایران) خوانده‌اند و درنامه‌ای به مهرنرسی وزیراعظم یزدگرد دوم اورا هزاربذ ایران وجزایران لقب میدهند وحال آنکه خود اودرنامه‌ایکه بارمنیان نوشته‌است عنوان وزرگفرمذار ایران وجزایران بخود داده‌است.(۱)

درپایان این بخش مطالبی راکه بلعمی درباره مهرنرسی نوشته وماکمتر از آن سخن گفته‌ایم برای تکمیل شرح احوال این وزیر درج مینمائیم:

« مردی بود اندرعجم نام او مهرنرسی ومهرنرسه هم گفتند، مردی بزرگوار با اصل بزرگ از فرزندان اسفندیاربن گشتاسب ملك، واومردی بود باعلم بسیار و بعجم اندر ازوبزرگوارتر نبود واوراهمچون ملك وپادشاه داشتندی واورا بلقب هزاربنده خواندندی ازبس بندگان که اورا بود؛ یزدگرد اورا وزیر کرده بود، پس بهرام اورا وزیرخویش کرد وکارخویش بدوسپرد وخلق بدان شادبودند واودو سال اندرمیان خلق بود، وزیررا گفت که مرا آرزوست که ازشهر هندوستان وزمین سندوهند وهرچه گرداگرد زمین مملکت منست مرابودی ومن میخواهم که بزمین هندوستان اندرشوم تنها..(بعدازحوادثی که بربهرام درهند گذشت ودخترپادشاه آن دیاررا بهمسری برگزید) گوید: « وخود دختربگرفت وبپادشاهی خویش بازگشت وبیامد وهمه پادشاهی بدست مهرنرسی یافت بسلامت ازپس دوسال، وآنگاه مهرنرسی راباسپاهی نزد ملك روم بفرستاد تا شهرهای روم بگشاید یا خراج بملك روم برنهد،... مهرنرسی برفت با سپاه وملك روم با اوصلح کرد وخراج بپذیرفت واوسپاه بازبربهرام آورد بسلامت وبهرام شاد شد واورا بزرگ کرد، (ومرتبه‌اوبزرگمرمداربود ومعنای آن بتازی رئیس الرؤسا یاوزیرالوزرا بود...

این نرسی دستوری خواست ازبهرام وگفت: « مرا سال بسیاربرآمد وپیر

---

(۱)- ر.ك به کتاب وضع ملت ودولت ودربارشاهنشاهی ساسانیان - کریستنسن - ترجمه مجتبی - مینوی - ص ٤٦-٤٧

شدم اکنون عبادت کنم و کار آن جهان کنم، بهرام اورا (دستوری) داد او بشهر خویش بازشد و نام آن شهر اردشیرخره و آنجا عبادت همی کرد...

(آنگاه پس از نابودی اسرارآمیز بهرام گور و روی کار آمدن یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۹) درباره مهرنرسی گوید: «این مهرنرسی که وزیر پدرش بود اورا پیش خود آورد، وزیر کرد و کارش بتدبیر او راست شد، پس چون یك چند برآمد ملك روم خراج باز گرفت و وی مهرنرسی را بفرستاد باسپاهی چنانکه پدرش فرستاده بود تا ملك روم را بطاعت آورد...»(۱)

در سلطنت بهرام گور از وزیر دیگری یاد میکنند که سورن پهلو نام داشت و میدانیم که نام حقیقی او نمیتواند باشد، زیرا که خاندان سورن جزو خاندانهای هفتگانه مشهور بوده و درزمان اشکانیان رئیس این خانواده تاج را برسر شاه میگذاشت... متأسفانه از زندگانی و کارهای این وزیر اطلاع چندانی نداریم...

۴- وزرای دوره ساسانی از یزدگرد دوم تا یزدگرد سوم:

(الف - بزرگمهر ب - بخیر اریمن ج - آذین گشسنپ د - برمك بن فیروز ه -مهآذر گشنسپ و- پوس فرخ (فسفرخ)

درباره وزیر یزدگرد دوم (مهرنرسی) مطالبی در فصل گذشته نگاشته شد، از وزرای پادشاهان دیگر ساسانی تا خسرو انوشیروان ما را آگاهی نیست، البته اختیارات بزرگفرمذار در دوره شهریاری قباد اول کاسته شده است...

الف= بزرگمهر: مشهورترین وزیری که در اواخر دوره ساسانیان برمسند وزارت تکیه زد و نام اورا مورخان اسلامی بلند آوازساختند بزرگمهر (بوزرجمهر بزرجمهر- ابوذرجمهر بوذرجمهر(۲) بود در منابع غربی نام اورا نمییابیم و برخی

---

(۱)- نقل باختصار از تاریخ بلعمی از ص ۹٤٤ تا ۹۵۱

(۲)- این نام باشکال بوزرجمهر و بزرگمهر و بزرجمهر در دوره اسلامی ضبط گردیده اما شکل قدیم آن در کتیبه سرخ کوتل بغلان بزبان تخاری و رسم الخط یونانی در حدود ۱۶۰م بورزو- مهر است پاورقی کتاب زین الاخبار گردیزی، بامقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی ص ۳۳- مرحوم علامه قزوینی در نامه مورخ ۹ خرداد ۱۳۲۵ در پاسخ نگارنده (مرحوم ←

ازمورخان اسلامی هم چون طبری وحمزه اصفهانی از او صحبتی بمیان نمی آورند، ولی مسعودی و گردیزی و ابن ندیم در کتب خود بکرات ازوی یادکرده وخصال حمیده اش راستوده اند.

همانطوریکه درمقدمه این مقاله اشاره کردیم معلوم نیست آیا این وزیر وجود تاریخی داشته است یا خیرودراین مسئله شك وتردید بسیار است، بعضی ازمحققان نوشته اند که ممکن است بزرگمهر همان برزویه، طبیب مشهور باشد ودراین مورد دلایلی هم عرضه داشته اند. (۱) گروهی راعقیده بر آنست که بزرگمهر از بزرگفرمذار بمعنی صدراعظم یانخست وزیر مشتق شده و کلمه مهر اشتباهاً جای فرمذار را گرفته است واین اشتباهی است که مورخان اسلامی مرتکب شده اند، درهرحال دراین باب سخن بسیار گفته شده ولی هیچکدام قانع کننده نیست، سعید نفیسی گوید: «داستان بزرگمهر پسر بختگان(۲) که درقصص ایرانی اورا وزیر خسرو نوشین روان وانمود کرده اند حقیقت تاریخی ندارد، ظاهراً تحریفی ازین صفت و وظایف بزرگفرمذاران دوره ساسانیست که آنرا درشخص بزرگمهر گرد آورده و بدان حقیقت تاریخی داده اند وشاید کلمه بزرگمهر هم تقلیدی ازهمان کلمه بزرگفرمذار باشد...(۳)

دکترمعین) نوشته اند « شبهه » نیست که بوذرجمهر وابوذرجمهر یا هراملای دیگری برای کلمه که باذال معجمه باشد غلط فاحش واشتباه عامیانه است که جزء اول این کلمه را باکنیه ابوذرمعروف ازصحابه مشهور حضرت رسول اشتباه کرده اند وحتماً بزاء معجمه درست است، ولی بوزرجمهر درتاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب گمان میکنم بکلی صحیح ومنطقی باشدچه درخط امروزی فارسی هیچ اهمیتی ندارد که ضمه رابنحو اشباع با واوهم بنویسندیابدون اشباع بی واو... (نقل ازپاورقی برهان قاطع تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان، ج اول، باهتمام دکترمحمد معین، ص ۲۷۳

(۱)- مانند کریستن سن.

(۲)- بختك یا بوختك شاید جزئی باشد ازنام مرکبی که جزء پیشین یا پسین آن افتاده باشد. «بوخت خسرو- بوخت یزد - بوختیشوع- بوخت شپوهر» (نقل ازیادگار بزرگمهر- متن پهلوی وترجمه فارسی ازدکترماهیار نوابی- نشریه دانشکده ادبیات تبریز- شماره پائیز سال یازدهم.

(۳)- ر.ك به تمدن ایران ساسانی- ص ۲۳۸

ازطرفی بزرگمهررا فرزند سوخرا (زرمهر) که از رجال جاه طلب اوایل دوران سلطنت قباد بود و لقب بختگان داشت ذکر کرده‌اند، ضرب المثل: «باد سوخرا فرونشست وباد مهران وزیدن گرفت» در تاریخ ساسانی مشهوراست واز نابودی رجل مزبور باشاره قباد وبوسیله شاپور مهران سردار بزرگ حکایت میکنند.

ذکراین مطلب ضرورت دارد که بگوئیم نفوذ وقدرت بزرگفرمذاران در سلطنت قباد وفرزندش خسروانوشگ روان بسیار کاسته شده وموبدان موبد در مقام اوپس از شاه قرار گرفته است، ولی در کتاب فارسنامه ابن بلخی عکس این مطلب ذکرشده: «...درپیش تخت، کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشستی وفروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی وزیرتر از آن چند کرسی ازبهر مرزبانان وبزرگان وجای هریك بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد. (۱)

ولی همین مؤلف درجای دیگراز محدود شدن اختیارات بزرگمهرسخن میگوید و برای اوشرکائی درترتیب امور ملکت قائل است: « باهمه بزرگی و حکمت بزرجمهر کی وزیر اوبود انوشیروان ترتیب وزارت اوچنان کرد کی دبیر بزرجمهرو نایب نزدیك کسری آمد شدتوانستی کرد وما این نایب را وکیل (در) خوانیم وبپهلوی ایرانمازغر گفتندی ونیابت وزیر دارد، وهرسه گماشته کسری انوشیروان بودندی درخدمت وزیراو بزرجمهرو وزیربذات خود، ازین سه کس هیچیك را نتوانستی گماشت وغرض انوشیروان آن بود تا دبیرهرنامه کی بجوانب بزرگ واطراف نبشتی وخواندندی نکت آن درسر معلوم انوشیروان میکرد و وکیل (در) از آنچ رفتی ازنیك و بد براستی مشافهه میگفتی وراه وجوه مصالح باز مینمودی ونایب مال ومعاملات نگاه داشتی واین هرسه مردمان اصیل عاقل وفاضل زبان دان سدید بودندی.» «۲»

---

(۱) فارسنامه ابن البلخی- بسعی واهتمام وتصحیح گای لیسترانج و رینولدالن نیکلسون در مطبعه دارالفنون کمبریج بطبع رسید- سنه ۱۳۳۹ هجری مطابق سنه ۱۹۲۱ مسیحی- ص ۹۷

(۲)- همان کتاب ص ۹۱ و ۹۲

کریستنسن سالها پیش، این نوشته فارسنامه‌را تفسیر کرده که درج آن در این قسمت ضرورت دارد، وی مینویسد:

«درباب این عبارت فارسنامه نخست گوئیم که لفظ وکیل در، تصحیحی که طبع کنندگان کتاب حدساً بعمل آورده‌اند، در نسخه‌های خطی در مورد اول (وکلیدار) و (کنید) نوشته شده‌است و در مورد ثانی (وکلیدار) و (کلیدار) آمده است و بنابراین سیاق کلام عبارت از دو عنوان مختلف بوده‌اند، اما درباب لفظ ایرانماغر هم گوئیم که قابل بحث و تردیداست، در نسخه‌های خطی فارسنامه (ایرانمازعر) و ایرزانمازعر نوشته‌شده‌است بدیهی است که میان آغاز و انجام این عبارت فارسنامه تناقضی است، در اول، سخن از دبیر و نایب و بزرجمهر است و در آخر سخن از سه‌تن گماشته نوشیروان میراند و صلاحیت هریك رابنا بر اصلاحات نوشروان بیان میکند، آن‌سه رتبه‌عالی منصب دبیرو... ذار (کلیدار) یا (وکلیدار) ونایب بوده است.

بعقیده ما اغتشاش و فساد این عبارت از این راه پیدا شده که در موقع ذکر عنوان سه تن مزبور یعنی دبیرو وزرگمهرونایب، نویسنده کتاب لفظ وزرگمهر را که در فارسی کنونی بزرجمهر نویسند یکبار دیگر داخل این جمله بغلط جایگزین لفظ دیگری کرده است، ما گمان میکنیم که بجای دبیر بزرجمهر باید دبیربزرگ گذاشت و این دبیربزرگ همان است که او را دبیران مهشت و ایران دبیربذ هم میگفته‌اند.

بنابراین جمله مذکور پس از اصلاح چنین میشود. دبیربزرگ (نگیربذار) و نایب. اما راجع به نایب که جانشین وزیر بوده در عبارت فارسنامه گوید: ما این نایب را (وکیل در) خوانیم و بپهلوی ایرانمازهر و ایرانمازعر گفتندی. مقصود از ما معاصران مؤلف فارسنامه یا معاصران مؤلف کتاب قدیمیتری است که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده‌است، در کتاب یعقوبی لفظی است باین صورت، المردمارعدو در تجارب الامم ابن مسکویه نایب بزرگ فرمدار (ایرامارهر)

نوشته شده است.

من تردیدی ندارم که در اصل پهلوی بجای وزرگمهر، وزرگ فرمدار نوشته بوده است و در واقع انوشیروان اختیارات وزرگ فرمدار را تخفیف داده وسه تن از عمال بزرگ دولت را شخصاً معین کرده که در کارهای وزرگ فرمدار سهیم باشند...» (۱)

اکنون درباره زندگانی بزرگمهر بااستفاده از برخی ازمنابع موجود مطالبی ذکر مینمائیم: خسروانوشگ روان شبی خواب هولناکی دید که خوکی برتخت او نشسته وشراب مینوشد ویا خود وی هرزمان میل بشراب میکند آن حیوان مانع شده وبجای اوجام شراب را مینوشد ومطالب دیگر... شاه خوابگزاران را طلبید واز آنها تعبیر این خواب عجیب راخواست ولی کسی ازعهده برنیامد، لاجرم گروهی ازلشگریان را بسراسر مملکت پهناورخویش گسیل داشت تا شخصی را بیابند که ازعهده تعبیر آن برآید.

مردی آزاد سرو نام که اوهم چنین ماموریتی داشت بشهرمرو(۲) رسید وگذارش بدبیرستانی افتاد، ازمعلم آن مدرسه پرسید آیا میتواند چنان خوابی راتعبیر کند؟ جواب منفی بود، اما درمیان دانش آموزان آن مدرسه نوجوانی بود بزرجمهرنام، گفت من ازعهده برمیآیم! استاد گفت خاموش باش، ولی آزاد سرو واسطه شدو چگونگی خواب انوشیروان را بیان کرد، بزرجمهر گفت: «نگویم من این نکته جز نزدشاه.»

بهرحال پس ازمدتی بدربار شاهنشاه رسیدند وخسرو بااو خلوت کرد، بزرجمهر درتعبیر خواب گفت: «که درشبستان پادشاه غلامیست که بیکی ازاهل حرم الفت

---

(۱)ـ ر،ك به کتاب ایران درزمان ساسانیان ص ۵۴۷ و۵۴۸

(۲)ـ مؤلف نزهة‌القلوب درباره‌این شهرو بزرگانیکه ازآن برخاسته‌اند گوید: «اکنون آن‌شهر خرابست‌واز آنجا اکابر وعقلاء، بسیار خاسته‌اند، درعهد اکاسره برزویه طبیب وبزرجمهر بختگان ویاربد مطرب... (نزهة القلوب-حمدالله مستوفی-۷۴۰ هجری قمری بکوشش دبیرسیاقی-ص ۱۹۳و۱۹۴

گرفته و اگر خاطر همایون خواهد که حقیقت این حال مکشوف گردد حکم فرماید که کنیز کان یك یك از پیش او بگذرند، کسری همان لحظه فرمود که کنیز کان حاضر گشته یك یك گذشتند لیکن چون غلام متلبس بلباس ایشان بود آن امر مهم ظاهر نشد و انوشیروان بر آشفته بزرگمهر گفت که در انکشاف تعبیر آنست که کنیز کان برهنه شوند، و فرمان واجب الاذعان برین نهج صدور یافته غلامی پدید آمد(۱) اندر میان ببالای سرو و بچهر کیان،

تنی لرز لرزان بکردار بید　　　دل از جان شیرین شده نا امید

وبعد از تفتیش بوضوح انجامید که آن غلام را دختر حاکم چاچ بنابر آنکه از خردی باز باو متعلق بوده از خانه پدر همراه آورده، پنهان در شبستان نگاه میداشته، القصه کسری دختر و غلام را بسیاست رسانیده بزرجمهر را ملازم گردانید و روز بروز کار آن حکیم بزرگوار در ترقی بود تا بدرجه بلند وزارت صعود نمود.» (۲)

آنچه نقل شد خلاصه مطالبی بود که مؤلف کتاب دستور الوزراء بطور افسانه وحکایت درباره چگونگی رسیدن بزرگمهر بمقام وزارت ذکر کرده بود، این مؤلف مانند دیگران برای اینکه آثار و تألیفاتش مورد توجه عامه قرار گیرد آغاز هر مطلبی را با روایت و داستان همراه ساخته است.

مؤلف کتاب آثار الوزراء هم عین همین داستان را البته باشاخ و برگ بیشتری نقل کرده و شاید دروغ بیشتری گفته است! مثلا میگوید که «هفتاد موبد از دربار برای یافتن کسیکه او از عهده تعبیر خواب نوشیروان بر آید عازم نواحی مختلف میشوند، شصت و نه نفر مأیوسانه باز میگردند و تنها یك موبد در شهر مرو موفق بیافتن شخص مورد نظر میشود و اورا بحضور شاهنشاه میآورد.»

بعد درباره زندگی بزرگمهر میگوید که «... گفتند چند وقت است که پدر

---

(۱) شخص امردی در میان ایشان بود، دختر قیصر روم فریاد بر آورد که او با من کلان شده است و با یکدیگر شیر خورده ایم مرا بی اوطاقت نبود بدان جهت اورا بدین لباس میدارم (آثارلوزراء ص ۱۶

(۲)- ر.ك به کتاب دستور الوزراء-خوند میر، باتصیح ومقدمه سعید نفیسی (۱۳۱۷)-ص ۱۵ تا ۱۷...

او وفات یافته و پیر مادری دارد.»

یا کنیزکی که در داستان فوق ذکر شده است که دختر حاکم چاچ بوده، مؤلف اخیر نوشته است که فرزند قیصر روم بوده است... (۱)

بهرحال از این قبیل روایات و افسانه‌ها که اکثر آنها هم بی‌اساس است در باره مردی که در وجود او هم تردید بسیار است نوشته شده، وقایع نگاران یکی پس از دیگری از روی نوشته‌های یکدیگر استنساخ کرده و بمیل خود تغییراتی دلچسب و مردم پسند در داستانها وارد کرده‌اند.

اکنون دنباله صحبت را راجع ببزرگمهر ادامه میدهیم:

بزرگمهر قبل از رسیدن بسمت وزارت مدتی معلم و مربی هرمز فرزند انوشیروان بود و پس از نیل بمقام بزرگفرمذاری همواره طرف مشورت باشاه بود، یکبار از بدستور خسرو اول بزندان افتاد، راجع بزندانی شدن او مینویسند: «در وقتی که انوشیروان بوذرجمهر را محبوس کرده مقرر نموده بود که هر روز دو قرص نان جو و کوزه آب وظیفه او ساختند و در موضع تنگ و تاریك و با وحشت دست و پای او بآهن ببستند و موکلان را فرمود که منتظر و مترصد باشند که هر کلمه که بر زبان آورد حرفا بحرف تحریر کنند که مبادا گفته‌های او ضایع شود، و چندماه در آن حبس بماند... یك کلمه از زبان او نشنودند، نوشیروان جماعی از ندما که با او اختصاص داشتند فرمود که بنزدیك او روند و از او سئوال کنند،... آنچه گوید بنقیر و قطمیر تقریر نمایند، چون آن جماعت رفتند گفتند ایها الحکیم، در چنین واقعه سخت و شدت بکمال رنگ و روی و قوت جسم تو برقرار است و هیچ ضعف و تغییر در ذات تو پدید نیامده است؟ جواب داد من گوارشی ساخته‌ام از شش خلط و هر روز از آن گوارش شربت میخورم و اعتدال مزاج من بسبب آن برقرار است.

گفتند یا حکیم شرح آن گوارش بما بگوی که اگر نعوذ بالله روزی بدین نوع

---

(۱)- آثار الوزراء تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی - تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)- ص ۱۵ و ۱۶

گرفتارشویم یا یاری ازیاران‌را بدان احتیاج افتد بدان مشغول شویم. گفت خلط اول‌وثوقی‌است‌بفضل‌باریتعالی که بهمه حال دستگیری درماندگان کند، و خلط دوم علم بدانکه هرچه مقدراست واقع و کائن‌خواهدبود، اضطراب وجزع مفیدنباشد، خلط سیم دانستن که صبربهترین دوائیست که ممتحن آنرا وسیله شفاسازد، وخلط چهارم آنکه اگرصبرنکنم چه کنم زیراکه چون دست بحیله زنم که ازاین ورطه مخلص‌باشد دورنیست که مرا بدان کسی یاری نکند، خلط پنجم آنکه‌ازآن می‌اندیشم که بلائی تواند بود سخت‌تراز این که من‌درآنم، خلط ششم آنکه امید میدارم که ساعت‌بساعت فرج باشد...» (۱)

داستان‌ابداع بازی‌نرد بوسیله بزرگمهربختگان‌ورفتن‌اوبا هدایای‌فراوان بهندوستان ازجانب خسرونوشیروان وذکرفضل ودانش بیکران اورا درآثار قدما میبابیم.

وقتی خسرودوم (اپرویز- ابرویز) نوه انوشیروان‌بسلطنت رسیدبزرگمهر وزارت‌اوراداشت‌ولی‌دیری‌نپائیدکه وزیربا تدبیرمغضوب اوشد ودیگرباررا‌هی زندان‌گردید. بزرگمهرازاین زندان رهائی نیافت وبفجیعترین وضعی بهلاکت رسید،(۲) البته بجرم گرویدن بزندیقان.

مسعودی دراین باره‌گوید: «وزیر پرویزکه دراونفوذ داشت ومدیرامور وی‌بود یکی‌ازحکمای‌ایران یعنی‌بزرگمهرپسربختگان بود وچون سیزده سال از پادشاهی‌وی بگذشت وزیررا متهم کردکه بزندیقان‌ثنوی مذهب متمایل‌است و بفرمود تا اورا حبس کنند وبدونوشت «ثمرعلم ونتیجه عقل‌تواین بودکه درخور

---

(۱)- همان‌کتاب-ص ۲۰ و۲۱...

(۲)- بعقیده برخی ازمورخان‌چون‌یکماه ازوفات انوشیروان‌سپری‌شد بزرگمهردرشهرمرو دیده ازجهان فروبست - عده‌ای وفات اورا بسال ۵۹۰ یعنی‌آخرین‌سال‌سلطنت هرمز چهارم نوشته‌اند، ودسته‌ای قتل اورا بفرمان‌خسرو پرویزدرسال۶۰۳ میلادی - ذکر این‌مطلب لازمست‌که امکان دارد زندانی شدن بزرگمهردرزمان انوشیروان و خسرو پرویززائیده تخیلات‌مورخان باشدتابرای‌نقل پندواندرز،دستاویز بهتری داشته‌باشند!

کشتن وسزاوار مجازات شدی» وبزرگمهر بدو نوشت «اگر بخت با من بود از عقل خودم بهره‌ور میشدم واکنون که بخت یار من نیست از صبر بهره میگیرم، اگر نیکی فراوان را از دست داده‌ام از بدی بسیار نیز آسوده شده‌ام» پرویز را برضد بزرگمهر تحریك کردند که اورا پیش خواند و بگفت تا دهان و بینیش بشکستند، بزرگمهر گفت «دهان من درخور بدتر از این بود» پرویز گفت چرا ای دشمن و مخالف خدا؟ گفت برای آنکه من پیش خواص و عوام از اوصاف تو چیزها میگفتم که نداشتی و ترا محبوب ایشان میکردم و از کارهای نیك تو چیزها میگفتم که خلاف واقع بود، تو که از همه پادشاهان بدطینت تر و زشتکارتر و بد رفتارتری آیا مرا بگمان میکشی و از یقین خود که مرا همیشه دلبسته شریعت دیده‌ای چشم میپوشی؟ در اینصورت کی بعدل تو امید خواهد داشت و بگفتارت تکیه و بکارت اطمینان خواهد کرد؟ پرویز خشمگین شد و بگفت تا گردنش را بزنند(۱)

پندنامه‌هائی منسوب ببزرگمهر بزبان پهلوی بدست ما رسیده که ترجمه یکی از آنها را در اینجا میآوریم

«من بزرگمهر بختگان، دیوانبد(۲) شبستان شهراستیکان(۳) خسرو، دریکبد(۴)

این یادگار بیاری و نیروی یزدان و دیگر مینویان به‌آموز، بفرمان خسرو شاهنشاه، بهبود فرهنگ (را) و شایسته شدن آنها را که بپذیرفتاری از برگران(۵) بخوبی وارجمندی آفریده شده‌اند (آماده) کرده و به گنج شایگان نهاد...»(۶)

---

(۱) ر.ك به مروج الذهب - ص ۲۷۰ و ۲۷۱

(۲) دیوانبد = حاجب

(۳) استیکان یا خوستیکان، ارمنی Ostikan = استوار، معتمد، وفادار ولقب حکامیکه از جانب خلفا مأمور کشورهای مختلف میشدند نیز بوده است.

(٤) دریکبد Drêkpet ؟ منسوب به «در» (دربار) + پسوند - بد بمعنی رئیس و سر- رویهم = وزیر دربار؟ ...

(۵) برگر = بخشنده سرنوشت، کسیکه تقدیر وسرنوشت آدمی ازوست.

(٦) ر،ك به یادگار بزرگمهر - متن پهلوی و ترجمه فارسی - دکتر ماهیار نوابی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - شماره پائیز سال یازدهم.

برخی از مورخان اسلامـی هم صفحاتی از کتابهای خود را اختصاص بذکرپند واندرزهای حکیمانه بزرگمهرداده‌اند (مانند : مسعودی و خوند میر وحمدالله مستوفی وغیره) اکنون آنچه مسعودی دراین باب نگاشته‌است ذکـر میگردد: « یك روزانوشیروان باحکیمان نشست که ازآرای آنها بهره گیرد وچون بترتیب درمجلس وی نشستند گفت «مرا بحکمتی رهبری کنید که هم برای رعیت سودمندباشد» هریك رأی خویش بگفتند وانوشیروان سرفروبرده بود، درگفتارشان اندیشه میکرد، چون نوبت سخن به بزرگمهرپسربحتگان رسید گفت:

« ای پادشاه من همه مطلب را دردوازده کلمه برای توخلاصه‌میکنم» گفت بگو، گفت:

« نخست ترس ازخدا در شهوت و رغبت وترس وخشم و هوس ومیباید در همه این موارد خدا نه خلق را منظور داشته باشی.

دوم ـ راستی درگفتار وکردار ووفا بوعده وشرط وعهد وپیمان.

سوم ـ مشورت با علما درحادثات.

چهارم ـ احترام علماواشراف ومزدداران وسرداران ودبیران وبندگان هریك بقدر مراتبشان.

پنجم ـ مراقبت قضات وتفتیش کارشان باقتضای عدالت و پاداش درستکار و کیفر بدکار.

ششم ـ مراقبت زندانیان که روزهادرکارشان بنگری وازوضع بدکارمطمئن شوی وبیگناه را رها کنی.

هفتم ـ مراقبت راهها وبازارها ونرخ وداد وستدها.

هشتم ـ حسن تأدیب رعایای مجرم و اجرای مجازاتها.

نهم ـ فراهم آوردن سلاح ولوازم جنگ.

دهم ـ احترام فرزندان وکسان وخویشاوندان وتأمل درمصالح آنها.

یازدهم ـ گماشتن مراقبان بدربندها تا حوادث بیم‌انگیز را پیش‌بینی کنند.

دوازدهم ـ مراقبت وزیران وبندگان وتعویض آنهاکه نادرست یا ناتوانند.(۱)

---

(۱)ـ ر.ك به مروج الذهب ـ ص ۲۶۲ و۲۶۳

انوشیروان فرمان داد تا این سخنان را باطلا نوشتند و گفت « همه تدبیر و سیاستهای شاهانه دراین گفتاراست. »

ب ـ بخیراریس: گفته شد که انوشیروان اختیارات بزرگمهر را محدود نمود وبرای اداره امور مملکت ازوجود مردان کار آزموده دیگری هم کمك گرفت، باین ترتیب بزرگفرمذار برهمه کارها زیرنظر مستقم شاهنشاه نظارت نداشت و کارهای کشوربوسیله دیگران هم بازرسی و کنترل میشد، یکی ازوزرائی که دستیارومعاون بزرگمهربود ونسبت بسایروزراء ارجحیت داشت بخیراریس بود، ما نام حقیقی اورا نمیدانیم وظاهراً تنهامسعودی درمروج الذهب ازچنین شخصی نام میبرد. (۱)

چون بزرگمهربهلاکت رسید (؟) بخیراریس موقعیت خویش را درخطر دید، خسروپرویز ازقتل وزیرمدبرخود پشیمان وشرمنده بود ومانند همه پادشاهان مستبدآن روزگار دنبال کسی میگردید که گناه را بگردن او اندازد، دراین موقع بخیراریس که نسبت بشاه بدبین بود بگفته مسعودی سخنان درشت برزبان آورد که قابل تحمل برای پرویز نبود ازاینرو بروزیردوم خویش خشم گرفت و فرمان داد تااورا بقتل آورده جسدش را بدجله اندازند باین ترتیب بخیراریس نیز بسرنوشت بزرگمهر دچارشد.

ج ـ آذین گشنسپ:

درزمان سلطنت هرمزچهارم، فرزند انوشیروان که ازجانب مادر نواده خلقان ترك بود آذین گشنسپ منصب وزارت داشت بااینکه ذکرشده که بزرگمهر وزارت انوشیروان وهرمزوخسروپرویزرا داشته است معلوم نیست چگونه آذین گشنسپ میتواند وزیرهرمزباشد مگراینکه بگوئیم یا بزرگمهری وجود نداشته ویا شخص مورد نظرما یکی ازوزیران زیردست بزرگمهربوده است، امابلعمی نوشته است که اومهمترازهمه وزیران بوده است. (۲)

بهرحال نام این وزیردربیشترکتب مورخان اسلامی باختلاف ذکرشده،

---

(۱)ـ همان کتاب ـ ص ۲۷۱

(۲)ـ ص ۱۰۷۹

مسعودی نام او را ار بخسیس خوزی نوشته، طبری و یعقوبی آذین جشنس، بلعمی یزدان بخش، و بالاخره مؤلف کتاب غرر ملوك الفرس، آذین گشنسپ، وما این آخری را بر گزیده ایم.

در باره این وزیر نوشته اند که با بهرام چوبین (اندك زمانی پس از قیام بر ضد هرمز و فرزندش خسرو پرویز، تحت عنوان بهرام ششم بپادشاهی رسید) سردار مشهور هرمز کینه و عداوتی سخت داشت و شاید مانند پادشاه از پیروزیهای این سردار رنج میبرد و کهگاه از بهرام نزد هرمز بدگوئی میکرد، میدانیم که سردار مذکور در جنگ بر ضد خاقان ترك پیروزی درخشانی کسب کرد. (۱)

ولی در نبرد با رومیان موفقیتی بدست نیاورد، هر بار که بهرام در جنگی فاتح میشد قسمتی از غنائم جنگ را بحضور شاهنشاه به تیسفون میفرستاد، در یك نوبت وقتی غنائم بدربار رسید وزیر از سر دشمنی کاری کرد که شاه را از سردار خویش دل آزرده و خشمگین ساخت. اکنون برای روشن شدن علل اختلاف شاه و سردار عین واقعه را از زبان گردیزی و بلعمی میشنویم: «آذین جشنس جوری که وزیر هرمز بود با بهرام چوبین بکینه بود، و ازین کار که بر دست بهرام چوبین بر آمد آذین جشنس را حسد آمد، صورت آن زشت کرد سوی هرمز، و اندران غنائم یکی موزه یافتند مرصع بجواهر، آذین جشنس گفت این موزه دو پای بوده است که یافته اند، و بهرام همه مال که یافت بدو نیمه کرده است، نیمی خود باز گرفت و نیمی بتو فرستاد، دلیل، این یك پای موزه، و هرمز را آن دشوار آمد و خشم گرفت و فرمود تا دوك و پنبه فرستادند بنزدیك بهرام، و نامه نوشت بدو که تو خیانت کردی، و باز گرفتی مال، و هر که خیانت کند عاصی باشد و هر که اندر ما عاصی باشد، از زن بتر باشد «۲»

---

(۱) بخشی از غنائمی که نصیب بهرام چوبین در جنگ با خاقان ترك شد شامل ۲۵۶ بار شتر طلا وجواهر بود.

(۲)- البته این داستان را پس از شکست بهرام از رومیان ذکر کرده اند.

وچون این نامه به بهرام رسید با پیشروان لشگر بگفت، همه خشم گرفتند.(۱)

باقی داستان را که قیام برضد هرمز است از تاریخ بلعمی می‌شنویم، بلعمی همچنین درباره سرانجام شوم آذین گشنسپ (که اویزدان بخش نوشته) وجوانمردی بهرام چوبینه مطالبی آورده است:

«چون قوای بهرام برسپاه هرمز چیره شد وامکان تسخیر پایتخت ازجانب وی میرفت، هرمز بیمناك شده وزیر را طلبید وتصمیم گرفت اورا برای عذرخواهی بنزد سردار شورشی بفرستد، شاه روبوزیر کرده گفت: «... این همه تو کردی، ترا سوی بهرام بایدشد وعذرخواستن وگفتن که این من کردم وخطا کردم که بهرام کریمست، ترا عفو کند.»

وزیر اجابت کرد وبرفت، پسرعمی بودش اورا با خود ببرد، این پسرعم خواست که بجای بهرام کاری کند.(۲)

یزدان بخش را اندرراه بکشت وسرش را برگرفت وپیش بهرام برد وگفت سردشمن ترا آوردم، آنکه ترا بدگفت وبهرام اندردل داشت که عذراوبپذیرد (یعنی عذروزیررا وازگناه اودرگذرد) وبا هرمز صلح کند.

بهرام گفت ای سگ! تویارستی مردی چنین بزرگ وفاضل راکه برمن همی آمدبزنهار، اورابکشتی؟ بفرمود تا اورا گردن بزدند، چون خبر کشتن یزدان-بخش به مدائن رسیدهمه مهتران گرد آمدند وگفتند تاکی بود مارا این ترك‌زاده وخون ریختن وی، برفتند واندرسرای هرمزافتادند و اورا ازتخت بزیرآوردند وهردوچشمش بکندندوتاج بدست بنده‌وی سوی پرویز فرستادندبه آذربایگان.»(۳)

د- **برمك‌بن فیروز:** درتاریخ طبری نام‌این‌وزیرتنها فیروز ذکرشده(۴) وازبرمك خبری نیست ولی بلعمی معتقداست که اوجدبرمکیان بوده ووزارت

---

(۱)- ر.ك به زین‌الاخبارگردیزدی-ص ۳٤

(۲)- شاید پنهانی ازجانب هرمز این‌چنین مأموریتی داشت.

(۳)- تاریخ بلعمی-ص ۱۰۸۱

(٤)- طبری، مهآذرجشنس - القسم‌الاول ۲ ص۱۰٦۱

شیرویه یا قباد دوم راداشته‌است.

هـ ماه‌آذرگشنسپ: ماه‌آذرگشنسپ(۱) یا مهآذرجشنس‌وزیراردشیرسوم بود، چون‌شیرویه‌بسال۶۲۹ به بیماری مرموزی (طاعون؟) درگذشت، بزرگان فرزند خردسالش اردشیررا بشاهی برداشتند و وزارت اورا ماه‌آذرگشنسپ که مردی لایق‌وکاردان وازانجام امورمملکت بخوبی برمیآمد تقبل‌کرد، در واقع ماه‌آذرگشنسپ را بایدهم‌وزیروهم نایب‌السلطنه‌دانست.

نامبرده در زمان خسروپرویزمنصب خوانسالاری داشت. سلطنت پادشاه خردسال بیش‌ازیکسال‌ونیم بطول‌نینجامید، سردارمعروف خسروپرویزشهربراز (شهروراز- شهرگراز - گرازشهر؟) فاتح مصروشام (۲) بخیال سلطنت افتادو تصمیم‌گرفت ازاوضاع پریشان و آشفته‌کشوربنفع خویش استفاده‌کند. اواز سرانجام بهرام چوبین‌عبرت نگرفته بودوغرورچنان براومسلط شده بودکه نمیدانست بزرگان مملکت، کسی راکه ازدودمان ساسانی‌نباشد نمیتوانند شاه بدانند وازاوتمکین کنند، بهرحال سرداربزرگ بکمك دوتن‌ازبزرگان‌دربارکه خیانت پیشه‌کرده بودند برتیسفون استیلایافته اردشیرکوچك را بنامردی بکشت وجمعی ازرجال دربار‌را بجرم اینکه چرابه خسروپرویز وفادار نبودند بهلاکت آورد، وزیرباتدبیر ماه‌آذرگشنسب هم قربانی جاه‌طلبی شهربرازشد.

و - پوس‌فرخ: نام اوراطبری فسفرخ (به ضم‌ف اول) ذکرکرده‌است.(۳)

چون شهربرازغاصب پس‌ازقتل‌اردشیر، بسلطنت رسید همانطورکه گفته شد بزرگان روی دیدن اورا نداشتند (چشم‌دیدن اورا نداشتند) توطئه برای واژگون‌کردن اوبزودی چیده شد، جمعی ازبزرگان برهبری مردی پوس‌فرخ -

(۱)- دینوری دراخبارالطوال - ماه‌آذرگشنسب.

(۲)- «حمزهٔ‌اصفهانی، نام‌اوراشهربزادنوشته:«چون به‌شهریزادصاحب مرزمغرب آگاهی‌رسید که بچه‌ایراپادشاهی برداشته‌اندنزدوی‌آمد وویرادرخانه‌اش کشت.» (تاریخ‌پیامبران وشاهان سنی‌ملوك‌الارض‌والانام، ترجمه دکترجعفرشعار، ص ۵۹و۵۸

(۳)- ص ۱۰٦٤

نام (۱) تصمیم بنابودی وی گرفتند و روزانجام اینکار را تعیین کردند. زمانیکه شهربراز بتقلید از شاهنشاهان ساسانی می‌خواست بارعام دهد، وقتی سوار براسب ازمیان دوصف قراولان سلطنتی که جملگی ازاصیل زادگان بودند میگذشت، بناگاه پوس‌فرخ ودوتن ازبرادرانش که ازافرادگارد بودند بانیزه و زوبین به شهربرازحمله‌ورشده و بکمك دیگران اورا بقتل‌رساندند، آنگاه‌طنابی بپایش‌بسته وجسدش را درمحلات شهربزرگ تیسفون گردانیده بانگ میزدند «هرکه نه‌ازخاندان ملوك باشد ودعوی پادشاهی کند جزای وی‌این باشد!» (۲)

مدت پادشاهی شهربرازفقط ۴۰ روزبود.

بپاس خدمتی که پوس فرخ بخاندان ساسانی کرده بود وسلطنت را بآن دودمان بازگردانیده بود ازجانب ملکه عادل پوراندخت (صحیح آن بوران است ـ شادروان پورداود درکتاب اناهیتا این‌موضوع را تأکیدکرده است که پوران وپوراندخت صحیح‌نیست وبوران درست‌است) که بسلطنت رسیده بود مقام وزارت یافت.

طبری پوس فرخ را از مردم اصطخرفارس ونام پدرش را ماخرشیذان (ماه خورشیدان) ذکر کرده است (۳) ولی بلعمی زادگاه او را خراسان نوشته است. (۴)

آنچه گذشت مطالبی بودکه‌نگارنده پس‌ازچندماه‌تحقیق، گردآوری کرده است ویقین‌داردکه افرادیگری هم‌بوده‌اندکه مقام بزرگفرمذاری ساسانیان‌را داشته‌اند، ازاینروامیدداردکه درآینده‌مقاله‌ونوشته کاملتری‌دراین‌باب‌انتشاریابد.

بتاریخ تیرماه ۱۳۵۲

---

(۱)ـ پورداود، پس فرخ،پسفرخ را میداند = بعدفرخ، فرزند فرخ

(۲)ـ بلعمی‌ـص ۱۱۹۷

(۳)ـ ص ۱۰۶۳ (٤)ـ ص ۱۲۰۱

پاوستوس بیوزاند «تاریخ نگار ارمنی قرن پنجم میلادی»

درتاریخ ارمنستان، قرن پنجم میلادی به «عصر طلائی» معروف است زیرا در این دوره ادبیات کلاسیك و فن ترجمه بسرعت شکوفان شد و بمنتهای درجه تکامل خود رسید. وتألیفاتی که مورخین این دوره ازخود بیادگار گذاشتند چه بعنوان اسناد تاریخی وچه ازنظر ارزش ادبی بسیار گرانبها ومنحصر بفرداست.

کشور ارمنستان بنابموقع جغرافیائی، بعبارت دیگر بدلیل قرار گرفتن میان شرق وغرب از دیرزمان اهمیت فراوانی از نظرنظامی برای قدرتهای همجوار داشته، لذاهمواره مورد کشمش یونان، ایران وبعداً روم بوده است. بهمین دلیل جنگ وستیز همواره دراین سرزمین بوقوع پیوسته واین خود باعث گردیده که در ادبیات ارمن، تاریخ نگاری اهمیت بسزائی پیدا نماید.

یکی ازمورخین سده پنجم میلادی پاوستوس بیوزاند (۱) میباشد، تاریخ- نگار مزبور ازاین نظربا اهمیت تلقی میشود که قبل ازمووسس خورناتسی (۲) (موسی خورنی) اثرخودرا تحت عنوان «تاریخ ارمنستان» تالیف نموده هرچند محققین، بزرگترین مورخ ارمنستان را مووسس خورناتسی میدانند (مورخی که درباره او درسومین کنگره تحقیقاتی ایرانی بتفصل سخن رفت) ولی تألیف پاوستوس بیوزاند نیزدارای نکات پراهمیتی است وگوشه هائی ازارتباط سیاسی ایران،

(۱)- P,avstôs Biuzand بعقیده کادمیسین مالخاصیان S.Malkhasian نام بیوزاند ازدوریشه zand و By تشکیل شده است. جزء اول در زبان سانسکریت bhav و bhu درزبان اسلاو by بمعنی وجودداشتن یابودن است وازریشه مزبور کلماتی بمفهوم حکایت و افسانه مشتق میشود، جزء دوم آن zand که درزبان زندی بصورت zend و zandik دیده- میشود، معنی تفسیروتوضیح را در بردارد، رویهم رفته عنوان بیوزاند را میتوان بمفهوم «مفسر داستانها» معنی نمود و اما در باره انتخاب چنین اسم غیر متداولی از طرف مؤلف، مالخاصیان باین گونه توضیح میدهد: درنیمه‌دوم قرن‌نوزدهم، زمانی که Servandzdian ←

ارمنستان و یونان را در قرن چهارم میلادی روشن میکند.

پاوستوس بیوزاند بطور دقیق شرح سالهای ۳۸۷ ـ ۳۳۰ میلادی را دریک کتاب حاوی چهار بخش تحت عنوان کتابت (۱) سوم، چهارم، پنجم و ششم تألیف نمود. از وجود کتابت های اول و دوم اطلاعی در دست نیست. با در نظر گرفتن اینکه تاریخ پاوستوس ادامه کتاب تاریخ «آگاتانگیقوس» «۲» میباشد، بعضی از محققین، کتابتهای اول و دوم را همان کتاب آگاتانگیقوس دانسته اند.

یکی از انتقادهائی که به تألیف بیوزاند شده عدم ذکر تاریخ حوادث مهم در کتاب است، ولی نباید فراموش کرد که او برای ثبت موضوعهای مورد نظر خود، هیچ منبع کتبی دیگری در دسترس نداشته و باضافه در ۱۵ قرن پیش تاریخ نگاری سیستماتیك بمفهوم امروزی مرسوم نبوده، لذا پاوستوس بیوزاند تألیف خود را برمبنای گفتارهای شفاهی قرارداده و طبیعتاً چون بتاریخ وقوع حوادث، اطمینان کافی نداشته لذا از ذکر آنها خودداری نموده است، ولی از مطالعه کتاب چنین برمیآید که او شاهد بسیاری از رویدادها نیز بوده و از اطلاعاتی که نویسنده درباره زندگی خود بما میدهد، معلوم میشود که او یکی از دوازده مشاور اسقف اعظم وقت

(یك شخصیت روحانی) حماسه « ساسونتسی داوید» راکه بطور شفاهی درطی قرون سینه به سینه نقل شده بود جمع آوری نمود، نسبت بکار خود اظهار شك و تردید نموده بود که آیا اقدام او را بچگانه نخواهند خواند؟ آیا اورا استهزاء نخواهند کرد؟ پس بآسانی میتوان تصور نمود که ۱۵ قرن قبل پاوستون بیوزاند (این نخستین گردآورنده) نیز در مورد تألیف کتابی که منبع آن گفتارهای شفاهی بوده بخود شك و تردید راه داده و بخاطر انکه کتاب خود را از نابودی و تحقیر رهائی بخشد یك اسم وزین و ارزشمند انتخاب کرده است. «پاوستوس بیوزانه» ترجمه مالخاصیان ۱۹۶۷ ایروان صفحه ۳۱۰ و ٤٤ ـ Môvsès Khôrènatsi

(۱)ـ درمتن اصلی کتاب سر آغاز هریك از بخشها کلمه Dbroutoun آمده که مشتق از دبیر زبان پهلوی میباشد، ما در اینجا برمبنای فرهنگ وارتان ها روتیونیان کتابت ترجمه نمودیم (ل.ب)

(۲)ـ درکتاب Agat'angeghôs مباحث جالبی ازپرستش خدایان مشترك ایران باستان و ارمنستان وجود دارد، و بعد چگونگی ورود مسیحیت بارمنستان توسط یکی از بازماندگان ←

نرسس بزرگ «۱» بوده، ازاین رو اغلب موبه‌موبشرح حوادثی پرداخته که خودناظر آنهابوده است.

بادرنظرگرفتن اینکه بیوزاند درجرگه وکسوت روحانیون بوده خوصیاتی نظیرسادگی وایمان عمیق نسبت بمسائل مذهبی که معمولا درافراد این طبقه بیشتر دیده میشود درشخصیت ونوشته‌های اونیزمتجلی گردیده وبهمین دلیل درتشریح حوادث گاهی راه اغراق راپیموده ودرجای دیگربشرح معجزه‌ها پرداخته است. اما بایدمتذکرشد که حتی موارد مزبور نیزساخته وپرداخته ذهن شخصی اونبوده، زیراحوادث تاریخی وحماسی همیشه مورد علاقه مردم بوده وهست ودرنزد اکثرملل دنیا همواره بایک مقداررنگ آمیزی وغلوهمراه بوده‌است. بادرنظرگرفتن اینکه نویسنده عموماً ازمنابع شفاهی استفاده کرده بنابراین تا اندازه‌ای تحت‌تأثیر عوامل یادشده قرارگرفته است، ولی امرمزبورهرگزمانع آن نشده که محققین اروپائی پی بارزش واقعی تألیف بیوزاندنبرند. سن‌مارتین، خاورشناس معروف فرانسوی نخستین کسی بودکه تاریخ پاوستوس راموردبررسی وارزیابی دقیق قرارداد ونیز او بودکه اعلام نمود تاریخ پاوستوس بیوزاند در مقایسه با تاریخ مووسس خورناتسی آگاهیهای دقیق‌تری درباره اوضاع ارمنستان درقرن چهارم میلادی بما میدهد.(۲)

گودشمیت «۳» محقق آلمانی، پاوستوس بیوزاند را پس ازآگاتا نگیقوس نخستین ومهمترین تاریخ نگار ارمن میداند.

مالخاصیان که یکی ازبهترین معرفین «تاریخ ارمنستان» پاوستوس بیوزاند

خاندان پارت درقرن سوم میلادی شرح داده میشود.

توضیح: درسال ۳۰۱ میلادی ارمنستان باقبول مسیحیت نخستین کشورمسیحی دنیای قدیم میگردد (ل . ب)

(۱)- Meds Nerses

(۲)- پاوستوس بیوزاند مالخاصیان ۱۹۶۸، صفحه ۸، ایروان

(۳)- Ueber die Glaubwurdigkeit der armenischen Geschichte des Moses von khoren, Leipzig 1876.

میباشد، درمقدمه کتاب مزبوردرمقام مقایسه‌دومورخ چنین مینویسد: « مووسس خورناتسی و پاوستوس بیوزاند دارای دوشیوه متفاوت تاریخ‌نویسی میباشند، خورناتسی صرفاً تاریخ‌نگاراست وحتی از کتاب پاوستوس مطالبی را که خود ضروری دانسته بعنوان منبع استفاده‌نموده است، درصورتیکه پاوستوس بیوزاند مبنای کارخودرمنابع اشفاهی وگفتارداستانسرایان؛ قرارداده است، ولی تألیفات آنها نه تنها ناقض یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. آثار آنها دو گنجینه گرانبهاست که بامطالعه‌ومقایسه آنهاباهم میتوان به‌واقعیتهای تاریخی وبه‌بسیاری از موضوعهای دیگر درادوار گذشته‌پی برد. » (۱)

تاریخ پاوستوس بیوزاند این امتیاز بزرگ رادارد که با مطالعه آن به‌اوضاع جغرافیائی ارمنستان، باعتقادات مردم در آن‌زمان، باوضاع کلیسادر آغاز مسیحیت ، بنحوه جنگها و به بسیاری ازمسائل دیگرپی میبریم.

او اطلاع دقیقی ازروابط پادشاهان ایران(سلسله ساسانیان) با پادشاهان ارمنستان (سلسله اشکانیان) دراختیارمامیگذارد. نویسنده گذشته‌ازتشریح روابط سیاسی، گاهی استادانه بتوصیف جزئیات نیزمیپردازد، مثلا شرح میدهد که‌درزمان صلح چگونه پادشاه پارس شاپوردوم، ارشاك (۲) (پادشاه ارمنستان) را احترام بسیارمیگذاشت‌واوراهمچون براد رو همچون فرزندخویش عزیز میشمرد، آنها باهم درکشور آترپاتاکان روی‌یك تخت می‌نشستند، لباسهایشان همرنگ، همنوع و نشانهایشان همانندبود. پادشاه پارس برای هردونفرشان هرروزیك تاج جدید می‌آراست، آنها همچودوبرادرهمیشه نزدهم بودند ودرجشنهای با شکوهی که ترتیب میدادند ازلذت سرمست میشدند (۳)

سبك نگارش پاوستوس بیوزاند زیبا، طبیعی‌ودورازهرنوع تلاش تصنعی

---

(۱)- پاوستوس بیوزاند مالخاصیان۱۹۶۸، صفحه ۵۷.

(۲)- Arshak

(۳)- درزبان‌پهلوی Aturpataakan باتلفظ کنونی (آذربایجان)، پاوستوس بیوزاند، صفحه ۱۷۵

برای زینت بخشیدن کلام است. شیوه نویسندگی او بسیاری ازخصوصیات زبان کلاسیك عصر طلائی و همچنین اصطلاحات عامیانه رادارامیباشد، تلفیق استادانه این دوعنصر بدون شك مشکل است.

آیدینیان درمقاله پرارزش خود «۱» شیوه نگارش پاوستوس را تلفیقی از منطق دستوری، زبان عامیانه، وسبك شرقی دانسته وآن را منحصر بفرد وگرانبها قلمداد نموده است.

برای آشنائی باسبك مزبور وهمچنین گوشه‌ای ازتاریخ مشترك ایران، یونان وارمنستان ذیلا از کتابت چهارم، فصل دهم چند صفحه آورده میشود. پاوستوس در آغاز شرح میدهد که چگونه جنگ بین ایران ویونان شدت پیدا نمود، لذا پادشاه پارس پیکهای صلح نزد آرشاك فرستاده، سوگند دیرین را به‌یاداو آورد وگفت: «برادر لطف کن وبه کمك من بیا، باسپاه خود نزدمن بشتاب. اگر توجانب ما را بگیری مطمئنم پیروزی از آن ما خواهد بود.»

وقتی که ارشاك پادشاه ارمن این را شنید با خوشحالی تمام عزم کرد که به کمك شاپور رود. پس به سپهبد خود «واساك» (۲) فرمان داد تا افراد راجمع آوری نموده وسپاه را آماده نماید، واساك بشتاب فرمان شاه را اجرا کرد وسپاهی مرکب ازچهارصدهزار مرد جنگی وبا سلاحها وتجهیزات کامل آماده نمود. اینها رزم آوران برگزیده وجنگجویان سلحشوری بودند که سلاحهایشان را نیزه، تیر و کمان وتبر تشکیل میداد. همچنین تیراندازان ماهر وپرزور ودلاورانی که درمقابل رقیبان هرگز تسلیم نمیشدند. تمام سواره نظام زیر پوشش زرهی بود و سواران خودهای زره‌دار برسر داشتند. تمامی سپاه بابیرقها ونشان‌ها وشیپورهای رزمی پرطنین مجهز بود.

آنگاه ارشاك باامرای بیشمار خود برخاسته از قلمرو حکومتی خود گذشت

---

(۱)- صفحه ۵۸ A. Aydinian, Qnarakan Qerakanoutian

(۲)- Vasak

وبـه داخل سرزمین «آروازاستان» (۱) (درمقابل شهرمزبین)(۲) کـه محل نبرد تعیین‌شده بود، یورش‌برد. پس‌ازورود به منطقه جنگ دیدکه قوای یونان‌قبل‌از پارسیها بدانجا رسیده وبه تعداد بیشمارهمچون شنهای ساحل‌دریا اردوزده‌اند. قوای ارشاك نیزكه پیش‌ازسپاهیان پارس به محل نبرد رسیده بودنـد درهمانجا متوقف‌گشته وانتظارمی‌کشیدنـد. پس‌سپاهیان ارمن ازبیکارنشستن درآنجا بـه تنگ‌آمده حاضرنبودند تاآمدن نیروهای شاهپورمنتظربمانند، بلکه میل داشتند خود پیش‌ازرسیدل آنها به‌قوای یونان حمله برده وبه تنهایی کارجنگ رایکسره کنند. هریك ازواحدهای سپاه‌ارمن به‌میل‌خود مانورهای جسورانه انجام‌میداد وازمیان‌تمام‌لشکریان، واساك سردارسپاه‌ازهمه بیشتربیقراری مینمود، بطوریکه لگامهارا گسیخته وآماده بودکه قبل‌ازرسیدن قوای پارس رأساً‌جنگ راشروع وبه پایان برساند.

پس‌سپاهیان نزدارشاك پادشاه خودرفتند وازاوالتماس کردندکه آنان‌را تاآمـدن شاهپور معطل‌نگـذارد بلکه اجازه دهدکاری راکـه بخاطرآن بـدانجا آمده‌اند آغازکنند یعنی اجازه دهد فـوراً (به سپاه یـونان) حمله‌کنند. آنها از بیکارنشستن دریك سرزمین‌بیگانه دلتنگ گشته وترجیح میدادند درچنین‌سرزمینی بمیرند تابه‌بطالت وقت بگذرانند. آنگاه ارشاك اجازه دادوکارجنگ رابدانان واگذارنمود. پس واساك سپهبد سرزمین«هایك بزرگ» (۳) وسپهسالارجنگ، لشکریان راآرایش داد ومهیای جنگ‌شد. سپس‌خود سرتاپا مسلح‌شد ودرلحظه موعود باسپاه خود (کـه معروف بسپاه آرارات بود) بـه قوای یـونان تاخت. جنگجویان ارمن تمامی افراد یونانی را ازدم تیغ گذراندند و هیچ‌کس ازآنان را زنده نگذاشتند وآنقدر ازسپاه یونان مال وشیئی گرانبها به غنیمت گرفتندکه افزون ازشمارش بود.

---

(۱)- Arvatsastan نام‌کشورآسور.

(۲)- Mesbin

(۳)- Meds Hayq

پس از این پیروزی پادشاه ارمنستان با سپاه خود درهمانجا منتظر ماند تا اینکه شاپور با لشگریان بیشمار خود از راه رسید، هنگامیکه شاپور بدانجا آمد و دلیری و شجاعت سپاه ارمن را دید و مشاهده نمود که چطور جنگ را آغاز و پیروزمندانه آن را بپایان رسانده بودند بی اندازه متعجب گشت. ارشاك را اعزاز و تکریم فراوان نمود، همچنین کلیه امرا و فرماندهان و نیز واساك سپهبد سپاه ارمن را مورد تفقد فراوان قرارداد.

سپس با سپاه خود سخن گفته از ایشان سؤال نمود که با چه هدایا و پاداشی میتوانند این کار ارشاك را بطور شایسته‌ای جبران نمایند زیرا که وی با شجاعتی بی نظیر چنین خصمی را درچنان نبرد عظیمی ازپای درآورده وموجب عظمت نام ماگردیده است واگر ما تمام سپاهیان آریائی را به اینجا حرکت میدادیم وجنگ را آغاز میکردیم مشکل میتوانستیم به چنین پیروزی دست یابیم مگر به همراهی سپاه ارمن، اما اینك ارشاك با سپاه خود به جای ما به میدان جنگ آمده وچنان رشادتی ازخود نشان داده که هیچ کس را یارای آن نبود. حال باچه هدایا ونعماتی باید کار اورا جبران نمائیم؟ امرای پارس به شاپور چنین پاسخ دادند: «هرطور که بخواهی وباهرچه اراده کنی اورا پادش ده، از زروسیم، از ابریشم وازمرواریدهایت هرچه بخواهی باو ببخش.» شاپور بدانان چنین گفت: «آنچه شما پیشنهاد میکنید خالی ازعنصر دوستی ومحبت است، بیائید پیوند ناگسستنی باارشاك برقرار کنیم تا اوهرگز ازماجدا نشود. من دختر خود را به همسری ارشاك درمیآورم وچنان سرزمین وسیعی باو خواهیم بخشید که هنگام آمدن درنزد ما ازارمنستان تاتیسفون همواره درملك خود فرود آید تا به‌نزدما برسد. لیك به‌سپهسالار واساك وامراو فرماندهان دیگر ارمن طلا ونقره وابریشم ومروارید فراوان دهید.» بزرگان ومشاوران پادشاه پارس رای شاپور را تأئید نموده‌وگفتند خوبست همچنان کنیم.

پس شاپور پادشاه پارس ازارشاك خواهش نمود که همراه او به آشور برود

تا در آنجا باشکوه وجلال عظیم، وی را داماد خود سازد، اما ارشاك وتمامی سپاهیان اوپیمودن چنین راه‌طولانی را خسته کننده می‌یافتندوهریك ازافراد - بنا به عادت طبیعی هرفردارمن‌دلش برای‌خانه وموطن خودتنگ‌شده بود. ازسوی دیگرهنگامی که «آندوك»(۱)حکمران‌سرزمین سیونی(۲) فهمید که پادشاه‌پارس شاپورمیخواهد دخترش را به زنی‌ارشاك درآوردهراسان‌شده ومضطرب گشت زیراکه میدانست اگرارشاك دختر پادشاه پارس را بزنی‌بگیرد، آنگاه به دختر اوبی‌احترامی‌خواهد شد،چه درآن هنگام «پارانزم» (۳) دختراندوك‌که‌زمانی همسر«گنل»(۴) بود، اکنون زن‌ارشاك‌بود. بدینجهت‌اندوك‌میترسید که‌اگرپادشاه زن دیگری بگیرد موجب خفت وخواری دخترش خواهد شد.

ازآن ببعداندوك همواره سردرگریبان تفکرداشت و میخواست تدبیری بیاندیشدتابلکه بتواند پیونددوستی دوپادشاه رابگسلد. قبل‌ازهمه طلای فراوانی به واساك سپهسالار بخشید. همچنین به‌تمام امراء وبزرگان سپاه رشوه داد تا آنها را باخود همراه نموده و بدین وسیله محبت بین‌دو پادشاه راازبین ببرد پس باطلایی که بدانان بخشید همگی آنهارا فریب داده وآنان کورکورانه با وی همراه شدند. آنگاه اندوك یکی‌ازمشاوران پادشاه پارس رانیزراضی نمودکه‌با یك تدبیروبا مکروحیله بین‌شاپور وارشاك پادشاهان پارس و ارمن اختلاف بیاندازد. آندوك طلائی فراوان باین‌شخص بخشید وبوی تعلیم‌دادکه به شکل پیشگودرنزد ارشاك درآمده‌وبه‌اوبگوید:» چاره‌ای بحال خود بیاندیش، پادشاه پارس‌تصمیم داردکه ترادستگیرونابود سازد.» وبوی‌چنین آموخت: «پس‌ازاینکه به شاه گفتی، بوی پیشنهادکن که ازما نظربخواهد، پس‌همه امرا وفرماندهان

---

(۱)- Andôq

(۲)- Siuni

(۳)- Parandzem

(٤) Gnél

حرف تراتأئیدخواهند کرد.» آنگاه‌مشاور پادشاه پارس نزدپادشاه ارمن درآمده وآنچه راکه آندوك تبهکارباو یادداده بود به‌ارشاك گفت وچنین هشدارداد: «چاره‌ای بحال‌خود بیندیش‌زیراکه‌شاپور تصمیم داردتورادستگیروبه قتل برساند.» ارشاك باشنیدن سخنان اوبهت‌زده شد و گفت: «آیا درمقابل این‌همه خدمت و فداکاری پاداش پارسیها به من این است؟» پس‌فرمان دادتا تمام بزرگان و مشاوران ازجمله سپهسالارخود واساك وپدرزنش‌اندوك وبه‌طور کلی تمام‌امراء ووزیرانش نزداوبیایند تاآنچه راکه ازشخص پارسی شنیده بودبرای ایشان‌باز- گوید. آنان پس‌ازشنیدن سخنان وی بالاتفاق گفتند «ما اینرا ازقبل‌شنیده بودیم، اما جرات نمیکردیم به توبگوئیم ولی‌بدان‌که این‌موضوع حقیقت‌دارد. حال‌تو باید تصمیم بگیری که چگونه خودت‌وهمچنین‌مارا ازاین مهلکه نجات دهی».

آنگاه ارشاك هدایای‌بیشماری‌از زروسیم به‌آن شخص پارسی که خبررا برای اوآورده بود بخشید، سپس تدبیری اندیشید وفرمان حرکت داد. پس‌دریك شب همگی سلاح و تجهیزات خود را برداشته سواربراسبان خود شدند ودرحالیکه چادرها، خیمه‌ها، اسباب‌واثاثیه واشیأ واموال‌خود را درهمانجارها میکردند، به‌طورپنهانی منطقه را ترك نموده ورفتند، بطوریکه ازسپاه پارس هیچ‌کس تا بامداد متوجه حرکت آنان نگردید. صبحگاه، زمانیکه همه پادشاهان وامرای بزرگ برای‌صبح بخیر گفتن به‌پادشاه پارس نزد اومیرفتند فقط ارشاك وامرا و سرداران‌اوبودندکه درهیچ‌جا دیده نمیشدند. پس شاپوربه افراد خود فرمان داد تا به اردوی ارشاك بروند وببینند چه‌اتفاقی‌برای‌اورخ داده‌که‌آمدن اورا(برای عرض‌صبح‌بخیر) اینقدربه‌تاخیرانداخته‌است. آنگاه‌پارسیان‌به‌اردوگاه‌سپاه ارمن رفته ومشاهده‌نمودندکه‌اردوازافرادونفرات‌خالی‌است. سپاهیان‌هنگام‌حرکت، چادرها، خیمه‌ها، سایبانها، سالنها، تختهای تکیه‌دار، رختخوابها، اسباب و اثاثیه وحتی‌اموال‌گرانبها وگنجهای خود را گذاشته وفقط سلاحها وتجهیزات جنگی‌خود رابرداشته ورفته بودند. پس‌ماموراني که عازم‌اردو بودند نزد شاپور

پادشاه پارس بازگشته و تمام ماجرا را برای او باز گفتند. هنگامیکه شاپور مطالب را شنید بفراست هوش خود دریافت که توطئه‌ای در کار بوده است. آنگاه به سپاهیان خود گفت: «این گریز شاه ارمن بی‌شك کار افراد من بوده‌است، آنکسانی که ارشاك را فراری دادند از افراد ما بوده‌اند.» پس عده‌زیادی از امرا و صاحب منصبان عالی‌مقام خودرا سواره ازپس ارشاك گسیل داشت تا سوگند محبت واتحاد اورا به ارشاك رسانده وویرا نزداو برگردانند. آنگاه خواهند توانست مشترکاً توطئه راکشف و تبهکاران را مجازات نمایند. اما ارشاك پیام شاپور پادشاه پارس را ندیده گرفت و دیگربه سرزمین پارس برنگشت. ازآن روزببعد جنگها ومحاربات طولانی بین ارشاك پادشاه ارمنستان وپادشاه پارس بروز نمود که بیش ازسی سال طول کشید.

آنگاه پاوستوس بیوزاند درتشریح جنگها می نویسد که چگونه پادشاه پارس شاپور نیزدرجنگها شرکت مینمود، جنگهائی که درآنها فیلهای بیشماری همراه سپاهیان بودند وآندسته از فیلهائیکه شخصیت‌های مهم برآن سوار بودند با نشانهای درباری تزئین یافته‌بود.

پاوستوس بیوزاند بطوردقیق اسامی نظامیان پارسی را نیزبا توضیح مختصری درباره آنها یك بیك ذکرمیکند:

Vin	
Andikan	سپهسالار
Hazaravoukht	سپسهالار
Dimavound Vsèmakan	ازقوم Kavosakan
Vahritj	پسر Vahnitj
Goumand Shapouh	
Dehkan	سرداری که منسوب بخاندان پادشاهان ارمنستان بوده (ازخاندان ماميكونيان)
Souren Pahlavi	فامیل نزدیك ارشاك پادشاه ارمنستان

	Zik	
پارسی	Souren	
ازفامیل پادشاه ارمنستان	Hryevshoghoum	1
پهلوی، ازخاندان اشکانی	Alanayozan	
وزیربزرگ	Bôyekan	
یکی ازوزرای پارسی	Vatchakan	
یکی ازوزرای پارسی	Mshkan	
وزیر بزرگ	Maroutian	
	Shapstan takarapet	2
	Sakstan anderdzapet	3
	Mogatz anderdzapet	
	Mrikan	
سپهسالار	Zindkapet	4

پاوستوس بیوزاند درکتابت چهارم شرح میدهد که چگونه عاقبت ارشاك،

---

(۱)- ازکلمه Hour زبان پهلوی، yev حرف عطف و Shoghoum زبان ارمنی بمعنی نورانی تشکیل شده است (ل.ب)

(۲)- درکتاب بیوزاند takarapet باحرف کوچك بصورت اسم عام نوشته شده مالخاصیان درصفحه ۳۲۹ چنین توضیح میدهد: takar درزبان پهلوی معادل تغاردرزبان فارسی است که معنی خمره شراب رادربردارد. شبستان تاکاراپت رویهمرفته سمت شخصی رامیرساند که مسئول پخش شراب درشبستان بوده است.

(۳)- anderdzapet دراصل کلمه پهلوی است، anderzpat بمعنی مشاوراندرزدهنده. درایران قدیم بکسانی که دراداره امورمملکت نقش مهمی داشتند ومشاوربزرگان نیز بودند چنین عنوانی بخشیده میشد.

(٤)- Zindkapet به احتمال قوی کلمه پهلوی است ولی معنی آن تابحال روشن نشده است. بعضی عقیده دارند که جزء اول کلمه Zanta بمفهوم فیل است وزینتکاپت بمعنی صاحب فیلها میباشد. Zandput درزبان پهلوی معنی هم بستگی را نیزمیدهد ، هیوبشمان Hubschmann اسم Zindik راپیشنهادکرده ولی معنی آنرا ننوشته است.

درقلعه آندمیشن (۱) که به دژ «آنهوش» معروف بود بزنجیر کشیده‌شد وچگونه‌این امرباعث بروزجنگهای تازه‌ای بین سپهسالارموشغ (۲) (پسرواساك) با شاپـور پادشاه پارس گردیـد. آنگاه شرح میدهدکه دریکی‌ازاین جنگها بودکه موشغ پیروزگردیدوحتی‌خیمه‌زنان شاپوررا باسارت گرفت‌ودرادامه‌آن چنین‌مینویسد: «اما موشغ سپهسالارارمن اجازه نداد که نسبت بزنان شاپورپادشاه پارس‌هتك حرمتی‌شود، بلکه فرمان دادکه برای همه‌آنهاکجاوه وتخت روان آماده کنندو ایشان راآزادگذاشت تانزد شاهپورشوهرشان بروند. ازپارسیان نیزافرادی را آزادکـرد تاآنها نیزصحیح وسالم نـزد پادشاه پارس شاهپوربرگردند، آنگاه شاپـور ازپاك طینتی، نجابت و شجاعت موشغ متعجب‌شد. موشغ درآن موقع یك‌اسب سفیدداشت، پس‌پادشاه پارس‌هربارکه‌برای سپاهیان خود بزم‌شادی و سرورمیگسترد جام شراب را بـدست میگـرفت وچنین میگفت: «شراب بـه‌کام سپیداسب نوش‌باد.» بروی یك‌جام‌شراب نقش‌موشغ را درحالیکه سواربراسب بودکنده ودرمجالس شادی جام‌را درمقابل خود میگذاشت وهمواره این جمله را برزبان میراند: «شراب به‌کام سپیداسب نوش‌باد.»

پاوستوس بیوزاند اطلاغ جالبی‌نیزدرباره قلعه اندمیشن دراختیارخواننده میگذارد، این‌اطلاع هرچنداندك‌است‌ولی‌قابل‌ملاحظه‌می‌باشدوشایدیکی‌ازمعدود منابعی‌باشدکه امروزه درباره این‌قلعه دراختیارماهست.

---

(۱)-Anhush-Andmashn بعقیده‌هیوبشمان‌نام‌آندمیشن‌ازاسم‌شهراندیمشك‌بوجودآمده که‌شهری‌است‌ازشهرهای‌خوزستان، درحال‌حاضردزفول (شایدمنظورمحقق‌نزدیك‌شهردزفول باشد) دراین‌قلعه‌زندانیان‌رابحبس‌ابدمحکوم‌میکردندوکسانی که‌جرات‌میکردندنزدپادشاهان پارس اسمی‌از زندانی ببرند بمجازات محکوم میشدند وچون زندانی خاطرات‌خویش را در زندان‌از دست میداد لذا به قلعه مزبورنام‌آنهوش (بمعنی‌فاقدهوش، یا دنیا وردانی) اطلاق شده‌است.

امید است محققین ایرانی درباره قلعه مزبوروهمچنین‌کلمه زینتکاپت اطلاعات‌بیشتری در دسترس‌بگذارند.

(۲)-Moushégh - پاوستوس بیوراند - صفحه ۲۳۳

بیوزاند درابتدامینویسد که چگونه یکی از بزرگان ارمن بنام دراستامات (۱) که همراه ارشاك بپارس آمده بود، شاپوررا درجنگ باکوشانهااز مرگ نجات داد. بیوزاند درادامه مینویسد: «شخص نامبرده یعنی دراستامات درنبردی که بین کوشانها وشاپور درگرفت وبه شکست شاپورانجامید شرکت داشت، وی در این جنگ رشادتهای غیرقابل وصفی ازخود نشان‌داد، خود شاپوررا هنگامی که افراد دشمن درکوران نبرداورا محاصره نموده وعرصه را برایش تنگ کرده بودند ازمرگ نجات‌داد وبخاطراوچنان جنگید که عده زیادی ازکوشانها رابه قتل رسانده وسربسیاری ازسربازان خصم را برای پادشاه‌آورد. پس هنگامی که شاپوربه سرزمین آشورمراجعت کرد از دراستامات بخاطررشادتها وفداکاری-هایش تشکرفراوان نموده وبوی گفت: «هرچه میخواهی ازمن طلب کن، خواهش توبذیرفته خواهد شد.» آنگاه دراستامات به شاپورچنین گفت: «هیچ چیزازتو نمی‌خواهم جزاینکه بمن‌اجازه دهی به‌نزد سرورم ارشاك رفته واورا ببینم و برای یکروزدرنزداوباشم وتوفرمان دهی که‌فقط درآن روزاورا ازبندآزادکنند تامن بتوانم سراورا شسته به روغن آغشته کنم ولباسهای فاخربرتن اونموده، بزمی برای اومهیاکنم وغذاهای مطبوع درسفره اوبگذارم وشراب باوبدهم وبا اسبابهای موسیقی اورا شادسازم، فقط یکروز.» شاپورجواب داد: «چیزبسیار مشکلی‌را ازمن‌خواستی، زیرااززمانی که پادشاهی پارس برقراراست وآن‌قلعه، آنهوش نامیده شده احدی جرات ننموده یادآورشودکه یکی‌از پادشاهان در آنجا زندانی‌است. نام هیچ‌یك ازکسانی که درآنجا زندانی بوده‌اند ذکرنشده، چه رسدنام یك پادشاه، شخص هم‌شأن من که دشمن من‌است وهم‌اکنون درآن قلعه‌زندانی‌میباشد. توبااین‌سخنت‌مارانا‌راحت‌کردی، تومرگ رابجان‌خریدی وآنهوش- یادنشدنی‌راکه نباید هرگزبیاد آورده شود بخاطرآوردی، ازآغاز پادشاهی آریائی تابحال چنین‌چیزی سابقه نداشته اما چون خدمت بزرگی‌برای

---

(۱)- Drastamat

من انجام دادی خواهش توپذیرفته میشود، بروآنچه را طلب کردی بتومیبخشم، لیکن تومیبایست منفعت شخصی خویش را درنظرمیگرفتی وازمن ملك ولایت و گنج مطالبه میکردی، اما حال که خواست تو این است بگذاراین یك استثناء در قانون پادشاهان آریائی باشد بروآنچه راکه درعوض خدمتت ازمن خواستی بتو دادم.»

پاوستوس بیوزاند درکتاب خود ازمطالب جالب دیگری، نظیرپارسیهای مسیحی که در تیسفون میزیستند، شیوه سوگند یادکردن پادشاهان پارس وارمن، نوع هدایائی که پادشاهان مزبور بیکدیگرمیدادند، تشریح مراسم قدیم که بعضی ازآنها مربوط به قبل ازمسیحیت میشد نظیرتشییع جنازه که با سازوآواز ورقص همراه بود، ذکرنام اسبابهای قدیم موسیقی و نیزدرباره بسیاری ازمسائل دیگر صحبت میکند.

چنانچه این کتاب براساس موازین علمی ودورازهرگونه برداشت شخصی طالعه شود، نتیجه مطلوب رابدست خواهد داد.

تمام رسمهائی که باحروف لاتین دراین مقاله ذکرشده برمبنای حروف لاتینی است که هیوبشمان با معادل حروف زبان ارمنی تعیین نموده است.

فریدون توللی

کاوشهای علمی فسا و آثار باستانی آن حوزه

برای بیشتر علاقه‌مندان آثار تاریخی فارس، وحتی آن دسته از مردم این سامان، که جز از راه مطالعه تواریخ و کتب و فهاریس معمول، اطلاعی از گذشته خود ندارند، یادگارهای کهن این سرزمین، در وجود **تخت جمشید** و **پاسارگاد** و **نقش رستم** و **مسجد وکیل** و **مدرسه خان** و **مسجد جامع** و احیاناً چند مقبره ومنارهٔ دیگر، در گوشه و کنار فارس، خلاصه میشود و چنانچه برخی از آنان، اطلاعات مبسوط تری داشته باشند، وفی المثل، نظری هم به صفحات (فارسنامهٔ ناصری) یا (آثار عجم فرصت شیرازی) انداخته باشند، باز هم چندان تفاوتی در اصل موضوع نمیکند، زیرا آثار یادشده در این کتابها، وحتی گزارشنامه‌های چاپی بعد از آن، اعم از نقوش و ابنیه و آتشکده و نظائر آن، همه آثاری است که از دل خاك بیرون مانده، وطبعاً در تصاریف زمان، نظر هر بیننده علاقه‌مند، یا غیر علاقه‌مندی را، بخود جلب کرده است.

ولی از چشم من، که نه تنها دوران تحصیلات دانشگاهی خود را، در رشته باستانشناسی، باشور وشوق تمام بپایان برده‌ام، بلکه متجاوز از بیست سال نیز، تحت عناوین بازرسی فنی، وسرپرستی کاوشهای علمی، و ریاست بنگاه علمی تخت جمشید و پاسارگاد، و باستانشناسی فارس، بسیاری از نقاط این سرزمین را، از سر تحقیق و تدقیق، به کاوش گرفته‌ام، آثار باستانی فارس، نه تنها از آن اقلام محدود ومعدود تجاوز میکند، بلکه به‌جرأت میتوانم گفت، که این استان پهناور، از نظر وجود آثار و گنجینه‌های علمی زیرخاکی، چنان غنی است که کمتر نقطه‌ای از نقاط آنرا، فاقد این ذخائر ارزنده میتوان شمرد، و جای خوشوقتی است که دست امین خاك، در سرزمینی وسیع وناشناخته، همهٔ آن ذخائر پنهان را، به انتظار

تیشهٔ رازجوی کاوندگان ودانش پژوهان، دردل‌خود نگاهداشته است.

برای یك باستانشناس، همانقدر که کشف یك اثر ارزنده، یاکلید یك معما، فتحی بزرك وغرورآمیز بشمارمیرود، ازمیان رفتن‌عمدی، یاتصادفی آن اثرنیز، جانگداز ومصیبت باراست، آنهم مصیبتی، که هرگز تسلائی برآن نتوان یافت!

برای مثال، داستانی دارم، که اینك‌برای شماوهمدلان عزیز، بیان‌خواهم کرد، وآرزوئی که دارم این‌است، کـه هرگـز نظیرچنین واقعهٔ دلخراشی، بـرای بازماندهٔ آثارباستانی این‌آب وخاك رخ ندهد:

باری، بسال **۱۳۴۲** کـه همچنان مدیرکلی باستانشناسی ایـن‌استان را برعهده داشتم، روزی، اطلاعیه‌ای، همراه بایك‌آجرمنقوش، بدست من رسید، و آن اطلاعیه، حاوی این‌خبربود، که مقاطعه‌کارفرودگاه ناتمام ونوبنیاد بوشهر، ازآنجاکـه برای استحکام زیزسازی بانـد اسفالتهٔ فرودگاه، سنگریـزه کافی در دسترس نداشته، وفاصلهٔ **٦٠** کیلومتری آن فرودگاه، تا نزدیکترین کوه سنگی، ازنظراقتصادی، مشکلاتی درکارش ایجاد مینموده، پس‌از تخـریب و بـرداشت قسمتـی ازحصارسنگی وساسانی بندرگاه باستانـی **ریشهر** ودژمستحکم آن، اخیـراً، متوجـه منطقه‌ای در **۱۸** کیلومتری **بوشهر** بنام **(تل‌پی‌تل)** شده و در مرتفع‌ترین اتلال آن منطقه، بـه ذخائرفـراوانی ازخشت پخته دست یافته، کـه همگی آن‌آجرها، نظیرنمونهٔ ارسالی‌منقوش‌است‌وظاهراً، (بنظرفروشندهٔ‌اطلاعیه) خطوط همه‌آنها، ازنوع‌خط **نسطوری** است، واگـرشما ودستگاه شما، بـوسیلهٔ دولت، ازعمل‌این‌مقاطعه‌کارجاهل‌وسودجو، جلوگیری‌نکنید، همچنانکه‌تاکنون، ده‌هاکامیون‌ازین‌آجرهای نوشته‌دار‌را، بجای‌خرده‌سنگ، زیراسفالت‌ریخته، بقیه را نیز، درانذك زمان، معدوم خواهدکرد.

من، بااولین‌نظربه‌نمونه آجرارسالی، دریافتیم کـه خط‌آجر، **میخی‌عیلامی** است نه نسطوری! چراکه سالها، با دکترگیرشمن، درکاوشهای علمی شوش، همکاری داشتم ونظائرآن‌آجرهارا، زیاد ازدل خاك بـرکشیده بـودم. لذا، با

پاگذاشتن بر سلسله مراتب اداری، فوراً مراتب را به نخست وزیر و وزیر فرهنگ و وزیر کشور اطلاع دادم واطلاع اخیر از آنجهت بود که بتازگی، بوشهر ومناطق وابسته بآن، در تقسیمات جدید کشوری، از فارس جداشده وضمیمه استان ساحلی گردیده بود، وبدین سبب، فرماندار بوشهر، از استاندار فارس ومن که رئیس باستانشناسی آن بودم، هیچگونه حرف شنوی نداشت.

بهر حال، تلگرافها ومراسلات پیاپی من، که هم اینك نیز، متأسفانه سوابق همه آنها در آرشیو مربوطه موجوداست، آنقدر در تهران دست بدست شد و به دست اندازهای اداری افتاد، تا آن مقاطعه کار، تمامی آجرهای نفیس و بیهتمای مزبور را، زیر قیر مذاب خردومدفون کرد! وچون ماهی از این فاجعه بر آمد، جواب نگاره‌گیری وعکس برداری من، از همان آجر نمونه، که برای مطالعه متخصصان خواندن خط ایلامی، به آمریکا فرستاده بودم رسید واز قرائت متن همان یك آجر، معلوم شد که:

۱ـ اولا: آن آجر، یکی ازهزاران هزار، آجر کتابخانه معبدی ایلامی بوده

۲ـ ثانیاً: آن معبدرا، یکی از پادشاهان ایلامی، بنام (آن ـ شا ـ شو ـ شی ـ ناك) برای شادی روان همسر ازدست رفته خود، وخشنودی الهه نگهبان منطقه، بنهادنهاده بوده است

۳ـ ثالثا: نام باستانی منطقه و بندرگاه بوشهر، درزمان عیلامی‌ها (لیان) بوده است.

۴ـ رابعاً: شهریار عیلامی، نخست آن پرستشگاه را، ازخشت خام میسازد و، چون ازپس چند فرومیریزد، دیگربار، آنرا با خشت پخته، برهمان اسلوب، بنیاد می نهد وکتابخانه راهم بآن می افزاید.

این بود، یکی از ماجراهای دردناکی، که من در دوران فعالیتهای باستانشناسی خود درفارس، بدان گرفتار آمدم واگر آن کتابخانه، بربادفنا نرفته بود، خدا میداند، چه قسمتهای تاریک دیگری را، از تاریخ این سرزمین، روشن میتوانست کرد.

باذکر این مقدمه، اینک به موضوع اصلی کنفرانس خود بازمیگردم، یعنی به آثار باستانی فسا.

من از سال ۱۳۳۷، که سرپرستی موزهٔ پارس را بر عهده داشتم، تا سال ۱۳۴۵، که با ترک مدیر کلی باستانشناسی این استان، به دانشگاه پهلوی انتقال یافتم، بطور متواتر و بر حسب اعتبارات بسیار اندکی که بدستم میرسید، باعلاقه‌مندی فراوان، در منطقه باستانی فسا، کاوشها و گمانه زنیهای متعددی کرده‌ام، که ذیلا خلاصه‌ای از آنرا یاد خواهم کرد:

مسافری که از شیراز، راهی فسامیشود، پس از خروج از دروازهٔ خاوری، در ۱۸ کیلومتری شهر، به دوراهه‌ای میرسد که آنرا پل فسا مینامند. این مسافر، چنانچه راه دست چپ را برگزیند، پس از عبور از مناطق مهارلو و سروستان، در فاصله ۱۵۶ کیلومتری شیراز به فسا خواهد رسید. ولی از قرائن، چنان مینماید که در گذشتهٔ دور، دستکم تا دوران هخامنشیان، راه شیراز به فسا، از دست راست میگذشته، و پس از عبور از منطقه فعلی **کوار**، که تلفظی نزدیک به (**خور**) و (**خوار**) و (**خاور**) دارد، و اینک دهستانی بیش نیست، منطقه **غنی** و آباد(**خفر**) را پشت سر مینماده، و قبل از رسیدن به **جهرم**، با انحرافی بچپ، به شهرستان **فسا** می پیوسته است!

در لوحهٔ پنجاه وسوم، از سی هزار الواح گلی تخت جمشید، که بسیاری از آنها، در آمریکا، به ترجمه پروفسور **جرج کامرون** رسیده، و در نتیجه، اطلاعات گرانبهائی از کیفیت ساختمان تخت جمشید و نحوهٔ پرداخت دستمزد نقدی و جنسی کارگران آن زمان، نصیب دانش پژوهان کرده است، از منطقه (خفر) بنام **کبرپیش** یادشده و تصور اینجانب این است، که بامرکزیت دادن به منطقه غنی و آباد خفر، به قیاس نامگذاری پیش کوه و نطائر آن، در آن روزگاران (پیش خفر) و (پس خفری) وجود داشته، و منطقه کوار فعلی، پیش خفر یا **کبرپیش** بوده و بهمین قیاس منطقه فسا هم، نامی چون(**کبرپسا**) یا(**کبرپس**)داشته که بعدها، به مرور زمان بااسقاط واژه (کبر)، پس یا (پسا) ی آن، بازمانده، وپس از تسلط اعراب، تلفظ (فسا)

بخود گرفته است.

قرینهٔ دیگر، وجود ته ستون‌های مدور سیاه، و زیرستون‌های مخصوص معماری و حجاری هخامنشی، در اطراف (تل ضحاك) فساست که وسیلهٔ اینجانب، در سال ۱۳۳۷ کشف گردید و با کشف بازمانده ساختمان کوچکی از همین دست، در ناحیه **فرمشکان خفر**، و نیز کشف شیر سنگی کوچك و بدون سری، در قبرستان آن ناحیه، که آن نیز، دارای تراش هخامنشی بوده و بباغ موزهٔ پارس انتقال یافته، این چند نکته مسلم گردید که:

اولا: برخلاف تصور برخی از باستانشناسان، که وجود یکی دو درگاه و ته‌ستون و حجاری سبك هخامنشی را، برفراز تپهٔ معروف به **قصر ابونصر**، در نزدیکی شیراز، ناشی از انتقال آن احجار، از تخت جمشید، در زمان دیالمه، یا بعد از آن میدانند، آثار مزبور، صورت انتقالی نداشته، بلکه، براستی؛ برای توقف‌های کوتاه شهریاران هخامنشی، در حین شکار و غیره در آن محل بنیاد گردیده

ثانیاً: تکرار این ساختمان‌های هخامنشی باشکوه و در عین حال کوچك، در (**فرمشکان خفر**) و (**تل ضحاك فسا**) مؤید این نظر است، که در دوران هخامنشیان، راه تخت جمشید به فسا، از طریق خفر و مناطق پیش و پس آن میگذشته است.

ثالثاً: اینکه، چنانچه در مسیر این راه، و اتلال و آثار زیرخاکی آن، و حتی در انحرافات و انشعابات کوههای این مسیر، گمانه‌زنیها و کاوشهای علمی چندی وسیله اهل تحقیق بعمل آید، چه بسا، که اشیاء و آثار و اطلاعات ارزنده‌تری نیز بدست افتد، چنانکه، در چند کیلومتری ساختمان هخامنشی **فرمشکان خفر**، در یکی از تنگه‌های کوه شامخ و سرسبز **سپیدار**، بسال ۱۳۳۹، در داخل غاری، برکمرکش رفیع و صیقلی و دست نیافتی آن کوه (برشیوه دخمه گاه داریوش در نقش رستم) پنج دخمه شاهی متصل بهم، بدست فئودال مقتدر آن ناحیه افتاد، که متأسفانه، تمامی آلات و ادوات و سلاح سیم و زر شهریاران گمنام آن دخمه‌ها، پیش از آنکه، چشم باستانشناسی بر آن افتد، به غارت رفت و آن خود،

ضایعه دیگری بود، که‌حتی اعلام جرم‌من ومداخلهٔ سازمان بازرسی شاهنشاهی، وفعالیت سازمان بازرسی کل کشور، وبرکنارشدن تنی چندازدیوانیان همدست نیز، نتوانست، ازفرارآن آثاربه خارج‌ازکشورجلوگیری کند.

باری، کاوشهای علمی من‌درفسا، نخست‌بسال ۱۳۳۷، ازمنطقه **تل‌ضحاك** شروع گردید، وآن، تپه‌ای عظیم، به ارتفاع تقریبی **۲۵**متراست، که برجنوب شهرفعلی فسا، بـه فاصلهٔ فرسنگی ازشهر، قـرارگـرفته، و باستانشناس معروف انگلیسی **(سراورل استین)** نیزنه تنها از آن یادکرده، بلکه بافرصت اندکی کـه داشته، به روزگارشاهنشاه‌فقید، باصطلاح باستانشناسان، **ترانشه‌ای** هم، درطرف‌جنوبی آن حفرنموده است.

این‌تپهٔ عظیم، که خندق بزرگ و مدوری هم، گرداگرد آن بنظر میرسد، به حقیقت یك **زیگورات ایلامی** است، که بعدها، مسیرمارپیچ صعودی آن، بـه گذشت زمان، ازمیان رفته، وصورت مخروط به خودگرفته‌است.

من درکمرکش این **زیگورات**، و نیز درپایـهٔ آن، بـه چندین گور ماقبل تاریخی برخوردم، که نقوش‌خم‌ها وکاسه‌ها ودیگرظروف داخل‌آن مقابر، همه متعلق بـه هزارهٔ سوم تاچهارم قبل‌ازمیلاد مسیح بودند، وبه‌گونه ظروف سفالین همعصرخود، درشوش وبین‌النهرین وسیالك کاشان وغیره، درتـرسیم خورشید و گیاهان وجانوران، **جنبهٔ** استلیزاسیون داشتند، مگرخم‌های بزرگ کبسول مانند حاوی آرد وغیره، که اکثراً بی‌نقش‌بودند.

دراینجا ازذکـر کلمات (ماقبل‌تاریخ) مطلبی بنظرم رسید، کـه بـدنیست اندکی درحاشیه، ازآن گفتگوشود.

درشیرازما، هم‌اینك‌نیز، هنگامیکـه، مردم عادی بـاهم سخن میگـویند، بجای (سن) کلمه (داد) را بکارمیبرند، وفی‌المثل‌می‌پرسند: «داد فرزند تـوعلی، چقدراست» وطرف جـواب میگـویـد: «چون علی‌ما باحسن‌شما، همداد است، بنابراین، بایداوهم پنجساله باشد.» واین کلمهٔ (داد) که درکارنامهٔ اردشیرپاپکان

هم، از آن بهمین مفهوم یادشده، درحقیقت همان است که به فرانسه Date و به انگلیسی Date (دیت) و بـه آلمانی Datum (داتوم) گفته میشود، و گاه نیز، در واژهای مرکب پارسی، ازقبیل بامداد وغیره، خودنمائی میکند و بهرحال مفهوم آن، بامفوم کلمهٔ (تاریخ) اختلاف دارد، و من یـك روز، هنگامیکه شاهنامهٔ فـردوسی را درپیش داشتم، ودرسر آغاز آن، بـه واژه (پیشدادیان) برخوردم، ناگهان؛ این معنی دردلم شکفت، که عجبا! فردوسی نیز، براساس کارمایهٔ باستانی کتاب خود، تاریخ مارا؛ به وقایع تاریخی، وماقبل تاریخی، تقسیم فرموده واز (پیشدادیان) همان اراده راکرده است، که ما ازشهریاران ماقبل تاریخ میکنیم، و شك نیست، کـه فـردوسی هم (تاریخ) یا (داد) یا بـزبان پهلوی (دات) را، از اختراع خط بآن طرف منظورداشته، چه بطوریکه بعداً میگوید، ظاهراً، تازمان (طهمورث دیوبند) هنوزایرانیان، یا بهتربگویم آریائی ها، بانوشتن آشنانبوده اند.

بهرحال، درپشت خندق مدوری که زیگورات ایلامی تل ضحاك فسا را، دربرگرفته است، به شعاع تقریبی یك کیلومتر، وگاهی هم بیشتر، اتلالی پی درپی کوتاهتری، قرارگرفته انـد، کـه ارتفاع متوسط آنها، ازسه چهارمتر؛ تجاوز نمیکند، واین اتلال نیز، به خندق بزرگ دیگری، منتهی میشوند، که ظاهـراً، در ادوار اسلامی، فراپشت باروی شهر، قرارداشته.

واما آثار اسلامی منطقه تل ضحاك: ازگمانه زنیهای چندی، که من درمیان سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱، درتپه های کوچك مزبور، انجام دادم، چنین معلوم شد، که این منطقه پس ازعصر ایلامیان، از اهمیت پیشین خود فرو افتاده، و تا دوران هخامنشیان نیز، به گواهی ته ستونهای بازمانده ازقصر، یا قصور کوچك شکار-گاهی آن زمان، هنوز، ارج وقدری داشته ودگرباره، دردوران سلطنت دیلمیان، وحدود قرن چهارم بعداز اسلام، اهمیت پیشین خودرا بازیافته است.

نتایج کاوشهای علمی من، درCouche (**کوش اسلامی منطقه تل ضحاك**) از نظربدست آمدن ظروف مینائی نقش برجسته، وسکه های دیالمه، وآلات وابزار

آن زمان، بقدری درخشان بود، که قریب پانزده صندوق بزرگ از آن اشیاء روانه تهران گردید، و زیباترین شیئ نفیسی که ازاین کاوشها بدست آمد، یك جام فیروزه رنگ وسفالی شیپورمانندبودکه لعابی مینائی، به اندرون وبرون داشت، وبرگردلبهٔ آن، به سبب حرمت ترسیم نقوش جانوران و گیاهان، کلمات کوفی سپیدرنگی را، بنحوی برجسته وزیبا، تکرار کرده بودند ونیز، بریك سفال مسطح ومدور، نقش برجستهٔ شیری خورشید برپشت، بدست آمد، که از نظرسابقهٔ این نقش، در دورهٔ دیالمه، جالب مینمود. ضمناً، یك کارگاه سفالگری باکوره و ظروف پخته وناپختهٔ داخل آن بدست افتاد، که در زیرآواری گران، آسیب فراوان دیده بود، وازمشاهدهٔ نظائراین آوار، دراتلال دیگرچنین بنظرمیرسید، که زلزله‌ای سخت در دورهٔ دیلمیان، آن منطقه را، درهم کوفته و بکلی زیرو ـ زبر کرده است. با اینهمه، عروض زلزله، مانع آن نبود، که ما برحسب تصادف شیشه‌های کوچکی، چون عطردان و غیره را، زیرخروارها سنگ، بطورسالم بدرکشیم، ویا پشیزهائی را، که مردم، قبل ازدخول به گرمابه، برپیشخوان نهاده، وخود باگرمابه‌دار و کیسه کش، به هلاکت رسیده بودند، گردآوری نکنیم.

ضمناً برسطح نخستین برخی از اتلال کوچك نیز، کاشی‌های طلائی رنگ و هشت پری، ازنوع کاشیکاریهای قرن هفتم هجری، بانقش انسان و گیاه، برزمینهٔ سپید، بدست افتاد، که معلوم بود، بعدازآن زلزله عظیم، به فاصلهٔ قرنی چند، دیگربار، مردم آن سامان، برویرانهٔ بعضی‌ازآن اتلال کهن، بنیادخانه نهاده‌اند.

کاوشهای علمی در رؤنیرفسا

درسالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، کشف تصادفی یك هاون و دستهٔ مفرغی، در بلوك رؤنیرفسا، که دهقانی به فاصلهٔ هفت فرسنگ. برشمال‌این شهرستان‌است، سبب گردید که من، درمنطقه‌ای بنام (رؤنیر ده پائین) بردامنهٔ خرمن کوه، که اطراف آن مملواز آثارساسانی است، کاوشهائی انجام دهم.

دراین ناحیه نیز، شهرستان بزرگی، به قطرتقریبی ۵ کیلومتر، زیرخاك مانده، که اتلال پیاپی حاصله ازویرانی آن، بیننده را، به‌اندیشه فرومی‌برد.

این‌شهرستان نیز، بحکایت سکه‌ها وخم‌ها وظروف سفالین‌لعابدار وبی‌لعاب‌خود، تادوران‌دیالمه، برپابوده، وظاهراً، درهمان زلزلهٔ‌عظیمی، که‌قسمت اسلامی تل‌ضحاك را، درجنوب فسا، ویران‌کرده، به حیات خودخاتمه‌بخشیده‌است. آنچه من‌ازدوفصل حفاری کوتاه، دراین‌ناحیه بدست آوردم، سوای ظروف شیشه‌ای‌صراحی‌مانند وظریفی، که درداخل یك تاپوی محکم سفالی، از آسیب زلزله، درامان مانده بود، یك خمخانه، یابهتربگویم، یك کارگاه شراب سازی بزرگ بودکه تصادفاً دامنهٔ آن، به زیریك امامزادهٔ جدیدالتأسیس روستائی، کشیده میشد، ولذا، ادامهٔ‌کامل حفاری، درآن تپه، بعلت تعصب دینی کشاورزان، ممکن‌نیفتاد، بااینهمه، فراخنای‌این‌شهرمدفون وگمنام، چنان‌است که میتوان سالها، در اتلال غنی و پربرکت آن، به‌کاوشهای علمی پرداخت.

گمانه زنیهای علمی درمنطقه فدشکویه:

دیگرازحوزه‌های باستانی‌فسا، دهستانی بنام(فدشکو)، یا (فدشکویه) است، که بفاصلهٔ سه فرسنگ، برجنوب فسا، درسرراه این‌شهرستان، به جهرم قرارگرفته، وبرخی برآنند، که نام اصلی آن، بسبب غنی بودن کوهسارمجاور آن، ازگیاهان طبی، (پزشك کوه) بوده، واندك اندك، به (فدشکویه) تغییر نام داده است!

راه سابق‌فسا، بااین‌حوزه، که‌هنوزهم، محل‌عبورروستائیان‌است، ازمیان تنگی، بنام(تنگ‌خوار) میگذشته، که باآنکه باسوادان بی‌اطلاع، رفته‌رفته، آن نام رااصلاح کرده، وشایدپس‌ازوقوع چندراهزنی‌خونین، محملی‌هم برآن‌جسته، وآنرا (تنگ‌خونبار) خوانده ونوشته‌اند، هنوزمردم محل، آن‌تنگ را، برشیوه نامگذاری‌کهن (**میترائیسم**)، (**تنگ‌خوار**)، یا(**تنگ‌خور**) مینامند، که بمعنی

تنگ خورشید، یا **تنگ خاوران** میباشد و قرینهٔ دیگری، که این حدس نزدیک به یقین را، تأییدمیکند، وجود دهکدهٔ آبادی، بردامنه آن کوه است ، که تاقبل ازاجرای قانون اصلاحات ارضی، بنام باستانی خود(**خرنجان**) نامیده میشد، که بیگمان، تلفظ قدیمی تری، چون(**خاورنگان**)، مشتق ازنام باستانی خورشیدداشته ، ولی ، در گرماگرم اصلاحات ارضی ناگهان، اهالی این دهکده، به فرمانداری شهرستان ریختند، وبااین ادعا، که منظور پلیدخوانین ومالکین سابق، ازاطلاق نام(**خرنجان**) باین دهکده، خرشمردن، واهانت کردن به اهالی آن بوده است. تقاضای تعویض نام آن قریه را نمودند، وعجب تر اینکه، انجمن شهر فسا، بجای مراجعه بدانشگاه پهلوی، یا پرسش این مسئله، ازفرهنگستان، ومراجع ذیصلاح لغت شناسی، دعوی آن دهقانان را، بصحت گرفت، وازآنجا، که آنان ازبرکت اجرای قانون مزبور، به سعادت رسیده وبه زعم خود، ازتوهینی چنان مالکانه وبیرحمانه، نجات یافته بودند، به اتفاق آراء، ضمن تصویبنامه ای، نام(خرنجان) رابه (سعادت آباد) تبدیل فرمود! **حال آنکه، ازنظرمن، وهرپژوهنده دیگری، که ممکن است، روزی ازین اسامی کهن، سرنخی، برای کشف ریشه لغات، وتغییرات زمانی آنها، بدست آورد، اینگونه تغییرنامهای جاهلانه وعجولانه، همانقدر برای مملکت زیانبخش است، که شکستن وریختن هزاران آجرنوشته دار کتابخانه شهریار ایلامی، به زیراسفالت فرودگاه بوشهر، که شرح آن کمی پیش به تفصیل بیان گردید.**

باری، برفرازکوهی که (تنگ خوار) ازآن میگذرد، نه تنها؛ باقی ماندن دو چاه سنگی مستطیل مانند، که دو **استودان** کامل بوده، ودر ادوار مهرپرستی و زردشتی، بقایای استخوانی اجساد مردگان شهر را، درآن میریخته اند، گویای دیرینگی این محل است، بلکه، درامتداد شرقی همین کوه، بفاصله تقریبی دوسه فرسنگ، ازمرکز دهستان، نوعی دخمه های متعدد وعجیب، بردامنه، مشاهده میشود، که من نظیر آنها رادرهیچ نقطهٔ باستانی دیگر، ندیده وحتی در کتب باستانشناسی ورسالات وگزارشهای مربوط باین فن نیز، مطالعه نکرده ام.

توضیح آنکه، در نقطه‌ای از دامنه این کوه که روستائیان آنرا (**بیشه زرد**) میخوانند، به فواصل نامعین، نوعی بنا، یا دخمهٔ برجسته اززمین، مشاهده میشود، که اغلب مانند کیك‌های مدور ومطبق تولد (که متداول امروزاست) دارای سه طبقه بوده، وقطر هر طبقه نسبت به طبقه زیرین، اندازهٔ کمتری دارد، واز آنجا، که در آن ناحیه، کیفیت کوه چنان است که سنگها و پاره سنگها، ورقه ورقه، به قطر پنج شش سانتیمتر، از بدنه کوه به آسانی جدا میشوند، لذا، سازندگان دخمه‌های مزبور، آن سنگهارا، مانند آجرهای مسطح، بدون هیچ گل و گچ وملاط دیگری، بر هم چیده وآن شکل هارا، بوجود آورده، ودر هر طبقه، از طبقات دخمه، لااقل سه جسد را، درشبکه‌های میان شعاع‌های دوایر مزبور، جا داده‌اند... دریغ، که درسال ۱۳۲۴ شمسی، که من بطور خصوصی وبدون داشتن هیچ مأموریت وبودجه‌ای، از آن محل، برحسب علاقه شخصی خود، دیدن میکردم، منطقه، بخاطر هرج ومرج بعداز شهریور ۲۰، ناامن بود، وبیش ازین مجال تحقیق ودرنگ نداشتم.

باری، درجگله **فدشکویه**، صرفنظر از اتلال باستانی کم ارتفاع ومتعددی، که اکثرا، دراثر مرور دهور، رفته رفته، همسطح زمین گردیده‌است، واغلب بر آنها، یا برگرد آنها، چاقوهای سنگی حنائی رنگ، بانهایت تیزی وخوشتراشی، از دورهٔ (**حجر صیقلی**) یا به زبان فنی (**پالئولیتیك**) یافت میشود، تل باستانی بزرگی هم، بنام (تل سیاه) بارتفاع تقریبی ۸ متر، خودنمائی میکند، که من، پس از برداشتن نخستین (کوش) یاطبقه آن، به ظروف سفالین بی نقش وقرمز رنگی، رسیدم، که معمولا، از نظر **کرونولوژی**، به اواسط، یااواخر هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد، متعلق است، ولی پس ازبرداشتن تقریبی ۳ متر از سطح تپه، ظروف نخودی رنگ ومنقوش هزارهٔ سوم وچهارم قبل ازمیلاد، بدست افتاد، که مشابهت کاملی، به ظروف یافت شده درعمق (**زیگورات ایلامی تل ضحاك**) داشت، واغلب، بااشکال هندسی، وتصاویر استلیزهٔ آن عهد، اعم از انسان وحیوان و گیاه، آراسته شده بود.

کاوشهای علمی جلیان فسا یا چشم وچراغ کاوشهای این منطقه:

دیگر از مناطق باستانی فسا، منطقه (جلیان) یا (گلیان) است، که بفاصلهٔ سی کیلومتری از این شهرستان، برسر راه **داراب**، درجهت مشرق قرار گرفته، و من در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ دریکی از تپه‌های مهم آن، به‌کاوشهای علمی پرداخته‌ام.

این تپهٔ باستانی، که بردامن کوهی، درمجاورت یك چشمه‌سار طبیعی، قرار گرفته، واجد تعدادی قبور ماقبل تاریخی، مربوط به‌هزارهٔ سوم وچهارم قبل از میلاد بود، ومطلقاً، از آثار جدیدتر، نشانی برسطح آن یافت نمیشد. قبور ماقبل تاریخی این تپه را، تماماً، درامتداد شرقی وغربی، از کلوخه‌های سنگی درشتی، به حجم متوسط یك هندوانه، بنیاد نهاده بودند، بطوریکه هردخمه، بعداز خاکبرداری از سطح فوقانی و طرفین آن، به پالانی میمانست، و از عجائب آنکه، این قبور، بقدری سالم ودست نخورده مانده بودند، که انسان، پس ازدست یافتن به **توشهٔ رستخیزمردگان**، وپاك کردن غبار قرون، ازظروف سفالین داخل قبر، چنان می‌پنداشت، که آن ظروف را، همین دیروز، بداخل مقبره نهاده‌اند! در این قبور، استخوانها، دراثر گذشت زمانی نزدیك به شش‌هزارسال بکلی پوسیده وغبارآسا شده‌بود، ولی، دربرخی ازجمجمه‌ها، خاصه دندان‌ها، هنوز صلابت پیشین، بکلی ازمیان نرفته بود. وجه تمایزی، که درتدفین این مردگان، باسایر مردگان ماقبل تاریخی دیگر نقاط، دیده میشد، **بالش‌های گلی خامی‌بود، که بر-گونه بادنجانی درشت، تعبیه کرده، و زیر آرنج مردگان نهاده بودند!** بشقابها، وجام‌ها، و کوزه‌های مدفون بامرده نیز، تماماً، برشیوهٔ (استیلیزاسیون)، به صور-طیور آبی، و چارپایان، ووحوش و گیاهان، تزئین شده بود، واغلب، بامردگان، سلاحی نیز، ازنوع قمه وفلاخن، همراه بود وبطورخلاصه، ظروف واشیاء و ادواتی، که اکثراً، سالم وتمیزوبی‌عیب، ازدل این قبور، بدست افتاد، چندان زیادبود، که نه‌تنها قسمت اعظمی، از قفسه‌های موزهٔ پارس شیراز را، مملو نمود،

بلکه تعداد زیادی، از این ظروف هم، که کمال هنر نقاشی را، بر بیننده عرضه مینمود، از جهت مقایسه، با سایر آثار یافت شده از این دوره، در نقاط دیگر ایران، به موزه ایران باستان فرستاده شد.

و اما، عالیترین ظرفی، که متأسفانه بصورت قطعات شکسته، از این گورستان بدست آمد، وسپس در شیراز، توسط من و همسرم، برای نگهداری در موزهٔ پارس، وصالی گردید، **ظرف سفالی مدوری است، که تقریباً، نیم متر قطر، و ۷۵ سانتیمتر ارتفاع دارد، و سطح خارجی این ظرف دهانه تنگ، چنان تقسیم گردیده، که میتوانسته است، چهار مجلس تصویری را، در خود بطور جداگانه، جای دهد، ولی از آنجا، که ظاهراً این ظرف را، در گوشهٔ اطاق، جا میداده‌اند، هنرمند، برای آن یکچارم پنهان از نظر، مجلسی تصویر نکرده، ومحل مجلس مزبور را، با اشکال هندسی پر کرده است.**

ولی در ترسیم ۳ مجلس دیگر، که جمعاً، نمایشگر قدرت، یا مظهر قدرت در زمین و آب و هواست، نخست شیر خشمگینی را، در حال حمله به دو غزال، تصویر کرده، ودر مجلس دوم، عقاب عضبناك وبال گسترده‌ای را، در حال شکار کردن ودر پنجه فشردن دو مرغ، ترسیم نموده، و در مجلس سوم، نهنگ عظیم ـ الجثه‌ای را، درمیان چندماهی نشان داده‌است، که چنانکه عرض شد، از همگی این مجالس، اراده‌ای جز ارادهٔ باز نمودن قدرت مطلق نداشته‌است وجالبتر اینکه، در گوشهٔ هریك از این سه مجلس، علامت خاص مهرپرستی، بصورت بعلاوه مانند، خودنمائی میکند، وبطور کلی، نقاشی این ظرف بیهمتا، که رادیو بی‌بی‌سی لندن نیز، اندکی پس از کشف آن، به‌شرح وبسطی تمام، در ارزش وستایش آن، سخن گفت، بقدری کامل است، که بیننده، بی‌اختیار، نزدیك شدن کمال نقاشی را، به سرآغاز اختراع خط، احساس میکند، ومن، براساس این کشف، و اکتشافات دیگری، از این دست، که بعداً درسیستان، وشهداد، ونقاط دیگر جنوبی ومرکزی ایران، انجام گردیده، بر آنم که، برخلاف تصور قبلی بسیاری از باستانشناسان،

که اختراع خط را،ازبین‌النهرین قدیم میدانند، **منشاء اختراع خط، در جنوب ایران کنونی بوده**، وشگفت اینکه، فردوسی نیز، دربیان پادشاهی **طهمورث- دیوبند**، این مطلب را با قرائنی، که درشاهنامه بدست میدهد، تأیید میکند.

همگان میدانیم، که پیش‌ازهجوم آریائی‌ها به ایران، این آب وخاك، بی سکنه نبوده، بلکه ساکنانی داشته، که مخصوصاً، در سواحل خلیج و قسمتهای جنوبی ایران، رنگ پوستی سیاه داشته‌اند. همچنانکه، هم امروزنیز، دربلوچستان ودشتستان فارس، وبسیاری‌دیگرازنقاط جنوبی، مردمی‌باین‌رنگ- پوست، وموهای مجعد، زندگی میکنند. نهایت اینکه، اینان، با وجود سیاهی- رنگ، ازنوع سیاه پوستان آفریقائی نیستند، وآن دماغ کوفته، وپهن وافطس را، ندارند. **دیولافوا**، باستانشناس معروف فرانسوی، بهنگام انجام نخستین کاوشهای علمی درشوش، باین‌امرعنایتی بلیغ، مبذول داشته، وباتحقیقاتی که از نظرانسان شناسی، برروی زندگان ومردگان باستانی دزفول، انجام داده، نخستین ساکنان ایران را، لااقل دراستان‌های جنوبی وجزائرهرمزوقشم وغیره ازنژادی، شبیه به سیاهان جزائرمالزی، میداند، وشگفت آنکه، هم‌اینك نیز، در منطقهٔ فسا، وشهرستانهای دیگرنزدیك بآن، قوم سیاه پوستی، زندگی‌میکنند، که آنهارا، دراصطلاح محلی، (کـولـو) مینامند، واینان ونظائراینان، بیگمان، از بقایای همان نژاد سیاهی هستند، که بنابه شواهد و مدارك حاصله ازکاوشهای علمی‌من ودیگران، مردمی آرام وصلحجو، وآشنا به هنرونقاشی وموسیقی و طبابت بوده، وباساختن‌مفرغ، وادوات وجنگ افزارهای مفرغی نیز، آشنائی- داشته‌اند.

بااینهمه، میدانیم، که آریاها، در هجوم خود، از دومزیت فوق‌العاده، برخوردار‌بودند، که ساکنان قبلی‌ایران، آنهارا نداشتند، وآن، دسترسی به ذوب آهن، وپرورش اسب بود. لذا، میان مهاجم ومدافع، جنگهائی متواتروعظیم، در پیوست، که بگفتهٔ فردوسی، بیش‌از یکصد سال، بطول انجامید، و آن ستیز

بی‌باکانهٔ کیومرث وسیامك وهوشنگ وطهمورث، با دیوسیاه، یعنی همان سیاهان بود. دراین‌جنگ‌ها، غلبهٔ موقت سیاهان، نه تنها، به‌کشته شدن سیامك انجامید، بلکه آن زدوخورد، چندان مداومت یافت، تا طهمورث شاه، قریب به دوسوم، از آن سیاهان را، در واپسین‌نبرد، ازپای درآورد، ویك سوم دیگر را، بتمام و کمال بکشت، واز آنرو، لقب (دیوبند) بخودگرفت.

بالجمله بطوری که‌فردوسی میگوید:

چوطهمورث، آگه شد، از کارشان — برآشفت وبشکست، بازارشان

دمنده، سیه دیوشان، پیش رو — همی بآسمان، برکشیدند غو

جهاندار طهورث پاك دین — بیامد، کمربستهٔ رزم و کین

یکایك، بیاراست با دیو، جنگ — نبد جنگشان را، فراوان درنگ

ازایشان، دوبهره، به‌افسون ببست — دگرشان، به‌گرز گران کرد پست

سرانجام، دیوان سیاه، ازپا درآمدند، وازطهمورث، امان خواستند، و گفتند، اگربقیهٔ مارا، ازکشته‌شدن معاف کنی، وباما، درصلح درآئی ما را هنری است، که شما باهمه فتح وغلبه، فاقدآنید، وآن هنرنوشتن است، که در ازاء مصالحه، بشما یاد خواهیم داد:

که ما را مکش، تا یکی نوهنر — بیاموزی از ما، کت آید ببر

نوشتن به خسرو بیاموختند — دلش را، بدانش بر افروختند

البته، حاجت بتوضیح نیست، که در اوستا، ودیگرمتون زرتشتی، هرجااز (دیو) یادشده، مرادکسانی بوده‌اند، که ازدین زرتشتی، خارج بوده، وباپیروان آن کیش وآیین‌جدید، به سبب تعصب دربت پرستی، و مذاهب اجدادی خود، سرستیزوعناد، داشته‌اند، وآن موجود موهوم وشاخداری، که‌بادارشمشاد وتن‌خالدار، درتصور عوام، دیو خوانده میشود، هرگزنه مراد فردوسی بوده است، ونه‌مرادما، مگردرمواردی، که‌داستان، صورت خیالبافی وافسانه پردازی، بخود میگیرد، که آن خود بحثی جداگانه است. شیراز: ۵۲/۶/۱۱

دکتر علی‌رضا حکمت

آنچه حق است پسند من است
وآنچه ناحق ، ازآن بیزارم
« داریوش »

روش داوری و آموزش قضائی درایران باستان

مردم، مردی روستائی راازمیان خود برای داوری برگزیدند وشکایتها و داوریهای خود راپیش او بردند.

سپس چون اورا مردی راست وداوری نیك یافتند ازشهرها وروستاهای دیگرنیز داوری پیش او آوردند، تا روزی رسید که همه‌ی مردم روستاها و شهرها پیش اوبه داوری می آمدند واورا چون پدری مهربان واستادی بزرگ و داوری دادگرارج می نهادند وستایش میکردند.

سرانجام چون راستی وبزرگی ودادگری اوبرهمگی آشکارشد اورا به‌پادشاهی خود برگزیدند.

این داوربزرگ « دیو کو » نخستین پادشاه ماد، اولین قاضی ایران باستان بلکه جهان باستان است که ازپیش ازسه‌هزارسال نامش درتاریخ حقوق قضائی به نیکی ودادگری ثبت شده‌است.

اوداوری بزرگ ودادگری بی‌مانند بود ودرپادشاهی خوداساس قوانین حکومت ایرانیان را برداد گری بنیاد نهاد، آنچنان که قوانین دادگری در شاهنشاهی ایران وجهی متمایزازدیگر کشورهای جهان باستان گردید.

کژی، دروغ، ستم و کینه را خصلت اهریمنان و(پندار، گفتار و کردارنیك) ودادگری وخدمت به‌نوع را ازاهورامزدا میدانستند.

براین اساس ایرانیان باستان داوری میکردند وازآن پس براین پایه قوانین وعدالت درجهان کهن شکل گرفت.

قدیمترین مجموعه‌ی قوانین واصول محاکماتی که درجهان یافت شده از سومریهااست که درحدودشش هزارسال پیش نوشته شده وقانون« **حمورابی** »بعداً ازروی آن نوشته شده است.

پس از آن که آیین زرتشت درنواحی غرب وجنوب ایران یعنی ماد وپارس رواج یافت، تشخیص حق ازباطل، بیشترطبق دستورات اوستا داوری میشد و ایرانیان بیش ازپیش به‌این داوری وداد گستری توجه داشتند.

امر قضاوت ابتدا باروحانیون(مغان) بود ولی پس ازچندی آنان، فقط به جرایمی که جنبه‌ی مذهبی داشت رسیدگی میکردند وداوری کلی وعمومی به‌دستگاه قضایی کشورواگذارشد.

نیاکان ما، جوانان راچه درخانواده وچه درطول دوران تحصیل، برای داوری درست، تربیت میکردند وبه آنان میآموختند که درداوری میان دوست ودشمن تفاوتی نیست وهرگزازدادگری وعدالتخواهی دورنشوند. درمدارس مفهوم عدالت را به دانش آموزان تعلیم میدادند وآنانرا منصف وعدالت پروربار- میآوردند.

گزنفون میگوید: **«کودکان پارسی رابرای فراگرفتن داد و آموختن داوری به دبستان میفرستند، چنانکه درکشورما آنانرا برای یادگرفتن ادبیات به دبستان می‌سپارند.** کارارزنده آموزگاران آنست که بکارپرخاشجویان رسیدگی کرده ودادگرانه‌داوری کنند.»

کوروش بزرگ خودمیگوید: «بهنگام کودکی یکبار استادازمن خواست که درباره دوکودك که جامه‌ی یکدیگررا پوشیده بودند، داوری کنم. کودکی که بلندبالابود جامه‌ی کوتاه خودرابدیگری که کوتاه‌بود، داده وجامه‌ی بلند وی را بزورگرفته وپوشیده بود، من که جامه‌ها رادرخوراندام آنان دیدم به- سودکودك بلندبالا داوری کردم. استادمرانگاهی سرزنش آمیزکردوگفت از راه دادبیرون‌شدی ودرست داوری نکردی؟!

درعصرهخامنشی که محاکم دادگستری بوجود آمد، جوانان را برای (کار

آموزی) و آشناشدن به‌اصول عدالت و داوری به به‌دادگاهها میبردند تا جریان دادرسی‌را ازنزدیك ببینند.

شاهنشاهان‌هخامنشی حتی‌حاضرنبودند بادولتهایی که ازاصول‌عدالت و انسانیت بدور بودند روابطی داشته باشند و قراردادی ببندند. **چنانکه یکی‌از شرایط عهدنامه داریوش‌کبیر که باحکومت‌قرطاجنه (کارتاژ) بست‌آن بود که ایشان‌باید ازسوزاندن اطفال وقربانی کردن‌آنها درراه خدای بزرگ فنیقیه بنام ملخ (Melkh) خودداری کنند.**

داریوش‌پس‌از آگاهی بعرف‌وعادت مردم کشورهای گوناگون‌شاهنشاهی ایران ودرنظر گرفتن‌قوانین‌موجود درآن‌روزگاران، برای‌ایران، مصر، آسیای غربی‌ومردم کشورهای مشرق، قانون‌نامه‌هایی تدوین‌کرد. دراین قوانین جدید نیکوکاری، درستی‌وراستی‌اساس‌داوریها بود. به روح قوانین داریوش، میتوان ازگفتاراو که بردخمه درنقش‌رستم نبشته شده پی‌برد.

اوچنین میگوید: « آنچه حق است پسند من‌است وآنچه ناحق ازآن بیزارم. »

قوانین‌موضوعه‌را«دات، داد»می‌نامیدندوتادوران‌سلوکی‌هاپایداروپابرجا وغیرقابل‌تغییربود واین‌موضوع سبب شد که **ضرب‌المثل‌مگرقانون‌مادوایرانی است؟!رواج‌یابد. افلاطون‌عقیده‌داشت که‌شاهنشاهی‌ایران‌را، قوانین‌داریوش حفظ کرده‌است.**

قوانین و احکام سلطنتی برای‌هریك ازکشورها به خط وزبان آن‌مردم و یکی‌اززبانهای رسمی درزبانهای: پارسی، بابلی‌وآرامی، تهیه وارسال‌میشد.

همین قوانین‌است که درکتب‌یهودیان‌وآثاریونانی، ازآن به‌نیکی‌یادشده‌است. داریوش نخستین شاهنشاه ایران‌است که یك‌قانون‌جامع مدنی برای‌تمام کشورهای آن دوران به تناسب موقع ومقتضیات اجتماعی‌واحتیاج آنان‌وضع وتدوین نمود. قوانین داریوش‌پایه‌ی‌قوانین‌روم وسرانجام اساس‌قوانین کنونی جهان‌میباشد.

قوانین و آموختن آئین‌نامه‌های اجرایی مربوط به آنها در مدارس (تعلیم حقوق) تدریس میشده‌است و دانش‌آموزان این مدارس پس‌ازگذراندن دروس نظری، درجلسات محاکمه شرکت کرده وبطورعملی کارآموزی میکردند و در صورتیکه گذشته از آشنایی کامل بـه علم حقوق، دارای حسن شهرت وسلوك در قضاوت بودند، بعنوان قاضی‌انتخاب وبه‌کار داوری میپرداختند.

داوران را پس‌ازآزمایشهای بسیار واطمینان ازدانایی وپاکی وپرهیز ـ گاری، بداوری برمیگزیده‌اند، زیرا بادست ایشان بودکه میبایست دادخواهی در سراسر کشور انـجام شود. گاهـی‌خـود شاهنشاه در آزمـایش و انتحاب داوران مشارکت میکرد، تاکسانی کـه شایستگی این مقام اجتماعی را داشته‌ باشند برگزیده شوند.

انتخاب قضات مانع ازآن نبودکـه همواره آراءِ صادره ازطرف آنان مورد مطالعه قرارگیرد واگـرداوری، درمسند قضاوت برخلاف حق و عـدالت ایراد رأی نموده بود، سخت‌ترین مجازاتها درباره‌ی وی اجرا میشد.

سازمان قضائی ایـران درعهد هخامنشی تاآنـجاکـه ازاسناد ومـدارك تاریخی برمیآید عبارت ازدیوان ومحاکم متعددی بـوده است‌که در رأس آنها دیوان‌عالی‌قضائی‌قرارداشت‌که برتمام قضات‌حکومت‌میکرد. ریاست‌افتخاری این دیوان باشاهنشاه بـودواو بطورمعمول این‌اختیاررا بـه یکی از دانشمندان سالخورده‌ی دربار واگذارمیکرد.

قضات شاهی مرکب ازهفت قاضی‌بودندکه درمحکمه‌ی عالی‌درپایتخت بـه تقصیرات سیاسی و جـرایم راجع به امنیت‌کشور را زیرنظرشاه رسیدگی‌ میکردند، شورائی ازداوران شاهی، برای مـدت عمرتعیین میشدنـد و درمسائل مشکل‌حقوقی‌به او کمك میکردند. این‌شورا خود نیزحق داوری داشت وپادشاه برداوریهای این‌شورا همچنان نظارت داشت تا مرتکب اشتباهات وتجاوزاتی دراحکام صادره نگردد.

همچنین محاکم ایالتی وجود داشته است که زیر نظر ساتراپ ایالات به‌وسیله‌ی چند قاضی تشکیل میگردید ولی محاکم محلی درشهرها بوسیله‌ی یك قاضی و منشی اداره میشده است.

محاکم شرعی را روحانیون تشکیل میدادند وبه جرائم مذهبی مردم رسیدگی میکردند.

باازدیاد سوابق قضائی وتنوع جرمها، بامشورت شورای قضات وتصویب پادشاه، قوانین قضائی تغییرمی‌یافت وقوانین جدیدی به وجودمی آمد.

به تدریج گروه خاصی بنام «سخنگویان قانون» پیداشدند، که‌در کارهای قضائی، مردم باآنان مشورت میکردند وبرای پیش‌بردن‌دعاوی شویش ازایشان کمك میگرفتند. اینان درعلم حقوق دارای تحصیلات عالی و تجارب ممتد بوده‌اند ومردم را درمقابل دستمزدهایی، راهنمایی وهدایت میکردند. کاراین گروه را میتوان همانند وکلای دادگستری امروزی دانست.

ازآنچه گذشت می‌توان سازمان قضائی عهد هخامنشی را به اختصار چنین بیان نمود:

۱- دیوان عالی قضائی
۲- محکمه‌ی عالی، مرکب ازقضات شاهی
۳- محاکم ایالتی
۴- محاکم محلی
۵- محاکم شرعی
۶- دارالوکاله‌ها و وکلای دادگستری

دردیوان قضائی ایران باستان برای هرجرمی، کیفری‌تعیین‌شده‌بود، ولی سوابق گذشته‌ی بزهکار را همواره درنظرمیگرفتند. اگرسابقه‌ی ارتکاب جرم داشت کیفری شدیدترمیدید، ودرصورتیکه بزه وی برای نخستین‌باربود، سابقه‌و کارهای گذشته‌ی اورا درنظرمیگرفتند وچه بسا باگرفتن قول‌مبنی برعدم تکرار

جرم، اورا آزاد میکردند.

هیچگاه تبهکاران، در بار اول محکوم به اعدام نمی‌شدند و به آنان فرصت داده میشد که خود را اصلاح کنند و به انجام خدمات ارزنده با علاقه‌ی بیشتری مشغول شوند و با درنظر گرفتن این خصوصیات حتی از طرف پادشاه هم حکم اعدام خطاکاران برای باراول صادر نمیشد و این رسم درجهان کهن از خصائص ایرانیان بوده است.

اما هرگاه تبهکار به جنایات و تبهکاریهای خود ادامه میداد، مجازاتهای شدید و حکم اعدام درباره‌ی وی صادر و اجرا میشد.

بزرگترین مجازاتها متوجه قضاتی بود که باعلم به حقیقت امر و از روی تعمد، بعلت رشوه خواری یا هر تعلق خاطر دیگری از راه داد و عدالت منحرف میشدند، زیرا شاهنشاهان ایران به گسترش عدالت بسیار اهمیت میدادند و داوری غلط را دشمنی به مردم و کشور میدانستند و چنین آمده است که کمبوجیه هنگامی که درحیات پدر حکومت بابل را داشت یکی از قضات را که به فساد گراییده و رشوه خواری کرده بود محکوم کرد. به دستور کمبوجیه پوست از تن قاضی برکندند و بر مسند قضاوت او گستردند و پسر وی را که جانشین قاضی بود بر آن مسند بقضاوت بنشاندند تا سرنوشت پدر در داوری، عبرت او و سایرین گردد. مسلم است که قاضی مذکور برای چندمین بار به رشوه خواری دست زده بود، زیرا باوجود سختی جرم اگر برای اولین بار خطا کرده بود هرگز به چنان سرنوشتی گرفتار نمیشد. «چنانکه داریوش بزرگ درباره‌ی یکی از قضات که به اعدام محکوم شده بود، فرمان داد تا اورا از دار بزیر آورند و گفت که این مرد پیش از این خدماتی هم کرده است!»

خصوصیات دادرسی در ایران باستان بدین ترتیب بوده است:

۱- برای هر نوع شکایت و مدافعه‌یی مدت معینی مقرر بود و باید ظرف آن مدت حکم صادر شود.

۲- درمحاکمات ازراه ورسم منظم وخاصی پیروی میکردند.

۳- در دعاوی غیرمهم ضمانت را می‌پذیرفتند.

۴- به طرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق داوری میکردندکه از طریق مسالمت آمیز، اختلاف خودرا مرتفع کنند.

۵- بارضایت شاکی سوگند دادن متهم، و واگذاشتن او به حکم الهی مرسوم بود.

٦- هنگام رسیدگی به گناه متهم کارهای نیك و خدمات او را نیزبه حساب میآوردند.

۷- محاکم همانطورکه کیفرهای سخت رارواميداشتند درازاء نیکی‌ها پاداش نیزمیدادند.

کیفرها به قرار زیربود :

۱- اعدام برای مرتکبین خیانت ، داوری برخلاف حق وغیره .

۲- شلاق برای مرتکبین به کشتن سگ گله، شکستن استخوان دیگران وکسانی که دیگران را مجروح وخون آلود کنند.

۳- حبس، بازنجیر واعمال شاقه، برای راهزنان وغیره .

۴- داغ کردن ومثله کردن .

۵- جریمه‌ی نقدی ، برای خلافهای کوچك.

٦- جریمه های گوناگون وتوبه کردن وانابه به درگاه خدا برای مرتکبین جرایم مذهبی .

علم حقوق وقضاوت درایران باستان متناسب با تمدن درخشان آن عهد توسعه یافته بود، ومتخصصین ودانشمندان حقوق سالهادراین رشته تحصیل میکردند. خاصه قضات که گذشته ازتحصیلات عالی می‌باید دارای آن اندازه ازتجارب حاصل ازکارآموزیهای لازم باشندکه هنگام صدور رأی بتوانند دقیقاً کیفررا با جرائم واحکام صادره تطبیق دهند.

وجه تمایزحقوق قضائی درایران باستان باحقوق مشابه جوامع آن دوران **ارج نهادن برزنان وتساوی حقوق آنان با مردان میباشد .** آئین زرتشت حتی درمورد کارقضاوت ،زنان را ازیاد نبرده ودر کتاب «دینکرد» به‌شایستگی

زنــان درکارقضاوت اشاره شده ومقام زنانــی کــه دارای تحصیلات حقوق و قضائی بوده‌اند ازموبدانی کـه دارای این معلومات نبوده‌انـد دراجتماع مقدم شمرده شده است.

درایران‌باستان **دختران پس‌ازسن پانزده‌سالگی حق اختیار همسررا، حتی بدون رضایت پدر ومادر به‌شرط همدین بودن داشتند وطلاق مگردر موارد استثنائی که محاکم شرعی وعرفی تأیید نمایند معمول نبود.**

سرجـان ملکم میگویـد: «طریقه زرتشتی، مقام زنان را بامقام مردان در درجات عالیه بدون تباین، برابر قرارداده است وترقیات ایرانیان قدیم یك‌علت بزرگش همین بوده، همان احتراماتی که نسبت به زنان منظورمیشده است بـی‌گمان باعث آنهمه ترقیات ایرانیان قدیم درعلم وفرهنگ شده است.»

اشکانیان به احیای آداب ورسوم وقوانین عهد هخامنشی همت گماردند وبه آیین زرتشت آزادی عمل‌تام دادند وبدین‌ترتیب فرهنگ وتمدن باستانی را زنده نمودند ودربسیاری ازموارد بسی‌پیش‌تـر رفتند که آزادی ودموکـراسی و احترام به قوانین و ایجاد قانون اساسی واهمیت دادن به مجالس شیوخ وعامه ومغستان که درحقیقت مجالس مقننه بودند، ازجمله‌ی آنهاست.

سازمان قضائی درعهدساسانیان وسعت گرفت وقوانین درهمه‌ی زمینه‌ها گسترده‌تر گردید. ولی باید یادآورشد که اساس وزیربنای آنها، قوانین‌موضوعه‌ی نیاکان‌ودستورات آیین زرتشت بود که همگی‌برداد خواهی ودادگستری استوار بوده است.

اردشیربابکان پس‌ازانتقال‌سلطلنت به خاندان‌ساسان برنامه‌ی خویش را چنین‌اعلام میدارد:

«ای‌مردم! دل آسوده‌باشید که‌دادگری‌من، زورمندوکم‌زور، زیردست و فرادست، هردورا دربرخواهد گرفت. من دادگستری راآیین‌ستوده‌وراهی به سوی آرمان‌شناخته‌ام ودررفتاربه‌آنجا خواهم‌رسید که مارا بستایید..»

وصایای اردشیررا شاهنشاهان ساسانی به‌خوبی جامه‌ی‌عمل پوشاندندو کوشیدند که ازراه عدل ودادخارج نشوند.

مجموعه‌ی‌قوانین عهدساسانی که بنیاددادبرآنها بوددرکتابی بنام **ماتیکان-هزارداتستان** موجوداست که به‌نظرمیرسد درزمان خسروپرویزبه رشته‌ی تحریر درآمده‌است. این‌مجموعه‌نشان‌میدهد که‌دانش‌حقوق (قضایی‌وجزایی وسیاسی) درمرتبه‌ی‌والایی‌بوده وآموزش‌وتحصیلات عالی‌درآن‌رشته وجودداشته‌است.

دردوره‌ی‌ساسانیان‌برحسب‌تحولات‌اجتماعی، درسازمان قضایی‌تغییراتی روی‌میدهد. دیوان دادرسی‌بوجود میآیدکه درآن افراد ومقاماتی بنام **هموند** کارمیکردند. هموندها عبارت‌بودنداز:

۱- **دادور** «قاضی» که درجریان دادرسی کشف میکردکه چه قسمت‌هائی‌از ادعاهای‌طرفین برحق‌است.

۲- **اندرزگر** «مفتی» که دشواریهاوتاریکی‌های قوانین راروشن ساخته، تفسیر-مینمود.

۳- **دبیر دیوان** «منشی» که مأمورثبت اظهارات طرفین دعوا و تحریرحکم دیوان بود.

٤- **گواهان** که احکام صادره رارسیدگی وبرحقیقت آن نگرا بودند.

۵- **نگهبانان** «یارمندان» که زورمندان را بجهت دادرسی‌به‌دیوان‌می‌آوردند و سرکشان وزورگویان راطبق دستورقضات ومحکمه مجازات میکردند.

میدان‌عمل‌این دیوان بسیاروسیع وبهمان نسبت‌نیزازتشکیلات گسترده‌یی برخورداربود.

دردادگاهها شهود را باتعیین یك مدت معین برای ادای شهادت دعوت میکردند وزمان رسیدگی به‌شکایت نیزمحدودومشخص بوده‌است.

«درکتاب **ماتیکان هزار داتستان** مذکوراست که‌روزی‌درراه‌دادگستری، پنج‌بانو به‌یکی‌ازمشاوران‌قضایی‌برخوردندوازاوسؤالاتی‌درباره‌ضمانت ورهن کردند.»

از این گفته چنین پیداست که در این عهد عده‌یی از تحصیلکرده های حقوق به شغل مشاوره قضایی اشتغال داشته‌اند.

در انطباق کیفرها با جرایم، جرح و تعدیل هایی صورت گرفته بود، اما اساس برهمان مبنای عهد باستان بود با این تفاوت که مجازات خیانتکاران و فراریان از جنگ سنگین‌تر شده بود و حتی گاه خانواده‌های خیانتکاران در اثر عدم تماس مردم و دوری همگان از آنان در وضع اجتماعی بسیار دشوار و غیر قابل تحملی قرار داشته و در زمرهٔ فراموش شدگان محسوب شده و بتدریج از میان میرفته‌اند.

چگونگی داوری و آموزش قضائی در ایران باستان بطور اعم و در دوران ساسانیان بطور اخص احتیاج به تحقیق مفصلتر با کمك تجزیه و تحلیل عمیقتر اوضاع اجتماعی آن دوران دارد، که امید است در آینده توفیق حاصل شود.

«کیخسرو» در کوههای فارس

گمان می‌برم نیاز چندانی به تأکید بر اهمیت پیوند بسیاری از متنهای ادبی و هنری فارسی با فرهنگ و ادب تودهٔ این سرزمین که امروزه آن را «فولکلور» یا «فرهنگ عامه» یا «فرهنگ مردم» می‌نامند، نباشد.

درطول سده‌های گذشته، در گسترده میهن فراخ دامان ما، مردم ذاتاً با ذوق و ادراك این مرزوبوم که غالباً از سواد و مکتب و معلم رسمی برخوردار-نبوده و یا بهره‌ای اندك داشته‌اند، متنهای ادبی و هنری فارسی را از راه نشستن پای سخن نقالان و سخنوران در قهوه خانه‌ها و میدانهای روستاها و شهرها یا منبر سخنگویان و واعظان مذهبی و چه بسا در کانون خانواده و سیاه چادر قبیله شنیده‌اند و به مفهوم دقیق کلمه، بیشتر و بهتر از روشنفکر مدرسه رفته و کتاب خواندهٔ امروزی، با این داستانهای جاودانه درآمیخته و زندگی کرده‌اند.

بسیاری از داستانهای مشهور ادبی و هنری ما، از دیرباز روایتهای گوناگون شفاهی و سینه به سینه‌ای درمیان مردم نواحی مختلف ایران و همسایگان فارسی زبان و ایرانی فرهنگ ما دارد که در دوران ما برای نخستین بار از سوی برخی از پژوهشگران و فرهنگ شناسان دلسوز، کوششهائی در راه گردآوری و بازشناسی آنها بعمل آمده است.

«شاهنامه» اثر جاویدان سخنور و هنرمند بزرگ توس از این حیث در میان متنهای ادبی و هنری ما پایگاه ویژه‌ای دارد و می‌توان باطمینان خاطر گفت که بیشترین توفیق را در پیوند با فرهنگ مردم یافته است.

دراین گفتار، به اهمیت عظیم کار نقالان - به گفتهٔ «شاهرخ مسکوب» - خادمان بی‌نام ونشان شاهنامه - ودیگر موارد نقل و گسترش داستانهای حماسهٔ بزرگ

ایرانیان اشاره نمی‌کنم که دراین باره اندکی نوشته‌اند و بسیارها باید نوشت.

ناگزیر دامن سخن را فراهم می‌آورم وبه سرزمین فارس وبه میان یکی از طایفه‌های چادرنشین این ناحیه می‌روم تا پژواك آوای سخنور توس وچکاچاك مهیب شمشیرهاوغرش زهره دران کوسهای پهلوانان سترك شاهنامه را از پس پردهٔ ستبر قرون، ازدل صخره‌های کوه «دنا» بشنوم.

طایفهٔ «فارسی مدان» یکی ازطوایف ایل قشقائی است که بهاروتابستان را در دره‌ها و گردنه‌ها و دامنه‌های کوه بلند «دنا» می گذرانند. مردم این طایفه، همانند دیگر تیره‌ها وخاندانهای قشقائی به گونه‌ای اززبان ترکی سخن می گویند، اما آداب ورسوم وفرهنگ آنان کاملا ایرانی است ودرحالی که غالباً برای ادای مقصود وبیان مطالب روزمره به زبان فارسی توانائی چندانی ندارند. وقتی ازهیاهوی گوسفندان وسگان وخستگی کوهنوردیهای روزانه درگوشه سیاه چادر وگرداگرد اجاق خانوادگی می آسایند و مجلس شاهنامه خوانی برپامی کنند، همه سرتا پاگوشند، ونه گوش سرکه گوش جان ودل، وچه بسا آنقدر شیفته ومستغرق در داستان که درنیمه راه خواندن شاهنامه، سخن درمیان سخن می آورندوبالهجه‌ای نیمه ترکی، نیمه فارسی به تفسیروشرح ونقل روایتهای گوناگون داستان مورد بحث می پردازند.

هرچه ازشور وگرمی نشستهای شاهنامه خوانی این مردم سادهٔ کوه نشین گفته شود، کم است ونمی تواند ترجمان واقعی آن حال باشد. ازکودك هفت- هشت ساله تاپیرفرتوت هشتاد نودساله، همه‌وهمه باشاهنامه‌وپهلوانان دمسازند ودلاوریها ومردانگیها وحتی سخنان پهلوانان دیرینه سال شاهنامه، تکیه گاه فکری وروحی آنهاست. مادری پنجاه وچندساله، صاحب نه فرزند برومند که کوچکترین آنها هشت سالی دارد، باسیمائی غرور آمیز که یادآور چهرهٔ زنان شاهنامه است، می گوید که بیشترداستانهای شاهنامه را در دوران کودکی فرزندانش به عنوان لالائی شبانه برای آنان خوانده‌است. پیرمردی هفتادساله،

سرگذشت پهلوانان وجنگاوران را بدان گونه گرم ودلچسب برایت باز گومی-
کند که گوئی خود شاهد وناظر پهنه‌های رزم‌ودرگیریهای گندآوران بوده است
وازاین دست فزون وفراوان می‌توانی ببینی‌وبشنوی.

*****

«کیخسرو» پسر «سیاوش» و «فرنگیس»، شاه‌وسردار وپهلوان ومردسرنوشت
ایرانیان، یکی ازدرخشان‌ترین واصیل‌ترین چهره‌هادرحماسه ملی‌ماست. مقدمه‌و
متن‌زندگی وکرداراین پهلوان سرآمد، بخش بزرگی ازاسطوره‌ها وافسانه‌های
کهن‌ایرانی‌را دربرمیگیرد. دراین گفتار، دوداستان، یکی از آغازفرمانروائی و
دیگری ازواپسین روزهای زندگی کیخسرو درجهان و بازتاب این داستانها در
میان‌چادرنشینان «دنا» مورد اشاره قرارمیگیرد.

در «شاهنامه» هنگامی که «گیو» و «کیخسرو» ازتوران‌زمین به ایران
می آیند و «کاووس» برآن‌است تافرمانروائی‌یکصدوپنجاه سالهٔ خویش‌را پایان
بخشد و**نبیرهٔ** جوانمرد وپهلوان خویش رابرتخت‌فرمانروائی‌ایران بنشاند،
«فریبرز» و پسر «کاووس» وعموی «کیخسرو» بنابه‌وسوسه‌وتحریك «توس» پهلوان،
دعوی سزاواری برای شاهی‌میکند و چون کار کشمکش بالامیگیرد، «کاووس»
گشودن «دژ بهمن» راکه درچنگ «اهریمن» ودستیاران‌اوست، شرط رسیدن
بفرمانروائی قرارمی‌دهد:

«دو فرزند ما را کنون بر دوخیل — بباید شدن تا در اردبیل»
«به مرزی که آنجا دژبهمن است — همه ساله پرخاش آهرمن است»
«به‌رنج است زآهرمن آتش‌پرست — نباشد بدان مرزکس را نشست»
«از یشان یکی‌کان بگیرد به تیغ — ندارم از اوتحت شاهی دریغ»

(شاهنامه، چاپ‌شوروی - ج۳-ص۲۴۱)

«فریبرز» و «توس» برای گشودن آن‌دژسترك‌لشکرمیکشند، اما پس‌ازگشت-
وگذاری‌بی‌سرانجام، ناکام بازمیگردند:

«بشد توس با کاویانی درفش — به پا اندرون کرده زرینه‌کفش»
«فریبرز کاووس در قلبگاه — به پیش اندرون توس وپیل وسپاه»
«چو نزدیك بهمن دژاندر رسید — زمین همچو آتش همی بردمید»
بشد توس با لشکری جنجگوی — به تندی سوی دژنهادند روی»
«سر بارهٔ دژبد اندر هوا — ندیدند جنگ هوا کس روا»
«سنانها زگرمی همی بر فروخت — میان زره مرد جنگی بسوخت»
«جهان سربسرگفتی ازآتش است — هوا دام آهرمن سرکش است»
«سپهبد فریبرز را گفت: مرد، — به چیزی چوآید به دشت نبرد»
«به گرزگران وبه تیغ و کمند — بکوشدکه آرد به چیزی گزند»
«به پیرا من دژ یکی راه نیست — زآتش‌کسی را دل ای شاه نیست»
«میان زیر جوشن بسوزد همی — تن بارکش بر فروزد همی»
«بگشتند یك هفته گرد اندرش — به دیده ندیدند جای درش»
«بنومیدی از جنگ گشتند باز — نیامد بر از رنج راه دراز»

(شاهنامه ، چاپ شوروی-ج ۳- ص۲۴۳)

آنگاه نوبت به «کیخسرو» می‌رسد که همراه «گیو» و «گودرز» ودیگر پهلوانان با سپاهی رهسپار دژ می‌شود وپس‌ازجنگی سخت، دژ را می‌گشاید و پیروزمند برتخت شاهی می‌نشیند:

«چو آگاهی آمد به آزادگان — بر پیر گودرز کشوادگان»
«که توس و فریبرز گشتند باز — نیارست رفتن بر دژ فراز»
«بیاراست پیلان و برخاست غو — بیامد سپاه جهاندار نو»
«یکی تخت زرین زبرجد نگار — نهاد از بر پیل و بستنند بار»
«به گرد اندرش با درفش بنفش — به پا اندرون کرده زرینه کفش»
«جهانجوی بر تخت زرین نشست — به سربرش تاجی وگرزی به‌دست»
«دو یاره ز یاقوت و طوقی بزر : — به زر اندرون نقش کرده گهر»

«همی رفت لشکر گرو ها گروه — که ازسم اسبان زمین شدچو کوه»
«چو نزدیك دژ شد همی برنشست — بپوشید درع و میان را ببست»
«نویسنده‌ای، خواست برپشت زین — یکی نامه فرمود با آفرین»
«ز عنبر نوشتند بر پهلوی — چنان چون بود نامهٔ خسروی»
«که این نامه از بندهٔ کردگار — جهانجوی کیخسرو نامدار»
«که از بند آهرمن بد بجست — به یزدان زد از هربدی پاك دست»
«که اویست جاوید برتر خدای — خداوند نیکی ده و رهنمای»
«خداوند بهرام و کیوان و هور — خداوند فر و خداوند زور»

(شاهنامه، چاپ شوروی- ج ۳ - ص۷-۲۴٤)

دراین قسمت از ابیات شاهنامه که تمام آن بعلت طول سخن یادنشد حماسه سرای توس، جای دژبهمن را درنزدیکی اردبیل می‌داند و آن را بامحل آتشکدهٔ آذرگشنسب یکی می‌شمارد. می‌دانیم که محل تاریخی آذرگشنسب که ویرانه‌های آن تابه امروز باقی‌مانده، شهرباستانی «شیز» (تخت سلیمان کنونی) درنزدیکی دریاچهٔ ارومیه (رضائیه کنونی) است که البته نمی‌تواند با «دراردبیل» شاهنامه تطبیق دقیق داشته باشد. اما بااندکی تسامح وبا درنظرگرفتن افسانه گونگی فاصله‌ها و ابعاد جغرافیائی درشاهنامه، می‌توان گفت که به هرحال «دژ بهمن» در افسانهٔ شاهنامه وآذرگشنسب در افسانه و تاریخ، هردو درآذربایجان بوده است. (۱)

حال ببینیم که داستان گشودن«دژبهمن» را چادرنشینان و روستائیان سرزمین فارس چگونه به زادبوم خودنسبت داده وبازسازی کرده واز آن افسانهٔ پرشور پهلوانی، داستانی نیمه پهلوانی ونیمه غنائی به‌شیوهٔ معمول داستانپردازی

---

(۱) حمزهٔ اصفهانی میگوید: «دراخبار ایرانیان آمده‌است که کیخسرورا گفتند که درمیانهٔ انتهای فارس وآغازاصفهان کوه سرخی بنام کوشیداست ودرآنجا اژدهائی امت که بر کشتزارهاو آدمیان تسلط‌یافته. وی بامردان خود بدانجارفت واژدها راکشت وآتشکده‌ای برکوه بنیادنهادکه به‌آتش کوشید معروف‌شد.» (تاریخ پیامبران وشاهان، ص۳۶)

سده‌های میانه پرداخته‌اند.

روستای «قلعه مختارخان» در دره‌ای از رشته کوههای پیوسته به‌دامنهٔ «دنا» قراردارد وباریکهٔ آبگیروچشمه‌سار ومرغزارمیان این دره را مردم محل «گود-بهمن زاد» می‌خوانند. برفراز یکی ازکوهپایه‌های شمالی این روستا، در فاصله‌ای حدود یك ساعت راه بااسب، بازمانده‌های آبادی ودژی وجود دارد که نزد مردم محل به نام «دژبهمن پادشاه» مشهوراست. دراین‌محل گذشته از چند سنگ نوشتهٔ دوراز دسترس که به خط پهلوی نگاشته شده است، بازماندهٔ سفالها وظرفهای بلورین درمیان سنگ وخاك کوه به چشم می‌خورد وبه‌هرحال ازدیدگاه باستانشناسی می‌تواند جالب توجه باشد ومن‌نمی‌دانم که آیا تاکنون کوششی در راه شناخت آثاربازمانده دراین ناحیه بعمل‌آمده است یانه؟

اهالی‌روستای قلعه مختارخان ودیگرمردم‌آن نواحی، داستان «دژبهمن» راکه شرح آن درشاهنامه آمده است بدون ذکری از شکست توس وفریبرز و مسئله رقابت برسردست یافتن به پادشاهی ایران میان توس وفریبرز ازیکسو و کیخسرو ازسوی دیگر، بدین محل‌نسبت می‌دهند ودر روایتشان کیخسرو را - البته به‌گونهٔ یك شاه تاریخی - روانهٔ این‌دژ می‌سازند.

بهتراست روایت را اززبان «میرزایعقوب محمدی» پیرمردی از اهالی روستای «قلعه مختارخان» بشنویم:

«عرض کنم‌درموضوع دژبهمن پادشاه، این‌یك قلعهٔ دوری بوده وعده‌ای داشته. البته‌می‌رفتند مال‌دنیارا یغما می‌کردند ومی‌آوردند دراین کوه و گذرون می‌کردند وهیشکی‌هم‌بش فایق نمی‌اومد. عرض شود به حضورمبارك، اونچه کیون کشیدند دورش، علاجی‌نشدتازمان کیخسرو که ازاین گودبهمن‌زاداردوئی کشید که این قلعه را بگیره وبهمن پادشاه را تلف کنه. البته مدت مدیدی این‌جا نشستند واینم سحروجادو می‌کرد. جنگ تاوسون، برف وبارون و هلواوتیفون می‌اومد واین اردو را تلف می‌کرد. بعداً ایناخیلی زیاد معطل شدند وگشنگی

خوردنـد واسبا وقاطراشوناکشتند وخوردند وهـرریشه علفی پیدا می کردنـد، میخوردند تا یه شبی البته یـه‌زنی بهمن‌پادشاه داشت کـه این‌زن جای خوابش سرسینهٔ بهمن پادشاه بود وایـن شب کیخسرو را درعالم خواب می‌بینه وندیـده عاشقش می‌شه وفرداکه می‌شه می‌یاد یساول وقراول و انباردار واینا، همه را می‌بینه ومیگه‌که من یه نذری دارم، یه‌خوابی دیدم ویه نذربزرگی دارم.شما یه بیس‌من، سی‌من آرد خمیربکنین ویه‌کماج بـزرگی بکنین کـه این‌کماج تقریباً بیس‌من سنگ‌شا باشه وشیش روزهفت روزایـن کماجا این‌رواون روبکنین تا خب خشك‌بریزبشه. این اردو گشنه‌یه، من‌می‌خوام دراین‌کوبم بـره دومن، بـرا این‌که خواب دیدم. ایناگشنن بخورندتا نذرمن قبول‌بشه.

اینا میرن ویـه بیس‌من آرد، انباردار کماج می کنه وتقریباً یـك‌ماه آتیش می کنه وایـن‌رو واون‌رو وخب خشك بریزمی کنه وازاین کوپـرتاب مـی کنه و می‌یاد پائین. البته این‌کماج داغون می‌شه از این پنای دژ. فرداش یـه نفر آدم گشنه بـوده، می گشته برای یـه ریشه علفی،خوبی بـدی کـه پیدا بکنه بخوره، می‌رسه یه جائی یه تیکهٔ بزرگیشا می‌بینه، ورمی‌داره ومیره خدمت شا وعرض می کنه‌که قربان تصدقتم، من‌ازاین پنامی‌رفتم، این کماجا دیدم. شا میفرمایه‌که خیرشما نخورین، شایداینازهرآلودکرده باشن. یك‌تازی‌راولانسبت میگـه جار میزنن میارن ویه تیکه ازاین میدن میخوره. این تازی هیچ عیب نمیکنه. کماجا داغون می کنن وهرکه یه لقمه شاورمیداره. بعداً این‌عده بلن‌می‌شن ومی گردن وهرکی یه پره‌ای پیدا می کنه. سیت عرض‌نکردم، البته زن‌بهمن پادشا یه‌نامه‌ای می‌نویسه ودرمیون این کماج‌پاکت می کنه، همون‌وقت‌که خمیربوده، درمیونی این کماج‌البته‌میگذاره. یه‌نفرآدم پیدا می کنه واون پره میونشا میاره وداغـون می کنن تا هرکسی بخوره. یـه پاکتی توش درمیاد. پاکتا درمیارن، میدن دس کیخسرو، می‌بینه بله زن توش نوشته‌که من ندیده عاشق‌توشدم، اگرکه تواظهار مرحمتی داشته باشی‌که منابگیری، من‌قلعه رادس‌میدم وبهمن‌پادشارم دس‌میدم

ودرجوابی این‌نامه هم بفوری به من بنوبس اگر که صلاح دیدی تا من قراول و یساول راغدغن بکنم راه را بازکنن ونامه را به دسم برسونن وبعداً من قلعه را در دس بگیرم .

کیخسرو هم یـه نامـه‌ای مینویسه وپاکت میکنه و میده شب میبرن پـای دروازهٔ دژ وخلاصه نامه را می‌رسونـن بـه حرم بهمن پادشا. حرم بهمن‌پادشا میخونه ودستورمیده‌که فردا شب ده‌پهلوون ازدروازهٔ دژبیان‌بالا. راهم‌بیابونه بیان دراتاق بهمن‌پادشا، اونا بگیرن. شب ده نفرپهلوان بلند می‌شن ودوطلب علی‌را یادمی کنن‌ومیرن سرکوه وعرض کنم‌بهمن‌پادشارا دررختخواب‌میگیرن. همون‌شب بهمن‌پادشا وزن را میارن‌پائین. بهمن‌پادشا راکه همون ساعت‌تلف میکنن وزن فردا میگه ای شهنشاه الوعده وفا وشماقولی به مادادین‌وما یاعقد یا هرجوری باشه البته‌باید به‌مطلب برسیم. کیخسرو میفرمایه‌که خیلی خب شما راحت باشین تا امشب. شب زن را میبرن‌تویه چادری می‌نشونن وکیخسروهم میره پهلوش می‌نشینه. عارضم به خدمتت، زن دوری میکنه وبلن میشه‌میره‌اون طرف چادر می‌نشینه. کیخسرو میگه ای زن توکه عاشق‌من‌بودی، دوری‌میکنی؟ میگه بله ما جام سرسینه بهمن‌پادشا بود وحالیه هم باید شما قول بدین که جای خوابم سرسینهٔ شما باشه. میفرمایه‌که خیلی‌خب. پس اگرکـه این جوره امشب راحت باش‌تافردا تکلیفتا معین‌کنم. فرداکه میشه هی‌میکنه زن را میارن ودوتا قاطرچموش زین میکنن ودو نفرآدم سوارمیشن ویه پای زن را می‌بندن به این قاطرویه پاش رابه‌اون قاطرومیگه این‌رابرین‌تا باباشیخ‌احمد (۱) وبرگردونین. اون دوتاسوارهی میکنن‌ومیرن وهرتیکه‌ای ازگوشت زن‌دم‌سنگی‌میره وهیچ، قلعه را هم پهلوونا‌کشیدنـد و رمبیدند (۲) ورفتند پائین و عـرض‌کنم مالشونـم یغماکردند ودنیا خاموش شد ونه ابری بـود ونـه جادوئی‌بـود ونـه برفی بـود

---

(۱) محلی‌است درسمت شرقی روستای قلعه مختارخان.

(۲) رمبانیدن: خراب‌کردن‌وفروریختن

ونه بارونی.» (۳)

بنابه روایت «شاهنامه»، کیخسرو پس‌ازدست یافتن برهمه دشمنان و کشتن افراسیاب دشمن دیرینهٔ ایرانیان وبازستاندن کین سیاوش ازاو، ناگهان دچارتشویش خاطرمی‌شود که مبادادراوج پیروزی وقدرت، دچارخوی‌اهریمنی شود وراه کژی وناسپاسی به یزدان را درپیش گیرد:

«پراندیشه شد مایه‌ور جان شاه از آن رفتن کار و آن دستگاه»
«همی گفت ویران و آباد بوم زچین وزهند و زتوران وروم»
«هم از خاوران تا در باختر زکوه و بیابان و، و زخشك وتر»
«سراسر زبدخواه کردم تهی مرا گشت فرمان و گاه مهی»
«جهان ازبد اندیش بی بیم شد دل اهرمن زین به دو نیم شد»

---

(۳)- بی مناسبت نیست یادآوری شود که هستهٔ اصلی این افسانه یعنی خیانت زن پادشاه به‌شوهر و عاشق‌شدن به دشمن وسرانجام به قتل‌رسیدن، درافسانه‌های نیمه‌تاریخی دیگرنیز همانند دارد. ازآن‌جمله است سقوط «هتره» (شهرکوچکی درجنوب نینوای قدیم که منابع عربی آنرا «الحضر» نوشته‌اند). گویند دخترشاه هتره عاشق‌شاپوراول‌شاه ساسانی‌شد و دروازه‌شهررا به‌روی‌او بازکرد وشاه ایران‌راضی‌شدکه بااوازدواج کند. که شب عروسی، دخترمینالید وبه خواب نمیرفت. صبح روزبعد، درزیربالش‌اوبرگ موردی یافتندکه معلوم‌شد سبب‌درد ورنج اوبوده‌است. شاه ازاین احساس لطیف اودرشگفتی شدوپرسیدپدرت به‌توچه غذائی میداد؟ دختر گفت مغز زردهٔ تخم‌مرغ وسرشیروعسل وبهترین شراب.

شاپور گفت نسبت به کسی که درتربیت تواین‌قدررنج برده وترا با این‌نازونعمت‌پرورش‌داده ورهین محبت‌خویش‌ساخته، عجب پاداش‌دادی! ازآن میترسم که ازتوبه من‌همان رسد که به‌اورسید. پس‌فرمان‌داد گیسوان‌دختررا به دم‌اسب سرکش‌ببندندواسب‌رادرصحرائی‌پراز خاروسنگ بدوانندتاهلاك شود.

ازمنابع شرقی، ثعالبی(چاپ زتنبرگ، ص۴۹۲) ومسعودی(مروج الذهب، ج ٤، ص٨٤) افسانه‌را بدین گونه‌آورده‌اند. دیگرمصنفان‌ایرانی وعرب، بجای شاپوراول، اردشیراول یا شاپوردوم را قهرمان حکایت دانسته‌اند. (کابریلی، مطالعات‌شرقی، ج ۱۳، ص ۲۰۹) آندرسن درقصه شاهزاده خانم‌روی‌نخود، واقعه‌آخرقصه راآورده، اما مجازات‌وحشتناك را ذکرنکرده‌است. کریستن سن‌درقصه‌شاهزاده خانم‌روی برگ مورد وشاهزاده خانم‌روی‌نخود (AO، ج ١٤، ص ٥٧-٢٤١) این‌افسانه راآورده‌است.

(ایران درزمان ساسانیان، ص٤٥-٢٤٤)

«زیزدان همه آرزو یافتم
وگر دل همه سوی کین تافتم»

«روانم نباید که آرد منی
بداندیشی و کیش آهرمنی»

«شوم همچو ضحاك تازی وجم
که باسلم وتور اندرآیم به زم»

«به یك سوچو کاووس دارم نیا
دگر سوچو توران پراز کیمیا»

«چو کاووس وچون جادو افراسیاب
که جزروی کژی ندیدی به خواب»

«به یزدان شوم یك زمان ناسپاس
به روشن روان اندآرم هراس»

«ز من بگسلد فوهٔ ایزدی
گرآیم به کژی و راه بدی»

«از آن پس بر آن تیرگی بگذرم
به خاك اندر آید سر و افسرم»

(شاهنامه، چاپ شوروی د-ج ۰- ص۸۰-۳۷۹)

آنگاه روی ازهمه‌کسان می‌پوشد ودرتنهائی به نماز ونیایش آفریدگار جهان‌می‌ایستد وراه رهائی‌وایمنی ازخوی اهریمنی وخودکامگی را می‌جوید. پس‌پهلوانان‌را به درگاه می‌خواند ورازدل باآنان درمیان می گذارد وآنان‌را ازآهنگ خویش‌که ترك این‌جهان خاکی وسرای ناپاکی و پیوستن به مینو و جهان بی‌آلایشیهاست، آگاه می‌سازد. پهلوانان عزم شاه را با اندوه و دریغ می‌پذیرند وبرای بازداشتن وی ازترك جهان، بسیارمی‌کوشند و چون نتیجه‌ای نمی‌گیرند، گیورا به دنبال زال ورستم می‌فرستند تامگر ازکوشش و خواهش آن دوپهلوان‌کهن، شاه رام‌شودودل‌ازآن‌آهنگ بگرداند. پهلوانان‌وسرداران بزرگ، همنوا بانگ برمی‌دارند:

«اگر غم ز دریاست، خشکی‌کنیم
همه چادر خاك مشکی کنیم»

«وگر کوه باشد زبن برکنیم
به خنجز دل دشمنان بشکنیم»

«وگر چارهٔ این برآید به گنج
نبیند ز گنج درم نیز رنج»

«همه پاسبانان گنج توایم
پراز درد، گریان ز رنج توایم»

(شاهنامه، چاپ شوروی - ص۳۸۷)

اماکیخسرو عزم جزم‌کرده است وهیچ امری خلل در عزم او وارد نمی-

آورد. سرانجام نماز و نیایش کیخسرو بدانجا می‌رسد که شبی ایزد سروش در خواب، راه رهائی را بدو می‌نماید:

«چنان دید در خواب، کو را بگوش نهفته بگفتی خجسته سروش»
«که ای شاه نیك اختر و نیك بخت بسودی بسی یاره و تاج و تخت»
«اگر زین جهان تیز بشتافتی کنون آنچه جستی همه یافتی»
به همسایگی داور پاك، جای بیابی، بدین تیرگی در مپای»

(شاهنامه، چاپ شوروی-ج ۵- ص ۳۸۸

پس آنگاه کیخسرو پهلوانان و بزرگان را گرد می‌آورد، همه گنج و دارائی و خواسته را بدیشان می‌بخشد و لهراسب را به جانشینی خود برمی‌گزیند و بعد- از بدرود با سرداران و کسان خویش، راهی کوهساری می‌شود و در آنجا ناپدید می‌گردد و به جهان دیگر میرود. پهلوانان بزرگ بر آن میشوند تا او را همراهی کنند، لیکن کیخسرو آنان را از این کار باز میدارد و از سختی راه و دشواری کار یاد میکند. برخی از پهلوانان برمیگردند، اما توس و گیو و بیژن و فریبرز پا- فشاری میکنند و همراه شاه میروند تا آن که پس از یك شبانه روز به کنار چشمه‌ای میرسند و شب را در آنجا میگذرانند و کیخسرو بدانان میگوید که هنگام دمیدن خورشید، لحظهٔ جدائی ما فرا میرسد. شما باز گردید زیرا توفانی برپا خواهد شد و برف همه‌جا را خواهد پوشاند و شما را گمراه خواهد ساخت. اما آنان باز نمیگردند. هنگام بامداد، شاه ناپدید میشود: (۱)

«چو از کوه خورشید سر بر کشید ز چشم مهان شاه شد ناپدید»
«ببودند زان جایگه شاه جوی به ریگ بیابان نهادند روی»

---

(۱) - دارمستتر، افسانه به کوه رفتن کیخسرو و جنگجویان وی را با یکی از وقایع حماسه معروف هندم‌ها بهاراتا مقایسه کرده‌است. در این حماسه، یوذیشدهیره (Yusivthira) از جهان بیزار میشود و پس از تعیین جانشین خود، با چهار برادرش به دامنه‌های هیمالیا روی میآورند. همراهان او، یکی پس از دیگری در راه از پای درمیآیند و تنها خود او و سگ با وفایش که همان ذرمه (Sarma) یا «راستی» است موفق میشوند به بهشت گام بگذارند.

J. Darmesteter : Zend-Ayesta, 11, P. 661, note 29

«زخسرو ندیدند جائی نشان | زره بازگشتند چون بیهشان»
«همه تنگ دل گشته و تافته | سپرده زمین ، شاه نـا یافته»
«خروشان بدان چشمه باز آمدند | پراز غم دل و با گداز آمدند»
«بر آن آب هرکس که آمد فرود | همی داد شاه جهان را درود»

(شاهنامه چاپ شوروی-ج ٥- ص٤١٣)

آنگاه، پهلوانان نـومید و خسته وکـوفته، می‌روند تا چیزی بخورنـد و بیاسایند :

«وزان پس بخوردندچیزی که‌بود | زخوردن سوی خواب رفتند زود»
«هم آن گه برآمد یکی باد و ابر | هـواگشت بـرسان چشم هـژبـر»
«چو برف اززمین بادبان برکشید | نبد نیزهٔ نـامـداران پـدیـد»
«یکایك به برف اندرون ماندند | ندانم بدانجای چون ماندند»
«زمانی تپیدنـد در زیـر بـرف | یکی چاه شد کنده هرسوی‌ژرف»
«نماند ایچ کس را ازایشان توان | برآمد به فرجام شیرین روان»

(شاهنامه ، چاپ شوروی ،ج٥-ص ١٥-٤١٤)

****

بدینسان، افسانهٔ شگفت کیخسرو وپهلوانان وفاداروی درفضای ابرآگین ودرمیان برف وبوران کوهستان پایان می‌پذیرد. درشاهنامـه (وتاآنجاکـه من می‌دانم دردیگرمنابع) هیچ گونه اشاره‌ای بـه نام ومحل کـوهی کـه کیخسرو و پهلوانانش بدان می‌رونـد، نرفته است، اما مردم روستائی وچادرنشینان دامنه‌-های دنا این‌افسانه را تماماً به سرزمین خودنسبت می‌دهند و رد پای کیخسرو و یارانش راگام به‌گام درکوهها ودره‌ها ودرکنارچشمه‌ها و دهانهٔ غارها دنبال می کنند وچنان به شرح داستان میپردازندکه انگارحادثه‌ای تاریخی و نـزدیك بوده است وخود یا پدران نزدیکشان شاهد عینی آن بـوده‌اند. براستی درکمتر موردی می‌توان یك افسانه یا داستان ادبـی و هنری را سراغ داشت که بـدین

گونه در زندگی مردم نفوذ کرده باشد. (۱)

خلاصهٔ آنچه مردم ناحیه «دنا» ازپیروجوان درمورد این افسانه میگویند، به شرح زیراست:

کیخسرو براثر رؤیائی که سه شب پی‌درپی می‌بیند و در آن رؤیا به وی میگویند که پادشاهی را به لهراسب واگذارد و ترک جهان گوید، بازبدهٔ سپاهیان وپهلوانان خویش از «سی‌سخت» (محلی‌است درناحیهٔ کهگیلویه) که نام آن ازنام سی‌تن ازپهلوانان سترك وسخت کوش درگاه کیخسرو گرفته شده‌است، حرکت میکند. درنقطه‌ای ازراه، سپاهیان وی ته ماندهٔ توبره‌ها و کوله‌بارهای خودرا برزمین می‌ریزند وازآن ته‌مانده‌ها تلی‌ایجاد می‌شودکه تا به امروزبه نام «تل‌خسرو» شهرت دارد. ازآنجا به جائی درکوه دنا میرسندکه امروز به نام سنگ بردشاه یا سنگ شاه مشهوراست. برروی این سنگ، کیخسرو وهمراهانش درنگ می کنند ومی آسایند و کیخسرو بدانان میگویدمن رهسپارگردنهٔ بیژنم وشما دیگرازعقب من‌میائید. اما پهلوانان اصرار زیاد می کنند وسرانجام‌چهارتن‌ازآنان (بیژن‌وگیووتوس‌وفریبرز) همراه‌اومیروند. در گردنهٔ‌بیژن(راه‌کوهستانی میان‌دامنه‌های‌شمالی‌دناوناحیه‌کهگیلویه‌وبویراحمدی) درکنار چشمه‌ای می‌ایستند. ناگهان کیخسرو به پهلوانان میگوید به پشت سرخود نگاه‌کنید ببینید چه خبراست. چون‌نگاه می کنند وروی برمیگردانند، اثری ازکیخسرو نمی‌بینند. حیران می‌مانند وهریك ازآنان می گوید چه کنم؟ و از آنجا نام‌آن چشمه میشود**چشمهٔ چه کنم** که تا به‌امروز دربلندترین نقطهٔ گردنه بیژن‌هست. کیخسرو باردیگر پدیدارمی‌شود وبه پهلوانان میگوید شما برگردید

---

(۱) یکی دیگرازنشانه‌های پیوند عمیق مردم‌این نواحی با افسانه‌های کهن ایرانی، آئین‌سوگواری سالیانه مردم‌کهگیلویه وبویراحمدی برای‌سیاوش‌است به نام «سووشون» که‌تاروزگارما پابدارمانده ویادآوراشاره نرشخی صاحب تاریخ بخاراست‌که میگوید مردم بخارا را درسوگ سیاوش‌سرودهاست به‌نام کین‌سیاوش وقوالان‌آنرا کریستن‌مغان خوانند ونیزدرلرستان‌سرودهای محلی بنام کین‌سیاوش هست.

زیرا من ناپدید خواهم شد و این بار دیگر نخواهم آمد و شما هرگز مرا نخواهید دید. پهلوانان از بازگشتن سر می‌پیچند و کیخسرو ناپدید می‌شود. وقتی دیری میگذرد و نشانی از شاه نمی‌بینند، سخت در شگفتی میمانند و هر کس میپرسد کجا رفت؟ به آسمان رفت؟ از این رو، راهی که از گردنه بیژن به سوی روستای خفر میرود تا به امروز راه آسمانی خوانده میشود زیرا کیخسرو آخرین بار از آن راه رفته است. سرانجام پهلوانان، ردپای اسب کیخسرو را تا غاری که در نزدیکی خفر قرار دارد و امروزه به نام غار کیخسرو خوانده میشود، دنبال میکنند و آخرین نشانه سم اسب را در دهانه غار میجویند و دیگر بکلی از یافتن کیخسرو نومید میشوند و پس از سرگردانی در کوه سرانجام در بوران و برف شدید به دام می‌افتند و راه به جائی نمیبرند و در زیر برف مدفون میشوند.

آقای محمدجمیل روژبیانی

امارت وفرمانروائی بنی عیاردرغرب ایران

ازسال ۳۸۰ هجری تا سال ۵۱۰ هجری

بنام یزدان بخشنده مهربان

این گفتار، پیرامون سرداران کرد بنی‌عیارشاذنجانی است که از تاریخ ۳۸۰هجری قمری‌تاسال ۵۱۰ هجری‌فرمانروائی سرزمینی‌شامل‌مناطق(**کرمنشاه، حلوان - شهرزور- داقوق - دسکره-مندلیج -نعمانیه**)رادرتصرف‌داشته‌اند.

چون تاریخ نویسان درمورد ضبط اسم این‌خانواده، و یاواضحتربگوییم درباره‌ضبط واژه عیار روایات مختلفه آورده‌اند، لازم است‌در آغازدراین‌مورد توضیحی داده شود.

مورخ نامی کرد، عربی زبان، «ابن‌الاثیر» درکتاب «**الکامل**» در مبحث حوادث سال ۳۹۷ هجری، وبعداز آن، نام‌این خانواده را «عناز» بانون وزاء منقوطه ضبط نموده‌است که‌صیغه‌مبالغهٔ‌واژه (عنز) است ومعنی آن «صاحب بز» و «بزفروش» است.

و « سعید پاشای دیاربکری» درکتاب «**مرآت‌العبر** »که آنرابزبان ترکی تألیف‌کرده است نام این خانواده را (عنان) ثبت‌کرده است، که صیغه مبالغهٔ (عن) است، وبمعنی پیشتاز وسبقب گیرنده میباشد.

ولی «**مستوفی قزوینی** »که بمنطقهٔ فرمانروائی «بنی‌عیار» نزدیکتربوده- است و بتاریخ ایشان آشناتر، درکتاب «تاریخ گزیدهٔ» خودکه آنرا بزبان

فارسی نگاشته است، اسم این خانواده را «بنی عیار» ضبط کرده است، با (یاء) و (راء).

و مورخ گرانقدر کرد (امیرشرف‌خان‌بدلیسی) نیز در کتاب «شرفنامه» که آنرا بزبان فارسی در تاریخ کرد نوشته است، وفصلی از آنرا بتاریخ این خانواده اختصاص داده‌است، اسم این خانواده‌را (بنی‌عیار) ذکر کرده است، وآنچه بنظر اینجانب و برخی دیگر از نویسندگان کرد، بواقع وحقیقت نزدیکتر میباشد آن‌است که صحیح اسم خانواده، «**بنی‌عیار**» است، نه «بنی‌عناز» و یا «بنی‌عنان» زیرا واژه (عیار) گرچه درعربی معانی مختلفه نیز داشته باشد، ولی چون درفارسی و در کردی بیشتر مصطلح است وبمعنی (چابك، داهی، ومكار) میباشد، ودربین کردها درازمنهٔ قدیم شخصی به‌نام «باباعمرهٔ عیار» وجودداشته است که میان کردان با کیاست ودهاء وحیله‌های سیاسی شناخته‌شده است، ونام اودربین کردان معرف است. گمان میرود که اسم‌خانواده، (بنی‌عیار) باشد.

تاریخ فرمانروائی بنی‌عیار:

راجع به تاریخ بنیاد فرمانروائی بنی‌عیار، درکتاب (شرفنامه) آمده‌است «**ابوالفتح محمد پسرعیار**» زمام‌اموروفرمانروائی «حلوان» را درتصرف داشته‌است، ومدت بیست سال‌تمام حکومت کرده‌است. اوازیکی ازایالات کرداست وگرچه برخی ازمورخین خانوادهٔ «بنی‌عیار» را جزئی‌ازخانواده «آل حسنویهٔ - برزیکانی» فرمانروایان «دینور» و «شهرزول» پنداشته‌اند، ولی‌ایشان باخانوادهٔ (حسنویه برزیکانی) رابطهٔ‌خویشاوندی‌وقرابت‌نداشته‌اندومرکزفرمانروائی (بنی-عیار) بارها (قومش) وبارها (شهرزول) بوده‌است. (۱)

دراینجا باید توضیح داده شودکه شهر (**حلوان**) نزدیك (**سرپل زهاب**) کنونی بوده وامروز ویرانه‌های آن مشهود است. وشهر (**دینور**) نیزنزدیك به به دهکدهٔ (**دینور**) کنونی ویرانه‌اش دیده میشود. اما (**شهرزول**) که منظور از

(۱) شرفنامه بدلیسی ترجمه عربی‌نگارنده-ص۳۹

آن **(شهرزور)** است، ویرانه‌های آن، زیردریاچهٔ **(سد دربندی خان)** مدفون است که در کردستان عراق، دراستان سلیمانیه واقع است.

ابن الائیردر **(الکامل)** درشرح حوادث سال ۳۹۷ هجری میگوید:

بعداز وفات **(قلیج)** که سمت پاسداری وحفاظت راه (خراسان) را داشت، **(عمیدالجیوش)** نگهبانی راه خراسان را به (ابوالفتح پسر عناز) سپرد که دشمن (بدربن حسنویه) بود، بدر از این انتصاب بخشم آمد، و **(ابوجعفر الحجاج)** را نزدخود خواند، و گروه کثیری رازیرفرمان اونهادکه(**امیرهندی پسرسعدی**) و (**ابوعیسی شادی پسرمحمد**) و (**ورام پسرمحمد**) و غیره، که همگی کرد بودند، ضمن سپاه اوبودند، واورابفرماندهی این گروه، برای تصرف بغداد گسیل داشت. دراین هنگام **(امیرابوالحسن علی بن مزید اسدی)** نیزکه از ملاقات با **(سلطان بهاءالدوله آل بویه دیلمی)** ناراضی برگشته بودبه‌این گروه ملحق شد، وتعداد قوای تحت تصرف **(ابوجعفرالحجاج)** به‌ده هزارنفربالغ شد، وبه (بغداد) حمله‌ورشدند، ودرجائی که تابغداد یك فرسنگ مانده بود خرگاه زدند وبغداد را مدت یك‌ماه محاصره کردند. ولی(**ابوالفتح پسرعناز**) توانست به یاری جمعی ازسپاهیان ترك تابع «**عمیدالجیوش**» «**نائب الدوله**» **سلطان بهاءالدوله**» ازبغداددفاع نمایدوشهررا حفاظت کند وسرتسلیم فرونیاورد، پس‌از یك ماه گروه محاصره کننده متلاشی شدند. **(ابوالحسن مزیدی)** بشهر خود برگشت و(**ابوجعفرالحجاج**) و (**ابوعیسی**) راهی (**حلوان**) شدند. (۱)

دراینجابرای توضیح گفته میشودکه خراسان امروز« خریسان» گفته‌میشود، وعرض ازراه خراسان راهی است که تاکنون از(بغداد ـ بعقوبه ـ خانقین ـ حلوان، کرمنشاه) به سوی تهران و(ری) میآید ـ و(بعقوبهٔ) کنونی جانشین (خراسان) است.

« سعیدپاشای دیاربکری » میگوید: ابوالفتح محمد پسرعنان سرداریل «شاذنجان» بوده وسال ۳۸۱ هجری امارت وفرمانروائی«بنی عنان»رادر(حلوان)

---

(۱)ـ الکامل ـ (۱٦٦/۹)

تأسیس کرده است وبیست سال تمام زمام امورفرمانروائی‌را به عهده داشته‌است. (۱)

وچنانکه ازمنطقه قلمروتحت نفوذ خانواده «**آل حسنویه**» معلوم است، خانواده «**بنی‌عیار**» ازفرمانروایان تابع «آل‌حسنویه» بوده‌اند ولی چون فکر استقلال را درسرداشته‌اند «**بدربن حسنویه**» که فرمانروای‌غرب وجنوب ایران بوده، دستورداده‌است ازقلمروفرمانروائی خود رانده شوند، وکلیه مناطق‌تحت نفوذ ایشان‌اشغال‌شود. دراین‌باره (**ابن‌الاثیر**)مینویسد: (بدربن‌حسنویه) مناطق (حلوان) و (قمرمیسین) (کرمنشاه) را بتصرف خود درآورده (ابوانفتح پسرعناز) بسوی (رافع بن محمد) شتافت وبـاوپناهنده شد (بدر) نامه‌ای به (رافع) نوشت‌ودرآن دوستی‌قدیمی‌وروابط نیاکان‌هردوطرف را یادآوری کرد وازاینکه دشمنش را پناه داده اورا مورد سرزنش قرارداد وازاوخواست که (ابوالفتح) را به وی تسلیم نماید، یا اورا ازخود براند. ولی (رافع) نپذیرفت. (بدر) ازلجاجت اوبه خشم آمد ولشکری به جنگ اووتصرف‌ولایتش که درشرق دجله بود فرستاد، این‌لشکرمناطق تحت نفوذ (رافع) را اشغال و نهب وغارت کرد وسپس‌بخانه اودر (المطیره) حمله‌ورشد ومنزلش رابآتش کشید وهستی‌اورا تاراج نمودند، وبعدازآن به قلعهٔ (البردان) تاختندکه از استحکامات «رافع» بود وآنجا را نیزتصرف نمودند. درنتیجه «ابوالفتح پسر-عناز» روانه بغداد شد وبعمیدالحیوش پناه برده» (۲)

منظورراز(عمیدالجیوش) «**ابوعلی حسن پسرابوجعفراستاد هرمز**»میباشد که درسال ۳۹۳ هجری ازجانب «**سلطان بهاء الدوله آل‌بویه دیلمی**» پس‌از خلع «**ابوجعفرالحجاج**» به جای اودرنیابت بغداد وبه سمت (**عمیدالجیوش**) وی منصوب‌شده بود.

---

(۱)ـ مرآت‌العبرـ ج۷ـص ۳۷٤

(۲)ـ الکامل ـ (۹-٦٦)

وگرچه بنقل از (**بدلیسی**) مؤلف **شرفنامه** گفتیم که میان خانوادۀ «حسنویه-برزیکانی» وخانوادۀ (عیاریه شاذنجانی) صلۀ قرابت وپیوستگی وخویشی نبوده-است اما آنچه از نوشته «**ابن الاثیر**» برمیآید میان ایشان خویشاوندی بوده است، «**بدربن حسنویه**» که فرمانروای غرب وجنوب ایران بوده با ایل «**شاذنجانی**» مصاهرت داشته است، ودر الکامل آمده است: «مادر «هلال بن بدر» از ایل «شاذنجان» بود... و«بدر»، «هلال» ومادرش رابعلت اختلافی که با «هلال» داشت ازخود رانده بودوهردوی ایشان درمیان اخوالشان دربین ایل «شاذنجان» زندگی میکردند و«هلال» همیشه درصدد توطئه وشورش علیه پدرش بود.» (۱) وگمان میرود که «بدر» بدین علت از «**ابوالفتح محمدبن عیار**» خشمگین شده باشد که از خالویان پسرش بوده وازاودفاع کرده باشد، واختلاف میان «بدر» و ابوالفتح تا سال ۳۹۷ هجری ادامه داشته‌است.

ابن الاثیردراین مورد میگوید: «ابوالعباس بن واصل» صاحب و حاکم (بصره) میخواست منطقۀ «بطیحه» و «اهواز» رااز تصرف عمال «بهاءالدوله» درآورد واز (بدربن حسنویه) کمك خواست (بدر) لشکری مرکب ازسه هزار سواربکمك اوفرستاد. (ابولعباس) دربرابرسپاه بی کران (بهاءالدوله) شکست خورد ومقاومت نتوانست کرد، ونه تنها درتصرف (بطیحه) و(اهواز) موفق نشد بلکه .. (بصره) را نیزازدست داد وپا به فرارنهاد واز راه (کوفه) از رود دجله عبورکرد تابه (بدربن حسنویه) ملحق شود، هنگامی که به (خانقین) رسید (جعفربن-عوام) نماینده (بدر) ازاواستقبال کرد وباو توصیه نمود که به سفرادامه‌دهد و خانقین را ترك گوید وبه (بدر) ملحق‌شود ولی (ابوالعباس) بعلت فرط خستگی ماندن‌واستراحت‌رابرسفر ترجیح دادودر (خانقین) رحل اقامت انداخت، چون خبر ورودش به گوش «ابوالفتح بن عیار» رسید (خانقین) رامحاصره کردو (ابوالعباس) را دستگیر نمود و با خود پیش (عمیدالجیوش) در بغداد برد عمیدالجیوش

---

(۱) الکامل- (۶-۷۳)

«ابوالعباس» را در تاریخ ۱۰ ماه صفر ۳۹۷ هجری به پیشگاه (سلطان بهاءالدوله) برد.. سلطان «بهاءالدوله» فوراً دستور داد که سرش را قطع و از بدن جدا کردند و به خوزستان و فارس برای تشهیر ببردند و در کوچه ها و خیابانها گردش داده و بمعرض تماشای مردم بگذارند.» (۱)

ولی بعدازسال ۳۹۷ هجری میان «**ابوالفتح محمدبن عیار**» و (**بدربن - حسنویه**) صلح و آشتی بوقوع پیوست (ابن الاثیر) دراین باره چنین میگوید: «بدربن حسنویه» منطقهٔ (صامغان) را به پسرش «هلال» سپرد، «هلال» چون تصرف منطقه را در دست گرفت شروع به نهب و غارت منطقه «شهرزور» کرد که تحت تصرف «ابن الماضی» نماینده پدرش «بدر» بود.. بدر از این دست درازی و تجاوز «هلال» نگران و ناراحت شد و به او اخطار کرد که دست از این تجاوزات بردارد ولی «هلال» نصیحت پدر را گوش نکرده لشکر فراوانی جمع نموده به «شهرزور» حمله کرد و منطقه را اشغال نمود، و «ابن الماضی» را کشت، «بدر» از خروج ومخالفت پسرش (هلال) سخت خشمگین شد وتصمیم بر تأدیب (هلال) گرفت ولشکری فراهم آورد که به او حمله کند، چون (هلال) از تحرکات لشکر پدرش مطلع شد باقوای بسیاری بمقابله پرداخت و درنزدیکی «دینور» لشکریان طرفین بهم رسیدند و جنگ سختی درگرفت چون «بدر» ببخل وامساك معروف بود وپسرش (هلال) به سخاوت و گشاده دستی موصوف، قوای «بدر» منصرف و متلاشی- گشت و کلا به پسرش «هلال» ملحق شدند و (بدر) شکست خورد وبدست پسر اسیر شد. اطرافیان (هلال) اورا بقتل پدر تشویق نمودند ولی «هلال» برتر از آن بود که سخنان مغرضان ومخالفان را درباره پدر عمل کند وخلاف گفته معاندین پیش پدر رفت وبا او به گفتگو نشست و گفت: شما امیر ولایت بمانید، وبنده را به سرداری سپاه قبول بفرمائید.. «بدربن حسنویه» درصورف ظاهر موافقت خودرا نشان داد وبه پسرخود «هلال» گفت بهتر آنست که خود امیر باشی ویکی از قلاع را برای من

---

(۱) الکامل- (۹-۶۷)

ترك کنی که در آنجا آرام زیسته به‌طاعت وعبادت مشغول شوم.. ولی درعین حال نامه‌هائی محرمانه به«ابو الفتح محمدبن عیار» صاحب «حلوان» وبه «ابوعیسی ـ شاذی بن محمد» صاحب «آسا آباد» (اسدآباد) نوشت واز ایشان خواست که لشکر تعبیه کرده آماده حمله بمناطق تحت نفوذ «هلال» بشوند. «ابو الفتح محمد ـ بن عیار» به‌قرمیسین» (کرمنشاه) حمله کرد و«ابوعیسی» به«سابورخواست»حمله ـ ور شدو کلیهٔ مهمات وتجهیزات واثاثیه «هلال» را غارت کردند وسپس به‌طرف (نهاوند) راهی شدند که تحت تصرف «ابوبکربن رافع» نمایندهٔ (هلال) بودولی (هلال) باعزمی راسخ به تعقیب «ابوعیسی» پرداخت وازپشت باوحمله کرد، و چهارصدنفراز اتباع ویرا، که بیشترشان ازدیالمه بودند ونود نفرشان ازامرای بزرگ بودند، بکشت و«ابورافع» نیز «ابوعیسی» را دستگیرنموده به «هلال» سپرد.. درنتیجه «بدر» طلب کمك ویاری از«سلطان بهاءالدوله» نموده او وزیر خود «فخرالملك غالب» را باسپاهی به‌کمك اوفرستاد..» (۱) ازاین جریان برمیآید که «**ابوالفتح محمدبن عیار**» در اواخر عمر، درمقابل خانواده (**آل ـ حسنویه برزیکانی**) سرفرود آورده و خودرا جزء فرمانروایان تابع «بدربن ـ حسنویه» شمرده‌است.

۲ـ حسام‌الدوله ابوالشوك:

درسال ۴۰۱ هجری «**ابوالفتح محمدبن عیار**» در(حلوان) برحمت حق پیوست وپسرش « **ابوالشوك** » جانشین اوگردید، حکومت بغداد از انتصاب « **ابوالشوك** »بجای پدرش نگران شد وبرای‌عزل اووراندنش ازولایت، سپاهی بدانجا فرستاد، « **ابوالشوك** »درمقابل سپاه حکومت«بغداد»مقاومت‌وایستادگی کرده ولی‌پس‌ازجنگهای عدیده‌شکست‌خورده، بمرکزفرمانراوئی خود(حلوان) برگشته ودرآنجااقامت نموده تازمانی که صلح میان‌اوو **فخرالملك**«**ابوغالب**» وزیر (**بهاءالدوله**) برقرارشد. (۲)

---

(۱) الکامل- (۹/۷۳-۷۴)

(۲) الکامل- (۹/۷۷)

دراینجا بمناسبت اسم «**حسام الدوله ابوالشوك بن ابوالفتح محمد بن عیار**» که سال ٤٠١ هجری جانشین پدرمیشود، باید به‌نکته‌ای اشاره‌نمود: «**استاد رشید یاسمی**» در کتاب خود(**کرد و پیوستگی نژادی وتاریخی او**)میگوید: «درعهد سلجوقیان بجای خانـدان (برزیکانی) درمغرب ایران عشیرۀ دیگرقدرت یافته‌بود، که آنان‌را (بنوعناز) یاطائفه (ابوالشوك)میگفتند، که ازخاندانهای‌معروف کـرد بشمارند.. (ابـن‌ابی‌الشوك) درزمان دیلمیان صاحب ولایـت (حلـوان) محسوب میشد، وقدرتش بحدی بودکه درسال ٣٤٠ هجری «معزالدوله آل بویه» ازاویاری خواست.» (١)

باید گفته شود که‌منظوراز (**ابن ابوالشوك**)سردار کرددرسال ٣٣٩هجری نباید یکی ازفرزندان «**حسام‌الدوله ابوالشوك**» باشد، وممکن است قبل‌ازاین دراین‌خانواده اسم (**ابوالشوك**) وجودداشته باشد وعیارفرزند (**ابوالشوك**) بوده‌باشد. زیرا (ابن‌الاثیر)نیزاسم‌رامبهم گذاشته ودر(الکامل) نوشته است: «درسال ٣٣٩ (رکن‌الدوله آل‌بویه) باسپاهیان (منصورقراتکین) بجنگید، سپاهیان تـرك (منصوربن‌قراتکین) شکست‌خوردندوپابه‌فرارنهادند، چون‌این‌خبربه(معزالدوله رسید، نامه‌هائی‌به (ابن‌ابی‌الشوك) وسایرامراءِ کرد نوشت: که ایشان را تعقیب وقتل‌عام کنند «ابن‌ابی‌الشوك» عده‌ای از ایشان راکشت وعده‌ای را اسیر کرد، بقیه‌که نجات یافتند به طرف (موصل) فرارکردند.» (٢)

ابن‌الاثیردرجائی دیگرازکتاب (الکامل) نیزنامی از(ابن‌ابی‌الشوك)میبرد ومیگوید: «درسال ٣٤٢ (المعزلدین‌الله عباسی) هیأتی‌را به خراسان فرستادکه (میان رکن‌الدوله آل‌بویه)و«نوح بن سامان» صاحب‌خراسان صلح و آشتی فراهم‌آورد، هنگامی که این‌هیئت به (حلوان) رسیدند (ابن‌ابی‌الشوك) ایشان رااسیرو زندانی نموده...» (٣)

---

(١) کردوپیوستگی- (١٩٠-١٩١)

(٢) الکامل- (١٦١/٨)- (٣)ج٨-(١٦٧)

«**مستوفی قزوینی** »نیز در **تاریخ گزیده** یادی از (**ابن ابی الشوك**) نامی کرده که از امیران بزرگ بوده است و میگوید: « در سال ۳۹۹ هجری خلیفه فاطمی «الحاکم بامرالله بن نزار بن معز» از مصر نامه‌هائی به (ابن ابی الشوك) و (بهاءالدوله دیلمی) و (قرواش بن مقلد عقیلی) صاحب موصل وغیره نوشت که دعوت باطنیه را قبول کنند، و به‌نام او خطبه بخوانند.» (۱) .. که بی گمان منظور او یکی از فرزندان (حسام‌الدوله ابوالشوك) میباشد.

درسال ٤٠٤ هجری، (**طاهر بن هلال بن بدر بن حسنویه**) برزیکانی به (شهرزور) حمله کرد و بانواب (**فخر الملك دیلمی**) جنگید، و این منطقه را زیر تصرف خود در آورد و در نتیجه توسط «ابوالشوك آل عیار» کشته شد، و «ابوالشوك» منطقه را به برادر خود (**ابوالماجد مهلهل**) سپرد. (۲)

« **فخر الملك غالب**» نام‌برده، بعد از فوت عمیدالجیوش درسال ٤٠١ هجری از جانب (**سلطان بهاءالدوله**) بجای او به نیابت (**بغداد**) منصوب شده بود.

« ابوالشوك آل عیار» مناطق زیر دست خود را تا مرز (حله) توسعه داده است، و میان او و « **ابوالحسن علی** پسر مزید اسدی» صاحب (حله) اختلاف بجنگ کشیده‌است، ولی بوساطت دوستانشان صلح و آشتی درمیان طرفین برقرار شده، و پای مصاهرت به میان آمده است، چنانکه (ابوالشوك) خواهر خود را به پسرش (**أبوالاغر دبیس**) داده است. (۳)

درسال ٤٠٥ هجری بعد از آنکه (**بدر بن حسنویه برزیکانی**) کشته شد، ایلهای (**لریه**) و (**شاذنجان**) جزء اتباع (**ابوالشوك**) در آمده‌اند. (۴)

درسال ٤٠٦ هجری بعد از آنکه (**شمس‌الدوله بن فخرالدوله آل بویه**) بسلطنت رسید (**طاهر بن هلال بن بدر آل حسنویه**) را از زندان آزاد کرد، بشرط اینکه سوگند بخورد و مطیع و منقاد او بماند. (طاهر) چون آزاد شد، گروهی از

---

(۱)- تاریخ گزیده - (۳۵۰)

(۲ - الکامل (۹/ ۸٤). (۳)- الکامل (۹/ ۸٤)- (٤) الکامل (۹/ ۸۵)

قبائل‌وطوائف براوجمع شدند وبه‌کمك ایشان وبمدد (**شمس‌الدوله**) به نزاع با (**ابوالشوك آل‌عیار**) پرداخت، واورا شکست‌داد وبرادرش(**سعدی**) رابه قتل رسانید. (**ابوالشوك**) چون تاب مقاومت اورا نداشت به‌سوی (حلوان) عقب نشینی کرد، چون (**ابوالحسن‌بن مزیداسدی**) ازواقعه اطلاع یافت به‌کمکش شتافت ولی جنگ دیگری میان فریقین رخ نداد. (**طاهربن‌هلال**) درمنطقه (نهروان) که میان بعقوبه وبغداد است‌اقامت کرد وبا (**ابوالشوك**)مصالحت‌ـ نمود وخواهراورابزنی گرفت. (ابوالشوك) چون‌مطمئن‌شدکه (طاهر) ازوایمن است، غفلتاً براوحمله‌کرد، واورابه‌انتقام خون برادرش(**سعدی**)بقتل‌رسانید(۱) وبعد ازاین تاریخ قلمروفرمانروائی (**آل‌حسنویه**)،از(**اسدآباد**) و(**دینور**) تا (**شهرزور**) و(**دقوقا**)و **بندنیج** (مندلی) بتصرف(**آل‌عیار**) درآمد وخانواده (عیار) ولایت واسع رابین‌خودتقسیم کرده به فرمانروائی‌پرداختند، چنانکه‌شرح آن‌خواهدآمد:

درسال ٤١٤ هجری (**علاءاوله ابوجعفر کاکویه**) که (همدان) را تصرف کرده بود، درصدد برآمدکه (**سابورخواست**) و(**دینور**)وبقیهٔ ولایت (**حسام‌ـ الدوله ابوالشوك‌آل‌عیار**) را تصرف کند، ولی(**شرف‌الدوله‌آل‌بویه**) مانع از آن‌شد، ومیان ایشان‌صلح فراهم کرد.(۲)

درسال ٤٢٠هجری هنگامی که اتراك (**غز**) بر(همدان) مستولی شدند، به (**اسدآباد**)وقراء(**دینور**)حمله کردند، ولی(**ابوالفتح‌بن‌ابی‌الشوك**)که‌ازجانب پدرش حاکم‌آن منطقه بود بمقابله با ایشان‌برخاست وعدهٔ بسیاری ازایشان را بکشت وگروهی رانیزاسیر کرد.(۳)

وچنانکه اشاره‌شد، پس‌ازفوت (**طاهرآل‌حسنویه**)خانواده « بنی‌عیار » منطقه تحت‌تصرف خودرا بیش‌ازپیش توسعه داده‌اند.. زیرا الکامل درحوادث سال٤٢١هجری میگوید: « (ابوالشوك پسرابـوالفتح آل‌عیار) نامه‌ای‌به « مالك

---

(۱)ـ الکامل(۸۹/۹)ـ(۲) الکامل‌ـ(۱٤/۹)ـ (۳) الکامل‌ـ (۱۳۳/۹)

بن بدران بن مقلد عقیلی» نوشت، ومتذکر شد که (دقوقا) جزء متصرفات پدرم بوده-
است، وبهتر آن است که بارضایت خود آنرا بمن برگردانی.. «مالك» بعلت تقلید
ازاسالیب وروش قبلی عرب، درخواست (ابوالشوك) را رد کرد، و «ابوالشوك»
خشمگین شده به شهر «دقوقا» حمله نمود، وآن رامحاصره کرده بعد ازمدتی
متصرف شد، وبرکلیه مهمات وتجهیزات واموال (مالك) مستولی گشت، اما
بعداً آنها راباصلح باوبرگردانید.» (۱)

درسال ۴۲٤ هجری (**ابوسعدعبدالرحیم**) که سمت وزارت (**جلال الدوله-
آل بویه**) راداشت ازوزارت استعفانمود وبه «ابوالشوك آل عیار» پناهندشد. (۲)
ازاین خبرچنان برمیآید که فرمانروائی «بنی عیار» درآن روزگار بحدی نیرومند و
قلمروآن بحدی واسع بوده که آل بویه برآن تسلط نداشته‌اند.

چنانکه ازگفته (ابن الاثیر) برمیآید، مدتی منطقه (کرمنشاه) تحت تصرف
(**تاج الملك**) سردار اکراد (**قوهیه**) - یعنی کوهی- افتاده است، ولی (**ابوالشوك**)
خیلی فوری آنرابازپس گرفته‌است. زیرا درالکامل در مبحث حوادث سال ۴۳۰
هجری آمده‌است: (**حسام الدوله ابوالشوك**) (**قرمیسین**) راتصرف کرد، وحاکم
آنجا راکه از**اکرادقوهیه** بود اسیر نمود، و برادرش فرار کرد و بقلعهٔ (**ارنبه**)
پناه برد ویاران خود را درشهر (**خولنجان**) گذاشت ولی (**ابوالشوك**) باجنگ
(**خولنجان**) و(**أرنبه**) را درماه ذی القعده همان سال بتصرف درآورد.

۳- ابوالفتح بن ابی الشوك:

درسال ۴۳۱ هجری «**ابوالفتح بن حسام الدوله ابی الشوك**» که به‌نیابت
پدرش حاکم (**دینور**) بود، وبعلت شکست دادن قوای اتراك (**غز**) شهرت زیادی
کسب کرده بود، درماه شعبان همان سال به قلعهٔ (**بیلوار**) حمله کرد - که ازجانب
بانوی حاکم قلعه که ازاکراد بود حمایت وحفاظت میشد- چون آن بانوی کرد

---

(۱)- الکامل (۹/۱۳۸)

(۲)- الکامل (۹/۱۵۳)

میدانست که تجاوزات « **ابوالفتح** » جدی است، ومیخواهد قلعه را اشغال کند، و اورا تاب مقاومت ودفاع نبود، نامه به« **ابوالما جدمهلهل بن ابوالفتح محمدبن- عیار** » نوشت که عموی(ابوالفتح) بود، ودرمنطقه(صامغان) روزگاربسرمیبرد، ازاومدد وکمك خواست.

۴- ابوالماجد مهلهل :

«**ابوالماجد مهلهل**» سپاهی گران بمدد بانوی کرد بفرستاد سپاهیان با (**ابوالفتح**) جنگیدند واوراشکست داده واسیر کردند وپیش عمویش«ابوالماجد- مهلهل» بردند.. عمویش بخاطر کارزشت ناهنجار اورا سیاست نمود و بزندان انداخت.. چون (**ابوالشوك**) ازحال پسرش مطلع شد بخشم آمد، باسپاهی نیرومند راهی (**شهرزور**) شد، ولی نتوانست باخواهش یاجنگ، برادرش (**ابوالماجد**) را راضی کرده (**ابوالفتح**) رااززندان نجات بدهد، لذا منطقهٔ (**شهرزور**) را مدتی مدید زیرمحاصره درآورد، (**ابوالماجد مهلهل**) ازروی لجاجت و عناد نامه به « **علاءالدوله کاکویه** »حاکم همدان نوشت وازاومددویاری خواست، وپیشنهاد نمودکه منطقه حکمت «ابوالفتح» را تصرف کنند. (**کاکویه**) درتاریخ ۴۳۲ هجری (دینور) و (قرمیسین) وکلیه مناطق زیردست (ابوالفتح) را اشغال کرد، وبه سکنه منطقه ستم وجورزیادی رواداشت . (۳)

قبلاگفته شد، که منطقه «شهرزور» و«دقوقا»- دواستان سلیمانیه و کرکوك کنونی درکردستان عراق - درتصرف «ابوالماجد مهلهل بن ابوالفتح محمدبن - عیار» بود، ولی درسال ۴۳۲ برادرش (حسام الدوله ابوالشوك) که بعلت حبس پسرش (ابوالفتح) ازبرادر رنجیده بود، پسردوم خود (سعدی) را باقوائی برای تسخیر(دقوقا) فرستاد.

۵- سعدی :

(**سعدی**) دقوقارامحاصره کرد، ولی مردم(دقوقا)سرتسلیم فرونیاوردند،

(۱)- الکامل (۱۶۲/۹)

وازشهروقلعه خود دفاع کردند، وبعداً خود (ابوالشوك) نیزباسپاهی عازم (دقوقا) شد، وشهررا محاصره نموده، سوروباروئی راکه بدورشهر کشیده شده‌بود بهم ریخت و شهررا متصرف شد، وبرخی ازقوای اوبه غارت و چپاول برخاسته اسلحه‌وامتعه کردهای سکنهٔ شهررا تاراج کردند، بااینکه «حسام‌الدوله‌ابوالشوك» تنها یك شب در(دقوقا) اقامت کرده، وباسرعت هرچه بیشترازبیم آنکه مبادا برادرش «سرخاب بن»

٦- سرخاب بن‌ابی‌الفتح بن‌عیار :

ابوالفتح محمدبن عیار، که با **ابوالفتح‌پسرورام** وایل (**جاوان**) متفق شده بود قلمرواورا متصرف شود، به سوی بندنیجین(مندلیج کنونی) و (حلوان) برگشت واز(**جلال‌الدوله‌آل بویه**)کمك طلبید(١) ودرعین‌وقت(ابوالماجد-مهلهل)به‌سوی **(علاءالدوله‌کاکویه)** رفته بودو کمك‌خواسته‌بود، «علاءالدوله» بانیروی بسیارهمراه‌اوعازم کرمنشاه شده، ودرسرراه چون شنیدکه (ابوالشوك) برگشته‌است، تصمیم گرفت با او بجنگد، وتا منطقهٔ **(مرج)** پیشرفت کرد، «ابوالشوك» درآغازامردرصددآمدکه درقلعهٔ **(سیروان)** متحصن بشود، بعداً از آنجا نامهٔ به (علاءالدوله) نوشت وگفت: مابه احترام‌شکوه وعظمت شمامنطقه راترك‌کردیم، نه ازبیم ووحشت ولذا امیدواریم مارا بخلاف آن وارد نکنید، (علاءالدوله) بااوصلح کرده (دینور) رابرای‌اوترك‌کرد. (٢)

درسال ٤٣٤ هجری باردگر **(حسام‌الدوله‌ابوالشوك)** به (شهرزور) لشکر کشید وآنجا را محاصره کرد وبآتش کشید، وروستاها وآبادیهارانهب وغارت-نمود، وسپس قلعهٔ **(تیرانشاه)** را درمحاصره گرفت، ولی **«ابوالقاسم‌بن عیاضی»** اورا ازمحاصره منصرف نمود به‌این‌وعده‌که فرزندش «ابوالفتح» را از زندان برادرش (مهلهل) نجات دهد واورا بابرادرش آشتی دهد. دراین هنگام«مهلهل»

---

(١)- الکامل-(٩/ ١٧٠)

(٢)- الکامل-(٩/١٧٠)

نیز به مناطق تحت نفوذ برادرش (ابوالشوك) تاخته بود، وناحیهٔ **(سند)** ونواحی دیگر راموردحمله قرارداده وغارت نموده وبآتش کشیده بود، بدین ترتیب هردو برادر، سبب گرفتاری وهلاکت هموطنان کرد خود میشدند. (ابوالشوك) نامهٔ به «ابوالقاسم بن عیاضی» نوشت، که وعدهٔ خود را درآزادکردن «ابوالفتح» ایفاکند، ابوالقاسم درجواب نوشت:

«ابوالماجد مهلهل» خواهش اورا درموردآزادکردن(ابوالفتح)نپذیرفته‌است. «ابوالشوك» سخت برآشفت واز«حلوان» به (صامغان) حمله کرد، وکلیهٔ مناطق زیردست (مهلهل) رانهب وغارت نمود، وبعدازآن باشرایطی صلح کردند و(ابوالشوك) برگشت (۱)

درسال ۴۳۷ **«ابراهیم اینال»** برادر **(سلطان طغرل بگ سلجوقی)** به مناطق جبال وعراق عجم حمله کرد **(گرشاسب بن علاءالدوله کاکویه)** که حاکم **(همدان)** بودگریخت وبه کردهای **(جوزقان)** پناهنده شد.. ابوالشوك حاکم (دینور) نیزبطرف (کرمنشاه) رفت، و(ابراهیم اینال) بر (دینور) مستولی‌شد، و رهسپار(کرمنشاه)گشت.. «ابوالشوك» قوای خودراکه مرکب ازدیالمه وکردهای شاذنجان بودند، برای دفع(اینال) درآنجاگذاشت، وخودبه(حلوان)رفت.

(ابراهیم اینال) پس‌ازجنگی سخت برمنطقه استیلایافت، وکشتارزیادی ازسکنه، وازقوای (ابوالشوك)کرده، وتمام منطقه را نهب وغارت نمود.مردم منطقه به (ابوالشوك) پیوستند. «ابوالشوك» چون براین اعمال وحشیانهٔ (اینال) مطلع شد، بااهل‌وعیال وقوای خود قصد قلعهٔ **(سیروان)** راکرد،و(اینال) بر-منطقهٔ **(صیمره)** نیزمستولی‌شد، وباکردهای (جورقان) قساوت وبدرفتاری بعمل آورد، وبعداً به (حلوان) حمله کرد، که خالی ازسکنه مانده بود و شهررا نهب وغارت کرد، وکاخ (ابوالشوك) رابه آتش کشید، ودرهمان حال گروهی ازسپاهیان(غز)تابع او **(مایدشت)**= **(ماهیدشت)** را تصرف نموده به **(خانقین)**

---

(۱)- الکامل-(۹/۱۷۷)

حمله کردند، ودراین روزگار «ابوالفتح بن ابی الشوك» درزندان عمویش «ابوالماجد-مهلهل» بمرد، و «مهلهل» پسرخود «**ابوالغنائم**» راپیش «ابوالشوك» برای اعتذار فرستاد، که باو اطمینان بدهد، که «ابوالفتح» بامرگ طبیعی مرده است، و اگر باورنکرد «ابوالغنائم» را بانتقام خون او بکشد.. ولی «ابوالشوك» با احترام «ابوالغنائم» راپس فرستاد، وبا (ابوالماجد مهلهل) قرارداد صلح ببست (۱)

در ماه شعبان سال ٤٣٧ «**سرخاب بن ابوالفتح محمدبن عیار**» برادر «ابوالشوك» راهی (بندنیجین) شد، که در آن روزگار (**سعدی بن ابی الشوك**) امیر آن بود.. «سعدی» ازخوف عمویش (بندنیجین) (مندلیج) را ترك کرد وبه-پدرش ملحق شد. (سرخاب) قسمتی ازشهر (مندلیج) را نهب و غارت کرد.. درحالی که ازسوی دیگری «ابوالشوك» کلیهٔ مناطق تحت تصرف «سرخاب» رابجز (دزدیلویه) متصرف شده بود.. ولی دیری نپائید (ابوالشوك فارسی) در رمضان همان سال درقلعهٔ «سیروان» وفات یافت. بعدازوفاتش قلمرو متصرفات او و کلیهٔ رعایای کرد به برادرش «مهلهل» ملحق شدند، واعمال ناسزا وجور وستم بسیاررا برسعدی بن ابوالشوك رواداشتند. (۲)

درسال ٤٣٨ هجری «اینال» که برمناطق جبل وعراق مستولی شده بود، (حلوان) را به «**بدربن طاهربن هلال آل حسنویه**» سپرد، و «ابوالماجد» بعداز فوت برادرش (ابوالشوك فارسی) بمنطقهٔ (**مایدشت**) حمله کرد و سپس «قرمیسین» را

۷- محمد بن ابی الشوك :

ازتصرف «بدر» بیرون آورد، وپسرش «**محمد**» رابرای تصرف (دینور) فرستاد، وبعداز جنگی سخت قوای «اینال» منهزم شدند- و «محمد» (دینور) را اشغال کرد. (۳)

---

(۱)- الکامل-(۱۸۲/۹)

(۲)- الکامل-(۱۸۳/۹)

(۳)- الکامل-(۱۸۳/۹)

در ربیع الاول همان سال «سعدی بن ابی الشوك فارسی»، که باعم خویش «ابوالماجد مهلهل» اختلاف داشت، با «ابراهیم اینال» مراسله نمود، و باقوای اکراد **«شاذنجان»** به اوپیوست، «**ابراهیم اینال**» باووعده دادکه کلیهٔ قلمرو پدرش رااز **«مهلهل»** و«سرخاب» بازستاند وتحت تصرف اوبگذارد و برای همین منظورلشکری از«**اتراك غز**» دراختیار اوگذاشت وبه سوی (**حلوان**) گسیل داشت. «سعدی»باقوای خود وقوای «اینال» به (حلوان)حمله ورشدوبرآن مستولی گشت وبه‌نام «اینال»خطبه‌خواند، وسپس بمنطقهٔ (**مایدشت**) برگشت.. ولی درفرصت رجوعش «مهلهل» (حلوان) رااشغال نمود وقرائت خطبه را به‌نام «اینال» قطع ومنع کرد. چون « **سعدی** » مطلع شد، بالشکری روانهٔ(حلوان) شدوآن راپس گرفت. وبه ولایت عمش «**سرخاب**» حمله کرد، وقسمتی ازقوای خودرا برای اشغال (**بندنیج**)فرستاد، و(بندنیج) راتحت تصرف درآوردند. ونائب «سرخاب» رااسیر کردند. «سرخاب» ازخوف کثرت قوای «سعدی» به قلعهٔ (دزدیلویه) پناه برده متحصن شد، و«سعدی»منطقهٔ «بندنیجین» رابه«**ابوالفتح بن ورام جاوانی**» ازمتفقین خوددداد، وهردو باقوای خود به قلعهٔ «دزدیلویه» حمله کردندکه «سرخاب» درآن متحصن بود، چون قوای ایشان به مضیق و تنگه‌ای درسرراه داخل شد، قوای کرد «سرخاب» آنان را درداخل مضیق ازدو-طرف محاصره کردند، «سعدی» و«ابوالفتح بن ورام جاوانی» وعدهٔ دیگری از سرداران باسارت درآمدند، وقوای اکراد واتراك «غز» بعداز دادن تلفات پراکنده شدند. (۱)

ودرسال ٤٣٩ چون «سرخاب» برعایا ومواطنین خود ستم ومظالم بسیار روامیدید، کردهای «لریه» وسپاهیان او، براو خروج کرده شوریدند واو را اسیرنمودند وپیش«ابراهیم اینال» بردند. ابراهیم اینال چشم‌اورا ازحدقه‌بیرون-آورد وازاوخواست که «سعدی» واسیران دیگررا آزادکند، ولی «سرخاب»

---

(۱)ـ الکامل-(۱۸٤/۹)

امتناع نمود. و پسرش «ابو العسکر» چون از او ناامید، خشمگین شد، و راهی
قلعهٔ پدر شد و «سعدی» را از قید اسارت رها کرد، چون «سعدی» آزاد شد گروه
کثیری از کردان را دور خود جمع کرد، و با قوائی به ملاقات «ابراهیم اینال»
رفت، و امیدهای بزرگ در دل داشت، ولی «اینال» به وعده‌هائی که به او داده بود،
نیز وفا نکرد «سعدی» با نگرانی برگشت و به «**دسکره**» رفت و نامه‌ای به خلیفه
نوشت و عرض طاعت نمود،(1) برای توضیح گفته میشود «دسکره» قلعه بود میان
«**شهربان**» (**مقدادیه**) و «**براز روز**» (**بلدروز**).

در همین سال «ابراهیم اینال» به قلعهٔ (**کنگور**) حمله کرد «**عکبر بن فارس**»
که به نیابت «کبرشاسف علاء الدوله» حکومت آنجا را در دست داشت فرار-
کرد و به قلعهٔ «**سرماج**» پناه برد که از آن «**ابوالفوارس سرخاب آل عیار**» بود،
«ابراهیم اینال» بعد از اشغال آن قلعه در صدد تسخیر قلاع و دژهای «بنی کلب»
بر آمد، یکی از امرای خود (**احمد**) نام را بر آن منطقه امیر نمود و سپاهی از اتراک
«غز» را در اختیار او گذاشت و به «سرخاب» دستور داد که کلیهٔ قلاع خود را به-
«احمد» واگذارد، و خود او «سرخاب» را برای تحویل دادن باتفاق او راهی قلعه (**کلکان**)
شد ولی محافظان قلعه از تسلیم آن امتناع ورزیدند و از آن دفاع نمودند، آنگاه
به قلعهٔ «**دزدیلویه**» حمله کرد و آن را محاصره نمود، و قسمتی دیگر از قوای
«غز» را به سوی (بندنیجین) فرستاد. قوای مذکور منطقه (بندنیجین) را نهب و غارت
کردند، و از آنجا گروهی از اتراک «غز» به مناطق تحت تصرف (ابوالفتح بن ورام-
جاوانی) حمله کردند. سپس اتراک «غز» به قلاع «سعدی بن ابوالشوک آل عیار» حمله-
کردند، که در نزدیکی (**باجسره**) بود «سعدی» و یارانش چون تاب مقاومت «غز»
را نداشتند گریختند و غزها شهرهای (**دسکره**)، (**باجسری**)، (**هارونیه**) و
(**قصر شابور**) را نهب و غارت کردند، و کشتارهای فجیع به بار آوردند. و
«سعدی» همراهی «خله» شد، و پناه به دشت «ختلو» لذا گی «ابوالاغر دبیس بن مزید»

---

(1)- الکامل-(9/185)

برد. «ابراهيم اينال» بعدازاينكه اين‌همه فجايع رامرتكب شد، درصدد نوازش فرزندان «ابوالماجد مهلهل آل‌عيار» برآمد.. كه «بدر» و «مالك» نام‌داشتند.

٨-٩- (بدر) و(مالك) فرزندان ابوالماجدآل‌عيار:

وپس‌ازوفات‌اميرقلعهٔ(سرماج) كه يكى‌ازپسران(بدربن‌حسنويه‌برزيكانى) بود (ابراهيم‌اينال) قلعهٔ (سرماج) رانيزاشغال نمود، و«احمدبن طاهر» وزير و داماد خودرابراى‌تصرف(شهرزور) گسيل‌داشت. ابوالماجد مهلهل‌بن‌عيار)چون اطلاع يافت (شهرزور) را تخليه‌كرد، و« احمدبن‌طاهر» راهى‌قلعهٔ (**تيرانشاه**) شد واورا نيزمحاصره‌كرد.. (ابوالماجد مهلهل)نامهٔ به‌اهل(شهرزور) نوشت‌و ازايشان خواست سرتسليم فرونياورند، ومقاومت‌بكنند، وبايشان وعده مدد و كمك‌داد. سكنهٔ (شهرزور) با اتراك (غز) بجنگيدنـد، وبسيارى ازايشان راقتل-عام‌كردند.. «احمدبن طاهر» به شهرزوربرگشت و فجايعى ببارآورد. درهمين وقت‌اتراك (غز) كه‌به منطقه(بندنيجين)حمله‌كرده‌بودند، راهى(**برازروز**)شدند، وتا(**سلسيل**) پيشرفت نموده، منطقه را نهب وغارت‌كردند.. وكشتارى فراوان نمودند. اما « **ابودلف‌قاسم‌بن‌محمدجاوانى**» باايشان مقابله نمود، ودرجنگ برايشان پيروزشد، واتراك (غز) بعدازدادن تلفات جانى ومالى بسيار پابفرار-نهادند. وراهى شهر«**على‌بن‌قاسم‌كرد** » شدند، (على)با ايشان‌به‌مقابله‌برخاست ودرتنگه‌اى‌ايشان‌رامحاصره‌كرد وكليهٔ اموال نهب‌وغارت شده را ازآنان‌پس گرفت، وبسيارى ازآنان را بهلاكت رسانيد.(١)

درسال٤٤٠ سپاه (اينال) كه به فرمانـدهى« احمدبن‌طاهـر» به (شهرزور) حمله‌كرده بود وقلعهٔ (**تيرانشاه**)را محاصره‌كـرده بود، بـه‌گرسنگى وسرما و طاعون و وبا دچارآمدند، وناچار بـه ترك منطقه شدنـد وبـه سوى(**مايدشت**) برگشتند. (ابوالماجد مهمل) يكى‌ازفرزندان خـود را بـراى‌استرجاع واشغال (شهرزور)گسيل داشت، «اتـراك غز» كـه در (سيروان) رخت وخرگاه انداخته

(١)- الكامل-(١٨٦/٩)

بودند، ازبیم قوای کرد پابفرار نهادند، دراین هنگام عساکرسپاه (بغداد) عازم (حلوان) شده وقلعه را محاصره کرده بودند، ولی پیروزنشدند وانتقام جویانه منطقه را نهب وغارت کردند، ودراثرجنگهای متمادی مناطق سوق الجیشی، کلا ویران شد. «ابوالماجد مهلهل» خانواده واتباع وانصارخود را به (بغداد) برد، وخود اودریکی ازقلاع تحصن گزید که شش فرسنگ از (بغداد) دوربود، ونیروئی ازسپاه (بغداد) به منطقه (بندنیجین) حمله کرد که تحت تصرف (**عکبر بن - احمد بن عیاض**) بود. (۱)

درسال ٤٤١ هجری «**بساسیری**» که یکی ازپیروان (**المستنصر بالله الفاطمی**) بود وبر (بغداد) مستولی شده بود، به طرف «خراسان» (**بعقوبه**) حرکت کرد، و ناحیه (دزدار) را اشغال کرد که درقلمرو «سعدی بن ابی الشوك بنی عیار» بود و مهمات وتجهیزات (سعدی) رادرآنجا نهب وغارت نمود. این ناحیه (دزدار) سوری استوار، وقلعهٔ منیع داشت. (۲)

درسال ٤٤٢ (ابوالماجد مهلهل بن عیار) به ملاقات (**سلطان طغرل بگ - سلجوقی**) رفت، (سلطان طغرل) مقدم اورا گرامی داشت، وامارت وحکومت او را برمناطق (**سیروان - دقوقا - شهرزور - صامغان**) برسمیت شناخت وشفاعت او رادربارهٔ برادرش «سرخاب بن محمد بن عیار» پذیرفت واورا اززندان آزاد کرد.. «سرخاب» چون آزاد شد عازم قلعه (**ماهگی**) شد، که قبلا متعلق به اوبود. وبعداز استرجاع منطقهٔ (**راوندین**) آنرا به «سعدی بن ابی الشوك» داد. (۳) درذی القعده سال ٤٤٤ هجری «سعدی بن ابی الشوك» باکمکی که ازسلطان «طغرل سلجوقی» دریافت کرده بود، راهی نواحی عراق عجم شد، ودرآغازدر (**مایدشت**) رخت وخرگاه انداخت، سپس باسپاهی از (**اتراك غز**) به قلمرو **ابودلف جاوانی**) حمله

---

(۱) - الكامل - (۱۸۸/۹)

(۲) - الكامل - (۱۹۳/۹)

(۳) - الكامل - (۱۹۷/۹)

کرد، (ابودلف) پابفرارنهاد وخود رانجات داد، ولی (سعدی) ولایت اورا تا **(نعمانیه)** نهب وغارت نموده فجائعی بزرگ ببار آورد. واز آنجاراهی (بندنیجین) شد.. خال او که «**خالدبن‌عمر**» نام داشت با(**زریر**)و(**مطر**) بسرمیبرد، چون خبر ورود اورا بمنطقه دریافت نمود، فرزند خود را برای رفع شکایت ازستم - (ابوالماجدمهلهل) پیش او فرستاد.. «سعدی» به ایشان وعده کمك ومدد داد، (مهلهل) چون از این خبر مطلع شد باپانصد سوار به مناطق(**زریر**)و(**مطر**)حمله کرد، ودرجائی بنام(**تل عکبرا**) بر ایشان غالب آمدوبه غارت ونهب اموال ومهمات آنهاپرداخت. **(خالد،مطروزریر**) به پیشگاه « سعدی» پناه بردند ودر(**تامرا**) اورا ملاقات- کردندوجریان راباو اطلاع دادند.. «سعدی» بالشکر گران برسر عمش(ابوالماجد- مهلهل) حمله کرد، واورا باپسرش(مالك)اسیرنمود، وکلیه اموال ومهماتی را که به غارت برده بودند، باز بستاند، و بمردم منطقه باز گردانید، وسپس به (حلوان) برگشت. [1] چون این واقعه رخ داد « **بدر** » که یکی دیگراز فرزندان«مهلهل»بود به پیشگاه «سلطان طغرل سلجوقی» شتافت وازاوخواست که نامهٔ پیرامون آزاد- کردن پدرش(مهلهل)به «سعدی»بنویسد.. در آن هنگام یکی ازپسران (سعدی)نزد (سلطان طغرل) گروگان بود، اورا باقاصدی همراه « بدربن مهلهل» پیش«سعدی» فرستادوبقاصد گفت: که «سعدی» رابگوید: اگرمیخواهی« مهلهل» رادرمقابل فدیه وباج آزادکنی مابه جای آن پسرت راآزادکردیم وبتوفرستادیم، واگرنه، عکس العمل ماهمان کاری خواهد بودکه خود شما انجام داده‌اید.. وقتی «بدر» باقاصد به « همدان» رسید درهمانجا ماند وقاصد پیام « طغرل‌بگ » را برای «سعدی» برد، «سعدی» پیشنهاد «طغرل» را نپذیرفت وراهی «حلوان»شدومصمم- گشت که آن رااشغال نماید، ولی نتوانست، ومیان(**روشن قباد**)و(**بردان**) بتردد- پرداخت، ونامه‌ای به « **ملك رحیم** » نوشت واطاعت خود را عرض کرد، اما دونفراز فرماندگان قوای « سلطان طغرل » که نام ایشان « **ابراهیم بن اسحاق**» و

---

(۱)- الکامل-(۹/۲۰٤)

«**سخت کمان**» بود، باسپاهی مجهز برهبری «بدربن مهلهل» به «سعدی» حمله کردند، وبسیاری ازلشکریان وی را ازپای درآوردند. «سعدی» مضطرب شد و پا بفرارنهاد، و(غزان) راهی (حلوان) شدند و«بدر» باقوای اتراك (غز) به (شهرزور) حمله کرد، و«سعدی» به قلعهٔ (روشن قباد) پناه برده متحصن شد.(۱)

در سال ٤٤٦ هجری (**ابراهیم بن اسحاق**) که یکی از فرماندهان (**سلطان طغرل سلجوقی**) بود، وازمنطقهٔ (حلوان) حفاظت میکرد، باقوا راهی «دسکره» شد ومنطقه را چپاول نمود وازآنجا به «روشن قباد» و«بردان» حمله کرد، که نیزازمستملکات «سعدی» بودند وکلیهٔ آن مناطق را ویران کرد، سپس راهی (سابورخواست شد. (۲)

درسال ٤٤٨ هجری، خلیفه عباسی «**القائم بأمر الله**» بادختر «**داود سلجوقی برادر طغرل بگ سلجوقی**» ازدواج نمود، درجشن وآهنگ این عروسی امیران بزرگ مانند «**هزاراسب بن بنگیربن عیاض کرد**» و«**ابن ابی الشوك آل عیار**» شرکت داشتند. (۳)

درسال ٤٩٣ هجری میان «**سلطان برکیارق**» وبرادرش «سلطان محمد» جنگی نزدیك «**سفید رود**» (همدان) بوقوع پیوست، دراین جنگ (**عزالدوله-صدقه بن مزید اسدی**) و«سرخاب بن بدرآل عیار» با (سلطان برکیارق) همکاری نمودند، وازیاران اوبودند. (۴)

درسال ٤٩٥ «**قرابلی**» که یکی ازسران ایل (**سلغر**) ترکمان بود به بلاد (امیرسرخاب بن بدربن مهلهل) حمله کرد، ولی (سرخاب) با قوای کرد، بمقابلهٔ اوبرخاست، واورا ازمرزبیرون راند وبسیاری ازسپاهیان ترکمان درجنگ کشته شدند.. «قرابلی» به ایلات (ترکمان) که درآن منطقه بودند پناه برد، ومدد

---

(۱)- الکامل-(۲۰٦/۹)
(۲)- الکامل-(۲۰۹/۹)
(۳)- الکامل-(۲۱٤/۹)
(٤)- الکامل-(۱۰۲/۱۰)

خواست، وپس ازجمع آوردن قوای بسیاربه جنگ با «سرخاب» برگشت، و جنگ سختی میان قوای طرفین بوقوع پیوست وبیشتراز دوهزارنفر از سپاه کرد (سرخاب) به‌هلاکت رسیدند وازقوای (ترکمن) بیشتر، وخود(سلطان برکیارق) نیزدرجنگ با (سرخاب) اشتراك نمود..

(سرخاب) شکست خوردو با بیست‌نفرازخواص اتباع خود به‌کوهستان پناه برد. دراین فرصت‌دو نفراز مستحفظان قلعه (**خفتیدگان**)، بر«سرخاب» خروج کرده درقلعه متحصن شدند وبراموال ومهمات قلعه استیلا کردند، که بهای آن بیشتراز دوهزار هزار (دوملیون) دیناربود وسرانجام قوای ترکمان کلیهٔ بلاد «سرخاب» را به‌جز(دقوقا) و(شهرزور) اشغال نمودند. (۱)

درسال ٤٩٨ هجری (**بلك‌بن ابراهیم‌بن‌ارتق**) که ازامراء ترکمان بود برقلعه (**خانیجار**) مستولی‌شدکه ازبلاد «سرخاب بن‌بدرآن‌عیار» بود. (۲) در اینجا بایدتوضیح داده شودکه درقدیم دو قلعه بنام (**خفتیان**) یا (**خفتیدگان**) وجود داشت، یکی (**خفتیان زرزا**) که‌همان (**هودیان**) نزدیك (**رواندز**) کنونی است دراستان اربیل کردستان عراق، ودوم (خفتیان) شهرزور است و غرض همین خفتیدگان است، چنان‌گمان میرودکه نزدیك (**دربندیخان**) کنونی در استان سلیمانیه کردستان عراق‌بوده باشد وهمچنان(خانیجار) به‌گمان اینجانب نزدیك (قره‌انجیر) کنونی دراستان کرکوك کردستان عراق بوده است.

درماه شوال سال ۵۰۰ هجری «امیرابوالفوارس سرخاب» وفات نمود واز او اموال بسیار، و احشام وخیول بی‌شمار بجای ماند. پس از فوت او برادرش

۱۰ـ ابوالمنصور :

(**ابوالمنصوربن بدر**) امیروجانشین اوشد.. مدت امارت وفرمانروائی

---

(۱)ـ الکامل-(۱۰/۱۲۱)

(۲)ـ الکامل-(۱۰/۱۳۸)

خانوادهٔ (بنی عیار) ۱۳۰ سال بـود (۱) .. وچنانکـه ازمفاد و مضامین صفحات گذشته معلوم میشود قلمرو امارت وحکومت این خانواده از(**کنگور**) و(**اسدآباد**) تا «**شهرزور**» و «**خانیجار**» درغرب، وتا «**دسکره**» و (**نعمانیه**) درجنوب، وتا « **مندلی** » وقلعه (**ماهگی**) درجنوب شرقی امتداد یافته است، کـه شامل سرزمینهای: استان کرمنشاه کنونی، واستانهای سلیمانیه، وکرکوك، ودیالی و جزئی ازاستان کویت درعراق بوده است.

این خانواده گرچه اغلب روزگارخودرادرنزاع واختلاف میان خودودر جنگ با حکومتهای «آل بویه» و «سلاجقه» بسر برده‌اند ودربلاد ایشان خرابی ببار آمده است.. ولی مناطق زیرحکم ایشان، بویژه شهرهای (دینور-حلوان - کرمنشاه - شهرزور - داقـوق - مندلیج) بسیارمعمور، واز جهت کشاورزی و دامـداری پیشرفت داشته است، و درعهد ایشان در ایـن مناطق علماء و ادباء زیاد بـوده‌انـد.

مراجع ومآخذ این گفتار :

۱- ابن الاثیر، تاریخ الکامل، بزبان عربی، مجلدات:
(۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲)

۲- امیرشرف خان بدلیسی، کتاب شرفنامه، ترجمهٔ عربی نگارنده

۳- سعید پاشادیاربکری، مرآت العبر، بزبان ترکی

٤- محمدامین زکی بگ، تاریخ الدول والامارات الکردیه
ترجمه عربی، استاد محمدعلی عونی

۵- مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، بزبان فارسی

۶- جاوان، ایل فراموش شده درتاریخ، ترجمه فارسی
نگارنده، ازاصل عربی، نوشته دکترمصطفی جواد

---

(۱)-الکامل-(۱۰-۱۵٤)

طوایف کرد زعفرانلو

مطالبی که در این جلسه باستحضار سروران گرامی میرسد خلاصه‌ای از مطالب کتابی است که درطی چندین سال تحقیق و کاوش جمع آوری شده‌است. چون خودم فردی از ایل کرد زعفرانلو هستم کنجکاوی مرا بر آن داشت که علت مهاجرت این طوایف را بدانم که بچه دلیل آنها را از قسمتهای غربی ایران کوچ داده‌اند و از سایر طوایف و بستگان خود جدا و به محلهای کاملا متفاوت دیگری آورده‌اند وحتی نام بعضی از طوایف درطول زمان تغییر کرده‌است.

مرحوم اعتماد السلطنه در« مطلع الشمس » مینویسد که شاه عباس اول چهل هزار خانوار ایل چمیشگزک را که چندسالی در ورامین سکونت داشتند بخراسان کوچ داد. عده‌ای از آنها که درچناران اقامت کردند کیلوانلو نامیده شدند، دسته دیگر درقوچان وشیروان سکونت یافتند به زعفرانلو معروف ودسته سوم ساکن در بزنجرد که حالیه بجنورد نامیده میشوند به شادلو شهرت یافتند.

مؤلف کتاب «نامه عالم آرای نادری» چاپ مسکو نیز چنین شرحی درمورد طوایف کرد خراسان دارد و مینویسد که شاه عباس این طوایف را از حدود آذربایجان کوچانیده و بخراسان آورد که سدی درمقابل تجاوز طوایف ازبك و تراکمه باشد.

اکراد چمیشگزك که بعدها نام زعفرانلو، شادلو و کیوانلو دریورت‌های جدید بآنها اطلاق شد درقسمتی از خاك ترکیه امروز ساکن بودند. ناحیه‌ای امروز بنام چمیشگزك درولایت « معمورة العزیز » جزو بلوك درسم درچهل کیلومتری شمال خرپوت وجود دارد. درکتاب « قاموس اعلام » چاپ اسلامبول این موضوع مندرج است وجمعیت قصبه چمیشگزك را دوهزار نفر نوشته است.

امیرشرف خان بدلیسی صاحب کتاب « شرفنامه » شرح جامعی راجع

بطوایف چمیشگزك دارد و آنهارا به سه شعبه تقسیم کرده است که عبارت از مجنکزد، پرتك وسقمان می باشند واصل ونسب اکراد چمیشگزك رابه بنی عباس وبروایتی دیگر آنهارا از اولادسلاجقه دانسته است که هردونسبت چندان مبنای درستی ندارد چه اکراد رانمیتوان ازنسل اعراب ویاترك دانست وازقدیم الایام طوایف کرد وجود داشته است وبنابه سوابق تاریخی میتوان آنها را شعبه‌ای ازنژاد آریائی دانست.

« شیخ محمد مردوخ » صاحب مجلدات کتاب «تاریخ مردوخ »چمیشگزك را سه شعبه ذکر کرده است ومحل سکونت آنها را خراسان نوشته است که جزو اکراد مهاجرند.

درکتاب «کردلر» تألیف « دکترفریج » عشایرخراسان راسه شعبه «پچاوند» «باوه نور» و«زفرانلی» ذکر کرده است.

امام مردوخ مینویسد زافرانلی یازافرانلو که زعفرانلوهم میگویندتیره‌ای ازقبیله بزرگ حسنانلو هستند که شاه عباس آنها را بخراسان کوچ داده است که درمشهد وبجنورد سکونت دارند وحسنانلویا حسنانلی طوایفی بوده‌اند که در حدود خنس، ملازگرد ودارتوسکونت داشته‌اند وعده‌ای از آنها درمرزترکیه وعراق میزیسته‌اند امروزطایفه‌ای بنام حسنانلی درنواحی اسفراین بسرمیبرند وحتی دهکده‌ای بهمین نام وجود دارد. واو مهاجرین خراسان راهفت عشیره ذکر کرده است که عبارتنداز:

زافرانلو، ادمانلو، کیوانلو، عمادلو، شادلو، پچاوند وباوه‌نور که ازطایفه بزرگ حسنانلو هستند. درکلیه تواریخ علت مهاجرت این طوایف را بخراسان بمنظورجلوگیری ازهجوم ازبك به مرزهای شرقی ایران دانسته‌اند ولی آنچه مسلم است باروی کارآمدن سلسله صفویه وانتخاب مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی کشوروجنگهای متعددی که بین دولت ایران وعثمانی درگرفته است این طوایف که اکثراً مذهب شیعه داشته به سلسله صفوی روی آورده‌اند وازموطن

اولیه خود کوچ کرده ودرمرزهای بین ایران وعثمانی سکونت اختیار کرده‌اندو چون مردمانی دلاور ورشید بوده‌اند و بخانواده صفوی اخلاص کامل داشتند بنابراین بهرنقطه‌ای که ازخاك کشور آنها را کوچ میداده‌اند رضایت داشته‌اند. پایه واساس مهاجرت این طوایف درزمان سلطنت شاه اسماعیل اول ریخته شده وبعدها کوچ اصلی بوسیله شاه‌عباس داده شده‌است. شاه عباس برای اینکه سدی درمقابل تجاوزطوایف ازبك وتراکمه درمرزهای شرقی ایران بوجود آورد آنها رابخراسان کوچ داده‌است و کلیه مورخین این نظر را تأیید کرده‌اند.

بارتولد «BARTHOLD» مستشرق روسی در کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران مهاجرت طوایف کرد رادر دوره شاه عباس میداند وعلت آنرا جلوگیری ازتاخت وتاز تراکمه بخراسان نوشته‌است.

فریزر «FRAZER» سیاح انگلیسی در کتاب «سفرنامه» خود بخراسان شرح جامعی راجع به مهاجرت طوایف کرد به خراسان دارد وخود درزمان سلطنت فتحعلی‌شاه بقوچان مسافرت کرده و مهمان رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو بوده است، دنوان «DONOVAN» و مگ گربگور «MC.GREGOR» در سفرنامه‌های خود بخراسان اشاره‌ای به مهاجرت طوایف کرد بخراسان دارند. ونقش این طوایف رادرنگهداری مرزهای شرقی ایران به تفصیل نگاشته‌اند. سایکس «SYKSE» در کتاب تاریخ خود مهاجرت طوایف کرد را درزمان شاه‌عباس نوشته‌است. کرزن «CURZON» در کتاب «ایران ومسائل ایران» تحقیق جامعی راجع به ایلخانیهای خراسان دارد ومدتی درقوچان مهمان امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله بوده است. هرچندمشاهدات او بیشتر جنبه بدآموزی دارد، ولی اصولا معتقدنبوده‌است که حکمرانان بانفوذی دراین قسمت ازخراسان تسلط داشته‌باشند، چونکه این امر راخطری برای افغانستان وهندوستان آن‌زمان میدانسته‌است، معهذا ازدرایت وهوش ایلخانی نکات جالبی در کتاب خودآورده‌است.

درکتاب «سرزمین خلافتهای شرقی» تألیف لسترنج « Lesterenj » اشاره‌ای به مهاجرت طوایف کرد در زمان شاه‌عباس شده‌است. «کلنل‌یأت» در سفرنامه‌خراسان وسیستان شرح جامعی راجع به‌ایل زعفرانلو نگاشته است.

اصولا تحقیق جامعی راجع به طوایف زعفرانلو و زبان کردی بوسیله ایوانف « Ivanof » محقق روسی شده‌است که در «مجله آسیائی بنگال» بطبع رسیده است، ایوانف مدت سیزده سال درخراسان اقامت داشته وبیشتر این ایام رادرقوچان وشیروان بسربرده است. ایوانف لغات وترانه‌های محلی راجمع‌آوری کرده است وقدم بقدم بااین طوایف که چه بصورت چادرنشینی وچه در دهات زندگی میکرده‌اند مسافرت کرده است. تحقیقات ایوانف درموردجمع‌آوری لغات و رشته زبان کردی خراسانی مورد توجه است وامیداست سایر محققانی که دراین زمینه فعالیت دارند توجه خاص مبذول فرمایند. درکتب تواریخ «روضة‌الصفا»، «ناسخ التواریخ»، «مرآة‌البلدان»، «حقایق الاخبارناصری»، «تاریخ نو» و «مجمل التواریخ» نقش‌این طوایف بعدازصفویه آمده است.

* * * * *

نکته‌ای که دراینجا قابل‌ذکراست وکمك به شناخت این‌طوایف میکند این‌است که باید دید چه مردمانی دراین‌ناحیه ازخراسان قبلاسکونت داشته‌اند که خودمبحث جداگانه‌ای برای تحقیقات است، ولی آنچه مسلم‌است وایوانف نیزعقیده دارد، طوایفی بنام کردبازبان خاص، قبلا درخراسان وجود نداشته‌است، ودرکتابی نیزدیده نشده است. اگرنگاهی به «تاریخ جهانگشای جوینی» و «جامع التواریخ رشیدی» بیافکنیم می‌بینیم که درحمله مغول دوتن‌ازسرداران مغول بنام «جبه» و «سوبدای» که درتعقیب سلطان محمدخوارزمشاه‌بودند از نیشابور به اسفراین آمده ودوشهر «اسفراین» و «رادکان» را باخاك یکسان میکنند که خرابه‌های هردوشهرهم اکنون وجوددارد وقابل‌توجه‌محققان گروه باستانشناسی است که دراین‌زمینه‌تحقیق‌فرمایند. این‌دوسرداردرتعقیب سلطان به طوس‌میروند

واز آنجا به خبوشان میتازنـد وقتل عام عظیمی میکنند وآثاری ازحیات باقی-
نمی گذارند. شهرها ودهات را خـراب میکنند وکلیه قنوات را ازبین می‌برند.
سالها بعدکه هلاکوخان به چمن رادکان میآید وبصوب خبوشان حرکت میکند
این‌ناحیه را منطقه‌ای سبزوخرم وباطراوت می‌یابد ودستورمیدهدکه قنات‌های
ویران را دائرکنند وعده‌ای ازمردم را درآنجا سکونت میدهد. طبعاً در موقع
مهاجرت اکراد بخراسان طوایف ترکی‌که ازنژادمغول بوده‌اند دراین نواحی
زندگی میکرده‌اند وهم‌اکنون نیزدرناحیه «بام‌وصفی‌آباد» و«جغتای» و«جوین»
طوایف ترکی بالهجه خاصی وجود دارنـد وبازهم قابـل ملاحظه است‌که در-
این‌زمینه توسط گروه زبانشناسی تحقیق‌جامعی بعمل‌آید.

«اعتمادالسلطنه» طوایف ترك را «گرایلی» میداندکه بعدها طوایف کـرد
دراین‌محلهااسکان‌می‌یابند. دردوره تیموری نیز درخراسان‌کشتارمیشود، بارها
خبوشان‌واسفراین موردتاخت‌وتازواقع‌میشود. آخرین‌کشتاربوسیله‌عبدالمومن-
خان ازبك میشود وآنچه هم‌که درحمله مغول باقی‌میماند در زیـرسم ستوران
طوایف ازبك ازبین‌میرود وشرح کامل‌آنهادرکتاب «مطلع‌السعدین»و«ظفرنامه»
و «تاریخ تیموری» آمده است.

شاه عباس این‌طوایف رابرای حراست خراسان وجلوگیری ازحمله‌های
مکررطوایف‌ازبك‌درمرزهای شرقی‌میگمارد.طوایف کردتاهرموقع که‌حکومت
مرکزی درقدرت بوده است درمحلهای اولیه خود بوده‌اند. بعدهاکه حکومت
مرکزی ضعیف میشده است بداخل جلگه‌های «آلاداغ»، «شاه جهان»، «هـزار-
مسجد» و«بینالود» پناه میبرده‌اند.

ایل زعفرانلـو ازعشیره های متعددی تشکیل یـافته‌است کـه اهم آنها در
اینجا ذکرمیشود:

۱ـ طایفه میلانلوکه امروز درحدود اسفراین، جوین و سرولایت نیشابور
ساکن هستند.

۲- توپکانلو که بیشتر بصورت چادرنشینی بسر میبرند، در سرولایت نیشابور ودرفصل تابستان درارتفاعات شاه جهان ودرفصل زمستان دربالاجوین وحدود بام وصفی آباد هستند وبعضی اوقات درزمستانها به ترکمن صحرا میروند.

۳- قهرمانلوها که اکثر چادرنشین هستند وبیشتر درحدودشیروان بسر میبرند.

۴- رشوانلوها که چادرنشین هستند وبیشتر درحدود خاکستر، لاین وکلات سکنی دارند .

۵- بروانلوها که چادرنشین هستند، تابستانها درکلات وزمستانها بنواحی گرمسیر میروند.

۶- هودانلوها که درزمستان درдره گز وتابستانها به نواحی خوش آب و هوای قوچان میروند.

۷- بدوانلوها که زمستان دردره گزوتابستانها بـه کـوهستانهای اطـراف قوچان میروند.

۸- طایفه ورانلو که دراطراف نیشابورهستند.

۹- قراچورلوها که در بجنورد هستند و عدهٔ از آنها در حـدود دماونـد زندگی میکنند .

۱۰- ایل شادلـو کـه خودازعشیره های متعددی تشکیل یـافته است ومحل سکونت آنهادربجنورد است.

۱۱- کیوانلوها کـه زمانی درچناران بسرمیبردنـد، امـروز بیشتربکارهای کشاورزی اشتغال دارند وبندرت میتوان شعبات آنهارا جستجو کرد.

۱۲- عمارلوها که عده‌ای درنیشابوربسرمیبرند واکثراً درزمان نادرشاه افشار ازمناطق غربی ایران به خراسان کوچ داده‌شده‌اند.

۱۳- شیخ ایرلوها که ایلخانیهای قوچان ازاین طایفه هستند ودر اطـراف شیروان وقوچان سکونت دارند.

۱۴- طوایف وعشیره‌های دیگری درقوچان است که ازذکـرآنها دراین

مقاله خودداری شده است.

منابعی که درتهیه این مقاله ازآن استفاده شده است:

۱ـ مطلع الشمس — اعتمادالسلطنه

۲ـ مراه البلدان — اعتمادالسلطنه

۳ـ نامه عالم آرای نادری — محمدکاظم

٤ـ شرفنامه بدلیسی — امیرشرف خان بدلیسی

۵ـ تاریخ مردوخ — شیخ محمدمردوخ

٦ـ تذکره جغرافیای تاریخی، تألیف بارتولد ـ ترجمه حمزه سردادور ـ ایران

۷ـ سفرنامه خراسان — فریزر

۸ـ تاریخ ایران — سرپرسی سایکس

۹ـ سرزمین خلاقتهای شرقی — تألیف لسترنج، ترجمه محمودعرفان

۱۰ـ سفرنامه خراسان وسیستان — مؤلف C.E. Yate

۱۱ـ مجله آسیائی بنگال — ایوانف

۱۲ـ روضه الصفا — رضاقلی خان هدایت

۱۳ـ ناسخ التواریخ — سپهر

۱٤ـ حقایق الاخبارناصری، محمدجعفرخورموجی، تصحیح آقای خدیوجم

۱۵ـ تاریخ نو — جهانگیرمیرزا

۱٦ـ مجمل التواریخ — گلستانه، تصحیح مدرس رضوی

۱۷ـ جهانگشای جوینی — عطاملك جوینی

۱۸ـ جامع التواریخ — رشیدالدین فضل اله همدانی

۱۹ـ مطلع السعدین — کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

۲۰ـ ظفرنامه تیموری — شرف الدین علی یزدی

۲۱ـ تاریخ تیموری — دکترزریاب خوئی

علی سامی

سکه‌های شاهان آل اینجو و آل مظفر در فارس و نموداری از پیشرفت مذهب تشیع در شیراز و فارس

در تیرماه ۱۵۳۲ مقداری سکه نقره مربوط بزمان شاه شیخ ابواسحق اینجو پادشاه فارس (۷۲۱ تا ۷۵۸ هـ . ق) در محلی بنام قدمگاه پیدا شد که کمك بسزائی بروشن ساختن وضع مذهبی شیراز و رواج تشیع در آن سده مینماید، زیرا روی سکه کلمات «لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله» المتوکل، وطرف دیگر ابواسحق اینجو، ضرب شیراز، دیده میشود و معلوم میدارد که خود او شیعی مذهب و بیشتر ازمردمان شیراز هم دارای همین مذهب بوده‌اند، درحالی که سکه امیرمبارزالدین-محمد، سردودمان پادشاهان آل‌مظفر، وفرزندش شاه شجاع که از کرمان بسوی فارس شتافته واین سرزمین را ازشاه شیخ ابواسحق اینجو گرفته بودند، نام چهار خلیفه هم روی سکه‌ها نقش گردیده‌است. سکه نخستین شاه شجاع نام چهار خلیفه را دارد ولی سکه‌های بعدیش یکطرف آن «السلطان المطاع شاه شجاع» وطرف دیگر «عدلیه شیراز» میباشد. این سکه‌ها هم بزرگ وهم کوچك وازنقره است و نام (عدلیه شیراز) برروی سکه‌های این پادشاه پس از آنکه سکه‌های سال نخستین پادشاهیش با نام چهار خلیفه زده شده ازدولحاظ حائزاهمیت و بررسی میباشد:

یکی اینکه آنچه درفرامین و منشورها و کتابها مسطوراست، شیراز بالقاب «دارالملك» وسپس «دارالعلم» و «دارالفضل» ملقب بوده ولقب (عدلیه شیراز) جالب وقابل دقت است. دیگر آنکه سایرسکه‌های خود و پدرش ضرب شهرهای مختلف ایران بازنام چهار خلیفه برآن نقش است. سکه شاه منصور هم بدون نام-خلفای چهارگانه ضرب شده‌است.

بنابنوشته دانشمند فقید کسروی، دوسکه ازشاه شجاع دیده که یکطرف آن «لااله‌الاالله محمدارسول‌الله» وچهار گوشه آن نام‌چهارخلیفه «ابوبکر، عمر، عثمان، علی» وطرف دیگر «امیرالمؤمنین السلطان المطاع شاه‌شجاع خلدالله‌ملکه» ودربالا وپائین سکه (ضرب یزد) نوشته شده که معلوم میدارد سکه دریزدزده‌شده‌است. دانشمندنامبرده‌تصور کرده که شاه‌شجاع دراندیشه خلافت بوده‌وسکه‌هائی هم بدین آرزو زده ولی زود پشیمان شده، سکه‌ها راطوردیگرزده وهمچنین‌این احتمال‌ضعیف راهم داده‌که شاید حاکم‌یزد ازراه تملق ومداهنه چنین سکه‌ای بنام شاه شجاع زده‌باشد. زیرا شاه‌شجاع هیچگاه عنوان خلافت پیدانکرد.(۱)

عین‌همین سکه‌که شادروان کسروی‌دیده، دانشمندفقید دکترقاسم غنی‌هم دارا بوده‌که درکتاب(تاریخ عصرحافظ) بدان‌متذکرونقش‌روی آنرا بشرح‌زیر نقل کرده‌است:

روی‌سکه: «لااله‌الاالله محمدرسول‌الله» بالای سکه نام ابوبکروپائین عثمان‌وطرف راست علی‌وطرف چپ نام عمر. پشت‌سکه: «ضرب امیرالمؤمنین والسلطان‌المطاع شاه شجاع خلدالله ملکه» (۲)

عبارات روی‌سکه شاه شجاع که درموزه بریتانیا میباشد:

روی‌سکه: «لااله‌الاالله‌محمدرسول‌الله‌ضرب ایذج (۳) بالای‌سکه‌نام‌ابوبکر وپائین نام‌عثمان وطرف‌راست نام‌عمروطرف‌چپ نام علی»

پشت سکه: «المعتضدبالله والسلطان‌المطاع‌شاه‌شجاع خلدالله ملکه‌ضرب ایذج‌فی‌سنه‌اثنی‌وستین وسبعمائه» شادروان دکترغنی درصفحه ۱۷۸ همین‌کتاب نقل‌ازنوشته علامه فقید محمد قزوینی‌مینویسد که چند سکه دیگرازشاه شجاع

---

(۱)- صفحه ۵۱ مقالات کسروی، نقل‌ازمجله ارمغان-سال‌سیزدهم شماره چهارم.

(۲)- صفحه ۱۱۳ وپاورقی‌صفحه ۱۷۹

(۳)- ایذج‌یا بادال‌مهمله ایدج یکی‌ازشهرهای‌لرستان‌که وقتی پایتخت اتابکان لربوده‌است ومال‌امیر (مالمیر) کنونی‌همان‌شهر است. مال‌دراصطلاح‌لرها(مقر)یا(جایگاه)یعنی‌جایگاه‌امیر که مفهوم آن‌پاینخت وکرسی نشین‌میشود.

صرب شیراز سنه هفتصد و شصت و دو و هفتصد و هفتاد و یك و ضرب کاشان سنه هفتصد-
وشصت وسه و هفتصد و شصت و هشت وضرب یزد سنه هفتصد و هفتاد و دو وضرب
لارسنه... ین و سبع مائه و ضرب کازرون (بدون تاریخ) که روی همه این سکه‌ها
بدون استثنا نام خلفای چهارگانه منقوش است، دیده شده، فقط یك سکه از شاه
منصور در موزه مذکور موجود است، ضرب شیراز بدون تاریخ یعنی تاریخ آن محو
شده است و روی سکه فقط «لاالله الاالله محمد ارسول‌الله» بدون نام چهارخلیفه
نقش گردیده است.

درباره نام المتوکل بالله که روی سکه شاه شیخ ابواسحق و العمتضد بالله که روی
سکه شاه شجاع نقش شده، باید توضیح داده شود که امیر مبارزالدین محمد چون
داعیه پادشاهی ایران را داشت و میخواست آذربایجان و عراق را هم ضمیمه حوزه
فرمانروائی خود سازد، برای استحکام کار خود شخصی را نزد ابوبکر المعتضد باله-
المستعصمی خلیفه عباسی مصر فرستاد تا ازاو اجازه حاصل کند وا ورا نائب
خلیفه در ایران بداند. خلیفه مستعصمی مصر نماینده برای بیعت گرفتن بایران فرستاد
واین نماینده هنگامی که امیر مبارزالدین مشغول محاصره و فتح اصفهان بود در
قریه ماروانان اورا ملاقات کرد و بیعت گرفت. بنابراین در سال ۷۷۵ه. ق با
فرستاده ابوبکر المعتضد بالله که در مصر خود را جانشین خلفای عباسی میدانست
بیعت کرد وطریقی را که شاه شیخ ابواسحق اینجو پیش ازاو در این مرحله پذیرفته-
بود، قبول کرد، و در خطبه و سکه نام خایفه را مذکور داشت و علمای عراق و فارس
و یزد را نیز در این بیعت آورد. پس از برچیده شدن دستگاه خلافت عباسی
بدست هلاکوخان مغول در ۶۵۶ه. ق و کشتن آخرین خلیفه المستعصم بالله (عبدالله-
ابواحمد ۶۴۰ تا ۶۵۶ه. ق) تامدت دو سال در دنیای اهل سنت خلیفه و قائد روحانی
نبود. سیوطی اینموقع را اینطور یادداشت کرده: «سال ۶۵۷ آغاز شد و جهان خالی
ازخلیفه بوده است حتی سال ۶۵۸ هم شروع گردید و هنوز در دنیای اسلام از خلیفه

نشان و نامی نبود. بیبرس پادشاه مصر، احمد ابو القاسم از تخمه عباسیان که از بغداد فرار کرده و از دم شمشیر مغولان رهیده بود، مورد تکریم قرارداد، و پس از آنکه وراثت او در محضر قاضی القضاه (تاج الدین) به ثبوت رسید بالقب المستنصر بخلافت برگزیده شد و نخستین فردی که با او بیعت کرد پادشاه بود و سپس قاضی‌القضاه و بعد مشایخ عمده و آخر سر رجال و اشراف کشور به ترتیب مناصب و درجات با او بیعت کردند (۱۳ رجب سال ۶۵۹ هـ. ق برابر ۱۲ مه ۱۲۶۱ میلادی).» عنوان خلیفه از این هنگام بر سکه‌ها منقوش و خطبه بنام او خوانده شد. روز آدینه ۱۷ رجب او سواره بمسجد رفت، ردائی برنگ سیاه در بر و خطبه خلافت را خواند و رسماً خلیفه مسلمین شد و خلیفه پادشاه را طبق آئینی که در نزد اهل سنت و جماعت ضروری بود، باتشریفات لازمه باعطای خلعت مخلع ساخت و سلطنتش را تصویب نمود و آنرا مشروع جلوه داد. خلافت عباسی از این تاریخ در قاهره تجدید حیات نمود ولی این سمت فقط روحانی صرف بود.

درسده پانزدهم سلطان سلیم فاتح بزرگ عثمانی خلیفه وقت را واداشت که بنفع او از مقام خلافت کناره گیرد و این مقام را بشخص خودش اختصاص داد (۸۸۴ هـ. ق برابر ۱۴۷۹ میلادی.) (۱)

مذهب تشیع از زمان پادشاهان آل بویه معز الدوله و عضد الدوله و سپس چندتن از زمامداران و وزیران و شاهان فارس و در زمان اتابکان و بعد پادشاهان آل اینجو رو بگسترش رفت. احمد معز الدوله یکی از پسران بویه که در سال ۳۳۸ بر تخت سلطنت نشست در ترویج مذهب شیعه اثنی عشری بکوشید و فرمان داد که هرساله از روز اول ماه محرم کارهای دیوانی و کارهای جاری و کسب مردم تا روز عاشورا تعطیل گردد و زن و مرد به تعزیه داری شهادت حضرت امام حسین (ع) و اصحابش بپردازند که این قرار تا این زمان هم باقی مانده است. او درسال «۳۵۱ هـ. ق» امر داد که بر درهای مساجد بغداد لعن بمعاویه و غاصبین حق

(۱)- تاریخ عرب و سلام تألیف سید امیر علی ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی صفحه ۳۹۵

آل‌علی رابنویسند. (۱)

همین‌پادشاه درروزهیجدهم ماه ذی‌حجه سال«۳۵۲ ه . ق» فرمان داد تا شهربغداد را آئین بندی وچراغانی کنند و مردمان لباسهای نـو وفاخرپپوشند و بمناسبت واقعه غدیـرخم واعلام ولایت حضرت علـی (ع) بسرور و شادمانی بپردازند وآنروز را عیدغدیر بنامند. (۲) عضدالدوله بقاع شهدای کـربلا و قبر حضرت علی(ع) را تعمیروبرآنهاگنبد وبارگاه بساخت.

وجود سادات شیرازواحداث بقاع‌متبرکه شاه‌چراغ وسیدمیرمحمدوسید علاءالدین‌برا درحضرت‌رضا(ع)وعلی‌بن‌حمزه‌که دراواخرسده دوم واوائل‌سده سوم هجری‌درشیرازشهیدشده‌انـد، خودشاهـد بارزی‌است براینکه پیروان تشیع درشیراز جمعیت قابل ملاحظه واهمیتی راتشکیـل میدادنـد، بنای نخستین بقعه «علی‌بن‌حمزه» که‌حدود سال«۲۲۰ه . ق»شهیدشده‌به«امیرعضدالدوله‌دیلمی»نسبت میدهندکـه مدفـن علی‌بن بویـه عمادالدوله متوفی ۳۳۸ ه . ق وصمصام الدوله بهاءالدوله‌متوفی ۳۳۸ ه . ق درهمین مکان دانسته‌انـد وبنای شاه چـراغ را به امیراعظم ـ سعید مقرب الدین ابوالمفاخرمسعود بن‌بدر وزیر اتابك ابوبکربـن سعدبن زنگی‌ـقتلغ‌خان که بسال ۶۲۳ ه . ق بتخت سلطنت نشست نسبت میدهند وبقعـه سید ـ علاءالدین حسین راهم ازبناهای همان اتابك میدانند. (۳)

نویسنده‌کتاب شدالازارمعین‌الدین‌جنید شیرازی دراین‌باره مینویسد:

«سیدمیراحمد فرزندموسی فرزندجعفر فرزندمحمد فرزندعلی فرزندحسین فرزنـد علی‌مرتضی کـه خشنودی و درود خدایتعالی بـرهمگی ایشان باد درایام خلافت مأمون‌که برادرش علی‌بن‌موسی‌الرضا (ع) بطوس مسموم گردیدبشیراز آمده همانجا وفات یافت. شخصا ازدیگربرادرانش بخشنده‌تر ومهربان ترمی‌

(۱و۲)ـ فارس نامه ناصری‌ـصفحه۱۷

(۳)ـ اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی از جانب اوکتای قاآن بلقت قتلغ‌خان ملقب گردید و درفرمانها اورا اتابك مظفرالدین‌قتلغ‌خان ابوبکربن‌اتابك‌سعد زنگی‌سلغری‌مینوشتند.

بود. هزار نفر بنده و کنیز در راه خدا آزاد فرمود. بعضی گویند بدرجه شهادت نائل آمد و کسی بر محل قبرش آگاهی نداشت ودرزمان امیر مقرب الدین مسعود ابن بدر (۱) مدفنش ظاهر گردید، وی بنائی عالی بر آن قبر بساخت وبعضی گفته‌اند آنحضرت رادرقبر، صحیح الاعضاء یافتند. زرهی فراخ و دراز برتن وانگشتری که نقش نگین آن (العزت‌لله احمدبن موسی) میبود درانگشت داشت وبهمین نشانی صریح حضرتش شناخته گردید. پس از آن اتابك ابوبکر رفیع تر وبلندتر از آن عمارتی بر آن تربت شریف ساخت. سپس «تاشی خاتون» (مادرشیخ شاه ابواسحق اینجو) که بانوئی نیکوکار وزاهد میبود دستورداد گنبدی رفیع بر آن مرقد منور ساخته‌ومدرسه‌ای باشکوه جنب بقعه بنانهاد(۷۴۴هـ . ق) وقبرخودرا نیزدرجوار آن حضرت تعیین نمود (۷۵۰ هـ . ق).»

وجود ملکه نیکوکار وباایمانی چون تاشی‌خاتون مادرشیخ شاه‌ابواسحق وارادت اوبآل‌علی وحضرت احمدبن‌موسی (شاه چراغ)وبناهائی که براین بقعه اضافه ووقف نمود پیشرفت تشیع را در این قرن درشهرشیراز تأئید مینماید. ابن‌بطوطه جهانگرد مراکشی که درسال ۷۴۸ هـ . ق برای‌باردوم ازشیرازدیدن مینماید درباره بقعه حضرت شاه چراغ وبناهای ملکه تاشی‌خاتون وارادت او باین آستانه مینویسد:

«ازجمله مزارات شیرازمقبره احمد بن موسی برادر علی‌الرضاابن‌موسی بن‌جعفر بن‌محمد بن‌علی بن‌الحسین بن‌علی بن‌ابی‌طالب رضی‌الله عنهم میباشد. این بقعه درنظرشیرازیان احترام تمام دارد ومردم برای تبرك وتوسل بزیارت آن می‌روند.

تاشی‌خاتون مادر شاه ابواسحق مدرسه بزرگ وزاویه‌ای برای این‌مزار ساخته‌که درآن بمسافران طعام‌داده میشودودسته‌ای ازقاریان همواره برسرآن تربت قرآن میخوانند.

(۱)- وزیر اتابك ابوبکر بن سعدبن‌زنگی متوفی به‌سال ۶۶۵ هـ.ق

خاتون شبهای دوشبنه را بزیارت این بقعه میآید. در آن شب قضات و فقها وسادات شیراز نیزدرآنجا فراهم میآیند. شیراز ازجمله شهرهائی است که سید درآن زیاداست ومن از اشخاص موثق شنیدم که عده سادات شیراز، آنها که مستمری دارند هزار وچهارصد و کسری است وبقیت آن عضدالدین حسین نام‌دارند. این‌جمعیت چون دربقعه‌گرد میآیند بختم قرآن میپردازند. قاریان با آهنگهای خوش بقرائت مشغول میشوند وخوراك ومیوه وحلواداده میشود و پس‌ازطعام، واعظ بالای منبرمیرود وهمه این تفصیلات درفاصله بین نمازعصر وشام انجام مییابد. خاتون درغرفه مشبکی که مشرف برمسجداست می‌نشیند، آخرسر هم برسرمقبره چون بر درسرای پادشاهان طبل و شیپور و بوق مینوازند.» (۱)

همین‌ملکه روستای میمند راکه یکی‌ازاملاك بزرگ است وقف بربقعه حضرت شاه چراغ نمودکه هنوزهم علی‌الظاهر از موقوفات آن‌آستانه است، ولی‌متأسفانه ازچهل پنجاه‌سال باینطرف‌ازطرف اشخاص سودجو و متجاوز، تجاوزاتی بحریم این موقوفه شده ودعوی ملکیت مزارع را نموده‌اند وآنهارا تصرف کرده‌اند.

---

(۱)- صفحه ۱۹۴ کتاب سیاحتنامه ابن‌بطوطه-ترجمه‌آقای علی موحد- چاپ تهران-۱۳۳۷ خورشیدی

دکتر ابوالقاسم سلامیان
استادیار دانشگاه پهلوی

(مکتب کبرویه)

اول ـ تحقیق درشرح احوال وسوانح زندگی شیخ نجم الدین کبری مؤسس مکتب کبرویه

چون عارف ربانی «احمدبن عمرخیوه‌ای خوارزمی» مشهوربه «شیخ نجم‌الدین کبری» مؤسس مکتب کبرویه، از اوان جوانی به سیروسیاحت پرداخت، وبحضورعرفای بزرگ رسید، ودراواسط عمربه خوارزم موطن اصلی خویش بازگشت وساکن گردید، و بعداز چندی درفتنهٔ مغول بدرجهٔ شهادت نائل شد، تحقیق دربارهٔ سوانح عمری وی حائزکمال اهمیت وسزاواربودکه درخصوص آن‌عارف بزرگ ومکتب عرفانیش پژوهش کافی‌شود، ازاینجهت تصمیم گرفتم تاحد امکان مدارك ومآخذ رابدست آورم، وپژوهش نمایم. توفیق الهی مرا یاری‌کرد، وبعدازبررسی اسناد متوجه شدم‌که مندرجات آنها دربارهٔ شرح احوال آن «قدوة‌الاولیاء» بویژه دربارهٔ واژهٔ کبری باهم فرق‌دارد، مثلادربعضی ازنسخ خطی واخبارتذکره نویسان بجای واژهٔ کبری، کراء، کبیری وبکری دیده‌شد. علاءالدوله سمنانی ویافعی اظهارداشته‌اندکه واژهٔ کبری مربرط بزمان تحصیلی اوست ومعلمش باولقب (الطامة الکبری) داد، وبمرور زمان واژهٔ الطامة حذف شد، وباوکبری گفته‌اند واین‌لقب مأخوذ ازیك آیهٔ قرآن مجید است. شایدبدین سبب این‌لقب رابه «شیخ‌نجم‌الدین» داده‌اندکه معلم‌وهمدرس‌های اوازاطلاعات علمی وپاسخ سؤالاتش ترس‌داشته‌اند. حسین‌خوارزمی اظهارنظرکرده‌که‌چون‌کبری استعدادپیش‌بینی آینده داشته‌ازاین‌جهت با(الطامة

الکبری) لقب داده‌اند. بعضی از صوفیه عقیده داشته‌اند که وجود او مظهر قیامت عشاق است، و بدین جهت لقب مذکور که یکی از اسامی قیامت الهی است به وی داده شده است، و دکتر «مایر آلمانی» هم در مقدمه‌ای که بر (فوائح الجمال وفواتح الجلال) بزبان آلمانی نوشته، اظهار داشته نمیدانم کدامیك از عقاید صاحبان تذکره درخصوص لقب (الطامة الکبری) که به شیخ نجم الدین داده‌شده، صحیح یا ارجح است. بهرحال لقب او درمیان همگنانش بعنوان کبری معروف‌ بوده است و باحتمال قوی لقب وی کبری و القاب کبراء کبیری و بکری اشتباه است.

ضمناً باید بدین نکته هم توجه داشت که در دورهٔ «نجم الدین» در افریقا نام مرد را هم کبری می گذاشتند و شاید تاکنون هم متروك نشده باشد، مثلاً مسعودی در «مروج الذهب» ازیك پادشاه سیاه زنگی بنام دونگولا کبری بن سرور نامبرده‌ است، و درفرقه بکتایشیه هم مرشد خودرا حضرت کبری می گفتند.

توجیه دیگر اینکه شاید نام مادر «نجم الدین» کبری بوده و اسم او مضاف به نام مادرش شده باشد، چنانکه شاگردش «شیخ نجم الدین دایه» را «ابن دایه» هم خوانده اندولی عقیدهٔ من این استکه چون «شیخ نجم الدین» کارهای خارق‌العاده میکرده پیروانش وی را مظهر قیامت عشاق دانسته، وباگرفتن ترکیب مذکور از قرآن مجید باو (الطامة الکبری) لقب داده‌اند. در خصوص کنیهٔ ابوالجناب (بفتح جیم وتشدید نون) یا ابوالجناب (بضم جیم ونون مشدد) یا ابوالجناب‌ (بفتح جیم ونون مخففه) ازطرف تذکره نویسان وخود «شیخ نجم الدین» اظهار‌ نظرهائی شده است. خودش گفته: «اوقاتیکه دراسکندریه تحصیل حدیث میکردم یك شب حضرت پیغمبر را بخواب دیدم که باشخص دیگری پهلوی من نشسته‌ بودند، باپیامبر صحبت کردم وقتی حرفم پایان یافت آن حضرت ازمن خیلی ستایش کرده فرمود شبها قرآن بخوان وروزها حدیث فراگیر، من ازرسول اکرم استدعا کردم تا کنیه‌ای بمن عطافرماید، فرمود ابوالجناب کنیهٔ تو می باشد.»

دکتر «مایر آلمانی» درمقدمه‌ای که بر «فوائح الجمال» نوشته اظهارداشته شایدآن کنیه را بدین سبب پیامبر اسلام بـه «نجم الدین» داده تاازاین دنیا دوری جویـد، و بآن دنیا نزدیك شود و در «لغت‌نامه دهخدا» هم نوشته‌شده باوجودیکه بین مردم لقب «نجم الدین» بصورت «ابوالجناب» یا ابـوالجناب» معروف می‌باشد ولی «ابوالجناب» ارجح است. شاید علاوه بر کنیه مذکور قبلا کنیه او «ابوعبدالله» بوده است، زیرا دریکی از رسالاتش به «ابوعبدالله» معرفی شده وهمچنین خونساری در «روضات الجنات» ازقول خود شیخ لقب او را قبل از رؤیای مذکور «ابوعبدالله» دانسته است. درخصوص مولد او که خیوه است دربعضی از تذکره‌ها بجای خیوه‌ای خیوه‌قی ثبت شده و شیخ در تاریخ ۵۴۰ در آنجا بدنیا آمده است. مدت عمرش بنابنوشتهٔ «امیر-علیشیر نوائی» و «امین احمد رازی» ۷۰ و بگفته «ادوارد براون انگلیسی» ۸۰ سال میباشد. شیخ برای مطالعه و تعلم حدیث سیاحت کرد. واز شرح حالیکه نویسندهٔ نسخه خطی کتابخانهٔ ابراهیم پاشا برای او نوشته چنین برمیآید که وی به نیشابور، همدان، اصفهان، مکه واسکندریه مسافرت کرده ودرمجالس درس «ابوالمعالی فراوی، حافظ ابوالعلا، ابوالمکارم احمد بن محمد اللبان، ابوسعید خلیل بن بدرالرازانی، ابوعبدالله محمد بن ابی لکبرا الکیزانی، ابوجعفر احمد بن نصر الصیدلانی، مسعد بن-منصور ابومحمد المبارك بن طباخ، ابوضیاء بدر بن عبدالله الحدادی» تحصیل علوم شرعی و نظری وحدیث کرد و نیز درمحلهٔ سرمیدان تبریز کتاب (شرح السنه والمصابیح) را نزد «عمدة الدین ابومنصور بن سعد ملقب به حفده» خواند. شیخ علاوه بر تحصیل علوم شریعت به عرفان علاقه مندشده، وشروع به سیروسلوك کرده است، وخود کبری درکتاب «فوائح الجمال» نوشته درکودکی حالتی نظیر خلسه داشته‌ام. سمنانی وجامی به غلط حالت خلسه مانند کبری را رؤیا دانسته‌اند، ولی دکتر «مایر آلمانی» هم درمقدمه «فوائح الجمال» اظهارداشته کبری به عالم خلسه فرو میرفته است. مدارك متقنی دردست نیست که تعلم حدیث بعدها برای کبری ناخوشایند شده باشد، بدلیل اینکه پیغمبر درعالم خواب مطالعات کبری را درخصوص فراگرفتن حدیث

مورد ستایش قرارداد، وبه‌استناد یك یادو دلیل نقلی نمیشود قبول کرد که نجم‌الدین ازمطالعه حدیث پشیمان‌شده باشد، کبری استعداد وشایستگی وزمینهٔ عرفان را حین فراگرفتن حدیث داشته‌است وترك تعلم‌حدیث وتغییرمسلك اوبهیچوجه‌دلیل قطع رابطهٔ معنوی وی با گذشته نیست بلکه‌این تغییرروش برای گسترش انگیزهٔ روحی ورفع ابهام‌ازدرون اوبوده‌است. دکتر«مایر آلمانی» درمقدمه «فوائح الجمال» نوشته‌برای‌من‌فقط یك مشکل‌وجود دارد وآن‌اینستکه نمیدانم‌چه‌وقت نزدچه‌کسی‌تصمیم به تغییرمسلك گرفته ولی‌جامی‌در«نفحات‌الانس» نوشته‌کبری در۳۵ سالگی عرفان را انتخاب کرده است‌واگر« نجم‌الدین» در۳۵ سالگی تغییرروش‌داده باشد، بایستی‌در۵۷۳ یا۵۷۵ وی‌به مسلك عرفان گرائیده خدا را ازراه طریقت ودیدهٔ عرفانی‌شناخته‌باشد. بهرحال‌جذبهٔ حق‌سیروسلوك‌اوراسریع کرد، ودرعالم عرفان تکامل‌یافت، بطوریکه بانگاههای شگفت‌انگیز، دیگرانرا تحت تأثیرقرارمیداد، وبمقام‌پیرومرشدمیرسانید، وازاینجهت باولقب‌شیخ‌ولی-تراش‌دادند.

درتذکره‌ها ثبت شده‌است که درموقع حملهٔ مغول‌سردارتا تاربه احترام شیخ برای‌اوپیام‌فرستاد تا مولد خود راترك کند ودرامان باشد، کبری نپذیرفت وپاسخ داد هفتاد سال‌بامردم تلخ‌وشیرین‌روزگاررا چشیدم، دورازانصاف‌است که درموقع نکبت آنهارا ترك‌کنم، میمانم وشهید میشوم، و به شهادت افتخار میکنم، وی به‌آرزویش‌رسید، ودرتاریخ ۶۱۸ هجری بدرجهٔ افتخارآمیزشهادت نائل‌شد.

دوم : پیران ومرشدان شیخ نجم‌الدین کبری

۱ـ «شیخ عماریاسر» که پیروطریقت معروف کرخی بوده است. کبری در کتاب «فوائح الجمال» اورا مرشد خود معرفی کرده است. دکتر«مایر آلمانی» درمقدمهٔ‌کتاب مذکور«صوم‌القلب بهجة‌الطایفه» راازآن عماریاسردانسته.

۲ـ شیخ اسمعیل قصری که خودش پیرو کمیل بن زیاد «نخعی» بوده و کبری خرقهٔ اصلی را از او گرفته است.

پیران دیگر او «شیخ روزبهان کبیر کارزرونی مصری» و «بابا فرج‌ تبریزی» هستند.

«شیخ نجم الدین» خرقهٔ تبرک را از «شیخ اسمعیل قصری» و علم خلوت را از «عمار یاسری» و دانش طریقت را از «روزبهان کبیر مصری» گرفت.

سوم ـ مریدان و پیروان مبرز مکتب کبری:

شاگردان و پیروان مبرز مکتب او که مستقیماً از خود و یا شاگردانش تعلیم‌ یافته عبارتند از:

«شیخ نجم الدین رازی» معروف به «ابن دایه» صاحب «مرصاد العباد» و «تفسیر بحر الحقایق» ـ «شیخ سعد الدین حموی جوینی» صاحب رسالاتی که مهمترین آنها «سجنجل الارواح» و «محبوب الاولیاء» است «شیخ مجد الدین بغدادی» صاحب کتاب «تحفة البرره فی اجوبة مسائل العشره» ـ «بابا کمال جندی» ـ «شیخ رضی الدین‌ علی لالا» ـ «شیخ سیف الدین باخرزی» صاحب «وقایع الخلوه و وصیة السفر» «ـ شیخ‌ جمال الدین گیلی» ـ بهاء الدین ولد» پدر مولانا جلال الدین و «شیخ فرید الدین عطار‌ نیشابوری» که از مریدان «شیخ مجد الدین بغدادی» بوده و از نجم الدین کبری تعلیم یافته و مهمترین آثارش «تذکرة الاولیاء» و «منطق الطیر» و دیوان اشعار است. مرحوم استاد سعید نفیسی در کتاب «جستجو در احوال عطار» نوشته است از سلسله کبرویه بوده و نوشتهٔ «خزینه الاصفیاء» و «سفینه الاولیاء» و «طرائق الحقایق» را در خصوص اویسی بودن عطار رد کرده است.

ضیاء الدین ابو الحسن مسعود بن شیرازی ـ امام الدین داود بن محمد ـ ابو‌ القاسم عمر بن فخر الدین ـ بهاء الدین زکریا مولتانی ـ عبد العزیز بن هلال ـ احمد‌ بن علی تقوری ـ مؤید بن یوسف صلاحی ـ علی بن محمد ـ عمر بن عبد الله برادرزادهٔ

شیخ نجم الدین کبری .

حمدالله مستوفی وحسین خوارزمی مریدان کبری رافقط دوازده ولی جامی ودیگران شصت نفردانسته‌اند.

چهارم :

آثارعرفانی شیخ نجم الدین کبری که بزبان عربی نوشته است :

۱ـ تفسیرقرآن بنام (عین الحیات) که ناتمام ماند وبعداً دو نفرکاراو را ادامه دادند، یکی «نجم الدین دایه» شاگرد ومرید «شیخ نجم الدین کبری» که از آیه ۱۹ ازسوره ۵۱ شروع وتا آیهٔ ۱ ازسوره ۵۳ تفسیر کرده ودیگر «علاءالدولهٔ ـ سمنانی» که از آیهٔ ۲ ازسوره ۵۳ شروع کرده وتاآخرعمرتفسیرخود را ادامه ـ داده‌است. «نجم الدین دایه» تفسیرخود را (بحرالحقائق والمعنی فی تفسیرسبع ـ المثانی) نام گذارده ونام کسانی دیگرهم بجای «علاءالدولهٔ سمنانی» برده شده است که کار تفسیر کبری را ادامه داده‌اند. تفسیر کبری دریکی از کتابخانه‌های شوروی است .

۲ـ رسالهٔ (الاصول العشره) درمجموعه‌های خطی اهدائی آقای مشکات بدانشگاه تهران که در کتابخانهٔ مرکزی به شماره‌های ۸۸۱ ـ ۸۷۱ ـ ۱۰۳۸ ودر کتابخانهٔ آقای فخرالدین نصیری امینی تهرانی به شماره ۸۵۲ تحت عنوان (رسالة فی التصوف) بنام «شیخ نجم الدین کبری» ثبت شده است. این رساله در خصوص کوتاهترین راه بسوی خدا وآن شامل ده‌اصل : توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ذکر، توحید، صبر، مراقبه، رضا میباشد واین رساله ازسایر آثاروی معروفتراست.

۳ـ هدایة الطالبین ـ درتذکره‌ها بنام کبری ثبت‌شده ولی نسخه‌ای ازآن بدست نیامد .

٤ـ رسالهٔ بزرگ بی‌عنوان درپنجاه فصل که درچهل وپنج فصل آن از احوال ومقامات بحث کرده وبیشتردربارهٔ توبه، ورع، زهد، صبر، رضا، توکل،

خوف، تفکر، صمت، تواضع وتهجد بحث نموده وپنج فصل آن درخصوص رؤیاها وواقعات عجیب می باشد ودر آخر درباره واژهٔ صوفیه، وقت، نفس، قلب و روح بحث کرده است.

۵ ـ رسالة الهائم الخائف من لومة اللائم بقلبه الهارب ـ دریك مجموعه خطی کتابخانه مجلس شورایملی به شماره ۵۹۸ ثبت شده و دراین رساله دربارهٔ طهارت، خلوت، دوام سکوت، دوام صوم، دوام ذکر، تسلیم، نفی الخواطر، ربط القلب بشیخ، محافظت ازغلبه نوم، رعایت اعتدال درطعام ونوشیدنی وارشاد برای تسلیم بحث کرده است وهریك بایك آیه قرآن یاحدیث شروع میشود واز هشت اصل از ده اصل کبری «نجم الدین دایه» در «مرصاد العباد» و «شاه نعمة الله ولی» در رساله «خلوت» خود استفاده کرده اند.

۶ـ رسالهٔ خلوت ـ درتذکره ها این رساله از آن کبری دانسته شده است ولی نسخه ای از آن بدست نیامد امازکریای قزوینی درآثارالبلاد ازاین رساله تعریف کرده، وازفصل هفتم آن چنین نقل کرده است که شیطان میخواهد کبری را براه خود سیردهد، خونساری هم ازاین رساله بسیارستایش نموده ومعصوم علیشاه نیزتعریف جامعی از آن کرده است وخودکبری این رساله را (رسالة السائرالواجدالی ساترالواحد) نام نهاده بعداً شخص ناشناسی این رساله رابه اسم (رسالة النجاة من شر الصفات) چاپ نموده وآن شخص دیباچه خودش رابجای دیباچهٔ کبری گذارده است.

۷ـ رسالة فی السلوك ـ درفهرست کتابخانهٔ آقای فخرالدین نصیری امینی تهرانی ثبت شده ومباحث آن دربارهٔ، شریعت، طریقت وحقیقت است ودراین رساله شریعت را مثل کشتی، طریقت را مانند دریا وحقیقت را بسان در و مروارید می بیند.

۸ـ رسالهٔ ستایش فقرـ درتذکره ها بنام وی ثبت شده ولی نسخه ای از آن بدست نیامد.

۹ـ فـوائح الجمال وفـواتح الجلال ـ درمجموعهٔ خطی کتابخانـه مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۵۹۸ به ثبت رسیده ودکتر «مایر آلمانی» آنـرا تصحیح و بزبان آلمانی تصدیـر کرده، وبچاپ رسانیده ودونسخه چاپی آن درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وملی به شماره‌های ۳۱۷۵ ـ و ۱۷۵۲ به ثبت رسیده‌است.

عنوان این کتاب درنسخ خطی مختلف است، در نسخهٔ فیض‌الله به شمارهٔ ۲۱۳۵ فواتح الجمال وفوائح الجلال ودرنسخهٔ فاتح به‌شمارهٔ ۲۷۵۹ ودرکتابخانهٔ وین به‌شماره ۱۸۹۷ فـواتح الجمال وفـوائح الجلال ودرنسخهٔ خصی کتابخانـه مجلس شورایملی فوائح الجمال ثبت شده و درنسخه ایاصوفیه به شماره ۴۸۱۹ اصلاًیاءِ واژهٔ فوائح نقطه ندارد وکاتب چلپی فواتح الجمال نوشته و نورالدین- جعفر بـدرخشی نـویسندهٔ خلاصة المناقب وعلی‌همدانی وجامی ازنوشتهٔ حسین- خوارزمی استفاده‌کرده فواتح الجمال ثبت نموده‌اند.

۱۰ـ منهاج السالکین- درمجموعهٔ خطی‌وچاپی کتابخانه ملی آقای‌ملك‌در تهران‌به شماره ۴۲۶۷ و ۹۲۳۰ ودرکتابخانهٔ مجلس شورایملی‌هم چاپی آن به شماره ۷۸ ـ ۲۲۰ ثبت گردیده ولـی درمجموعه خطی‌شماره ۴۳ کتابـخانهٔ آقای فخرالدین نصیری‌امینی‌تحت عنوان(منهاج السالکین ومعراج الطالبین) ونیزدر مجموعهٔ خطی شمارهٔ ۲۰ همین کتابخانه تحت عنوان (رسالهٔ میزان‌العمل)ثبت شده‌است.

این‌رساله حاوی‌بیان منازل وطریق سیرالی‌الله است.

۱۱ـ متن‌عربی‌رساله مفقود شده، تصنیف‌شیخ‌نجم‌الدین کبری قبل‌ازفقدان باعنوان رساله معرفت بفارسی شرح داده شده‌است.

۱۲ـ اجازه‌نامه‌عربی‌درمجموعه‌خطی‌شماره ۸۵۲ کتابخانه آقای‌فخرالدین نصیری‌امینی ثبت‌شده واین اجازه نامه را «نجم‌الدین» به شاگردش « سعدالدین محمدبن‌مؤیدالحموی» داده‌است.

۱۳ـ سه‌صفحه اجازه‌نامه عربی‌ازاجازه‌نامه عربی وفارسی‌که نجم‌الدین

به «شیخ رضی الدین علی لالا» داده است.

پنجم ـ آثار عرفانی کبری بزبان فارسی :

۱ـ رساله السائر الواجد الی السائر الواجد الماجد ـ چون موضوعاتیکه دراین رساله تقریر گردیده بامتن رساله عربی که گفته شده این ترجمه آنست فرق دارد بنابراین بایداین را اثر فارسی دیگری از کبری دانست.

۲ـ رساله‌ای تصنیف شیخ نجم الدین کبری تحت عنوان «آداب المریدین من کلام شیخ نجم الدین الکبری» در کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست که ازروی آن فیلم برداری شده ودر کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۷۷۴ ثبت شده است.

دراین رساله تمام آداب ورسوم احترامی که یك صوفی باید رعایت کند نوشته شده است.

۳ـ یك رسالهٔ کوچك بی عنوان درچهارفصل راجع بروح، آداب خورش و پوشش، مجاهده بانفس وطرز تفکردربارهٔ خدا نوشته است.

۴ـ رسالهٔ فارسی میعادالصدق

۵ـ یك صفحه اجازه‌نامه فارسی همراه بااجازه نامه فارسی وعربی بعنوان شیخ رضی الدین علی لالا

ششم :

نثر واشعار عرفانی نجم الدین : باستناد آثار نثری عربی نویسنده‌ای زبردست بوده ومعانی عالی عرفانی را بنثرزبان تازی بخوبی تقریر کرده وفقط یك قطعه شعرعربی ازآن وی درآخررسالهٔ منهاج السالکین ملاحظه شدکه بیت اول آن نقل میشود:

نصحتکم یا اخوانی کلکم لا تنظر وافی زی تلبیس

ونیزبه سبك قرن هفتم غزل، رباعی وفرد عارفانه فارسی سروده‌است ازجمله

اینکه درمجموعهٔ خطی شماره ۲۳۱ متعلق به کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی رسالهٔ فارسی میعادالصدق از آن شیخ نجم‌الدین کبری ثبت گردیده ودرمتن آن چهارغزل درج شده است که دوتابامطلع ومقطع زیرمحققاً متعلق به کبری میباشد:

مرغان اوهرآنچه ازآن آشیان پرند　　پس بیخودند جمله وبی بال وبی پرند
نجما چوخاك پای سرکویشان شدی　　امیدوار باش که ایشانت هم برند

* * * * * *

دعوی عشق جانان درهردهان نگنجد　　وصف جمال ورویش درهرزبان نگنجد
نجما حدیث وصلش زنهار تانگوئی　　کان عقل درنیابد واندر دهان نگنجد

* * * * * *

وهمچنین درتذکره‌های: کعبه عرفان عرفات، عرفات العاشقین، ریاض-الشعراء، خلاصة الافکار، مجالس العشاق، ریاض العارفین، آتشکدهٔ آذر، تاریخ گزیده، هفت اقلیم، ریحانةالادب، مجمع الفصحا، خیرالبیان، مجموعهٔ خطی شمارهٔ ۵۹۸ کتابخانه مجلس، مجموعه خطی شماره ۸۵۲ متعلق به آقای فخرالدین نصیری امینی ومیعاد الصدق خود نجم‌الدین کبری ۵۵ رباعی و ۸ فرد بنام اوثبت شده است. اینك یك رباعی ویك فرداز آنها نقل میشود:

زآن باده نخورده‌ام که هشیارشوم　　آن مست نبوده‌ام که بیدار شوم
یك جام تجلی صفات توبس است　　تا از عدم و وجود بیزار شوم

* * * * * *

فراز کنگرهٔ کبریاش بازانند　　فرشته صید پیمبر شکار سبحان گیر

عزیز شعبانی

سازهای موسیقی ملی ایران ورابطهٔ آنها باسازهای غربی

بسیار خوشحالم از اینکه فرصتی روی داده‌است تا دربارهٔ این موضوع که بسیار مورد علاقه من است وسالیان دراز دراین باره به تحقیق پرداخته‌ام مطالبی باستحضار دانشمندان ومحققان محترم برسانم.

البته این موضوع بسیار مهم است، وبحث دربارهٔ آن مستلزم زمان زیادی است، مثلا اگر من بخواهم سیر تکاملی رباب ورابطهٔ آنرا باویلن بیان کنم، لازم است سازهای ملی مانند رباب، قیچك، کمانچه وساز غربی ویلن را مورد بحث وگفتگو قرار بدهم. بدیهی است انجام این امر از حوصله بیست دقیقه وقت معین شده برای ایراد سخنرانی بیرون است. ولی من این مسأله را بسادگی حل کردم، بدینمعنی که عرایض خودرا بطور خلاصه بیان می کنم وبرای اطلاع بیشتر، درباره سازها بعداز پایان جلسه بهریك ازحضار محترم یك جلداز کتاب سازهای ملی راکه چندی قبل نتایج تحقیق خودرا در آن چاپ ومنتشر ساخته‌ام بعنوان یادبود تقدیم میدارم. بدیهی است بامطالعهٔ کتاب مزبور، محققان محترم بیشتر با نظریات اینجانب آشنائی پیدا خواهند کرد ودرصورت لزوم در پاسخ سؤالات احتمالی نیز توضیحات کافی داده خواهد شد.

موسیقی همیشه مورد توجه بشر بوده‌است، زیرا بدان نیازمند است. این نیاز درطول تاریخ روزافزون گشته وبرای استفاده از آن درموارد گوناگون تلاش فراوان بعمل آمده است. ازاهم مواردی که ازموسیقی استفاده شده‌است می توان رزم، بزم ومذهب را نام برد.

درایران نیز همیشه موسیقی رزمی و بزمی و مذهبی گاهی درخفا و گاه بطور آشکارا مـورد استفاده قـرار گرفته است. هرچه درزمینهٔ علم و نغمات موسیقی پیشرفت حاصل گشته نیاز بیشتری به سازهای جدید و کامل‌تر احساس شده است.

باتوجه به سازهای زیادی که درایران باستان وجـود داشته، این مسئله از نظر بین‌المللی اهمیت خاصی پیدا کرده است.

دریکهزار سال گذشته اروپائیان تحول زیادی درموسیقی علمی، عملی و حتی سازها بوجود آوردند ولی بجرأت می‌توان گفت که تقریباً همه سازهای امروزی خودرا بااستفاده ازسازهای ملی ما تهیه کرده‌اند.

اروپائیها برای اجرای سویت‌های خودعودراکه درمشرق زمین بخصوص ایران متداول بـود، انتخاب نموده وبنام لـوت (LUTH) صدها سال مورد استفاده قراردادند. سپس بطنبورروی آورده، ودراجرای آهنگهای خود از این ساز نیز حداکثراستفاده راکردند.

اینجانب دراثر تحقیق چندساله موفق گردید اسامی ۲۰۰ سازملی را از کتب ادبی، تاریخی، ومذهبی و حتی منابع دیگر استخراج نموده برای۱۲۶ساز، مختصر-شرحی نیزبنویسد که درکتاب «سازهای ملی» تألیف نویسنده منعکس شده‌است.

درگذشته، هرکدام ازاین‌سازهاکه‌دارای‌ارزش علمی و تکنیکی بوده‌است. بیشتر مورد توجه خارجیان قرارگرفته، ومصمم بتقلید ویاتکمیل آن گشته‌اند. در-نتیجه سازهای بهتری بوجود آورده‌اند که بعنوان‌مثال نمونه‌هائی از آنها بشرح زیر ذکرمیگردد:

۱- رباب- سابق‌براین رباب راباکمان (آرشه) می‌نواختند، این ساز ملی که دارای‌هفت شکل بود، تدریجاً تبدیل بـه قیچك گردید سپس کمانچه را نیزاز روی قیچك ساختند تاسرانجام ایتالیائـی‌ها درسال ۱۵۶۰ میلادی با استفاده از ساختمان قیچك و کمانچه ساز آرشه‌ای بنام ویلن را بـوجود آوردند کـه شاه-موسیقی نامیده شد.

۲- ارغنون- یکی دیگر از سازهای ملی قدیمی ما ارغنون است که دارای لوله‌های صوتی می‌باشد و با دمیدن در آن، بوسیله هوا بصدا درمی‌آید. اروپائیان ارغنون را تکمیل کرده، بنام ارگ نخست در کلیساها مورد استفاده قرار دادند، و سپس بشکلهای مختلف تهیه کرده، برای فروش ببازارهای جهان عرضه داشتند. ناگفته نماند که امروزه ارگ‌های برقی جای ارگ‌های قدیمی را گرفته و بعنوان یکی از مهمترین سازها در ارکسترهای جاز نیز بکاربرده میشود.

۳- سنتور- این ساز بیش از همه سازها مورد توجه خارجیان بوده‌است، بطوریکه امروز در نقاط مختلف جهان ده نوع سنتور معمول است که اسامی آنها بدین قرار میباشد:

۱- سنتور ایرانی، ۲- سنتور کشمیری، ۳- سنتور ترکی، ٤- سنتور چینی (موسوم به کین)، ۵- سنتور فرانسوی (بنام پانتالئون)، ٦- سنتور رومانی (بنام سیمبال)، ۷- سیاوفون، ۸- تیمپانون، ۹- متالوفون (این سه نوع آخری در بعضی از کشورهای اروپا متداول است.) ۱۰- سنتور روسی (این ساز که گوسلی نام‌دارد تقریباً شبیه چنگ میباشد.) اروپائیها بااستفاده از ساختمان کلی سنتور، سیمهای موجود درداخل کلاوسن و چکش‌های مربوطه را تهیه کردند، و با استفاده از ساختمان ظاهری ارغنون وارگ وضع کلاویه و ساختمان ظاهری کلاوسن و پیانو را بوجود آوردند. بدیهی است ساز پیانو سیر تکاملی داشته تا بوضع امروزی درآمده‌است.

۴- عود وطنبور- بعد از اینکه صدها سال در اروپا از سازهای ملی، موسوم به عود و طنبور استفاده کردند سرانجام با تغییر شکل دادن آنها، سازهای مشابه و جدیدی بوجود آوردند، که اهم آنها عبارتند از: گیتار، ماندولین، بائنجو، بالالیکا و دومرا.

۵- چنگ - این ساز که شعرای پارسی گوی بکرات از آن دراشعار خود نام برده‌اند، مراحل گوناگون داشته، تا بنام چنگ یکی از بهترین سازهای ملی در-

آمده است.

باوجود اینکه امروزه درایران سازی بنام چنگ معمول نیست، ولی سابق براین همه نوازندگان بخصوص در زمان ساسانیان و سامانیان باآن آشنائی داشته‌اند، وازبهترین وکامل‌ترین سازآن دوره بشمار می آمده است.

از نکیسا در دوره ساسانیان و رودکی درزمان سامانیان بعنوان بهترین نوازندگان چنگ میتوان نام برد.

بزودی چنگ ازطریق مصر باروپا کشانده شد، وآنها بااستفاده‌ازساختمان چنگ، سازی گران قیمت وجالب تهیه کردند که امروزه بنام هارپ درارکسترهای سنفونیك جهان مورداستفاده قرارمیگیرد.

٦- سازهای بادی- اروپائیان بااستفاده ازنی هفت بند، کلارنت رابوجود آوردند که ما آنرا قره‌نی مینامیم وبااستفاده ازساختمان کرنا سازی بنام کرنه-(Cornet) ساختند وباتقلید ازسرنا، سازی ظریف وخوش صدابنام اوبوا تهیه کردند که ازبهترین سازهای مورد استعمال ارکستر سنفونیك است.

بطوریکه ملاحظه فرمودید سازهای ملی ما ارتباط بسیارنزدیك باسازهای غربی دارند، وبنظرمن درکشورهای اروپائی نمیتوان سازی یافت که آنراازروی سازهای شرقی نساخته باشند. کشورپهناورایران باستان قسمت بزرگی ازسرزمین‌های شرق وخاورمیانه راتشکیل میداد، لذا بجرأت میتوانیم بگوئیم که مبداء بیشترسازهای موجود درمشرق زمین ازآن ایران باستان بوده است.

سیروس شفقی
ازدانشگاه اصفهان

ایلات امروزی ایران

گرچه آمار صحیح ودقیقی درباره جمعیت ایلات ایران در دست نداریم ولی ازروی قرائن میتوان حدس زد که درحدود ۳ تا ٤ میلیون نفر از ساکنین کشورما دارای زندگی ایلاتی ونیمه ایلاتی هستند. منظور از نیمه ایلاتی دسته هائی از مردم هستند که مدتی از سال درمساکن ثابت ودهات، وبقیه آنرا درچادرهای خود بسر میبرندو ایلات یا ایلات کامل به گروههائی اطلاق میشودکه تمام مدت سال را درچادرهای خود بسرمیبرند. ازبررسی جمعیت کل ایلات این نتیجه حاصل میگرددکه تقریباً $\frac{1}{6}$ تا $\frac{1}{7}$ مردم ایران دارای زندگی ایلاتی هستند. این نکته قابل ذکر است که از این جمعیت تعداد کمی زندگی کاملا ایلاتی دارند وبقیه بصورت نیمه ایلاتی زندگی میکنند.

طبق گزارش مرکز آمار ایران که جمعیت متحرك این کشوررا درسال ۱۳٤۵ معادل ٦٤۰/۰۰۰ نفر اعلام داشته است، باحتمال بسیار قوی همان ایلات کامل ایران هستندکه تمام ۱۲ ماه سال را در چادرهای خود بسر برده دائما در حال کوچ هستند.

هر ایل درسرزمین معینی زندگی میکند که بر اصل سنت وقراردادهای دیرین و قدیمی بآنها استوار است.

زمینهائی که عشایر دراختیار دارند، ازدو منطقه گرمسیری، وسرد سیری، تشکیل گردیده است. محل گرمسیر برای زندگی زمستانه که اغب درمناطق جلگه‌ای ودره‌های مخفوظ، وسردسیر برای زندگی تابستانه که مناطق کوهستانی ومرتفعات راتشکیل میدهند مورد استفاده قرارمیگیرد، واین عمل را ییلاق وقشلاق کردن نیز میگویند که ازدولغت ترکی تشکیل گردیده است، چنانچه ییلاق یعنی تابستانه واز

لغت یای بمعنی تابستان گرفته شده، وقشلاق که بمعنی زمستانه است ازلغت قش بمعنی زمستان گرفته شده است.

پس محل ییلاق وقشلاق دسته های مختلف ایلات ایران کاملا مشخص ومعین است، وکمتر گروهی یافت میشود که فقط محل قشلاقشان براثـرضعف پوشش گیاهی فرق کند، ولی ییلاق آنها اغلب ثابت ومشخص است.

تاریخ کوچ ایلات نسبت به موقع جغرافیائی قشلاق وییلاق آنهافرق میکند، ولی اغلب کوچ آنهااز چراگاههای زمستانه بمراتع تابستانه ازاوایل فروردین تا اوایل اردیبهشت ماه وحرکت آنها ازییلاق به قشلاق ازاوایل شهریورتا نیمه اول مهر ماه صورت میگیرد، وتابع رشد ونموپـوشش گیاهی هرمنطقه است. حرکت و کوچ ایلات سابقاً با اجازه خوانین انجام میگرفت، ولـی امروزه بعضی ازایـن گروهها زیر نظر رئیس انتظامات که ازطرف ژاندارمری تعیین میشود بچنین کاری مبادرت میکنند، وحتی تمام اعمال آنها بوسیله افسر انتظامات ایل کنترل میگردد.

ایلات ایران ازچراگاههای تابستانه خویش ممکن است تا ارتفاع ۳۵۰۰ متری درگـرمترین ماههای سال استفاده نمایند وبهترین مثال برای این موضـوع در ایل قشقائی کوه دنا میباشد، ولی ارتفاع مراتع زمستانـه آنها از سطح عمومی دریاها کاملا متغیر بوده ولی برای ایلات استان فـارس ارتفاع ازسطح دریـا را بـطورمتوسط از ۶۰۰ تا ۸۰۰ مترمیتوان تعیین کـرد. بایـد دانست کـه عامـل مهم جغرافیائی که درتمام شئون زندگی ایلات تأثیر کامل دارد، پوشش گیاهی است، بطوریکه همین امر گروههای مختلف ایلات را مجبورمینماید که درفصل تابستان مناطق جلگه‌ای راکه براثر شدت گرما خالی ازپوشش گیاهی است تـرك کرده، و به ییلاقهای خود که درارتفاعات قرارگرفته وپوشش گیاهی بیشتری دارند روی بیاورند، واین رفت وآمد صرفاً بمنظورجستجوی علوفه ومرتع بوده، وچنین کاری ازمشخصات اصلی دسته های مختلف ایلات میباشد.

همچنین لغت ایل درزبان اروپائی، « Nomade » گفته میشود که اززبان یونانی

گرفته شده وبمعنی چرانیدن وکسانی که درجستجوی مرتع میباشند آمده است، وبزبان فارسی ازبان مغولی واردشده که بجای اسم وصفت بکارمیرود، ومعنی دوست ویار وهمراه وقبیله میدهد.

شعاع رفت وآمد ایلات ایران متغیربوده وبین ۵۰ تا ۵۰۰ کیلومترمتغیراست.

از ایلات مهم ایران که فاصلهٔ ییلاق و قشلاق آن زیاد است میتوان ایل قشقائی را نام‌برد که قشلاق آن درجنوب شیراز وییلاق آن در جنوب اصفهان است. اکثر ایلات ایران درچندسال اخیردهات وقصباتی را بوجود آورده‌اند که درآنها زندگی میکنند، ولی باوجود این، نیمی ازسال را درچادرهای‌خود بسرمیبرندکه باین عده نمیتوان افراد ده‌نشین اطلاق کرد، زیرا کیفیت زندگی آنها خواه ازنظراقتصادی وخواه ازنظراجتماعی باافرادساکن وده‌نشین‌واقعی کاملا فرق میکند.

براثر بالارفتن سطح معلومات افراد ایلاتی ودرصد افزایش با سوادان، بعضی ازآنها اززندگی عشایری که کوچ وحرکت دائمی است دست‌کشیده بزندگی روستائی و ده‌نشینی و ترانس هومانس‌پرداخته‌اند. درزندگی ترانس‌-هومانس مساکن ثابت است ودامها درفصل سرد ازطویله استفاده میکنند. شاید عامل دیگری نیز دراسکان این افراد مؤثرباشد و آن دست‌کشیدن از اقتصاد متزلزل دامداری وپاگذاشتن به‌اقتصاد ثابت واستوار کشاورزی است. ویااینکه با اسکان خویش بتوسعه هردو پرداخته‌اند و زندگی ترانس هومانس را پیش‌-گرفته‌اند.

درمورد مذاهب ایلات باید گفت که‌ایلات‌ایران‌صددرصد پیرودین‌اسلام میباشند و مذهب آنها شیعه ویا سنی است، ولی دربین آنها طوایف مشخصی وجود داردکه‌بعضی ازافرادآنهاسنی وبرخی‌شیعه‌هستند، مانند قاجارها، کردها. اقلیت بسیارکمی نیز علی اللهی وگروهی شیطان‌پرست هستندکه درغرب این سرزمین زندگی میکنند.

ازنظراداره امور، ایلخان مسؤول اصلی شناخته میشود که مقام او موروثی بوده وازپدر به پسرارشد به ارث میرسد. اداره ایل سلسله مراتبی دارد که بالاترین آن ایل بیگ یا رئیس ورهبرایل میباشد. دربعضی مواقع اگرخان شخص نالایقی باشد امکان برکناری اوازاین مقام وجود دارد ولی بهرحال قدرت اقتصادی ونفوذ اجتماعی ازشرایط اصلی واساسی بقای وی دررأس ایل است.

درمورد خوانین ایلات بایدمتذکرشدکه بعدازجنگ بین الملل دوم کم کم ازقدرت ونفوذ آنهاکاسته شده، بطوریکه امروزه صاحب هیچگونه قدرت سیاسی واجتماعی نیستند.

کردهاکه درمنطقه شمال غربی ایران زندگی میکنند، ارتفاعات آذربایجان وکرمانشاهان محل ییلاق آنهاست ودره دجله فرات وسایردره هائیکه بادگیر نباشند و دارای زمستان‌های ملایمی هستند محل قشلاق آنها را تشکیل میدهد.

ایل بختیاری درچهارمحال بختیاری وقشقائیهای ترك زبان درارتفاعات شمالی فارس وجلگه‌های جنوبی آن بسرمیبرند.

درفارس وخوزستان به گروهی ازایلات برمیخوریم که بنام کعب (کعاب) نامیده میشوند وباحتمال قوی درقرن ۱۶و۱۷ میلادی اززمان پادشاهی شاه عباس کبیرازنجد به ایران آمده‌اند. بلوچهادرحاشیه خلیج فارس وبحرعمان وسیستان و بلوچستان زندگی میکنند. درخراسان به گروههای ایلی افغان وکرد و عرب برمیخوریم. درشمال آن منطقه دسته‌های ترك زبان را مشاهدهٔ مینمائیم، ازقبیل افشارها وقاجارها که دراواخرقرون وسطی به این نواحی آمده‌اند وترکمن ها اززمانهای نزدیك به زمان ما درمناطق غربی خراسان وگرگان اقامت گزیده‌اند.

مطالعات تاریخ ایران نشان میدهد که ایلات در سیاست داخلی کشور دارای نفوذ بوده ونقش مهمی را دربوجودآوردن سلسله، سقوط وثبات آنها بازی میکرده‌اند واین امردربعضی مواقع باعث میشده است که بامرپادشاه وقت وسیاست کشور دسته‌هائی ازایلات از محل اصلی خودکوچانیدهٔ شده ودرمحل

جدیدی به زندگی بپردازند. از آنجمله ترکمنها رامیتوان نام برد که بدستور آقا-
محمدخان قاجار بپاس خدماتی که دررسیدن وی به شاهی انجام داده بودند از
سواحل روداترك به دشت گرگان تغییر محل دادند.

ایلات سابقاً بابرخی ازحکومتهای محل به مبارزه و مجادله می پرداختند
وحتی دررسیدن به حکومت نقشی بسیارمهم داشته‌اند. اصولا علاقه‌مندی ایلات
به اسلحه گرم نه تنها درایران بلکه درسایرنقاط جهان عمومیت دارد واز
اختصاصات روحی عشایرمیباشد، درحال حاضرازطرف دولت، ایلات تاسرحد
امکان خلع سلاح شده‌اندوبدون اجازه رسمی دولت نمیتوانند اسلحه حمل نمایند.

زندگی ایلات ایران اصولا برمبنای دامپروری استوارمیباشد، ولی در
چندسال اخیربزراعت نیزپرداخته‌اند، مخصوصاً بعدازاجرای قوانین اصلاحات-
ارضی، افرادی که قبلا کشت وکارنمیکردند، صرفاً برای مالکیت و تصاحب
زمین بزراعت پرداخته‌اند، این زراعت معمولا باازبین بردن مراتع وجنگلها و
پوشش گیاهی توام است، لذا درچندسال اخیرازوسعت مراتع ایلات تاحدزیادی
کاسته شده است، ومشکل بسیارمهم دیگر اینست که بعدازاصلاحات ارضی
زمینهائی زیرکشت رفته‌است که مدتی ازسال بصورت آیش باقی میماند واین
عمل فرسایش شدید خاك راپیش خواهدآورد که خود ضررهای غیرقابل جبرانی
را بوجود می آورد.

تقریبا ۸۰٪ زمینهائی راکه ایلات در اختیاردارند دیم کاری وبقیه (۲۰٪)
بصورت آبیاری اداره میگردد، واین امربواسطه کوچ ایلات است، وزمینهای
آبی که مواظبت بیشتری لازم دارد اکثراً دراختیار افراد ساکن وتخته قاپو
میباشد. بهترین وارزانترین مبارزه بافرسایش خاك درمناطق دیم زارایلات ایران
بوجود آوردن مراتع مصنوعی بتوسط خود ایلات است که با نظارت کامل
سازمانهای مسؤول مانند وزارت کشاورزی واصلاحات ارضی ومنابع طبیعی
باین کارمبادرت نمایند.

البته این احتمال وجود دارد که توسعه زمینهای زیر کشت درمناطق نفوذ عشایر، کمك شایانی به اسکان عشایر بنماید، زیرا براثراز بین رفتن مراتع بعنوان توسعه زمینهای کشت مطمئناً دامها دچار کمبود علوفه شده و ایلات ناچارند زندگی کشاورزی راپیش بگیرند ویکجا نشینی راپیشه خودسازند، ولی از بین رفتن مراتع ضرر غیر قابل جبرانی به اقتصاد دامپروری ایران وارد میسازد، ازطرفی کمی مراتع باعث میشود که ازمراتع بطور کامل اینتنزیف« jntensive »استفاده شود ودرواقع بیش ازظرفیت واقعی چراگاهها بهره برداری گرددو چنین کاری خودیکی از عوامل بزرگ فرسایش خاك میباشد. ازعوامل دیگری که درزمینهای چرای ایلات، فرسایش خاك را موجب شده است، زیادی تعداد بزاست که صرفاً بواسطه مقاوم بودن این حیوان درمقابل گرما وسرماوغذای کم ونامرغوب، نگهداری میشود و این حیوان چون علفهارا ازریشه میکند باعث نابودی پوشش گیاهی شده وبواسطه نداشتن پوشش گیاهی، بارندگی وباد فرسایس خاك را موجب خواهند شد وبد ینوسیله ارتفاعات، خاك زراعتی خودرا ازدست خواهندداد واین امر ضرر غیر قابل جبرانی رادراین کشور بوجود آورده ومیاورد که متخصصین کشاورزی ودامداری مابدان کمتر واقفند.

سیستم کشاورزی بدوصورت دربین ایلات متداول است: یکدسته ایلاتی که سالهاست باکشاورزی قدیمی و ابتدائی سروکاردارند ودارای راندمان کم و محصول نامرغوب میباشند. ولی دسته دیگر که درچند سال اخیر با شیوه های نوین کشاورزی آشنائی پیدا کرده اند وباوسایل مکانیزه ومدرن به کشت و کارمیپردارند بازده محصول آنان بالاتراست. علت عقب ماندگی کشاورزی گروه اول بواسطه عدم آشنائی ایلات بوسایل و شیوه های جدید کشاورزی و کودهای شیمائی و همچنین براثرعدم وجود راههای ارتباطی منظم ازطرفی وپیروی ازسنتهای کهن از طرف دیگرمیباشد که این دوعامل مانع بزرگی برای پیشرفت آنان گردیده است. علاقه مندی به زمین کشاورزی درمناطق مختلف ایلات باعث اسکان گروهی

از آنان گردیده ولی مالکیت وداشتن چراگاه دردونقطه معین ییلاق وقشلاق مانع بزرگی برای اسکان ویکجا نشینی عشایر گردیده‌است. موضوع اسکان عشایر یکی ازمسائل مهم روزاست که دولت توجه خاصی به آن دارد وانجام موفقیت آمیز چنین کاری بدون مطالعات عمیق جغرافیائی وشناخت روحیات عشایر ومردم‌شناسی امکان‌پذیر نیست ودرچند سال اخیر دولت باین نکات حساس درموارد اسکان عشایر پی برده ودراین مورد درچند سال اخیر تحقیقات مفید ودامنه‌داری درمورد ایلات کهگیلویه وبویراحمد ازطرف مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران بعمل آمده‌است که بدون شك درعمران وآبادی آن منطقه تأثیر فوق‌العاده‌ای خواهد داشت.

درمورد اسکان عشایر ایران، نفوذ خوانین را نباید ازنظردور داشت، زیرا رؤسای ایلات به‌اسکان عشایر راضی نیستند، چون باساکن شدن ایلات نفوذ وقدرت خودرا تاحد زیادی ازدست خواهندداد.

تصورمیرودکه ایجاد مدارس عشایری وتوسعه سریع آموزش دربین ایلات اثر بسیارمفیدی دراسکان عشایر داشته باشد. زیرا براثر بالارفتن سطح معلومات و دانش افراد ایلات ایران ازدامداری اکستنزیف «Extensiue» یا ناقص فعلی دست خواهند کشید وبدامپروری اینتنزیف «Intensive» مبادرت خواهند کرد. ازاختصاصات این زندگانی وجود مساکن دائمی برای افراد واستفاده دام آنها ازطویله درفصل زمستان وبهره برداری ازچراگاههای مناطق مرتفع توسط عده معدودی چوپان میباشد وبنابراین دیگراحتیاجی به کوچ تمام افراد ایل نخواهد‌بود. این نوع زندگی را میتوان بااقتصاد ترانس هومانس درممالك بالکان وپای‌کوههای آلپ مقایسه کرد.

چادرهائیکه مورداستفاده ایلات ایران قرارمیگیرد دونوع آن کاملا مشخص است: یکی سیاه چادر که اکثرایلات از آن استفاده میکنندومعمولا ازموی بزبافته‌میشود وانواع واقسام مختلفی دارد وشکل آن مکعب مستطیل است. نوعی دیگر

که گرد و بشکل نیم کره یا دارای سقفی نیم کره‌ای است و به‌احتمال قوی وطن اولیه این نوع چادرها آسیای مرکزی است و از نمد تهیه میگردد که اغلب درساختن آن ازموی شتر استفاده میشود.

درمورد آموزش و پرورش درایلات، مدارس عشایری ازچند سال قبل بوجود آمده‌است و همچنین دانشسراهای تربیت معلم عشایری تأسیس گردیده که عده‌ای را باشرایط خاص جهت تعالیم افراد ایل تربیت مینمایند و روزبروز برتعداد مدارس و دانش آموزان افزوده میگردد، چنانکه درکشور ما امروزه تجاوز از ۲۰۰۰ مدرسه عشایری وجود دارد.

باید گفت که درزندگی کوچ نشینی ایران، گروهی بنام کولی درنقاط مختلف کشور پراکنده‌اند. وطن اصلی و اولیه این گروه ازهند واز سواحل رودخانهٔ «هندوس» میباشد که درطول تاریخ بواسطه کمی غذا وسایر عوامل به طرف غرب حرکت کرده‌اند. پراکندگی این گروه‌را ازهند تا اروپای غربی مشاهده میکنیم. کولیهای ایران اغلب به زبان محلی تکلم میکنند ولغات بیشمار سانسکریت که زبان سواحل رودخانه «هندوس» بوده درزبان آنان یافت میشود. زندگی اقتصادی کولیهای ایران برخلاف ایلات ایران ازدامپروری تأمین نمیشود بلکه ازطریق فروش کالا و کارهای دستی تأمین میشود.

فالگیری و فروش محصول کارخانجات بعنوان فراورده‌های خارجی و کارهای دستی ازمشاغل مهم آنان میباشد. حرکت و کوچ کولیهای ایران منطبق با برداشت محصول مهم کشاورزی هرمنطقه است، باین معنی که موقع برداشت محصول‌های کشاورزی مهم چون غلات، درمحل حاضر میشوند وغله خود را با غربال وسایر کالاهای کارخانه‌ای معاوضه میکنند.

* * *

منابع و مآخذ:

۱ـ فرهنگ فارسی معین ـ جلد اول ـ چاپ تهران ـ ۱۳۴۲

۲- فرهنگ آنند راج -جلد اول- چاپ تهران - ۱۳۳۵
۳- المنجد- چاپ بیروت- ۱۹۵۶
٤- نشریات مرکز آمار ایران- ۱۳۴۵
۵- تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران دردوره معاصر، تألیف سعید نفیسی-تهران ۱۳٤٤
٦- پژوهشهای شخصی

مفسران شیعی مذهب ایران

پیش‌ازآنکه درباره مفسران ایرانی سخن خود را آغاز کنم، لازم میدانم دربارهٔ موقع سیاسی واجتماعی ودینی اسلام دربدوظهورش سخن باختصار گفته‌شود. کیست که نداند فرهنگ اسلامی بوسیله ایرانیها پایه‌ریزی شده و آنچه که برای توسعهٔ قلمرو فرهنگ اسلامی ضرورت داشته است به‌مدد همت ایرانیها انجام پذیرفته. مردم آگاه بتاریخ نیك میدانند که ممالك اسلامی درزمان حکومت بنی‌امیه مخصوصاً در اواخر عمر قدرت آنها همواره با اغتشاشها و طغیانها و اضطرابها همراه بوده وحکومت بنی‌عباس باستظهارملت‌های غیرعرب یعنی موالی بدست ابوسلم که خود را ازاولادبزرگمهرحکیم‌میدانست. پی افکنده‌شد. قتل مروان‌بن محمدبن مروان درسال۱۳۲هجری امارهٔ قطعی امحاءِ آثارقدرت بنی‌امیه وجبران‌منطقی‌شکست نهاوندبود. **این نکته‌روشن است که‌پس‌ازجنگ فتح‌الفتوح که قدرت ایرانیها کاهش چشم گیری‌یافت، گروهی ازایرانیها برای حراست سنتهای مذهبی خود به هند رفتند وجماعتی دیگر با قبول جزیه و پرداخت خراج برای نگهداری فرهنگ ایرانی وخط وزبان اوستائی و پهلوی درایران ماندند اما سومین دسته ازآنان گروهی هستند که‌تحت تأثیر تعلیمات نافذ اسلامی‌قرارگرفته ودستورات آنراگردن‌نهادند. گفتگوی اصلی ما درزمینه خدماتی است که این‌گروه ازراه تفسیرقرآن مجید در راه اشاعهٔ فرهنگ اسلامی وتوسعهٔ قلمروآن انجام داده‌اند.**

باظهوربنی‌عباس اختلاف فاحش عنصرعرب وایرانی بتدریج کاهش‌یافت. تغییر رنگ‌لباس ازسبزبه سیاه، گرایش‌خلفا به‌ازدواج با زنان‌ایرانی، انتخاب رجال دولتی‌ووزیران وندیمان خلفا ازمیان عناصرایرانی، قرائن‌پیشرفت ایرانیها در دستگاه خلافت عباسیان‌بود.

اگرچه باقتدار رسیدن برمکیها در دستگاه خلافت هارون خشم عناصر عرب را برانگیخت و توطئه های وحشتناکی پدید آورد ولی کشته شدن امین و روی کار آمدن مأمون که مادرش ایرانی بود برای ضعف ایرانیها در دربار خلافت وسیله جبرانی بشمار میرفت. نهضت بزرگ و معتبر شعوبی ها یکی از مظاهر تکمیل اقتدار ایرانیهاست از اوائل قرن دوم تا قرن چهارم هجری از راه بمیدان فرستادن شاعران و گویندگان مشهور مانند خریمی و متوکلی و بشار مسأله مبارزه ایرانی و عرب رنگ دیگری بخود گرفت و در تحریك احساسات ملی ایرانیها سهم بسزائی داشت.

اگرچه نهضت عباسی برای ایرانی‌ها مجالی فراهم کرد تا بساط فساد بنی امیه را واژگون کنند و در ارکان خلافت رخنه قابل ملاحظه‌ای داشته باشند ولی خیلی زود آشکار شد که بنی عباس نیز خالی از مکر و نیرنك نیستند، کشته شدن ابومسلم و ابن مقفع - بشار بن برد و خاندان برمکی و دیگران چهرهٔ واقعی این قوم را هم نشان- داد و منشأ جنبش های انتقام جویانه «سنباد» و «مازیار» و «افشین» و «عیاران سیستان» و دیگران گردید. اصولا همین نابخردیها و کینه توزیها بود که ایرانیان را به تشکیل حکومت های مستقل ایرانی مانند طاهریان و سامانیان و صفاریان و امثال آنان وادار کرد.

اما مطالعه اوضاع دینی ایران تا چند قرن اول هجری نمایانگر این واقعیتهاست که پس از گشوده شدن ایران بوسیله مسلمانها تمام مردم این سرزمین چنانکه قبلا هم اشاره شد بدین اسلام درنیامدند و برای نگهداشتن سنتهای مذهبی باستانی خود تلاش فراوان کردند ولی کم کم بار طاقت فرسای پرداخت جزیه‌های سنگین و شوق اشتغال به خدمات اداری و سیاسی چه در عهد بنی امیه و چه در دوران بنی عباس سبب گردید که بر تعداد مسلمانها افزوده شود وحتی تظاهر بمسلمانی با وجود اعتقاد به مذهب آریائی معمول و متداول گردد. البته تبلیغات مذهبی فرقه‌های مختلف معتزله واسماعیلیها را در اشاعه دین اسلام دست کم نباید گرفت. این عوامل سبب شد که تا قرن چهارم هجری اکثریت قریب باتفاق ایرانیها پذیرای دین اسلام

شوند. واقلیتهای معدودی در «خراسان»، «دیلمستان»، «طبرستان» و «ماوراءالنهر» بانجام مراسم دینی خود اشتغال داشته باشند. البته مسأله تفرقه در عقاید مذهبی مسلمانها و آشفتگی بازار معتقدات مذهبی در ایران نیز قابل تأمل و ملاحظه است. بعد از رحلت پیامبر اسلام در ۳ قرن اول هجری کشور اسلام در معرض این اختلافات قرار گرفت و داستان شیعه و سنی و خارجی عنوان گردید. اساس این اختلافات ناشی از مسأله خلافت و امامت و اصول و فروع عقاید بود و بر اساس همین گفتگوها مرجئه - قدریه - مجبره - معتزله و فرقه‌های مختلف دیگری پدیدار شدند. کوتاه سخن آنکه در طول ۳ قرن اول اسلامی تمام مذاهب و ادیان قدیم ایران از قبیل زردشتی - مانوی - مزدکی - نصرانی و یهود به یکباره از میان نرفته است و همچنین اختلافات مذهبی در این چند قرن اول هجری پی ریزی شده است تا در قرون چهارم و پنجم که این مناقشه‌ها تقریباً پایان یافته و راه پیشرفت اصولی ادیان هموار گردیده است. تردیدی نیست که ایرانیها سهم عمده و اساسی در این اختلافات را داشتند و براستی که این قوم تعزیه گردان واقعی تحولات فرهنگی اسلامی بوده‌اند. شاید در این محضر شریف اشاره به تقسیم بندی علوم ضرورت نداشته باشد، زیرا دانشمندان آگاه میدانند که علوم بدو دسته حکمی یافلسفی و علوم نقلی یاشرعی تقسیم میشوند. دسته اول از راه تفکر و اندیشه و برهان و استدلال حاصل میشود و دسته دوم موقوف به آگاهی انسان از نظر اصلی و قطعی واضع شریعت است چه آنکه هر فرد دینداری لازم است که احکام الهی را از کتاب و سنت به نص و اجماع و راههای دیگر دریابد و برای دریافت حقیقت نظر شارع، فهم و درك الفاظ قرآن و کشف معانی آن ضرورت تام دارد و بسائقهٔ همین دریافت علم تفسیر پدید آمده است.

البته دانشهای دیگر از قبیل علم قرائت و علم حدیث و فقه و کلام و علوم ادبی شامل علم لغت و صرف و نحو و سایر شعبه های آن، علوم دیگری است که جمعاً در شمار علوم شرعی طبقه بندی میشود و ما را مجالی برای گفتگو در سایر رشته های

این علوم نیست.

مسلمانان از ابتدای تشرف بدین اسلام به قرآن مجید کتاب آسمانی خود که پایه واساس استوار این شریعت است متوجه بوده وبدین سبب برای آگاهی از دستورهای قاطعی که برای ادامهٔ اموردینی ودنیائی ضرورت دارد همواره باعلوم مربوط به قرآن سروکار داشته‌اند. کیفیت قرائات، شأن نزول آیات، موارد اعجاز وفصاحت قرآن سالهای سال مورد بحث وگفتگو وتحقیق قرارمیگرفته است ولی بدون شك علم قرائت وتفسیر ازاهم علوم موبوط به قرآن در ۳ قرن اول هجری بوده است.

بعد از صحابه رسول اکرم که قارئان متقدم قرآنند ازمیان تابعین نیز جماعتی به قرائت وحفظ قرآن شهرت کافی دارند. ازمیان قراءِ اخیر ۷ تن آنان که همه از موالی بوده‌اند به قراءِ سبعه مشهوروجماعتی دیگر به قراءِ شاذ معروفند وهمه آنانرا می شناسند.

اما علم دیگری که موردبحث ماست علم تفسیراست که بوسیله آن حقیقت معانی قرآن به اقتضای قواعد لغوی وصرف ونحوی وعلوم بلاغی استنباط میشودو علاوه بر آن درموارداسباب وترتیب نزول وتوضیح اشارات ومجملات وتشخیص ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وامثال این امورمطالعاتی بعمل میاید. قبلا اشاره کرده‌ام که ایرانیها مخصوصاً از زمان حکومت عباسی که درمسأله اداره امور مملکت واجرای قوانین مسؤلیتهائی داشتند ناگزیر باید ازحقیقت احکام الهی که پایه‌های حکومت وخلافت اسلامی بر آنها استواربوده‌است آگاهی کافی داشته‌باشند.

درقرن اول هجری تفسیر وتوضیح معانی ومطالب مندرج درقرآن بصورت شفاهی نقل میشد وخلفای چهارگانه وتنی چند از صحابه نزدیك به آنان مسئولیت تفسیر قرآن را به عهده داشته‌اند، یعنی آنکه درقرن اول تفسیرمدونی منتشرنشده واغلب این تفاسیر بصورت روایانی ازعلی بن ابی طالب وابن عباس ونظائرایشان

جمع آوری گردیده است.

درمیان مفسران معروف ونام آوراین ۳ قرن بنام ایرانیان بسیاری برمیخوریم که باین شرح درباره معرفی آنان اقدام میکنم:

یکی ازمفسران معروف قرن دوم «ابوالحسن **مقاتل بن سلیمان بن زید** است که شیخ طوسی اورا ازرجال معروف عصرخویش وازاصحاب ویاران حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام میداند. ابن ندیم درالفهرست او را درعلم حدیث و قرائت قرآن دانشمندی بزرگ میشناسد. ازاین بزرگوار که در سال ۱۵۰ هجری درگذشته آثارپرارجی نام برده‌اند که ازهمه مهمتر (التفسیر الکبیر، الناسخ والمنسوخ و کتاب القراآت و متشابهات القرآن و نوادرالتفاسیر و کتاب الجوابات فی القرآن) است. امام شافعی در حق او گفته است که همهٔ مردم درتفسیرقرآن ریزه‌خوارخوان دانش مقاتل بن سلیمان هستند ومؤلف الکامل کتاب تفسیراورا بعدازتفسیر کلبی طولانی ترین وپرمطلب ترین تفاسیرمیداند.

تفسیر دیگری ازابی بکرداود بن دینار سرخسی است که درسال ۱۳۹ هجری در سفرمکه درگذشته وشرح حال اوبه تفصیل درالفهرست آمده‌است.

دیگرازمفسران ایرانی این عهدابوالحسن علی بن مهریار اهوازی است که بعلت اشتهاربه‌تقوی ووثوق موردا‌عتماد حضرت رضا وحضرت جوادقرارگرفته‌است. وی تاسال ۲۲۹ هجری درقید حیات بوده وبنا باظهارشیخ طوسی صاحب کتاب حروف القران وبگفته نجاشی مؤلف کتاب الحروف است.

فضل بن شادان نیشابوری متوفی بسال ۲۶۰ هجری بنابقول ابن ندیم درتفسیرو قرائت هریك تألیفاتی داردو تفسیرش برمشرب عامه نوشته شده‌است.

به‌مظفربن علی بن حسن همدانی که ازسفراء حضرت ولی عصربوده است نیز تفسیری نسبت داده‌اند. حسین بن سعید بن حماد بن مهران ابی محمداهوازی وبرادرش حسن نیز ازراویان حضرت رضا بوده وکتاب ثلاثین را تألیف کرده‌اند.

درقرن چهارم که پایه‌های عقاید مذهبی استوارتر گردیده وشعله سوزان

تشتت و افتراق درافکار مذهبی بخاموشی گردائیده مفسران نام آوربزرگی ازایران برخاسته اند که درتثبیت اصل (پی ریزی تمدن و فرهنگ اسلامی بوسیله ایرانیان) مددکاری صمیمی بوده اند.

یکی از تفاسیر این دوره متعلق به «شیخ امین الوزیر ابی الحسن عباد بن عباس بن-عباد طالقانی» پدر صاحب بن عباد است. در جلد ششم معجم الادبا از قول مؤلف کتاب منتظم ابی الفرج جوزی حکایت میکند که ابوالحسن عباد از اهل علم و فضل بوده و کتابی دراحکام قرآن دارد. وفات او درسال ۳۸۵ زمان وزارت فرزند برومندش صاحب بن عباد اتفاق افتاده است. (۱)

دو تن از رجال معروف قرن چهارم ابن بابویه و شیخ صدوق که بی نیاز از معرفی هستند نیز در شمار مفسران این عهد نامبردارند. «ابوالحسن علی بن حسین بن موسی-بن بابویه قمی» متوفی بسال ۳۲۹ و فرزند برومندش علامـه «ابی محمد بن علی بن-حسین بن موسی بن بابویه قمی» متوفی بسال ۳۸۱ معروف به «شیخ صدوق» است که از او تفسیر جامعی باقی مانده و کتاب دیگری نیز بنام مختصر تفسیر قران تألیف کرده-است. این پدر و فرزند از پایه گذاران فقه اسلامی بوده و به صدوقان معروفند.

از «ابی جعفر محمد بن علی بن عبدك جرجانی» که به اعتقاد شیخ طوسی در علم کلام و فقه استادی چیره دست و هم تراز ابی منصور صرام بوده است، نیز باید یاد شود.

یکی از مفسران معروف دیگر «ابی زید احمد بن سهل بلخی» است که عالم جمیع علوم قدیمه از قبیل حدیث و فاسفه و ریاضی بوده است. او درسال ۲۳۴ در بلخ متولد شده و درسال ۳۲۲ در همان سرزمین وفات یافته است. او و پدرش از اهل سیستان بوده و در شمار ۳ نفری است که در تفریظ الجاحظ بعداز دینوری نام برده شده است. ابن ندیم تألیف کتاب «عصمة الانبیاء» و «نظم القران» و «تفسیر الفاتحه» و «الحروف-المقطع فی اوائل السور» را بدو نسبت داده است.

---

(۱)- برای اطلاع از کیفیت اختلاف درتاریخ فوت او میان ابن جوزی و ابن خلکان و مؤلف تاریخ قم به زیرنویس صفحه ۲۳۵ جلد چهارم الذریعه الی تصانیف الشیعه مراجعه شود.

ازشیخ القمیین ابی جعفر محمد بن حسن بن احمد بن ولید متوفی بسال ۳۴۳ که از استادان شیخ صدوق بوده ودرعلوم مربوط به قرآن تالیفاتی دارد نیز باید باحترام یاد کرد.

یکی ازمفسران معروف قرن چهارم «ابوعلی حسن بن علی بن احمد فسوی-فارسی» متوفی بسال ۳۷۷ است. علامه سیوطی اورا درشمار مفسران بزرگ نام میبرد و «شیخ طوسی» در (التبیان) ازاونقل میکند. مؤلف (کشف الظنون) کتاب (ابیات الاعراب والایضاح والتکمله) را باو نسبت می دهد. تفسیر دیگراو بنام (اعراب القران) در مصر موجود است.

کتاب (تاویل الایات) متعلق به «عبدالرشید حسین بن محمد استرابادی» است که در کتاب سعد السعود ازاونقل شده است. این مفسر، کتاب دیگری هم بنام (مناقب النبی والائمه) دارد.

یکی ازفقهای نامبردار دیگر ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است که افتخار تدریس به شیخ کلینی معروف را داشته است. درالفهرست کتاب (المناقب) و (اختیارالقران) و (قریب الاسناد) را به اونسبت داده اند. شیخ طوسی اورا مؤلف کتاب (ناسخ ومنسوخ) میداند.

شیوه تفسیر مفسر اینست که چند آیه ازقران رانقل کرده وابتدا به توضیح لغات دشوار آن پرداخته وبرای اثبات نظرخود اخباری ازپیغمبر وائمه با سلسله اسناد استوار گواه میآورد وپیش ازتفسیر سوره فاتحه مطالب لازمی درزمینه معانی قران-محکمات ومتشابهات وردبر قدریه-دهریه - وثنیه وجز آنها عنوان میکند و موارد نزول آیات وسور رانیز منذکر میشود.

(کفایه التفسیر) نام تفسیری است که بقول مؤلف (کشف الظنون) به «اسماعیل بن احمد-ضریر ابحری نیشابوری» متوفی بسال ۴۳۰ منسوبست. نسخه این تفسیر ازاوائل سوره مریم تا پایان سوره یس بخط نسخ «احمد بن حسین بن نعمة الله» در کتابخانه استاد

برای اطلاع دقیق تر به کتاب مفسران شیعه تألیف این ناچیز مراجعه فرمائید

مدرس رضوی موجود است.

(غریب القران سجستانی) به «ابو بکر محمد بن عزیز» نسبت داده شده و باعتقاد سیوطی مؤلف، مدت ۱۵ سال از عمر خود را در سر راه تألیف این کتاب گذاشته است. «ابو محمد بن اخضر» نسخه‌ای از غریب القران را بخط مصنف و بنام محمد بن عزیر (باراء مهمله) دیده است.

این کتاب بصورت یك واژه‌نامه قرانی است که در آن لغات دشوار بترتیب حروف الفبا نقل و معنی شده است.

سیوطی و مؤلف (کشف الطنون) کتاب تفسیر بزرگی به یکی از علمای نحو که در سال ۳۱۶ در گذشته و بنام «قتبة بن احمد بن شیخ بخاری» معروفست نسبت داده‌اند.

در پایان مفسران این قرن از «حسن بن ابی الحسن دیلمی» و «ابی منصور صرام» و «ابن ابی زینب ابو عبداله محمد بن جعفر کاتب نعمانی» شاگرد کلینی و «ابی مسلم محمد بن بحر اصفهانی» مؤلف (جامع التأویل لمحکم التنزیل) که صاحب تفسیر ۱۴ جلدی بشیوه اعتقاد معتزله میباشد و هم از «احمد بن محمد بن حسین بن حسن قمی» متوفی بسال ۳۵۰ نیز نام میبریم.

در قرن پنجم هجری دورهٔ درخشان جدیدی در زمینه علم تفسیر پدید آمده و دانشمندان بزرگ و نام آوری در رشته‌های مختلف علوم اسلامی منجمله تفسیر قران پا گرفته‌اند که باختصار به آثار معروف آنان اشاره میشود:

ابتدا از کتاب «التبیان» «شیخ الطائفه جعفر بن محمد بن حسن بن علی طوسی» که در سال ۳۸۵ متولد و در سال ٤٦۰ در گذشته است یاد میکنیم. ابن ندیم، سید بحر العلوم و طبرسی از این بزرگوار که عمر ۷۵ ساله خود در راه اشاعهٔ فرهنگ اسلامی گذارده باحترام یاد میکنند. (تبیان) اولین تفسیری است که در آن علوم قرانی جمع آوری شده. این تألیف یکی از مآخد معتبر مورد استفاده «علامه مجلسی» بوده است. این تفسیر قطعه قطعه و هر قطعه آن بخط نویسنده‌ای جداگانه نوشته شده است.

وی علاوه بر این تفسیر فهرستی از دانشوران زمانه جمع آوری کرده است که جزو

مآخد مهم ارباب تحقیق قرار گرفته و به فهرست «شیخ طوسی» معروف میباشد.

بعداز ایـن تفسیر معتبر و معروف، از تفاسیر بسیط ـ وسیط ـ وجیز) «امام ـ نیشابوری ابی الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی واحدی نیشابوری» متوفی بسال ۴۶۸ نام میبریم. در کشف الظنون «ومرآت الجنان والشذوات از او یادشده و (معجم الادباء) از قول شاگرد او «عبدالغفار نیشابوری» تفسیر او را در ۳ جزء بشرحی که نام آنرا بردیم معرفی میکند. وی علاوه براین کتاب، کتاب (اسباب نزول القران ـ تفسیر النبی و تفسیر دیگری بنام (جوامع الجامع) را تألیف کرده است. «امام غزالی» از اسامی این کتابها برای تفاسیر خود برخورداری داشته است. مفسر درنظر «خواجه نظام الملك» موقع خاصی داشته و سالهای عمر خود را به افاضه گذرانیده و اشعار نیکوئی سروده است. شرحی بر اسماء الحسنی و کتابی در نفی تحریف قران کریم و رساله‌ای در غزوات و شرحی بر دیوان متبنی باو منسوب است. شرح متبنی و تفسیر وجیز و اسباب النزول آن و همچنین کتاب تفسیر او در حاشیه المنیر لمعالم التنزیل چاپ شده است.

ازدو علامه بزرگ بنام «سیدرضی» و «سیدمرتضی» در شمار مفسران این دوره به تجلیل یادمی کنم. یکی «ابی الحسن محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن ـ موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم» ملقب به سید رضی متوفی بسال ۴۰۶ مؤلف کتاب (حقایق التنزیل) و (دقایق التأویل) و کتاب (تلخیص البیان عن مجازات القران که در کشف الحجب از او باحترام یادشده است و دیگری علامه بزرگ (ابی القاسم ـ علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بـن ابراهیم بـن موسی الکاظم» مـؤلف (غرر الفوائد و درر القلائد) و رساله الباهره فـی العتره الطاهره است که درسال ۴۳۶ در گذشته است کتاب غرر الفوائد املای علامه شریف مرتضی و حاوی محاسن فنون تفسیری وادبی و کلامی و غیر آن است و دارای ۸۰ مجلس درس است که در مکه بشاگردان خود املاء فرموده است.

یکی از بزرگان مصر گفته است که من در کتاب غرر به مسائلی برخوردم که در کتاب سیبویه ندیده‌ام، و دیگری از علمای اهل سنت دربارهٔ وی گفته است که

اگربشری سوگند یادکندکه سید مرتضی به‌علوم عربی از تازیان واردتراست، گناهکارنیست. وی علاوه برکتاب محکم ومتشابه، آیات وسورمتعددی ازقرآن را تفسیرکرده‌است.

ازدانشمند پرآوازهٔ روزگار «شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا» یاد میکنم که تفسیر سورهٔ توحیدش درآخرتفسیر(جوامع الجامع)نوشته شده وتفاسیرسوره‌های فلق- ناس وآید (ثم استوی الی السماء) اودرحاشیه‌شرح الهدایة بچاپ رسیده‌است، وی سوره‌های اعلی- اخلاص- معوذتین- قل اعوذبرب الفلق وقل اعوذبرب الناس راهم تفیسرکرده‌است که‌این تألیف درحاشیه کتاب (هدایة) «ملاصدرا» چاپ‌شده- است. رساله‌ای‌بنام «فیروزیه» درکشف اسرار وحل غوامض حروف هجائی واقع درفواتح سورقرآن نیز بدو منسوبست. این رساله را بعنوان تخفهٔ نوروزی به «امیرشیخ ابوبکرمحمدبن عبدالله یا عبدالرحیم» اهداکرده‌است.

ازفقیه بزرگواری‌نامه میبریم که سمت استادی علامه سیدرضی وسیدمرتضی را داشته‌است واوشیخ مفیداست. «محمدبن نعمان حارثی» کتاب (البیان‌فی غلط- قطرب فی القران) رانجاشی باونسبت داده‌است.

(دلائل القرآن) ردبر «جبائی» نهج البیان عن سبیل الایمان» ازآثاراوست. این بزرگوارکه درسال ٤١٣ وفات یافته کتاب دیگری‌بنام «البیان‌فی انواع علوم- القرآن» نیزدارد.

درپایان‌مفسران‌این دوره از(التفسیرالکبیر) «امام عبدالکریم من هوازن- نیشابوری» صوفی و زاهد معروف که درسال ٣٧٦ هجری متولد و درسال ٤٦٥ درگذشته‌وتفسیرش حدود ٧٠ جلداست باید یادکرد. درضمن مفسران معروف‌قرن ششم‌نوبت به «تفسیرالعقاقیر» «امام بیهقی ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید» که‌درسال ٤٩٩ درشهربیهق‌متولد شده ودرسال ٥٦٥ درگذشته‌است میرسد. مؤلف (معجم- الادبا) کتاب «مشارب التجارب» را باو نسبت داده. وی علاوه‌بر (العقاقیر) کتابهای (اسئله القرآن مع الاجوبة) (اعجازالقرآن) و (قرائن آیات القرآن) را

نیز تألیف کرده است.

(آیات الاحکام) راوندی « شیخ امام قطب الدین راوندی » متوفی بسال ۵۷۳ شایسته ذکر است. بعضی این کتاب را با (فقه القرآن) وی یکی میدانند و این اختلاف نظر میان « ابن ابی الحدید » و مؤلفان (ریاض و امل الامل) موجود است. مفسر، کتاب دیگری بنام (اسباب النزول) تألیف کرده است که یکی از مآخذ اصلی (بحار الانوار) «علامه مجلسی » است.

مؤلف (روضات) کتابی بنام(ام القرآن) باو نسبت داده است که با (فقه-القرآن) وی محتملا مخلوط شده است. تفسیر بزرگ دیگری هم بنام (خلاصة التفاسیر) در ده جلد دارد. مؤلف (کشف الحجب) کتاب« الاغراب فی الاعراب والتغریب فی التعریب» را باو نسبت داده است.

(التنویر فی معانی التفسیر) یکی از آثاری است که بقول« شیخ منتجب الدین» متعلق به«شیخ محمد بن علی بن فتال نیشابوری» است که تفسیری مورد وثوق است. ابن شهر آشوب معالم او در معلم ومناقب ویرا شاگرد مؤلف (روضة الواعظین) نیز میداند و کتاب (التنویر) را باو نسبت میدهد درهمین موقع مناسب است که « شیخ رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب » متوفی بسال ۵۸۸ راکه نامی ازاو برده شد معرفی کنم واز (تأویل متشابهات القرآن) او که در معالم خود آنرا متشابه القرآن نامگذاری کرده است ذکری بمیان بیاورم.

(روض الجنان و روح الجنان) «شیخ جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی بن-احمد حسین بن احمد خزاعی نیشابوری رازی » معاصر طبرسی متوفی بسال ۵۴۸ و استاد ابن شهر آشوب متوفی بسال ۵۸۸ مؤلف تفسیر معروف به « ابو الفتوح » نیازی به توضیح مفصل ندارد. تاریخ فوت او بدرستی معلوم نیست ولی نسبت او به «بدیل بن ورقای خزاعی » ازصحابه منتهی میشود. « قاضی بیضاوی» مطالب تفسیری خود را از این کتاب استخراج کرده است. وی علاوه براین تفسیر بزرگ که بارها بچاپ رسیده کتاب (شرح شهاب) و (رساله حسنیه) (نام کنیزی است که در

محفل‌هارون با علمای عامه دربارهٔ امامت مباحثه و گفتگو داشته‌است) را نیز تألیف کرده‌است. شرح شهاب او به (روض الالباب و روح الالباب) معروف است.

مطالعه (تفسیر ابوالفتوح) برای همه کسانی که علاقه بمسائل قرآنی دارند مفید فایده خواهد بود

زیرا دراین کتاب شرائط مفسر و علومی را که باید دانسته باشد ذکر کرده و درفصول هفت گانه کتاب پیش ازتفسیر درباره اقسام معانی حروف وتقسیم بندی آیات ونامهای قرآن ومعانی آیه‌ها وسوره‌ها و ثواب قرائت قرآن و فضیلت علم قرآن ومعنی تفسیر وتأویل اشارات وتوضیحاتی کافی وآموزنده دارد.

یك تفسیر فارسی دیگر بنام البصائر فی التفسیر موجوداست که بوسیله «شیخ-طبرالدین ابی جعفر محمد بن محمود نیشابوری» درسال ۵۷۷ تألیف گردیده است. تفسیر (جامع العلوم) «ابوالحسن باقولی علی بن حسین بن علی ضریر اصفهانی» هم شایسته ذکراست. مفسر علاوه براین تفسیر کتب (کشف المشکلات وایضاح-المعضلات فی علل القرآن) و (البیان فی شواهد القرآن) راهم تألیف کرده‌است. کتابی درتفسیر بنام (مفاتیح الاسرار ومصابیح الابرار) درتفسیر قرآن از «محمد بن-عبدالکریم شهرستانی» صاحب الملل والنحل ضبط شده‌است. علامه شهرستانی در سال ۵۳۸ تفسیر قرآن را شروع کرده وسوره‌های فاتحه وبقره را شرح وتوضیح داده است. بعدازاشاره به تفسیر (حافظ محمد بن مؤمن نیشابوری) وتفسیر « عزالدین علی بن امام ضیاءالدین ابی الرضا فضل الدین علی حسین راوندی» نوبت به تفسیر بزرگ ومعروف (مجمع البیان) طبرسی میرسد. مفسر بزرگ «امین الدین ابی علی-فضل بن حسن بن فضل طبرسی » متولد بسال ۴۷۰ و متوفی بسال ۵۴۸ علاوه بر مجمع البیان لعلوم القرآن کتب دیگری بنام (جوامع الجامع) و (الوافی) و (الوجیز-الوسیط) و (اعلام الهدی) و (آداب الدینیه) و (تاج المواليد) تألیف کرده است. درمورد انتساب کتاب (احتجاج) باین دانشمند بزرگ میان مؤلف روضات و

مجالس المؤمنين و کشف الظنون اختلافاتی هست که مجال بحث آن در این مختصر نیست. شیوهٔ تفسیر بدین گونه است که ابتدا محل نزول سوره را تعیین کرده‌است ودرخصوص نحوهٔ قرائت وتلفظ لغات واعراب ومعنی ومراد ومقصود از نزول آیات و سوره مطالبی بیان کرده وضمن استشهاد باشعار عربی بسیار توضیحات کافی داده‌است. نسخه‌های خطی این کتاب که هرقسمتی از آن بوسیله کاتبی مشخص تحریریافته درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجوداست.

درضمن مفسران قرن هفتم بذکر نام (بهاءالدین مرتانی) و(میرزا عباس بن‌بهرام میرزا) شاعر که درشعر توفیقی تخلص میکرده وتفسیر سورهٔ فاتحه رابدستور استادخود سعدی شیرازی تألیف کرده است قناعت می کنم و(اعجاز البیان فی‌تفسیر ام القرآن) این فاتحه الکتاب راموردبحث قرارمیدهم. مفسر این تفسیر شیخ‌عارف «صدرالدین قونوی» معروفست که میان اووخواجه نصیرالدین طوسی سؤال وجوابهائی ردوبدل شده ومحضرمولانا جلال‌الدین بلخی رادرك کرده‌است. وفات اوبنقل کشف الظنون ۶۷۳ بوده وتفسیر سورهٔفاتحه‌الکتاب وی از تفاسیرمعتبرعصرخود بشمارمیرود. البته‌دراین‌دوره تفسیردیگری درسورهٔ فاتحه بنام «ملاعبدالرزاق کاشانی» تألیف شده‌است که بعضی آنرا به «محی‌الدین عربی» معروف متوفی بسال ۶۳۸ نسبت داده‌اند. ازمفسران معروف قرن هشتم، بعدازتفسیر دوجلدی بزبان تازی متعلق به «عبدالرزاق سمرقندی» متوفی بسال ۷۳۶ (درالتنظیم‌فی فضائل القرآن والذکر الحکیم) «شیخ ابوالسعادات غضب‌الدین عبدالدین اسعد»، متوفی بسال ۷۶۸ که ازاقطاب صوفیه‌وپرورش دهنده شاه‌نعمت‌اله ولی است وتفسیر «خواجه رشیدالدین فضل‌اله» مورخ معروف ومؤلف جامع التواریخ که درسال ۷۱۶ یا ۷۱۸ بشهادت رسید. وتفسیرقرآن اوبضمیمهٔ دیگر تألیفاتش طعمهٔ حریق شده‌است، به(التأویلات) «حیدربن علی بن حیدرعلوی آملی» مؤلف محیط الاعظم وجامع الاسراورساله العلوم العالیه میرسیم. همچنین از (تاویل الایات) او‌التأویلات «کمال‌الدبن ابوالغنائم عبدالرزاق کاشانی» که تفسیری دربیان اسرار

وتأویلات عرفانی قرآن بوده ودرسال ۷۲۹ ازتألیف آن فراغت یافته واشتباهاً بنام محی الدین عربی درهندچاپ شده است نام می بریم. (بحرالاصداف) «علامه قطب الدین محمدبن محمدرازی» متوفی بسال ۷۶۶ شاگرد علامه حلی واستاد شیخ شهید هم درشمارتفاسیر این عصراست و مؤلف، (تحفه الاشراف درشرح کشاف) راکه بزرگتراز بحرالاصداف است نیز تألیف کرده است. «علامه حلی» استادوی که بسال ۷۲۶ درگذشته است (ایضاح المخالفه) درتفسیررا بضمیمهٔ آثار دیگرش مانند (سرالوجیر) و (قول الوجیر) و (نهج البیان فی تفسیرقرآن) که در کتاب اخیرخلاصه کشاف وتبیان رانقل کرده است برشته تألیف درآورده است.
درپایان مفسران این قرن به (تفسیرنیشابوری) که بوسیله «نظام الدین حسن بن حسین قمی نیشابوری» معروف به نظام اعرج تألیف شده اشاره میشود. این تفسیر که در سال ۷۲۸ پایان پذیرفته خلاصه‌ای ازتفسیر کبیرفخررازی و کشافست. مؤلف علاوه براین تفسیرشرح نظام وشرح تذکره نصیریه درعلم هیئت را هم تألیف کرده است.

درقرن نهم تفسیری بنام (تنویرالمقیاس) تألیف گردیده که مؤلف ضوءاللامع وکشف الظنون تألیف آنرا به «محمد بن یعقوب فیروزآبادی» صاحب قاموس نسبت میدهند، وهمچنین (ایات الاحکامی) به نام (معارج السؤال ومدارج المأمول) بوسیله «کمال الدین حسن بن محمد بن حسن استرابادی» درسال ۸۹۱ تألیف شده وخلاصه آن بنام (عیون التفاسیر) معروفست. اگرچه درنسخه‌ای از این کتاب که درآستان قدس موجود است مؤلف آن «حسن بن محمد بن حسن نجفی» ازعلمای قرن نهم ودهم وشاگرد فاضل مقداد معرفی شده است.

درشمارمفسران قرن دهم از (زبدة البیان) «احمدبن محمداردبیلی» معروف به مقدس اردبیلی بنام (آیات الاحکام) که برآن شرحهای بسیاری نوشته شده شروع می کنم.

همچنین به آیات الاحکامی که بزبان تازی بوسیلهٔ «سیدامیرانی الفتح بن-

مخدوم بن امیر شمس الدین محمد بن امیر سید شریف حسینی جرجانی» متوفی بسال ۹۸۶ بنام شاه‌طهماسب صفوی تألیف شده است، اشاره می کنم.

تفسیر معتبر (جلاءالاذهان) «ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی» و (ترجمة‌الخواص) موسوم به تفسیر زواری از «ابی‌الحسن علی بن حسن زواری» استاد ملا‌فتح‌الله کاشانی که از شاگردان غیاث‌الدین جمشید معروفست و همچنین تفسیر خود «غیاث‌الدین جمشید» و (جواهرالتفسیر) «کمال‌الدین واعظ کاشانی» متوفی بسال ۹۱۰ و (مواهب علیه) تفسیر فارسی او که بعدازاتمام جواهرالتفسیر تألیف گردیده و تفسیر سورهٔ هل اتی از استادالبشر حکیم «امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی» متوفی بسال ۹۴۸ و (منهج الصادقین) «ملافتح اله کاشی» متوفی بسال ۹۸۸ و (خلاصه المنهج) او که هردو بزبان فارسی است و (زبدة التفاسیر) و (ترجمة القرآن) عربی را نیز تألیف کرده است، درشمار تفاسیر این قرن بشمار میرود. علاوه براین تفاسیر تفسیر (آیة‌الکرسی) از «محمد بن حسین فخرالدین حسینی استرابادی» که درسال ۹۵۲ بنام شاه طهماسب تألیف شده و تفسیر (سوره یوسف) بنام (احسن القصص) از «معین‌الدین فراهی» که جزئی از تفسیر حدائق‌الحقایق است و مؤلف به مسکین‌فراهی معروف بوده ودرشعر معینی تخلص میکرده است، شایان ذکر میباشد. همچنین ازتفسیر (سورهٔ اخلاص) علامه بزرگ «جلال‌الدین دوانی» متوفی بسال ۹۰۸ و (آیات الباهرة فی فضل العترة الطاهره) از «شیخ شرف‌الدین استرابادی» و (نجارة الرابحة فی تفسیر سورة الفاتحه) از «عبداله شهاب آبادی یزدی» متوفی بسال ۹۸۱ بایدیاد کرده آید.

قرن یازدهم هجری را باتفسیر (آیات الاحکام) «قطب شاهی یزدی» که تفسیر ۵۰۰ آیه بوده ودرسال ۱۰۲۱ ازتألیف آن فراغت حاصل شده‌است آغاز‌می کنم وبذکرنام یکی ازنوادگان علامه شیخ طوسی بنام «محمد رضا بن عبد‌الحسین نصیری طوسی» که کتاب (تفسیر الائمه لهدایة الامه) رادرسال ۱۰۶۷ پایان‌بخشیده وعلاوه براین تفسیر ۳۰ جلدی، کتابی بنام (کشف الایات) تألیف کرده

است می‌پردازیم.

این دوره را بنام ملای بزرگ مستغنی از تعریف «صدر المتألهین ملاصدرای-شیرازی» فتح باب میکنیم. این دانشمند کم نظیر که در سال ۱۰۵۰ درگذشته در اغلب رشته‌های علوم دینی و فلسفی خدمات شایانی بفرهنگ اسلامی کرده‌است و تفاسیر متعددی از او برجای مانده‌است.

اولین قسمت تفسیر او تفسیر استعاذه و تفسیر فاتحه-بقره-الم سجده-الاعلی-یس-واقعه-حدید-جمعه-زلزال-طارق و آیات نور-الکرسی-و آیه دهم از سورهٔ نحل و آیه نهم از سوره نمل است. و کتاب (مفاتیح الغیب) را بعنوان مقدمه بر این تفاسیر نوشته‌است. تفسیر (عروة الوثقا)ی او که بفارسی است همان تفسیر آیة الکرسی است. تفسیر سورهٔ اعلی با کشف الفوائد در سال ۱۳۰۵ ضمن مجموعهٔ تفاسیری بچاپ رسیده و قسمتی از نسخه‌های چاپ شده آثارش بصورت خطی در کتابخانه آستان قدس موجود است. از (ترجمة الخواص) تفسیر دوجلدی فارسی متعلق به «بهاءالدین شیخ-محمد بن علی شریف لاهیجی» باید نام برد. اگرچه مؤلف هدیة الاحباب تألیف این کتاب را به «قطب-الدین اشکوری» شاگرد میرداماد و مؤلف (محبوب القلوب) نسبت داده‌است.

(مجمع البحرین) تفسیر ۶۳ هزار سطری عربی تفسیر تمام قرآن متعلق به «ضیاءالدین یوسف محمد بن میرزا حسین قزوینی» است که خود مؤلف آنرا (خلاصة مجمع البیان) و (جوامع الجامع) طبرسی میداند و بهمین دلیل آنرا مجمع البحرین نام نهاده‌است. تاریخ تحریر این کتاب سال ۱۰۸۲ بوده‌است.

تفسیر (مقتبس الانوار والائمه) از حضرت «محمد مؤمن بن شاه قاسم-سبزواری» است. این عالم از اصولیها بریده و باخباریها پیوسته و در سال ۱۰۵۹ از تفسیر سوره بقره فراغت یافته و ۲۴ آیه از سوره انفال را تفسیر نکرده، برحمت ایزدی پیوسته‌است. قبل از شروع تفسیر با بیان مطالبی شیرین فصولی در باب عدم تواتر قرآن و عدم جواز تفسیر جز به احادیث صحیح ادله‌ای برای لزوم عمل به اخبار بیان-داشته‌است.

ازتفسیر کامل « ملاسلیمان جرجی » تنهاقسمت تفسیر آیة الکرسی اومانده‌است که در آن از فیض کاشی و علامه مجلسی نقل فراوان کرده‌است.

دریغ که بواسطه فرصت کم باید تنها بذکر نام بعضی ازمفسران دیگر قناعت‌کرد. ازاینرو تفسیر فارسی تجلی راکه متعلق به « ملاعلی رضا تجلی شیرازی » است نام میبرم و اشاره میکنم که مؤلف اثر دیگری بنام (سفینة النجاة) دارد. (تأویل الایات) « شیخ ابی اسحق بن مجیر اصفهانی » - تفسیر ۳۰ جلدی فارسی و عربی « میرزامحمدرضا حسینی منشی الممالك » معروف به تفسیرمنشی - آیات الاحکام فارسی « ملاملك علی تونی » - (تأویل المقطعات) « میرداماد » معروف که علاوه بر آن آیه امانت رادرسال ۱۰۳۹ بفارسی تفسیر کرده و تفسیر سورهٔ اخلاص و تألیف کتاب سدرة المنتهی وسبع الشدادهم باو منسوبست، درشماره تفاسیر این دوره است.

یکی از تفاسیر معروف مهم این دوره تفسیر (صافی) محقق بزرگ « ملامحمد-بن مرتضی » مدعو بمحسن کاشانی متوفی بسال ۱۰۹۱ است. فیض کاشانی درسال ۱۰۶۷ ازتحریر صافی فارغ شده ودرحاشیه آن اصفی را تحریر کرده واصفی را تخصیص داده ومصفی نام نهاده‌است. پیش از شروع به تفسیر مقدماتی راجع بقرآن تفسیری بنام نبذات نوشته‌است.

دانشمندان بزرگی بر تفسیر صافی حواشی قابل مطالعه‌ای نوشته‌اند که ملا آقا-خوئی تبریزی - سید صدرالدین مدرس یزدی - ملاعبدالرحیم محمد محمد بن یونس دماوندی - سیدمیرزا محمد علی بن محمد بن مرتضی طباطبائی و میرزا محمد تویسرکانی از آن گروه هستند. بعد از تفسیر صوافی الصافی ملایعقوب و تفسیر عرفانی عبدالباقی خطاط صوفی تبریزی به « شیخ بهائی » میرسیم. او کتاب تفسیر جامعی بنام (عروة-الوثقی) وحاشیه‌ای برانوارالتنزیل دارد. شیخ علاوه برعلوم دینی درریاضی و پزشکی دست داشته و بفرمان شاه‌عباس صفوی عهده‌دار منصب شیخ الاسلامی بوده است. تفسیر دیگری بنام عین الحیوة که مختصرتر ازعروة الوثقی است باو منسوبست. از

حاشیه‌ای که بر (انوار التنزیل) بیضاوی بزبان عربی نوشته قسمتی بیشتر باقی نمانده است.

پس از تفسیر سورهٔ (هل اتی) از «ملاشمس الدین محمد گیلانی» معروف به ملاشمس از «قاضی نوراله» شهید سخن بمیان میآید که در سال ۱۰۹۱ بدرجهٔ شهادت رسیده است. آیات ۴۳ از سوره یوسف - ۱۲۵ از سورهٔ انعام معروف به آیه شرح صدر - آیه غار بنام کشف العوار و آیه عدل و توحید را بنام انس الوحید تفسیر کرده - است. وی علاوه بر حاشیه‌ای که بر تفسیر بیضاوی دارد، حاشیه‌ای نیز بر تعلیق بخاری که بر تفسیر بیضاوی نوشته، نوشته است. رساله‌ای در آیه تطهیر و رساله‌ای بنام سحاب - المطر و اثر معروفی بنام مجالس المؤمنین دارد.

جای آنست که از تفسیر آیهٔ استرجاع بنام (حقیقت الابداع) از «سید ضیاءالدین - مرعشی» جد قاضی نوراله که وی در مجالس المؤمنین بآن اشاره کرده است یادی شده باشد.

درقرن دوازدهم هجری آیات الاحکامی بنام ایناس سلطان المؤمنین باقتباس علوم الدین از «سید محمد صدر» متوفی بسال ۱۱۳۹ تألیف یافته است. این کتاب تفسیر آیه ۵۵ از سورهٔ یوسف است که برای اهداء به شاه سلطانحسین تألیف یافته و از اینروی به (ایناس سلطان المؤمنین) موسوم گردیده است.

بر (زبدة البیان) اردبیلی که ذکر آن گذشت شرحی بنام (تحصیل الاطمینان فی شرح - زبدة البیان) بوسیله «سید محمد ابراهیم قزوینی» نوشته شده که این شرح مورد تقریظ استاد محقق «آقا جمال خوانساری» قرار گرفته است.

تفسیری شبیه به تفسیر ابوالفتوح بوسیله «قاضی محمد ابراهیم» بزبان فارسی و تفسیر دیگری بنام «خاتون آبادی» که مدرس مدرسه جامع عباسی اصفهان و پسرش «میر محمد باقر» معلم شاه سلطان حسین بوده است تألیف شده. البته «خاتون آبادی صغیری هم هست که تفسیر سورهٔ اخلاص را باو نسبت داده‌اند.

تفسیر آیه نور از «محمد شریف دیلمانی» و تفسیر آیه ۲۰۳ از سوره اعراف بوسیله «میرزا ابراهیم قاضی» و تفسیر «محمد حسین بن محمد سعید قمی» بنام (تفسیر

حکیم کوچك) و(آیات البینات) «عبدالوحید استرابادی» شاگرد شیخ بهائی هم مربوط به این دوره‌است. به مؤلف آیات البینات کتاب اسرار القرآن واسرار-القلبیه یا ئینه غآیب نما وجمعاً درحدود شصت تألیف بوسیله صاحب ریاض نسبت داده شده‌است.

ازمسالك الافهام «شیخ جواد کاظمی» شاگردشیخ بهائی وتفسیر(الامان-من النیران) از«میرزا عبداله افندی» مؤلف ریاض العلماء متوفی بسال ۱۱۳۰ نیز ذکری بمیان بیاید. مؤلف ریاض علاوه‌براین تفسیر، سورة الواقعه رانیز تفسیر کرده است.

ازمفسران نام آوراین عصر «شیخ محمد باقر علامه مجلسی» متوفی بسال ۱۱۱۱ می‌باشد. وی علاوه برتألیفات بسیار، آیه دهم ازسورهٔ واقعه وآیه سی‌وپنجم ازسورهٔ نوروسوره‌بنی‌اسرائیل راهم تفسیر کرده است.

دو کتاب تفسیر عربی یکی بنام(مرآت الانوارومشکوة الاسرار)«ازشیخ ابو-الحسن نجفی» ودیگری (نورالانوارومصباح الاسرار) از«رضی الدین حسینی» در این عصر تألیف شده‌است.

اولی خواهرزاده خاتون آبادی صغیروداماد مجلسی دوم وجد مادری صاحب جواهرالکلام است وتفسیرش مبتنی بربیان بطون وتفسیروتأویل آیات نازله درمناقب خاندان عصمت است. ودومی بشیوه نقل اخبارو روایات با حذف سلسله‌های سند تنظیم گردیده‌است.

ازکتاب (البحرالمواج) «بهاءالدین محمد اصفهانی» معروف به فاضل-هندی نمی‌شود صرف نظر کرد، اوبحق دانشوری پرمایه و متفنن در رشته‌های مختلف علوم بوده است. ازآثارمعروفش المناهج (شرحی است که برشرح لمعه نوشته) - مختصر کتاب الشفاء درحکمت طبیعی - شرح عوامل درنحو- شرح قصیدهٔ سیدحمیری وتفسیربحرالمواج است که این تفسیراخیربزبان فارسی است. رسالهٔ فارسی دیگری بنام (کلیدبهشت) دراصول دین نیزتألیف کرده. دیگرازآثار

پرارج این دوران (مناهل التحقیق) است. این کتاب فارسی که تفسیر (الاالی الله- تصیر الامور) است، حاوی نکات دقیق عرفانی است ومتعلق به «آقامحمدهاشم- بن میرزااسماعیل ذهبی شیرازی» است که پس از کناره گیری از دستگاه نویسندگی دربار زندیه بارشاد قطب الدین محمد به تزکیه نفس پرداخته وسمت مصاهرت اورا یافته است. تفسیر فارسی دیگری ازسورهٔ کهف بفرمان شاه سلطانحسین بوسیله «محمدرضا شریف سبزواری» درسال ۱۱۱۵ تألیف گردیده وبنام (ترجمة- السلطانی) معروفست.

«شیخ عبدالنبی تسوجی» و«شیخ احمدبن حسن حرعاملی» برادرشیخ محمد- بن حسن حرعاملی مؤلف امل الامل و«شیخ علی بن ابی‌طالب جیلانی» معروف به شیخ علی حزین که درسال ۱۱۸۱ درفارس وفات کرده است نیز درشمارمفسران این عهد بشمارمیروند. شیخ علی حزین آیات ۸-۹ ازسوره نجم-آیه روح وآیه‌نور رابنام (شجرة الطور) وسورهٔ اخلاص وحشروهل اتی راتفسیر کرده است.

ازتفاسیر «مدرس اصفهانی» شاگرد شیخ علی حزین وتفسیرفارسی (آیة- الکرسی) «ملامحمداشرف» وتفسیر آیه ۳۹ ازسوره یس از «شیخ الاسلام آقامحمد- رفیع یزدی» وتفسیر آیه ۸۷ ازسوره بنی اسرائیل از «شیخ ابوطالب زاهدی جیلانی» پدرشیخ علی حزبن نیز باید یادکرد.

(تفسیرسراب) از «ملامحمدبن عبدالفتاح تنکابنی» است که علاوه براین تفسیر که حاشیه‌ای برزبدة البیان مقدس اردبیلی است، سوره‌های فیل ونصررانیز تفسیر کرده است.

تفسیر تفلیسی از «بیهقی» عارف مشهوربه تفلیسی و(تفسیر نیلفروش) وسیله «حاج محمدحسین نیلفروش اصفهانی» و (تفسیر البهائی) از «ملابهاءالدین محمد- اصفهانی» وتفسیر آیه ۱۱۸ ازسورهٔ بقره از «ملارفیع جیلانی» امام جماعت مشهد نیزمعروفست. ازمفسر آخرین رساله‌ای راکه دررد امام فخررازی نوشته است نام برده‌اند.

درقرن سیزدهم کتاب فارسی (آیات الائمه) متعلق به «حاج میرزا علی نقی» فرزند علامه حاج ملا رضا همدانی و تفسیر (بحر الاسرار) فارسی متعلق به «میرزا محمد تقی کرمانی» ملقب به مظفر علیشاه و تفسیر (مظاهر الاسرار) بزبان عربی منسوب به «حاج ملامحمدجعفر استر آبادی» معروفیت دارند. یك تفسیر فارسی منظوم هم بنام «محمدعلی بن عبدالحسین طبسی» معروف به نورعلیشاه فرزند فیض علیشاه در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است. از چند تفسیر تنها با ذکر نام تفسیر و مؤلف باقتضای ضرورت بدون توضیح یاد می کنیم:

(مشکوة الاسرار) از «حاج میرزا نجف علیخان تبریزی» متخلص به دانش که تفسیر آیه وارده در قصه ذوالقرنین است - تفسیر آیه نور بنام (الرق المنشور و لوامع الظهور) از «سیدحسین بن مرتضی یزدی» - (درر الصفا در تفسیر ائمه هدی) از «سید صبغة الدین کشفی»

تفسیر ناتمام «حاج میرزا هدایت اله شهیدی»

تفسیر ربع قرآن از «حاج میرزا لطفعلی تبریزی»

تفسیر آیات الولایه از قطب العرفا «آقامیرزا بابای شیرازی»

(آیات العموم فی خطاب المعدوم) از «حاج ملامحمد بن عاشور کرمانشاهی»

(آیات الوصول الی علم الاصول) از «علامه معزالدین قزوینی»

(جوهر الثمین) از «سیدعبداله شبر»

(مهنج السداد) از «سیدیارعلی نصیر آبادی»

(آیات الفضائل فارسی) از «میرزا علی تبریزی»

(اسرار التوحید فارسی) از «سیدابوتراب قائنی»

تفسیر دوجلدی تا آخر سوره یس از «ملاعلی قزوینی»

تفسیر آیه ایاك نعبد و تفسیر آیه ۲۶ از سوره لقمان و تفسیر سوره هل اتی از «شیخ احمد احسائی»

تفسیر آیة الکرسی از «سید کاظم رشتی»

تفسیر سوره انعام از «حاج میرزا حسین قاضی طباطبائی»
تفسیر نوری متعلق به «حکیم ملاعلی بن جمشید نوری اصفهانی»
تفسیر آیه نور از «سید محمد باقر یزدی حائری»
(تقریب الافهام فی تفسیر آیات الاحکام) فارسی از «سید محمد قلی نیشابوری»
(تفسیر بسمل) از «حاج علی اکبر نواب»
(آیات الاحکام) از «شیخ محمد باقر بیرجندی»
(البدر الباهر) از «آقا محمد علی هزار جریبی»
(تفسیر بهبهانی) از «ملاعلی قطب الدین مفسر بهبهانی»
(بحر العرفان) از «حاج ملاصالح برتانی»
(تفسیر شاهرودی) از «ملا محمد علی شاهرودی»
(خلاصة التفسیر) از «سید محمد تقی قزوینی»
(تفسیر قرآن) از «سید محمد حسین نسابه»
(تفسیر آیه ۲۸۲ از سورهٔ بقره) از «سید محمد رضا طباطبائی»
(تفسیر قرآن) از «میرزا هداية اله رضوی شهید»
و (تفسیر هروی) متعلق به «ملا محمد تقی هروی اصفهانی»

در قرن چهاردهم یعنی قرن معاصر تفاسیر معروف و باارزشی بدست انتشار سپرده شده است. درضمن مفسران این قرن از آیات الاحکام بنام (درر الایتام) از «شیخ علی شریعتمدار» متوفی بسال ۱۳۱۵ آغاز می کنم. این مفسر تفسیر دیگری بنام (نثر درر الایتام) دارد که از اولی مبسوط تراست و از این مفسر کتاب (جواهر-المعادن) هم نامبرده شده است.

(آیات الائمه) فارسی دربیان آیاتی از قرآنست مربوط بمسأله امامت و فضائل أئمه. مؤلف این کتاب «حاج میرزا محمد علی لاریجانی» متوفی بسال ۱۳۲۳ میباشد و کتاب (عاقبت بخیری) تألیف دیگر این مؤلف است.

تفسیر آیات الحجة والرجعة از «علامه شیخ محمد علی همدانی حائری» است

که درسال ۱۲۹۳ متولدشده است.

تفسیر قرآنی از «میرزاموسی تبریزی» مؤلف اوثق الوسائل وحاشیه برقوانین دراین قرن تألیف گردیده است.

تفاسیر (سوره یس) از «حاج میرزامحمدعلی انصاری قرجه‌داغی» و (آیة ـ الخلافة) از «سیدعبداله موسوی سبزواری» و (الوجیز) از «سیدمحمد سرابی ـ تبریزی» معروف بـه ملانا و (تحفة الخاقان) از «میرزا محمد باقـرلاهیجی» و (انوارالبیان) از «ملاغلامعلی نهاوندی» نیزدرشمار تفاسیراین عصرقرار دارند.

تفسیرمنظومی از «میرزاحسن نعمت اللهی» معروف به صفی علیشاه موجود است کـه درسال ۱۳۰۷ ازتألیف آن فـراغت یافته است. مفسرازاقطاب سلسله صوفیه نعمت اللهی بوده است.

تفسیراصفهانـی از «حاج شیخ محمدحسین اصفهانی» متوفی بسال ۱۳۰۸ است. این مفسرنوادهٔ مؤلف (هدایة المسترشدین) وازشاگردان «میرزا حبیب اله رشتی» و «میرزا محمدحسن شیرازی» بوده است.

(تفسیرتنکابنی) از «میرزا محمدتنکابنی» متوفـی بسال ۱۳۲۴ عبارت است ازتفسیرآیه‌های ۱۶ و ۹۰ ازسورهٔ آل عمران وعلاوه برآن سوره‌های اعلی ـ الضحی ـ فیل ـ نصروقدر را بفارسی وعربـی باسجع کامل بنام فرهاد میرزا تفسیر کرده ـ است. کتاب دیگری بنام (توشیح التفاسیر) باین دانشمند منسوبست.

تفسیر (شافـی) از «محمد داده خواه شیرازی» است کـه مؤلف ازتفاسیر مجمع البیان وصافی وبیضاوی وابوالفتوح ومنهج الصادقین وتفسیر کبیررازی و همچنین کتب اخباری ازقبیل کافی وتهذیب و استبصارومن لایحضراستفاده های شایانی برای تنظیم این اثرکرده است.

تفسیرفارسی قرآن از «عبدالحسین آیتی» موسوم به (آواره) که در ۳ جلددر سال ۱۳۲۶ بچاپ رسیده است.

(تفسیرسوره والعصر) ازدانشمند معاصر «صدرالدیـن محلاتـی شیرازی»

است و کتاب (شأن نزول آیات سوره البقره) نیز از این مؤلف در سال ۱۳۲۴ منتشر شده است.

(تفسیر سوره فتح) به عربی از «شیخ حبیب اله شریف کاشانی» است.

تفسیری از ابتدای قرآن تا آیه ۸۰ از سوره بقره بوسیله «سیدمحمدتقی فخر-داعی گیلانی» در سال ۱۳۱۸ چاپ شده است.

تفسیر جزو عم از «شیخ محمد عبده» بزبان عربی است که مؤلف آن در سال ۱۳۵۲ درگذشته و از شاگردان سیدجمال اسدآبادی معروف بوده است. این تفسیر ۳۷ سوره از آخر قرآن مجید است.

(مصباح المفسرین) از «سیدابوالحسن شیروانی» تفسیری است از آیه نور که بشیوه عرفانی تحریر یافته است.

(ناسخ التفاسیر) فارسی از «سیدمحمدعصار» پدر استاد گرانمایه سید کاظم عصار است که خودایشان نیز تقریراتی در این زمینه دارند. این تفسیر از سورهٔ فاتحه تا آیه ۶ از سوره زمر است.

(مناهج المؤمنین) از «سیدحسین موسوی عرب باغی» است که مشتمل بر-۱۸ منهج در تاویل آیات وارده درشأن و فضیلت خاندان عصمت میباشد و در-سال ۱۳۵۸ تألیف گردیده است.

(کلیدفهم قرآن) کتاب فارسی از «علامه شریعت سنگلجی» است، از این مؤلف، کتاب اسلام و رجعت منتشر شده است که منشأ بحث و انتقاد فراوان بوده است.

(تحفة الخواص فی تفسیر سوره اخلاص) از «حاج شیخ محمدجعفر شیرازی» معروف به حاج آقا است. این تفسیر سوره توحید در سال ۱۳۵۲ بچاپ رسیده است.

تفسیری فارسی از دو سورهٔ حمد و اخلاص از «شیخ محمدسنگلجی» در سال ۱۳۶۱ بچاپ رسیده است.

(تفسیر سورهٔ نور) از «میرزا خلیل کمره‌ای» و (تفسیر قرآن) از «شیخ محمد

خالصی زاده» و (آیات ذوالقرنین) از «عطاءاله شهاب پور» و (آیات الرجعه) از مؤلف معاصر «حاج میرزا محسن عماد» درشمار تفاسیر فارسی این عهد بشمارمیرود.

از (نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن) شیخ معاصر «محمدبن مولانا میرزا - عبدالرحیم نهاوندی» و (لمعات النور) که تفسیری است ازسوره نوراز «حاج میرزا ابوالحسن لاری» و (تفسیر سورهٔ واقعه) از «آیة اله سید محمدعلی هبة الدین شهرستانی» هم یاد می کنیم.

یکی ازمفسران معروف معاصر «حاج شیخ عباسعلی کیوان واعظ قزوینی» است که درسال ۱۳۵۴ درگذشته است، وی ازشاگردان میرزای شیرازی وملا- لطف اله مازندرانی بوده ودرآغازبدرگاه ملاسلطانعلی گنابادی رفته وسپس اعراض کرده است. تفسیراو ازاستعاذه تاآخرآیه ۱۰۹ ازسورهٔ نساء است که در ۵ مجلد بزبان فارسی تألیف یافته و۳ مجلد تفسیرعربی نیزداردکه بنام (کنوز - الفرائد) موسوم است. آثاردیگری بنام عرفان نامه - شرح اشعارخیام- کیوان نامه دردومجلد - رازگشا - بهین سخن - حج نامه وفریاد بشرازاین مؤنف منتشر شده است.

یکی دیگرازعلمای معاصر «حاج میرزا عبدالحسین احمدامینی تبریزی» است که آیات ۱۷۱ و۱۷۹ سورهٔ اعراف وآیه ۷ سورهٔ واقعه راتفسیر و(شهداء- الفضیله) و(الغدیر) را هم تألیف کرده است.

(التفسیربالمأثور) متعلق به «ملاعلی اصغربیرجندی» متوفی بسال ۱۳۱۵ است که دردومجلد منتشرشده است.

تفسیرآیه خلافت یعنی آیه ۲۸ ازسورهٔ بقره وآیه ۸ از سوره حم سجده و آیه نوردرشمارتفاسیر «حاج میرزاحسین علوی سبزواری» متوفی بسال ۱۳۵۲ میباشد.

تفسیرآیه ۵۶ ازسورهٔ والذاریات به «میرزامحمدتقی مامقانی» منسوب است.

«حاج میرزامحمد همدانی» ازاول قرآن تااوائل سورهٔ بقره را تفسیر

کرده است.

«آقا فتحعلی زنجانی نجفی» که درك محضر آیةاله شیرازی ومیرزا حبیب‌ـ رشتی راکرده، علاوه برخلاصةالحساب وحاشیه برالرسائل کتابی بنام (تفسیرـ الکبیر)درقرآن دارد.

(تفسیرسورهٔ فاتحه) از «شیخ عبدالرحیم تستری» و تفسیر(سورةالفجر) از «ملا احمد مشهدی واعظ» وتفسیر(سورهٔ یوسف و آل‌عمران وانبیاء)از «سید ـ علی بختیاری» وتفسیر(ملمع) از«حاج شیخ علی اکبرخـراسانی» وتفسیر(تبیان در تفسیرغـریب القرآن) از«حاج میرزاعلی شهرستانی» و(بیان‌السعاده) که بخرج «سلطان‌محمدبن حیدر گنابادی»در۱۳۲۰ منتشرشده‌است و(آلاءالرحمن فی تفسیرـ القرآن) از«علامـه معاصرشیخ محمدجـواد بلاغی نجفی» و(آیات الباهره) از «شیخ محمدتقی اصفهانی» معروف به‌آقا نجفی و(تفسیرآیةالکرسی) از «شیخ ـ محمدصالح مازندرانی»و(اسرارالتنزیل)از«ملامحمدحسین بروجردی» و(تفسیرـ سوره یس) از«میرزا محمد شاملی اردبیلی» و(اعلام‌القرآن)از«محمد خزائلی» و(دیوان‌دین) ازنوبخت وتفاسیرچندآیه ازاستادفقید «فاضل‌تونی» وتفسیرآیاتی درزمینه توحید ـ عترت ـ ایمان ـ ورجعت وازهمه معروفترتفسیرمحقق دانشمند آیةالـه «سیدمحمدحسین طباطبائی» بنام (المیزان) کـه نسخه‌های بسیاری ازآن منتشرشده، ازتفاسیرمعروف روزگارماهستند.

درخاتمه این گفتگوبایـد صریحاً اعتراف کنم کـه بعلت کمی وقت مجال ذکر ومعرفی کلیه مفسران شیعه ایرانی بـدست نیامد واحتمالا ممکن‌است حتی ازذکرنام‌چهره‌های سرشناس وتوضیح ویژگیهای تفاسیرآنان اجباراًخودداری شده‌باشد والبته درتنظیم این‌مقاله رعایت تقدم وتأخرافراد مورد بحث ازلحاظ شخصیت ومیزان کاروقدرت درتألیف وتفسیربهیچ روی نشده وباتصفح مختصر صورتی ازمفسران‌قرآن‌راجمع آوری کرده وتوضیح داده‌ام. علاوه‌براین‌مفسران وبسیاری دیگرکه حتی از ذکرنامشان خودداری گردید دانشمندان ایرانی دیگر

فراوانندکه درعلوم مربوط به قرآن تحت عناوین تاریخ قرآن ـ ترجمه قرآن، تجوید قرآن ـ متشابهات قرآن ـ مجازات قرآن ـ معانی قرآن ـ لغات غریب قرآن ـ تأویلات قرآن ـ کشف آیات قرآن ونظائراین عناوین تألیفات سودمندی برجای گذاشته‌اند.

امیدوارم علاقه‌مندان بتوانند فهرست جامع کلیه این مفسران و مؤلفان دانشمند را درکتابهای مختلفی که در این زمینه تألیف گردیده پیدا کنند و باز امیدوارم تحقیق ناچیزمن که زیرعنوان مفسران شیعه درارديبهشت ماه ۱۳۴۹ در شمارانتشارات دانشگاه پهلوی افتخارنشریافته است راهنمائی صمیمی برای پژوهندگان وراهسپران این راه باشد. ازبردباری وتحمل سروران عزیز وهمکاران دانشمندخودکه مدتی وقت خویش رادراختیارمن گذارده‌اندصمیمانه سپاسگزارم.

برای همهٔ حضاردراین مجلس وکلیه کاوشگران ومحققان تاریخ فرهنگ این سرزمین سلامت وسعادت وکامیابی آرزو دارم.

سیاق‌درعلم حساب

(وکتابهائی دربارهٔ آن)

کلمه سیاق درلغت‌عرب بمعنای «مهرالمرأة» وسیاق کلام بمعنی: اسلوبه ومجراه، (ساق‌یسوق کقال‌یقول)

ودرفارسی بمعنای: راندن، جای کندن، دست پیمان وعموماً بمعنی طریقه وروش واسلوب آمده‌است.*

ودراصطلاح علم‌حساب طریقه‌ای‌است دردفترداری ومحاسبات روزمرهٔ زندگی که سابقاً تااوائل مشروطیت درایران معمول بوده وپس‌ازرایج شدن حساب کنونی باارقام‌هندسی‌بطورکلی منسوخ گردید وآن‌مشتمل‌است برحساب نقدی وحساب جنسی‌بخط مخصوص که ازعربی مأخوذ شده است واهل دفتر و دیوان، اعداد ومقادیروواوزان رابدان می‌نوشتند.

ارقام‌نقدی دارای‌پنج‌مرتبه (ازیك دینارتانه دینار، ازده دینارتا نوددینار، ازصددینارتا نهصددینار، ازهزاردینار(یك قران) تانه هزاردینار وازیك تومان تانه تومان می‌باشدکه جمعاً ۴۵ رقم‌می‌شود. وسایراعداد راباترکیب آنها با

* راجع به‌ریشهٔ این کلمه گویند، «سیاق پای‌بندبازشکاری‌را می گفتند وچون درعلم حساب تحریك زمان وراندن قلم‌به‌سرعت تمام‌است لذاعلم حساب را سیاق گفته‌اند. ویاآنکه.چون کلمه سیاق پای‌بندبازرا میگفتندوخط بمنزلهٔ‌باز است‌که ازذهن وخاطرنویسنده‌پروازمی‌کند نوشتن‌نیزهمانند پای‌بند بازاست‌که‌گویند: «العلم‌صید والکتابة قید» ازاین‌روقواعد نوشتن صاحب سیاق را سیاق‌نام‌کردند.

همانها بااندك اختلافی می نویسند.

ارقـام جنسی نیزمتعدد و بیشترآنهـا ازحیث شکـل کمابیش شبیه ارقـام نقدیست. امادرکتابت، انتهای رقم نقدی رابطرف بالامی کشند وانتهای ارقام جنسی را بطرف پایین.

درحساب سیاق صفروجود ندارد ومرتبه خالی راخالی می گذارند.

تفصیل حساب سیاق ودفترداری سابق درکتاب بحرالجواهر وکتب دیگر که معرفی می کنیم آمده است.(۱)

اصل ومنشاء علم سیاق:

شاهان سلجوقـی هـرچندسال یك بار وزیری رابجانب مکرانات می ـ فرستاددند تاحساب دخل وخرج ومعاملات وسیاقات خراج آن نواحی راروشن گردانند. (۱) کم کم این طریقه وسیاقت برای تفاهم درکارحساب رسان علمی را بـوجـود آوردکـه معمول کارحساب رسان و مستوفیان درتمام شئون اداری مملکتی گردید. (۲)

نباید فراموش کردکـه علم سیاق واین طریق حساب نـویسی از ابداعات ایرانیان بوده است. ما در دوره صفویه وقاجاریه به حساب رسان ماهری بـر ـ می خوریم که بکارمستوفی گری ومالیات وخراج وحساب دیوانی اشتغال داشتند

---

(۱) دربارهٔ واضع علم سیاق گویند که درعلم سیاق ازآن جهت که اقتدا به کلمات امیرالمؤمنین علی علیه السلام شده باشد کلمه مستوفی را بجای محاسب وضع کردند وگویند چون روزی حضرت علی هنگامی که جمع عمال واسط وبصره در کوفه میکرد بـه ایشان فرمود: «هـل استوفیتم ما علی العمال» کتاب درجواب عاجزماندند. حضرت دفترایشان راگرفت وسیاقتی بدانها آموخت که مأخوذ ازآیهٔ شریفه ذیل بود:

«ان عدة الشهورعندالله اثنی عشرشهرافی کتاب الله منهااربعة حرم ذلك الدین القیم»

واصول وقوانینی را نیز ابداع فرمود (نگارنـده گوید این نسبت شاید روی علاقه وتعصب باشد وصحیح نیست.)

(۲)ـ بـرای اطلاع ازکیفیت خـراج بـه کتابهائی مانند «الخراج ماوردی» و «الخراج ـ قدامه» رجوع شود.

(۳)ـ سیاقات خراج درکتاب «المصافات الی بدایع الازمان»

که حتی حساب رسان اروپائی راقبول نداشتند. (۱)

درمشاغل دولتی وبرای کارمؤسسات تجاری وزراعی وخصوصی مملکتی تعلیم این علم بویژه برای ارباب قلم ازضروریات بود. خانـواده‌های اشراف و صاحبان مال‌وحشم وحتی پیشه‌وران برای دفترجیبی خود بیاضی داشتند که حساب روزمره وصادروواردخودرا درآن به سیاق می‌نوشتند واین دانش را ازمعلمین خصوصی (ویا معلم سرخانـه) همراه تعلیم خط وآداب نگارش و انشاء ویا در مکتب‌خانه‌ها فرامی‌گرفتند.

منشیان وحساب رسان راکـه غالباً بـه کاردبیری ونـویسندگی نیزاشتغال داشتند میرزا (۲) خطاب می‌کردند. (۳)

بایددانست که درزمان قدیم حساب دیگری معمول بوده که آن‌را «ستینی» می‌گفتند. یعنی بجای ده‌ده، شش‌شش حساب می‌شد. یعنی شش‌وشست‌وششصدو.. بدیهی است که قابلیت تقسیم این اعدادبهتروحساب رسی آن آسانتراز ده وصدو هزاربوده کـه برای آن دوره چون در تقسیم کسری باقی نمی‌گـذارد راحت تر حساب می‌شد.

حساب سیاق بعدازحساب ستینی بوجودآمده که ازیونانیان اقتباس‌شده‌است وهندیان آن‌راشستکه نامند. (۴) وحتی بعدازاعداد هندی وهندسی معمول

(۱)- به‌کتاب «فروغستان» تألیف محمدمهدی‌فروغ پدرذکاءالملک‌فـروغی فرزند محمد باقر اصفهانی رجوع‌شود.

(۲)- کلمه«میرزا» اگرازپس‌اسم بیاید عنوان‌شاهزادگی را میرساند.مانند شاهرخ میرزا(از دوره‌تیموریان) و« عباس‌میرزا» و « فرهادمیرزا».

(۳)- مناصب مستوفی گری یا ارباب‌التحاویل دردورهٔ‌صفویه (کتاب دستورالملوک‌میرزا-رفیعا)

(٤)- کتابی درهیئت بنام«زیج‌الشستکه»،تألیف‌حسین بن‌موسی هرمزی‌حاسب‌است گویاهمان رساله تقویم الکراکبساسبعة والجوزهرباشد (مجموعه کتب‌الهیات‌درکتابخانه‌مرکزی ش ۲٤۳ د)

زیخ الشستکه،آستانه قدس‌شمارهٔ ۵۲۳۵ و۵۵۵۸ (دانشگاه ازهردوی‌اینهافیلم‌دارد.)

شده وبکارمی رفته است.

درآثارابوریحان سخنی ازسیاق دیده نمی شود.

دراستخراج زیجات ونجوم وحساب وهندسه ودرعلوم غریبه ارقام دیگری ازحروف ابجدی که هریك نماینده عددی است بکارمی رفته (۱) واین غیراز حروف ابتثی (یاالفبائی : ا، ب، ت، ث)می باشد. این حروف جانشین حروف یونانی شده است که بعدها به عبری وبعدبه عربی بدل یافته است. مانند آلفا، بتا، گاما، دلتا.

اعداد حروف ابجدی دخلی به حروف سیاق وقانون سیاق و اصطلاحات اهل سیاق وحساب ندارد.

کاربرد علم سیاق:

چنانکه باجمال گفتیم درمحاسبات، معاملات وعمل مباشرین دیوان های دولتی بویژه دردورهٔ قاجاریه حساب سیاق معمول بوده ودرتهیه آمار، دستورالعمل- ها، هزینه ها، ابوابجمعی ها، اسناد، فرمان ها، دخل وخرج مملکتی، حساب - رسی قشون وزرادخانه و ضرابخانه، استیفاءحقوق دیوانی و خلاصه در تمام حساب رسی ها ازاین علم وارقام و اصطلاحات وعلامات آن استفاره می شده- است واین بدان سبب بوده که به رقوم واصطلاحات اختصاری بیان مفصل را می توانستند بگنجانند.

درکارمستوفی گری ومیرزائی بخصوص شرایطی منظورمی شده بدین نمونه ها :

۱- امین باشد وراست قلم وخوش خط (باطناً وظاهراً).

۲- حافظ اسرارباشد.

---

(۱)- حروف ابجدی درتقاویم جفر بیشتر بکارمیرفت وآن بدین ترتیب بودکه الف تاطاء ترتیب ارقام آحاد بود(ازیك تانه) وسپس رقم یاءکه ده باشد تاصادکه نوداست وبعدازقاف تا تاظاء (ازصدتا نهصد) میآید وغین را رقم هزارگویند وآنها را اعدادمفرده نامند.

۳- عرض حقیقت کند و اجحاف ننماید.

٤- حساب به اجنبی ندهد.

۵- صلاح اندیش باشد نه کافر کیش.

٦- درجواب سؤال احتیاط کند و به دفترمراجعه کند بعدبگوید اگرچه میدانسته.

۷- به حرف محرر اعتماد نکند وخودش هم در«بیاض» ودر «فرد» ضبط کند.

۸- اگردرجایی ازدفتراحتیاج برجوع باشد ظای نظربرروی آن کشد.

۹- چون صیغه‌های سیاق عربی‌است بهترآنست که ازلفظ عربی وتواریخ بلدان ومنطق بهره مندباشد.

۱۰- سررشته وتحمل‌خودرا محافظت نماید. (۱)

قبل‌ازهرشرطی درکارمستوفی‌گری صاحب خط بودن است واین علم و تاریخ آنرا دانستن تابه انواع خطوط مانند: ثلث، محقق، نسخ، رقاع، عهود، توقیع، طغرا، تعلیق، ریحان، منشور، مدور، طومار، نستعلیق، مسلسل، مثنی، غبار، هبار وحتی کوفی دست داشته‌باشد.

درزمان قاجاریه‌تعلیم‌خانه‌ای بوده که‌امیرزادگان وبزرگ‌زادگان در آنجا اقسام‌خطوط‌فرنگی وهندسه وزبان وحساب می آموخته‌اند. بدین‌ترتیب کم کم حساب سیاق‌می‌رفت که ازکاربیفتد وافتادکه افتاد، تااینکه مرد.

فایده علم سیاق:

چون‌تاقبل‌ازنهضت مشروطه درایران‌غالباً ازاین‌علم‌استفاده‌می‌شده‌برای مطالعه‌آثاروحقوق اداری گذشته وحتی‌مطالعات تاریخی وایران شناسی مانند

---

(۱)- وبسیاری‌شرایط دیگرکه درکتب‌علم‌سیاق ضبط‌است. (نگارنده درنظرداردکتابی بنام «راهنمای علم سیاق» بطبع‌برساند تا ازاین راه‌خدمتی ناچیزدراین قسمت شده‌باشد. بعون‌الله)

کتب تاریخ ازقبیل (سیاق التواریخ) و (طبقات سلاطین) وغیره که تمام اعداد آن را به‌سیاق نوشته‌اند احتیاج به‌آشنائی متخصصین فن وحتی احیاءِ این علم داریم.

خواندن قباله (جات) نکاح نامه‌ها، وقف نامه‌ها، اسناد، فرامین، توقیعات، طغراها، طورمارها، تشخیص مالدیوان خالصه و اربابها بدون آشنائی بااین علم، ناقص وعبث خواهدبود.

دفتر واصطلاحات:

فرد، بیاض؛ دفتر، جلد

فرد عبارت بود ازپارچه کاغذی مربع طولانی برای نوشتن محاسبات که ازهم جدا جدا میتوان کرد واین یادداشت‌ها چون بهم منضم شود تبدیل به بیاض میگردد. (۱)

دفتر عبارت‌است‌ازافراد چندکه درآن کتاب احکام روزبروز باتشخیص مالیات ولایات باجمع وخرج صاحبجمعی، توجیه برات، حکم وفرامین، ارقام وتعلیقه حساب نوشته‌شده باشد ودردستگاه دولتی قاجارمعمول بوده‌است.

ازنظرعموم، دفتر، جمع آن‌دفاتر واقسام آن: دفترروزنامچه، دفتراوراجه، دفترمقررات وتوجیهات و... بوده است. این دفترهاکه نمونه‌آن درکتابخانه مرکزی دانشگاه هست بسیار دیدنی وبا شیوه نگارش مخصوص وبسیار جالب است. مطلق‌کلمه دفترعبارت است‌ازافراد چندکه درآن پاکنویس‌شود واحکام روزبروزدرآن منعکس گردد.

دفترواصطلاحات‌درزمان‌قاجار:

انواع دفترهای دولتی: ۱- دفترسرکارات عظام (مخارج شاه و شاهزادگان و اقربای طبقه اول خانواده سلطنتی و مخارج بیوتات و سفرای خارجی و فیوضات

---

(۱)- ابترشدن بیاض‌ودفتروقتی است که‌افراد درهم‌ریخته و مشوش‌شودواگرضمیمه لازم‌باشد بعنوان منذلك (من ذلك) بدان‌متصل‌سازند (بخلاف‌قاعدهٔ‌اتصالات که‌آن‌بحث‌دیگری‌دارد.)

۲- دفتر عمله وغلمان

۳- دفتر افراد نظام ومخارج توپخانه... وافواج، نگهبانان

٤- دفتر غرباو مهاجرین، دواب، اصطبل خانه

۵- دفتر مستمری ومددمعاش، تعزیه سیدالشهدا، بپاداشت بقاع، بستن بندونهرها

٦- دفتر مقررات وتوجیهات (ثبت وجه بروات ورسم طرح)

۷- دفتر روزنامچه

۸- دفتر اوراجه (۱)

اصل ومنشاء دفتر:

گویند ترتیب دفاتر را حسن صباح در عهد ملکشاه سلجوقی بنانهاد بدین روایت: روزی ملکشاه سلجوقی از نظام الملك طوسی خواست که دفتری ترتیب دهد تا حساب هر ولایتی را بتوانند به آسانی از آن بیرون کشند. خواجه مهلتی خواست، دراین موقع حسن صباح چون باخواجه نفاقی داشت اطلاع یافت وبه دربار آمد و قول داد که آن دفتررا درظرف دوماه تدوین کندو سلطان قبول کرد. چون دوماه بسر آمد بدربار آمد. خواجه نظام الملك که بنابمصلحتی این تأخیر راخواسته بود آدم حسن صباح راباآدم خودروانه دربار کردو به آدم خوددستورداده بود که درراه دفتر رامشوش وجابجاکند وی نیزدفتررا ازهم پاشیدودوباره بهم بست وبجای خویش نهاد چون خواجه وحسن صباح باریافتند سلطان ملکشاه حساب ازدفترخواست دید بجای حساب بلخ ازحساب هرات جواب میدهد سلطان درخشم شد. خواجه گفت دفتری که دردوماه ساخته شود بهتر ازاین نخواهد بود!

---

(۱)- اوآرجه صحیح آن است ومأخوذ ازکلمه، آوردك، آوردج به جمع خماسی بقیاس عربی جمع آن اوارج (بجای های غیرملفوظ کاف آورده‌اند یعنی آورده تبدیل شده به آوردك) بعضی گویند این کلمه خلاصه این عبارت است : آنکه اوراجمع کرده درتحریر و تقریر ثقیل بوده آوارجه گفتند. بعضی گویند مخفف اوراقچه است ...

ازهمانجاحسن صباح بیرون شدوفرقه ملاحده راساخت تاآنجاکه خواجه نیزبدست آنهاکشته شد. (۱)

بعدها شمس الدین کاتب شیرازی معروف به طبسی تصرفاتی دراین علم بوجود آورد وبتدریج تکامل یافت وبهمان سیاق دفترهای حساب معمول گردید.

اصطلاحات نمونه دردفاترسیاق:

دفترسیاق، فرد، بیاض، اوراجه، روزنامچه، سند، سررشته، ابواب المال، لوجهات، صاحب دیوان، اوراجه نویس، سررشته دار، روزنامچه نگار، پروانچه، ترقیق، ترقم، رقم، مفرده، مجموع، توجیهات، ارباب التحاویل، ارباب التحاصیل سایرالوجوه وغیرها ...

مقادیرنقدی : جزك، نیم پول، یك پول، یك شاهی، صددینار (دوشاهی)، یك هزاردینار، (یك قران)، یك تومان، ده تومان ... الخ.

مقادیرجنسی : درامتعه و اقمشه : زراع، عقود، گره، بهر، انمله (انگشت ها) فرد، زوج، ثوب.

(ویاآنکه زرع قسمت شودبه اشباروانامل، مثلایك وجب بانیم بندانگشت شصت مساوی یکچارك، یابیست وپنج سانتیمترامروزی می شد)

اوزان نقدی واوزان جنسی :

قیراط، نخود، مثقال، سیر، من، خروار، کرور (مثقال را ششدانگ وزن می دانند)

مقادیرمکانی : شبر، قدم، ذراع، میل، فرسنگ، گرورفرسنگ، (منزل ومرحله، هرمرحله پنج فرسنگ یاشش فرسنگ که هرفرسنگ شش ورس است.)

نسخه شناسی سیاق (۲)

سیاق = بحرالجواهر

---

(۱)ـ به تاریخ اسماعیلیه مراجعه شود.

(۲)ـ ازفهرست نسخه های فارسی احمدمنزوی وسایرفهارس استفاده شده است.

سیاق = ذخیره = الرسالة المقصرة
سیاق = سعادت نامه = رساله فلکیه
سیاق = شمش السیاقه
سیاق = فروغستان
سیاق = مرآت سلیمانیه
سیاق = المقالات التبیانیه

از کتاب‌های چاپ شده ومعروف نمونه که مخصوص اساتیدفن تدوین یافته ودردفترداری است، مهمتر ازهمه سیاق «سیدعبدالوهاب پسرمحمدامین‌ششهانی حسینی اصفهانی» است و دیگر «بحرالجواهر فی علم الدفاتر» رامیتوان نام‌برد. سیاق خطیر کتابی بود درسی که در اوایل تشکیل وزارت معارف سابق تدریس می‌شد ودرآخر کتاب رساله‌ای درترسل ومنشآت میرزا مهدیخان‌منشی‌استرابادی داشت.

کتب خطی باشماره‌های آن:

۱ـ قوانین السیاق : محمدکاظم کاشانی پدرابونصرفتح‌اله‌خان شیبانی شاعردوره ناصرالدین‌شاه (۱۰۱/ب مجموعه ادبیات تهران) (ذریعه ۱۷ : ۱-۲)

۲ـ فروغستان: محمدمهدی فروغ، پسرمحمدباقراصفهانی بنام‌محمدشاه قاجاردرسیاق وحساب وخط ومساحت.

۳ـ سعادت نامه = رساله فلکیه (قدیمیترین کتاب درسیاق): عبداله پسر علی فلك علاءِ تبریزی درسیاق وترسل واستیفاءِ تألیف ۷۰۶ مؤلف گوید پس‌از این «قانون‌السعادة» راکه در استیفاءِ است بایدخواند (این غیرازرساله فلکیه عبداله کیانی مازندرانی‌است)

(ذریعه ۱۶ : ۳۱٤ ف شار ۱۱۸۹، مولفین‌شار : ۳:۹۹۳)

مجلس ۲ر۲٤٦٤ = فیلم دانشگاه ۲۸٦۲

ایاصوفیا ٤۱۹۰ = فیلم دانشگاه ٤۲٦

یوسف آغا ۵۹۷۵ = فیلم دانشگاه ۳۳۳

۴ـ رساله درسیاق: غیاث الدین ابواسحاق محمدعاشقی کرمانی بنام شاه طهماسب صفوی تألیف ۹۵۱ (۱) (فهرست فیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۶۲۸) مجلس ۳۱۱۷

۵ـ بحرالجواهر فی علم الدفاتر، دانشگاه تهران: ۲۱۰۱-۳۹۷۱-۵۰۶۱ (چاپ شده است.

۶ـ رساله فلکیه: عبداله (عبدالرحمان) پسرمحمدپسر کیای مازندرانی که به سال ۸۶۵ بنام وزیر فلك المعالی نگاشته. درسال ۱۹۵۲ به کوشش والتر هینس در ۲۶۲ صفحه بچاپ رسیده است.

(ذریعه ۱۶: ۳۱۴ فشار: ۱۱۸۹ مؤلفین شار ۳: ۹۹۳) مجموعه ۲٤٦٤/۱ مجلس (نسخه ها: ۵:۱۸۵)

۷ـ ذخیره در سیاق = اوراجه = الرسالة المقصرة درعلم سیاق بنام فخرالوزراء میرزا محمدمهدی حسینی (دانشگاه ش ۳۳۳۷/۱٤، ملك ٤۷۱۹/۳۷، مجلس ۵۳۷۸/۱، الهیات: ۹۹/۸ج، سپهسالار، ۶۹۸/۳ (ف ۵: ۱۲۳)

درچندباب: ابواب المال، تنقیح ارباب التحاویل والتحاصیل، اوراجه ـ مؤدیان، تفادی ومساعده وسپرده، قرینه واتصال، گوش وگوشواره؛ آداب حساب، ثبت واطلاق، حشووبارز ودیگراصطلاحات سیاق.

۸ـ مختصری در قواعه دفاتر و حساب وسیاق: سلیمان فراهانی (فیلم

---

(۱)ـ این رساله بقلم گلچین معانی درمجله ادبیات سال ۱۲ش ۳ و ٤ سال ۱۳٤٤ دانشگاه تهران بتفصیل معرفی شده است. کتابیست بسیارسودمند درعلم سیاق وطریق محاسبات مملکتی ولوازم ارباب استیفاء که ازنظر تاریخی نیز بسیارمفیداست. برای چاپ «راهنمای سیاق» ازآن استفاده خواهدشد وقصدچاپ آن نیزهست.

نسخه خوب ازاین کتاب درکتابخانه آستان قدس رضوی هست که درفهرست استاد گلچین معانی جلد ۸ـص ۱۹۰ ـ بشماره ۷۱٤۸ معرفی شده است.

دانشگاه : ۲۸۳۸)

۹ـ مجموعه سه رساله درسیاق ۵۹۱۲ خطی دانشگاه

۱۰ـ فرهنگ دفترداری : ملك ۴۷۱۹/۳۵

۱۱ـ رساله درعلم سیاق دانشگاه تهران ـ فیلم ۱۸۲۹ ـ عکس ۴۶۳۰ (=فروغستان)

۱۲ـ حساب سیاق ـ فیلم ۳۰۶۰

۱۳ـ علم سیاق بفارسی ـ فیلم ۱۸۲۸ عکس ۴۶۵۱ دانشگاه تهران

(بقیه : به فهرست نسخه‌های فارسی ـ تألیف احمد منزوی ـ جلد اول ـ صفحه ۱۷۸ مراجعه شود.)

مراسم مربوط به مردن

دربین زرتشتیان کرمان وقتی کسی میمیرد، خبراین مرگ بلافاصله دربین بقیه پخش میشود. بلافاصله همه دوروبرمیت جمع می‌شوند زیرا برخود فرض و واحب می‌دانند که درخانهٔ مرده جمع‌شوند. هر کس‌هم که وارد خانه می‌شود اول‌ازهمه چیزباید پولی به اسم **یشت گهن** « Yast - e Gehen » بدهد. دادن این‌پول را ثواب می‌دانند ومقدارمعین ومشخص‌هم‌ندارد. هرچقدرهم که ناچیز باشد عیبی ندارد. این پول‌را به **دهموبد** «Dàmubbed » که درآنجا حاضر- است می‌دهند. اگرمرده اعیان باشد پول‌های جمع‌شده را به صندوق انجمن زرتشتیان می‌دهند تاخرج کارهای انجمن بشود. اگر کس بی‌بضاعتی هم‌بمیرد، مخارج مربوطه را ازهمین‌پولهاکه درانجمن‌هست تأمین می‌کنند. اماا گرمرده فقیرباشدکه این‌پول راخرج خودش می کنند وبه صندوق‌انجمن کاری ندارند(۱)

شستن میت: افرادخانوادهٔ میت ازلحظه‌ایکه حس می کنندکه‌آن شخص میخواهد بمیرد فوری دست‌بکارمیشوند. ابتدابدنش راباآب می‌شویند وموهای زائد بدن اورا می‌زدایند وتطهیرش می کنند تابمیرد. امااگرمتوجه نشوند یا اینکه شخص درخانه نباشد وخارج ازخانه بمیرد، دیگر کاری بکارش ندارند

---

(۱)- درهنگامی‌که میت هنوزدرخانه‌است‌وساعات‌آخرزندگی‌را میگذراند وباصطلاح در حال‌احتضاراست‌اشتیره‌که شبیه‌کندراست برروی‌آتش‌می‌نهندوبوی‌زننده دارد ومعتقدند که دیوو درج را میراند یا باصطلاح بهدیبان کرمان « دیوو درج رازداره میزند.»

تامرده شوربیاید وکارهای لازم را انجام دهد.

مرده شور که ازمردن این شخص باخبرمی‌شود یك **گهن** «Gehen» بر-میدارد و باسگ مخصوصی که دارد بطرف خانهٔ مرده براه می‌افتد. **گهن** یك وسیلهٔ تخت مانندی است که درازیش اندازهٔ قدیك آدم است. جنس آن آهنی است وکف آن مشبك است وبالای آن جائی برای گذاشتن سردارد. مرده‌شور که واردخانه میشودابتدا یك‌تکه‌نان روی سینهٔ‌مرده می گذارد وبعد سگش را بطرف او می‌برد. اگرسگ بی‌ترس وواهمه رفت ونان راخوردکه معلوم-می‌شودآن شخص‌مرده ولی‌اگرسگ ترسید و جلونرفت که می گویندآن شخص زنده است وکاری بکارش ندارند به‌این‌کار«سگ‌دید» میگویند. اگرمعلوم‌شدکه آن شخص‌مرده، مرده شورمرده را برمیداردوروی گهن‌می گذارد. درموردزنها مرده شورمرد فقط حق‌دارد دربرداشتن اوازروی زمین وروی گهن گذاشتنش کمك‌بکند ولی‌درشستن وکفن‌کردن آن دخالتی‌ندارد. مرده شورپیراهن مرده‌را ازیخه تا پائین‌جرمی‌دهد ولباسش را بیرون می‌آورند (نفرینی‌هم که بین مردم هست: «الهی‌پیراهنت راجربدهند» اشاره به همین‌امراست) واورالخت می کنند وشروع به شستن‌جسد اوبا **پادیاب** «Pàdyàb» می کنند. پادیاب‌یابه لفظ‌دری «Pâjô» همان شاش گاواست امانه شاش هرگاوی. گاوهای بخصوصی برای اینکاردارند. دوروبرش‌راتمیزنگاه می‌دارند وخوراکهای تمیزازجمله میوه یا جو به‌اومیخورانند وسعی‌می کنند که‌گاوبه‌کثافت ونجاست نزدیك‌نشود. خلاصه بول‌این‌گاورا درظرفی میریزند ومرده‌شورهمراه خودش‌به خانهٔ مرده می آورد.

درهرخانه یك‌جام ویك قاشق‌ازجنس روی برای همین کاروجود داردکه مرده‌شورمقداری ازپادیاب راتوی آن‌جام میریزد و باقاشق ذره‌ذره روی لاشهٔ میت میریزد. همینطورکه اومیریزد مرده‌شوردیگری که همدست اوست باپارچه یا حوله تمیزی بلافاصله آنرا ازروی بدن مرده برمیدارد بطوریکه حتی‌یك قطره هم روی زمین‌نریزد.

زرتشتیان معتقدندکه زمین‌را نبایدآلوده کرد بلکه بایدهمیشه آنرا پاکیزه نگاه داشت .

خاصیت پادیاب دراین‌است‌که بدن راخشك وجمع وجورمی‌کند وچون تروتازه نیست‌کثافت بخود نمیگیرد.

وقتی‌ازاین کارخلاص شدند نوبت‌به (سیروسدو) «Sir - o Sedô»میرسد. سیروسدوعبارتست‌ازمقداری سیروبرگ وساقهٔ‌گیاهی به‌اسم سدو «Sedô» که سبزرنگ است وآنرامی کارند. البته برای سدو اهمیت‌زیادی‌قائلند، آنچنان که وقتی آنرادرباغچه‌ای میکارندکسی که ناپاك باشد وبدنش پاکیزه نباشد نباید کنارآن برود. خلاصه سدو وسیررا باهم می‌کوبند ومادهٔ حاصله راکه **سیرو-سدو** است مرده شوربرمیدارد ودرهمهٔ منفذهای بدن اوفرومی‌کند یعنی توی **دهان** ، **بینی** ، **مقات** «Meqàt» یا مقعد واگرزن باشد درفرج‌او ازین‌ماده می‌ریزد وبعدروی آنرا باپارچه می‌پوشند. پارچهٔ سفیدوتمیزی برمیدارند وتکه‌تکه می‌کنند وروی این‌منفذهامی‌بندند. درمورد پائین‌تنه‌هم ازپارچه وباسوزن‌های چوبی‌یك تنکه مانندی می‌دوزند وبپای اومی‌کنند. آخرسرهم ناخن‌دست‌و پای اورا - اگربلندباشد - میگیرند واوراآمادهٔ بردن به‌دخمه می‌کنند. نکته‌قابل توجه اینکه این کارها اگرشخص درخانه مرده باشد درخانه‌اش انجام می‌دهند ولی‌اگرخارج‌ازخانه مرده باشد ازهمان جا اورابه **پرسش** «Par Ses» میبرند. علتش‌هم‌اینست‌که آوردن مرده رابه خانه شگون نمیدانند حالاهرچقدرهم که متمول ودارا‌باشد فرقی‌ندارد وبایدبه پرسش برود.

کفن دوختن :

وقتی‌میت شسته شد اورامی‌خوابانند تاکفن به‌اوبپوشانند. طرزخواباندن هم درقدیم به‌اینصورت بوده‌که مرده رابه پشت می‌خواباندند، بعددستهایش را روی سینه‌اش می‌گذاشتند. آنگاه پاهایش را توی‌هم مثل کسی که چهارزانو (چارکش) نشسته می‌گذاشتند. اما امروز پاها را صاف ودرازمی‌کنند. پارچهٔ

کفن سفیدرنگ است و باید آنقدر پاك باشد که حتی یك لکه‌هم نداشته باشدو آنرا حتماً باپول مرده می‌خرند. مرده شور آنرا برمیدارد و نه تکه می کند که با آنها بدن‌مرده را بپوشاند. کفن درست مثل لباس است. درموضع مقعد و فرج وذکر هم پارچهٔ اضافی می گذارند که اگر کثافتی بیرن ریخت موجب آلودگی میت نشود. آخرسرهم یك تکه‌پارچهٔ بلندروی بدن‌مردهٔ کفن‌شده می کشند. ازاول کار تااینجا **دستور** مرتب، اوستامی‌خواند.

نکته گفتنی اینکه زرتشتیان معتقدند که نباید برای مرده‌خود گریه کنند، زیرا اگر کسی گریه کند آن اشك راه مرده رامیگیرد واونمی‌تواند جلوی راه خودش را ببیند وآزاد باشد. روی همین‌اصل درطول همهٔ این‌مراسم بازماندگان‌میت مشغول تدارك غذاوخوردنی‌های‌پای‌دادگاه‌هستند که عبارتست ازسیب‌زمینی‌پخته، تخم‌مرغ پخته وپیازپخته باضافهٔ پنیرونان.

حرکت بطرف زاد ومرگ:

مرده شورها **گهن** دیگری دارند که‌از گهن‌اولی سبکتراست. این گهن‌روی یك گاری‌اسب‌دارسواراست. آنرادرخانه‌می آورندتامرده‌راسوارش کنندوبطرف **زاد ومرگ** براه بیفتند. ازاین‌جابه بعد کارهای‌مرده ـ چه زن‌باشد چه مرد ـ با مرده شورهای مرداست. مرده‌شورها اورابرمیدارندوروی گهنی که‌روی گاری است میگذارندوبراه‌می‌افتند. مردان‌حتماً همراه اومیروند ولی‌اززنها بجزچند-تا پیرزن‌وزنهای‌مسن کسی‌نمیرود. منظوراین است که جوانها درمراسم شرکت چندانی ندارند، بلکه‌همه‌کارها با افراد مسن و پیراست. برعکس جشن‌ها و **گهنبارها** «Gohanbar» که همهٔ کارها را جوانها اداره میکنند.

اگرمرده پسربزرگ داشته‌باشد، میآید وجلوگاری‌حرکت‌میکند واگرهم که پسربزرگ نداشته باشد برادر یا پسر کوچکش‌این کارراانجام میدهد. ولی بقیه دنبال‌گاری بطرف زاد ومرگ میروند.

زاد ومرگ محلی‌است شبیه‌یك‌خانه که دومحل ورودی وخروجی‌دارد،

شبیه دروازهٔ بدون‌در، توی آن‌هم چندتا اطاق هست که یکی‌مال **موبد** است و توی‌یکی‌سگی‌را نگهمیدارند ـ شبیه سگ‌مرده شور که‌برای‌تشخیص مرده یازنده بودن میت بکارمیرود ـ وچنداطاق‌دیگر که درحکم‌انبارمرده شوراست. مرده را ازدر ورودی‌بـه اسم « زاد » وارد میکنند وازدردیگربـه اسم « مرگ » خارج میکنند. این‌عمل هم‌اشارتی‌است‌به دنیاکه ماازیك در وارد میشویم وازدردیگر خارج میشویم‌وهیچوقت هم‌راه برگشت نداریم. ازهمراهان‌مرده بجزمرده‌شور ودستور کسی‌وارد این‌محل‌نمیشود، چون‌میل ندارند که ازدرمرگ‌خارج‌شوند. بنابراین‌دورمیزنند وازپشت‌دیوار، خودرابه در« مرگ » میرسانندومنتظربیرون‌ـ آمدن مرده میشوند. مرده که‌وارد زاد ومرگ‌شد ابتدا موبد دردفترمخصوصی که‌آنجاهست اسم ورسم اورا مینویسد وباصطلاح ازردیف زنده‌ها اسمش را خط میزند. بعداورا باگهن روی‌سکوئی که وسط زاد ومرگ هست‌میگذارند و موبد می‌آیـد جلـووازطرف همهٔ بستگان وآشنایان ازاوخداحافظی میکند و **بهل‌بودی** « Behel Budi » می‌طلبد. بعد دوباره سوارگاریش میکنند وازدر مرگ خارجش میکنند. اگرزنی جزومشایعت‌کنندگان باشد ازاینجا برمیگردد وفقط مردان مسن وپیرمردان دنبال‌گاری میروندتابه دخمه برسند.

دخمه :

دخمه‌درخارج شهردرکمرکش کوههای‌شمال‌قراردارد. مرده‌را باگاری تا پای‌کوه میبرندوآنجا مرده‌شورهاگهن‌رابردوش میگیرند وبطرف دخمه‌براه می‌افتند.

گهن‌را معمولا دودسته چهارنفری‌حمل‌میکنند ولی اگرمرده‌سنگین‌باشد، این عده بیشترمیشوند. چهارنفراول‌که خسته شدند جای خودرا به چهارنفردوم می‌دهند وبه این‌دودستهٔ چهارنفری« **دوبند**» میگویند. نکتهٔ گفتنی اینکه وقتی‌در پای‌کوه مرده شورهاگهن را ازروی‌گاری برداشتندآنـرا روی‌زمین میگذارند وخطی دورآن ،روی زمین میکشند، بدین معنی که کارمرده تمام است‌واقوام‌و

آشنایان باید دست ازاو بکشند. خلاصه مرده‌شورها مرده را به دخمه میرسانند. داخل دخمه روی سنگ‌های کوه جدول‌بندی شده که باکلنك بریدگی‌هائی روی زمین بوجود آورده‌اند و آنرا به مربع مستطیل‌های مساوی تقسیم کرده‌اند. هریك ازاین مربع مستطیل‌ها بطور تقریبی دو گز دریك گزمیباشد. وقتی آنجا رسیدند مرده را برمیدارند وروی یکی ازاین جدول‌ها قرارمی‌دهند. دستورکه درتمام مدت بافاصله کمی عقب سر آنهامی آید، دراینجا دوباره شروع به خواندن اوستا میکند. پس ازآنکه کارش تمام شد، مرده را تنها میگذارند و برمیگردند. گهن را هم مرده شورها با خودمی آورند.

پائین کوه ساختمانی است که چند تا اطاق دارد وجلوی اطاقهاهم یك **ته‌گاه** «Tàga» یا ایوان وجود دارد. وقتی مرده شورها برگشتند، اقوام و آشنایان روی همان ته‌گاه ـ اگرزمستان باشد توی یکی ازاطاق‌ها ـ می‌نشینند وسفره‌ای پهن می کنند وخوردنی‌هائی راکه باخودآورده‌اند میخورند. مرده‌شورها داخل این‌عده نمیشوند وبرای آنها جداگانه خوردنی میفرستند. موبدهم که نباید باعوام‌هم‌غذا بشود دریك اطاق‌می‌نشیند وتوی یك سینی ازهمهٔ خوردنی‌ها برایش‌می‌فرستند. بعضی‌ها مقداری شراب هم باخود میبرند ومیخورند واگرهوا سرد باشد بردن شراب حتمی ترمیشود، لیکن بعضی بجای شراب بساط چای راراه‌می‌اندازند وچای میخورند. اگرکسی نتوانسته باشد درخانهٔ مرده **پشت گهن** بدهد خود را به اینجا میرساند وپول خود را به موبد میدهد. اینجا دیگرکاری ندارند. همه بلندمیشوند وبه‌خانهٔ‌مرده برمیگردند، می‌نشینند وپس ازذکرخیروطلب آمرزش برای اوچای ومقداری قهوهٔ سائیده شده باشکرمیخورند وبه‌خانه‌های خود میروند.

روزسد Sed :

ازاین‌موقع به بعد بازماندگان بفکرتدارك روز **سد** «Sed» میافتند. این روزکه روزسوم‌است درواقع روزپرسه می‌باشد. بعدازظهرروز «سد» بساط

چای‌وقهوه خشك رابراه می‌اندازند وبرای خودی‌ها تدارك شام و **سیروسدو** هم می‌بینند. سیروسدو را خانوادهٔ مرده درست می‌کنند. برای این سیروسدو میخورند که بتوانند غذای گوشتی **وسحاری** « Sehari » بخورند چون تاسه‌روز کسی حق خوردن این جور غذاها راندارد- غذاهای سحاری غذاهائی هستند که‌مواد پروتئینی‌هم درترکیبشان بکاررفته است وشامل پاره‌ای‌ازغذاهای‌حیوانی میشود- وخوراکشان تنها کدو، برنج، سیب زمینی‌وسایرغذاهای سادهٔ بی‌روغن‌وچربی می‌باشد.

روز سد زنها ازصبح درخانه مرده جمع میشوند ولی مردها بعدازظهر می‌آیند. دسته دسته می‌آیند ودسته دسته میروند وهمانطورکه گفته شد هریك چای وقهوهٔ خشك‌میخورند ومیروند. خودی‌ها سیروسدو میخورند ومنتظرشام میشوندکه شام هم‌مفصل‌است وازطرف‌خانواده مرده باید پخته‌شود. بعدازظهر **دستور** درمحل‌پرسه حاضرمیشود. صاحب میت قبلا یك جام‌روئین‌را پرازآب میکند وسه تاتخم مرغ توی‌آن می‌اندازد، سبزی، شیر، آینه، شمع، چند شاخهٔ درخت سرو وهفت میوه‌هم آماده میکند ودرکنارجائی که دستور باید بنشیند میگذارد. هفت‌میوه عبارتست‌ازبرگهٔ هلو، زردآلو، انجیرخشك، خرما، آلبالوی خشك، توت‌خشك، کشمش، مغزپسته، مغزبادام، مغزگردو، سنجدومقداری‌نبات، که‌مجموع آنها به‌هفت میوه معروف است. اگرتابستان‌باشد بجای هفت‌میوه، مقداری‌میوه‌تازه‌تهیه‌میکنند وازهفت‌میوه فقط‌یك‌بشقاب‌برای‌حفظ سنت‌سرسفره میگذارند. **دستور** می‌آیدومی‌نشیندوشروع به خواندن **اوستا** میکند. آخرسرهم هفت‌میوه را می‌آورند وبین‌خودی‌ها تقسیم میکنند.

روزچهارم:

ازبعدازظهرروزسوم‌پس‌ازتمام‌شدن‌مراسم، دستوربه**واج** « Vaj »میرود، یعنی دهن‌به خوردنی‌نمیزند وفقط اوستا می‌خواند. ازسحرروزچهارم به خانه صاحب‌عزامی‌آید ومی‌نشیند وشروع به‌خواندن **اشوداد** میکند، که‌این روزهم

بازهمان بساط روزسوم راجلوی اوپهن میکنند. افراد خانواده هم‌دور **دستور** جمع میشوند. **دهموبد** که همراه دستورهست دفتراسامی مرده‌ها را میآورد و یکی‌یکی روانان را یاد میکند. آخرسربلند میشود ودکمهٔ یخه پیراهن صاحبان مرده را می‌بندد. چونکه روزی که کسی بمیرد مردان‌خانواده یخه‌های خود را بازمیکنندکه علامت عزاداری‌است ودرروزچهارم بابسته شدن دکمه ازعزا بیرون می آیند. **دهموبد** هم میگوید: « انشاالله غم آخرتان باشد. پشت سرش را داشته‌باشید وبچه خلفی‌باشید نه ناخلف. »

سدر Sedr :

از روزچهارم به بعد یکروزخانوادهٔ مرده مقداری پارچهٔ سفید ـ معمولا کرباس ـ تهیه میکنند. این‌پارچه به اسم « اشوداد » معروف‌است. پارچه باید پاك وسفید وبدون‌لك‌باشد، بطوریکه‌بعضی‌ها می نشینندوموهای توی‌پود پارچه راهم می کشند. بهرصورت باآن یك دست لباس بنام « **سدراول** » میدوزند. لباس‌عبارتست ازشلوار، پیراهن، کفش‌واگرمردباشد‌ـ کلاه، عمامه، شال‌کمر، واگرزن باشد ـ مخنا Maxna ـ چارقد وامثال‌آن. این لباس را برای مرده میدوزندکه درآن دنیا ازآن استفاده‌کند. بعدآنرا روی درخت‌های سبزخانه پهن میکنند. روز بعد وقتی‌که روانان رفتند ودیگرکاری به‌کارخانه نداشتند می‌آیند ولباس رابرمیدارند ودرگوشه‌ای نگه‌میدارند تاوقتی که‌نانوایشان آمد تانان بپزدآن‌لباس راکه پاکیزه‌است بپوشد.

روزسی‌ام دوباره سه‌چهارتکه پارچه سفیدتهیه میکنند بنام **سدردوم** که دیگرباآن‌لباس نمی‌دوزند. فقط آداب ومراسم‌روزچهارم را یعنی‌اوستا خوانی ودیگر کارها را انجام میدهندوآخرسرپارچه‌را به فقرا میبخشند یاخودشان پاك وپاکیزه نگاهش می‌دارند. سرچهارماه **سدرسوم** وسرسال **سدرچهارم** را هم تهیه میکنند.

چندنکته‌که باید ذکرشوداینست که درنزدیکی دخمه‌اطاقکی است که مردی بنام

آتش‌سوز آنجا نشسته و کارش روشن کردن آتش است. این ساختمان خودش از دو قسمت تشکیل شده که یکی رو به دخمۀ زنان است و دیگری رو به دخمۀ مردان. بازماندگان مرده پولی از همان **پشت گهن** که جمع شده به او میدهند که در ازای آن شبها آتش روشن کند. محل آتش طوری است که نورش به دخمه می افتد و آتش سوز تا سه شب زیر تابش این نور مواظب درهست که **درج** «Dorj» (آدم بد، ارواح خبیث) وارد دخمه نشوند. زمان روشن کردن آتش از غروب آفتاب تا تیغ آفتاب (طلوع) است.

نکته دیگر اینکه در محلی که آن شخص مرده، گل و ریحان و سبزه، سبز مکنند، و اگر جائی که او مرده در اطاق باشد و روی فرش، گلدان و گل و امثال آن میگذارند و تا سه روز بر نمیدارند. صبح روز چهارم می آیند و گلدانها را جمع میکنند. در این سه روز کنار گلها خوردنی میگذارند که آخر سر، مرده‌شور می آید و همه را میبرد. گفتنی اینکه کنار گلها و سبزه‌ها یك **نرواز** « NARVAZ » (قیچی)، آینه، یك لیوان آب، یك چراغ کپالی Kopali (سفالی)، یك جام روئین پر از آب هم قرار می‌دهند.

دکتر محسن صبا

« مردم را هیچ زینت نیکوتر از روزی فراخ نبود »

خواجه نصیرالدین طوسی

نظرهای اقتصادی خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری *

کتاب اخلاق ناصری در حکمت علمی و اصول اخلاق است و این کتاب را خواجه نصیرالدین طوسی در حدود سال ۶۳۳ هـ . ق. (۱۲۳۵ م.) بنابه خواهش ناصر-

---

*(۱)- مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم سبك شناسی در بارهٔ اخلاق ناصری چنین مینویسد: « در ایندوره (قرن هفتم) کتب علمی هنوز مانند قدیم ساده وروان وموجز بوده است و هنوز بوئی از سبك متقدمان در آن هست. ←

---

*(۲)- خواجه نصیرالدین طوسی، بمبئی ۱۲۶۷ ق، (باصناعیهٔ میرفندسکی) سنگی، وزیری، ۴۲۷ ص.

با اوصاف الاشراف، ۱۳۰۰ ق.

و ۱۳۲۰ ق.

لکهنو، ۱۳۰۹ ق، نول کشور، سنگی ۵۰۷ ص.

و ۱۲۸۶ ق.

و ۱۳۱۶ ق. ۵۰۷ ص.

کلکته ۱۲۶۹ ق، سنگی.

تبریز، (با اوصاف الاشراف) ۱۳۲۰ ق، سنگی، ۴۱۹ ص.

و ۱۳۵۱ ق، وزیری، ۲۵۵ ص.

لاهور، ۱۸۶۵ م.

تهران - سازمان انتشارات جاویدان - چاپ اول - مردادماه ۱۳۴۶ ش.

۳۲۴ ص. صفحاتی که در این مقاله بدانها اشاره شده ازروی این چاپ است

← پیشاهنگ و پادشاه علمای ایندوره ملک الحکماء خواجهٔ بزرگ وفاضل عالم فیلسوف نصیر-الدین محمد بن محمد الطوسی است (۵۹۷-۶۷۲)(۱۲۰۰/-۱۲۷۳) رحمة اله علیه که مدتی نزد اسماعیلیان ورفقا میزیسته وچند کتاب بنام ناصر الدین محتشم رئیس قهستان تألیف کرده است که مهمترین همه ترجمه و تهذیب طهارة الاعراق تألیف ابن مسکویه است(۱) بفارسی که باخلاق ناصری شهرت دارد.(۲)

---

(۲)- برای اطلاع ازشرح احوال وآثارخواجه رجوع شود به:

مدرس رضوی ، احوال وآثار قدوهٔ محققین وسلطان حکما ومتکلمین استاد بشر وعقل حادی عشر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی ملقب به: خواجه نصیر الدین وجمع و تألیف : مدرس رضوی استاد دانشگاه ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۸۲ تهران ۱۳۳۴- ۳۹۷ ص.

محمد مدرسی (زنجانی) سرگذشت عقائد فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی بانضام بعضی از رسائل ومکاتبات وی نگارش، محمد مدرسی (زنجانی) انتشارات دانشگاه تهران شماره ۳۰۹- ۱۳۵۰ش - ۲۲۸ ص.

---

(۱)-ابن مسکویه-ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مشکویه یا ابن مسکویه (بکسر میم وکاف وواو) اصلا ازمردم ری است وتمام عمررا درخدمت آل بویه بوده ومدتها کتابدار عضدالدوله بوده و بهمین جهت ملقب به خازن بوده است. با غالب دانشمندان عصر خود مانند ابوعلی سینا وابوحیان توحیدی وابوالخیر خمار وبدیع الزمان همدانی روابط دوستی ومکاتبه داشته واشتهار او درمیان مسلمین بیشتر به حکمت و تاریخ بوده است. مهمترین تألیفات ابن مسکویه عبارت است از :

۱- تجارب الامم وتعاقب الهمم درتاریخ عمومی ازطوفان نوج تاسال ۳۶۹ هـ. ق. ومؤلف قسمت مربوط بتاریخ ایران را مفصلتر ذکر کرده وبیشتر بتشریح علمی حوادث و حکمت آنها پرداخته است. این کتاب چند باردر اروپا ومصر بطبع رسیده وقسمتی ازآنرا درسال ۱۸۶۹ م مستشرق معروف هلندی دخویه De Gaje در لندن چاپ کرده است.

۲- تهذیب الاخلاق وتطهیر الاعراق معروف به کتاب الطهاره در اخلاق ومعرفت نفس.

۳- آداب العرب والفرس که از روی کتب مربوط بایرانیان وکلمات قصار علی بن ابیطالب وحکمت لقمان وامثال عرب وغیر آنها تدوین کرده است.

۴- کتاب نزهت نامه علائی بفارسی. وفات ابن مسکویه درسال ۴۲۱ (۱۰۳۰؟) اتفاق افتاده است.

فرهنگ امیر کبیر

الدین عبدالرحیم بن منصور حاکم اسمعیلیه در قهستان تألیف کرده و بهمین مناسبت آنرا اخلاق ناصری نامیده است.

کتاب اخلاق ناصری مورد استفاده نویسندگان و متفکران بسیار قرار گرفته است. خود خواجه نیز برای تألیف این کتاب مباحث آنرا از کتب دیگر اقتباس کرده است. چنانکه مقالهٔ اول را از کتاب ابن مسکویه بنام الطهاره، مقاله دوم را از تدابیر المنازل ابن سینا و مقالهٔ سوم را از مدینهٔ فاضلهٔ فارابی گرفته است.

کتاب دارای سه مقاله است:

مقالهٔ اول کتاب در حکمت عملی و مقالهٔ دوم در تدبیر منزل و مقالهٔ سوم در سیاست مدن میباشد.

درمقدمه خواجه چنین میگوید: «چون مطلوب در این کتاب جزویست از اجزای حکمت، تقدیم شرح معنی حکمت و تقسیم آن باقسام از لوازم باشد تا مفهوم از آنچه بحث مقصود بآنست معلوم شود. پس گوئیم که حکمت در عرف اهل معرفت عبارت است از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن بکارها چنانکه باید.» (۱) وچون حکمت مربوط میشود بزندگی مادی بشر و صنعت و آنچه مربوط میشود بمعاش انسان در این قسمت کتاب به بسیاری از مسائل مربوط باقتصاد اجتماعی، اشاره شده و آنچه در کتاب آمده است تقریباً بصورت دستور ذکر گردیده وخواجه کتاب خود را برحسب تقسیم حکمت عملی بر سه قسم کرده است: اول تهذیب اخلاق، دوم تدبیر منازل و سوم سیاست مدن. (۲)

در تهذیب اخلاق کلیه مباحث مربوط بحکمت عملی مورد بحث قرار گرفته در تدبیر منزل، علاوه بر مباحث تربیتی، آنچه امروز اقتصاد خانواده نامیده میشود گنجانده شده و قسمت سیاست مدن کلیهٔ مسائل اجتماعی را در بر میگیرد. پس جای تعجب نیست که در یك چنین مجموعه‌ای به بسیاری از مسائل که بعدها در علم

---

(۱)- اخلاق ناصری - ص ۶

(۲)- اخلاق ناصری - ص ۱۰

اقتصاد، اعم از خرد و کلان، قرار گرفته برخورد میکنیم. خواجه با خفض جناحی که مخصوص مرتبهٔ چنین دانشمندی است، در مقدمهٔ مقال اول کتاب خود مینویسد: چنانچه در یکی از مسائل این کتاب اشتباهی پیش آید و یا اینکه خواننده‌ای مسئله‌ای رامحل اعتراض بشمارد باید بداند که «محرر این کتاب صاحب عهدهٔ جواب و ضامن استکشاف از وجه صواب نیست. همگنان را از حضرت الهی که منبع فیض رحمت و مصدر نور هدایت است توفیق استرشاد میباید.»(۱) لذا او در مقام آن نیست که آنچه از زیر کلك او بیرون آمده باید مورد تصدیق همگان قرار گیرد و در بسیاری از مسائل بطرح مسأله پرداخته و بسیار بر سبیل ایجاز سخن رانده و همه را در رد یا قبول عقائد خویش آزاد گذارده است.

خواجه از برای انسان در میان موجودات زنده مقامی بالا قائل شده، میگوید: از برای حیوانات طبیعت بر وفق مصلحت وسائل رفع احتیاجات آنهارا فراهم ساخته و غذای آنها که بدل مایتحلل وجودشان میباشد آماده و حاضر است. بوسیله موی و پشم بدن دفع سرما و گرما میکنند و آلات مدافعه دارند که بوسیله آنها از دشمنان خود احتراز میتوانند جست و بوسیلهٔ آنها از خود دفاع خواهند کرد، ولیکن انسان برای رفع احتیاجات و نیازهای خویش احتیاج بتفکر و تدبیر و ملاحظه و دیدن و تصرف در اشیاء دارد. غذای انسان بدون زراعت و درو کردن و آسیا کردن گندم و خمیر کردن آرد و پختن نان بدست نمی آید و لباس او نیز بدون رشتن و تابیدن و بافتن و دوختن و آماده ساختن چرم امکان پذیر نیست و برای دفاع از خویش احتیاج به صنعت دقیق و بسیار پیش رفته دارد، و البته این پیشرفتگی و تفکر و تدبیر در کلیهٔ رفع نیازمندیهای انسانی اعم از غذا و لباس و دفاع، روز بروز محسوس تر میشود. (۲) لذا خواجه نصیر الدین آنچه را که از برای پیشرفت انسان در مرحلهٔ علوم و مخصوصاً صنعت لازم میشمرد تفکر است و باین معنی در سه مقالهٔ

---

(۱)- اخلاق ناصری- ص ۱۳

(۲)- اخلاق ناصری- ص. ۳۰

کتاب اخلاق ناصری هر کجا که مورد یافته است اشاره کرده و مبنای هر جهش بشری را بجانب کمال، تفکر دانسته است.

در فصل هفتم مقالهٔ اول در «بیان خیر و سعادت که مطلوب از رسیدن بکمال آنست» به تفکر در پیشرفت صنعت اشاره کرده و مراحل ایجاد یك شیءِ را، که منظور از آن بهبود بخشودن به وضع زندگی است بیان میکند و میگوید:

«هر فعلی را غایتی و غرضی است» (۱) و غرض چنانکه گفته شد سعادت انسان است و سعادت انسان در آنست که بطرف کمال گام بردارد و چنانچه طالب کمال، بمقصود خویش نزدیك تر شود برای او فرح و خوشوقتی حاصل میشود و برای بدست آوردن کمال مطلوب خود کوشش بیشتر میکند. خواجه برای ایضاح مطلب خود بذکر مثالی متوسل میگردد و میگوید نجار ابتدا تصور فایدهٔ تخت را در ذهن خود تصور میکند، وسپس کیفیت عمل ساختن را در خیال خود می پرورد «و تا کیفیت عمل را بتمام در خیال نیارد» ابتدا بعمل نمیکند و تا عمل تمام نشود فایدهٔ تخت که فکر اول آن بود صورت نبندد (۲) و در دنبالهٔ همین مطلب میگوید: اصل مسلمی است که کوشش انسان باید بسوی غرض و مقصود معین باشد و در مقابل زحمت کمتر درآمد و نتیجهٔ بیشتر حاصل کند و این معنی را باعبارتی روشن در همان فصلی که ذکر آن گذشت چنین بیان میکند: «اما سبب آنکه گفتیم خیر مطلق یك معنی است که همهٔ اشخاص در آن اشتراك دارند آن است که هر حرکتی از جهت رسیدن بمقصدی بود و همچنین هر فعلی از جهت حصول غرضی باشد و در عقل جایز نیست که کسی حرکت و سعی بی نهایت همی کند نه از برای ادراك مطلوبی و آنچه غرض بود در هر فعلی باید که فاعل را در آن چیزی متصور باشد و الا عبث افتد و عقل آنرا قبیح شمرد.» (۳)

---

(۱)- اخلاق ناصری- ص ۴۷

(۲)- اخلاق ناصری- ص ۴۷

(۳)- اخلاق ناصری- ص ۴۹

چنانکه ملاحظه میشود کوشش بی فایده در راههای غیر معقول منطقی نیست وسعی مردمی باید در راهی باشد که با کوشش کم، نتیجهٔ بسیار حاصل شود و از در آمدهائی که مطابق کوشش نتیجه نبخشد صرفنظر کند.

این مطلب نیز مورد نظر است که نتیجه کوشش باید بمنظور نهائی معقول باشد ووسائل باید «نافع در طریق خیر» باشد یعنی در حقیقت مکنت وثروت بخودی خود مورد نظر نیست که شخص فقط بجمع آوری مال همت گمارد، بلکه باید مکنت و ثروت همانطور که گفته شد «نافع در طریق خیر» باشد واشخاص که سعی و کوشش برای تولید وجمع آوری میکنند بمنظور آن باشد که خود آن ثروت حاصل شده، در راه بهبود اوضاع اجتماع صرف شود و شاید سرمایهٔ تولید دیگری که در راه پیشرفت وضع مردم باشد قرار گیرد. (۱) در مشاغل و حرف مانند کلیهٔ حکمای سلف، خواجه معتقد بدرجات درخست وشرافت است اما اصولا در کسب فضیلت و برتری کسانیکه برای بدست آوردن «سعادت» بکار و کوشش و کسب علوم میپردازند خواجه معتقد است که کسب «کمال» از دو راه حاصل میشود: یکی طبیعت که خود مبدأ تحریك انواع اشیاء بسوی کمال است ودیگری صنعت.

اما صنعت در تحت اراده وتفکر انسان قرار دارد وانسان بااستعداد از امور طبیعی بطرف کمال صنعت پیش میرود وباید پیش برود.

ولی این تحول صنعتی باید بنحوی باشد که انسان قادر شود بهمان کمال طبیعت برسد، وقدرت وتوانائی صنعت باید بحدی باشد که باقوای طبیعی برابری وهمسری نماید وسپس از آن بالاتر رود وانسان در مقام صنعت بدرجه‌ای نائل شود که همان قوای طبیعی راایجاد کرده وبه‌مدد قوه تمیز وتدبیر هوش آنرا چندین برابر کند.

برای روشن ساختن این مطلب، دستگاه جوجه کشی رامثال میزنند ومیگوید انسان اگر تخم مرغ را در حرارتی مطابق حرارت بدن مرغ نگاهدارد، همان

---

(۱)ـ اخلاق ناصری ـ ص ۵۰

کمالی راکه طبیعت ایجاد میکند وانتظارآنرا دارد حاصل میشود وجوجه‌مرغ سرازتخم برمیآورد. امااین امروتدبیری که انسان بکاربرده است یك نتیجه‌فوق‌العاده خواهدداشت وآن بدست آوردن جوجه‌ومرغ بمقدارزیاداست، بمقداری که بدست آوردن آن ازراه خواباندن مرغ امکان پذیرنیست.

لذا انسان باید باسرارطبیعت واقف شود وپس‌از وقوف بآنها کوشش کندباکمك همان‌طبیعت وبوسیلهٔ‌صنعت، کاری کند که‌نتیجه آن‌چندبرابرباشد.(۱)

وهمین‌صنعت است، یعنی صنعتی که روبکمال پیش میرود، که «انسانیت راکه توسط طبیعت وجود تمام یافته توسط صناعت بقای حقیقی‌می‌بخشد»(۲)

ولی‌برای رسیدن بکمال صنعت دومسأله اهمیت خاص‌دارد:

یکی سنجیدن استعداد اشخاص، چه‌بعضی رااز روی خلقت قبول فضیلت آسان‌تراست وشرائط استعداد درآنها بیشتر. دیگرآنکه باید استعدادها بکارافتاده شودوایجادممارست شودتااینکه کارگران درکارخود ماهرشوند. خواجه پیشرفت‌هرکس‌رادررشتهٔ‌خودبنحوی‌خواستاراست که‌اودرآن‌فن کمال‌مهارت‌را پیدا کند تابتواند آن‌عمل‌را بنحو کمال وبسهولت‌انجام دهد، بحدیکه «بسمت آن فضیلت موسوم باشد» (۳) چنین شخصی وقتی بدرجهٔ کمال رسید او «سعادت مدنی» رایافته و«باجتماع وتمدن‌متعلق»است. (۴)

دربارهٔ تکثیرجمعیت وبالارفتن آن‌بتناسب هندسی، خواجه‌نصیرالدین هم عقیده بامکتبی‌است که تزاید جمعیت‌بشری را مضرمیداند زیرا باعث‌آن خواهد شد که جاومحلی برای ساکنین دنیاباقی‌نماند و بدون تردید قبل‌ازاین وضع قحطی‌وگرسنگی، مقدارزیادی ازجمعیت بشری‌را ازبین خواهدبرد ودرکتاب

---

(۱)- اخلاق ناصری-ص ۱۲۰
(۲)- اخلاق ناصری-ص ۱۲۱
(۳)- اخلاق ناصری-ص ۱۲۳
(۴)- اخلاق ناصری-ص ۱۲۴

خود مرگ ومیررا برای نظام کلی لازم میشمرد وازاین حیث خود را یکی از طرفداران بدبینان قلمداد میکند.

البته خواجه نصیرمدعی ابتکاردراین اندیشه نیست وآنرا از اندیشه‌های قدیم میشمرد وصراحتاً آنرا ازقول استاد ابوعلی‌مسکویه نقل‌میکند وبه بیانی بسیارروشن وضع دنیائی که جمعیت آن باقی بماند وصف میکند که دیگرحتی جای ایستادن برای کسی‌باقی نخواهدماند وچون کلام خوداو دراین‌زمینه‌بسیار روشن وفصیح‌است‌عین آنرا نقل‌میکنیم :

«واگراسلاف وآباءما وفات نکردندی نوبت وجود بمانرسیدی، چه‌اگر بقاممکن بودی‌بقای متقدمان ممکن‌بودی واگرهمه مردمانی که بوده‌اندباوجود تناسل وتوالد باقی‌بودندی درزمین نگنجیدندی.

واستاد ابوعلی رحمت‌الله‌علیه دربیان این‌معنی تقریری روشن کرده است میگوید که تقدیر کنیم که مردی ازمشاهیر گذشتگان که اولاد وعقب اومعروف و معین‌باشند چون امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام باهر که ازذریه ونسل‌او درعهد او بعدازوفات اودراینمدت چهارصدسال که بوده‌اند همه زنده بودندی هماناعدد ایشان ازده بارهزارهزارزیاده‌ترشدی چه بقیتی‌ازایشان که امروز دربلاد ربع ـ مسکون پراکنده‌اند باقتلهای عظیم وانواع استیصال که باهل این خاندان راه یافته است دویست هزارنفرنزدیك بودوچون اهل‌قرون گذشته وکودکان که از شکم‌مادربیفتاده باشند باجمعهم باین‌جمع درشمارآرند بنگر که عددایشان‌چند هزارباشند وبهرشخصی که درعهد مبارك اوبوده است دراینمدت چهارصدسال همین مقداربا آن‌مضاف باید کرد تاروشن‌شود که اگرمدت چهارصدسال‌مرگ ازمیان خلق‌مرتفع شود وتوالد وتناسل برقراربود عدد اشخاص بچه‌غایت رسد واگراین چهارصدسال مضاعف شود تضاعیف خلق برمثال تضاعیف بیوت شطرنج ازحدضبط وحیزاحصاء متجاوزشود وبسیط ربع مسکون که نزدیك اهل علم‌مساحت ممسوح ومقدراست چون براین جماعت قسمت کرده آید نصیب

هریك آنقدر نرسد که قدم بر آن نهاده بر پا بایستد تا اگر همه خلق دست برداشته و راست ایستاده و بهم باز رسیده خواهند که بایستند بر روی زمین نگنجد تا بخفتن ونشستن وحرکت و اختلاف کردن چه رسد و هیچ موضع از جهت عمارت و زراعت ودفع فضلات خالی نماند و این حالت در اندك مدتی واقع شود.

فکیف که اگر بامتداد روزگار و تضعیفات نامحصور هم بر این نسبت بر سر یکدیگر می نشینند. و از اینجا معلوم شد که تمنای حیات باقی در دنیا و کراهت مرگ و وفات وتصور آنکه طمع خود را بدین آرزو تعلقی تواند بود و از خیالات جهال ومحالات ابلهان بود.

وعقلا و ارباب کیاست خواطر و ضمایر از امثال این فکرها منزه دارند و دانند که حکمت کامل وعدل الهی آنچه اقتضاء کند مستزیدی را بر آن مزیدی صورت نبندد و وجود آدمی بر این وضع وهیئت وجودی است که از ورای آن هیچ غایت متصور نشود.

پس ظاهر شد که موت مذموم نیست چنانکه عوام تصور کنند بلکه، مذموم خوفی است که از جهل لازم آمده است.» (۱)

بانقل قولی که ما در اینجا از کتاب اخلاق ناصری کردیم با نظریه دو تن از اندیشمندان ایران، که جمعیت دنیا رو بتزاید است و باید بشریت از این ازدیاد، اندیشناك باشد، آشنا شدیم.

اول خواجه نصیر الدین طوسی که چنانکه ذکر شد اصول نظرهای خود را از کتاب الطهاره گرفته است.

دوم ابن مسکویه که کتاب او بتوسط خواجه طوسی ترجمه شده.

لذا این نظریهٔ ازدیاد جمعیت تا زمان خواجه نصیر الدین مدت سه قرن متمادی مورد بحث وفحص طبقه متفکر و دانشمند ایران، که با کتب مذکور در فوق سر کار داشته اند، بوده است.

---

(۱)- اخلاق ناصری-ص ۱۶۳--۱۶۴

قبلا دیدیم خواجه نصیر الدین طوسی برای رفع نیازمندیهای انسانی، لزوم تفکر واندیشه وپیدکردن راه عملی یعنی صنعت را واجب میشمرد، ولی درابتدای مقالهٔ دوم کتاب خود، که در تدبیر منازل است، تکمله‌ای براین مطلب آورده و انسان را درانجام رفع نیازها، محتاج به معاضدت میداند ومسأله تعاون رادرامورطرح-میکند.

تفاوت انسان ودیگرحیوانات در این است که وقتی حیوانات رفع نیازشان از عطش وگرسنگی وتهیه منزل شد، دیگرحرکتی نمیکنند وسعی وکوششی ازخود نشان نمیدهند، اما انسان چون نیازمند به غذا ولباس ومنزل است وغذا ولباس ومنزل اوفوراً آماده نمیگردد وباید روزهای متمادی برای بدست آوردن آنها صرف کرد وحفظ وحراست آنچه آماده‌شده ویا باید آماده گردد ازدست یکنفر برنمی آید. لذا واجب است که انسان همنوعان خود را بکمك بطلبد.

برای تهیهٔ نان، که پس از اندیشه و تفکر، انسان راه پختن آنرا یافته، باید گندم دردسترس داشت واین گندم را باید ذخیره کرد. اما ذخیره کردن گندم باید در محلی باشد که فاسد نشود ویا بدست این وآن نیفتد. پس باید خانه‌ای ساخت و ساختن وپرداختن این خانه برای آنکس که بکار زراعت پرداخته امکان‌پذیر نیست ویابسیارمشکل است. بهرحال برای نگاهداری این خانه آنچه از قوت وغذا ولباس و وسائل از آلات وادوات درآن است احتیاج بیك نفراست که درآن خانه مقیم باشد وآنچه درآنست نگاهداری کند. از همین جا مسأله تعاون شروع میشود. واما تا این گندم بخانه بیاید وذخیره گردد آیا تنها یك تن میتواند تمام وسائل را ازآماده کردن زمین، برای بذرکاشتن ودروکردن وپاك‌کردن وانبارکردن فراهم سازد؟ برای دروکردن بداس احتیاج است وداس ازآهن است، آهن آن ازمیان زمین بدست میاید، باید بکوره برود وتصفیه شود وبدست آهنگرسپرده شود. که آنرا باوسائل وادواتی بصورت داس درآورد. دستهٔ داس ازچوب است

که کارنجار میباشد واغلب وسائل نجار را آهنگر ساخته است. پس هیچیك از طبقات مردم بی نیاز ازتعاون نیستند و باید بکمك یکدیگر برخیزند تا کارهمه راست آید و نیازها مرتفع گردد. (۱)

این مطلب بازدرفصل اول مقاله سوم تأیید شده ودرآن باب نیزازلزوم تعاون بحث شده وخواجه متذکر گردیده که هرشخصی بترتیب به غذا ولباس ومسکن وسلاح احتیاج دارد واگرلازم باشد که به تهیهٔ ادوات درودگری وآهنگری بپردازد وازآنها آلات دروکردن و آسیاب کردن ورشتن و تابیدن و دیگرصنعت هارا فراهم سازد، زمان بدو اجازه نمیدهد که یکی ازاین آلات وادوات راچنانکه لازم است فراهم کند. (۲)

ولی چنانچه معاونت پیش آید، همه این اشکالات برطرف میشود، وبرای اینکه اصول تعاون دوام یابد، درانجام این معاونت باید رعایت «قانون عدالت» بشود. اما این عدالت بچه وسیله برقرارمیشود.

برای رعایت این عدالت احتیاج به معامله پیش میآید. این معامله باید پایهٔ آن برروی عدل وانصاف باشد.

ازاین رومردم بصنایع مختلف روی میآورند وهمین امر نظامی دردنیابوجود میآورد. هرکس بشغلی خاص رغبت میکند ومهمات همهٔ مردم باین صورت تکافی میشود و بوسیلهٔ معامله، مساوات برقرار میگردد. این مساوات بوسیله پول (دینار) حاصل میگردد.

اما اول شرط برقراری این عدالت چیست؟

چنانکه گذشت، مردم بهم محتاج میباشند وکمال مطلوب ویاحتی نزدیك شدن بکمال، برای کسی حاصل نشود، مگراینکه ازدیگران استعانت جوید. پس نوع بشراحتیاج داردکه گردهم جمع آیند وهرکس بدیگری درمورد لزوم و بموجب درخواست اوکومك ومساعدت کند وگذشته ازاینکه این روابط برای

---

(۱)- اخلاق ناصری- ص ۱۷۶ و ۱۸۱

(۲)- اخلاق ناصری- ص ۲۲۲

آنکه برقرار بماند، باید برپایهٔ عدالت استوار باشد؛ همین روابط ایجاد محبت دربین افراد میکند. این محبت از نظر علم اخلاق بر عدالت رحجان و برتری دارد.(۱)

هنگامیکه این محبت والفت دربین مردم ایجادشد، بـرای بقا ودوام آن احتیاج بمعامله پیش می آید، معامله‌ای که پایهٔ آن نیز بر عدالت است.

مسألهٔ لزوم پول را بـرای معاوضه ومعامله، خواجـه درفصل هفتم مقالهٔ اول کتاب خود طرح میکند وپول را برای برقراری عدالت درمعاملات واینکه هیچیك ازطرفین دچارضرروزیان نگردند وملاکی برای معاوضه دربین باشد؛ لازم میشمرد واین امررا نتیجه بـرقراری نسبت بین دوچیزمیدانـد وبـرای نظام زندگی، آنچه را دربین مردم ردوبدل میشود مانند خدمات وکالاها به سه نوع تشخیص میدهد:

«اول ـ آنچه تعلق بقسمت اموال وکرامات دارد.

دوم ـ آنچه تعلق بقسمت معاملات ومعاوضات دارد.

سوم ـ آنچه تعلق بقسمت اموری داردکه تعدی رادر آن مدخلی بود، چون تأدیبات وسیاسات.» (۲)

سپس بتوضیح این سه قسم می پردازد وبرای معاملات مثالی میزندومینویسد: «میگوئیم نسبت این جامه با این زرچون نسبت این زربا این کرسی است. پس درمعاوضهٔ جامه وکرسی حیفی نیست.» (۳) وبرای خدمات نیزمثالی ذکرمیکند و لذا پول راکه بنظراو باید طلاباشد و آنرا بنام دینار (درمقابل درهم) مینامـد لازم میشمرد، وآنرا یکی ازنوامیس سه گانه میشمرد وخواجه ازحفظ ناموس دراین بحث، تدبیروسیاست را اراده کرده است.

پس دینار، مساوات دهندهٔ اختلافات ازهرحیث می تواند باشد، لذا میتوان

---

(۱) اخلاق ناصری- ص۲۳۱

(۲) اخلاق ناصری- ص۱۰۱

(۳) اخلاق ناصری- ص۱۰۲

هرجنس و کالائی را بادینارسنجید ونسبتی قائل‌شد ودرحقیقت آنراتقویم کرد و پس ازاین قیمت گزاری کالاها وخدمات مشارکت ومعامله ازهرحیث امکان‌پذیرمیگردد. (۱)

اما برای پول چرا فلزطلارا باید برگزید؟

درکتب اقتصاد جدید متذکرمیگردند، دیرزمانی‌است بشرخواص طبیعی زروسیم را دریافته واین دوفلزرابجای کالائی که درابتدای امرواسطه معاملات بوده برگزیده واین خاصیت‌ها ازاینقراراست:

۱- طلا ونقره رامیتوان بقطعات کوچك تقسیم کرد واین‌تقسیم کردن از بهای آن‌ها نمی کاهد وارزش هرقطعه متناسب باوزن آن است.

۲- قابلیت‌تورق‌این‌دوفلزبسیاراست‌ومیتوان‌این دوفلزرابصورت ورقهای بسیارنازك درآورد.

۳- طلاونقره‌ای که بقطعات کوچك تقسیم‌شده‌است دوباره میتوان بهم متصل کرد ویك قطعه واحد ساخت وجمع قطعات بازبهای مجموع آنها را خواهد داشت.

۴- کمیاب بودن این‌دوفلزسبب شده‌است که آنهارابرای مبادله کالاها انتخاب کنند.

۵- بعلت کمیابی ارزش آنها زیاداست وحمل‌ونقلشان‌بمقدارکم، آسان.

۶- زروسیم بامرورزمان ضایع وفاسد نمیگردد.

۷- خواص طبیعی این‌دو فلزدرهمه جا یکسان است واین دوفلزقابل تشخیص میباشد.

۸- بعلل‌فوق طلاونقره مورد علاقهٔ‌همهٔ مردم‌جهان‌قرارگرفته وازاین‌جهت ازنظرداخلی وبین‌المللی توانسته‌اند وسیله پرداخت معاملات قرارگیرند.

۹- این دوفلزبمصارف صنعتی دیگرنیزمیرسد و درساختن جواهرات

---

(۱) اخلاق ناصری- ص۱۰٤

بکار می رود.

۱۰- میزان استخراج این دو فلز مخصوصاً طلا در هر سال تقریباً یکسان است و از این جهت بهای آنها دستخوش تغییرات ناگهانی نمیشود و موجودی این دو فلز در دنیا نسبتاً ثابت است و افزایش آنها زیاد محسوس نیست.

اینك ببینیم خواجه بچه صفاتی از این دو فلز مخصوصاً طلا توجه کرده.

خواجه در فصل دوم از مقالهٔ کتاب خود که در تدبیر منزل است دینار را که ناموس اصغر نام نهاده، دارای صفات ذیل میداند:

۱- بهای بسیار طلا که بوزن بسیار کم بامقدار زیاد اجناس دیگر قابل تعویض است

۲- مقامی که مردم از برای آن بعلت کمی، قائل شده اند.

۳- قابل حمل و نقل بودن آن.

٤- استحکام ماده آن.

۵- کمال ترکیب طلا.

٦- قابل دوام بودن و فاسد نشدن آن.

۷- طلا ماده ایست که کلیهٔ اجناس را میتوان با آن سنجید.

۸- بهای زیاد آن در وزن بسیار کم.

۹- قبول طلا در پیش تمام مردم.

۱۰- استعمال طلا در سایر امور صنعتی.

اینك عین گفتار خواجه را در اینجا نقل میکنیم:

«و بسبب ضرورت معاملات و وجود اخذ و اعطاء چنانکه در مقالهٔ گذشته گفته ایم بدینار که حافظ عدالت و مقوم کلی و ناموس اصغر است حاجت بود و بعزت وجود او و معادلت اندکی از جنس او با بسیاری از دیگر چیزها مؤونت نقل اقوات از مساکن بمساکن دور تر مکفی شد، بدان وجه که چون نقل اندك او که قیمت اقوات بسیار بود قائم مقام نقل اقوات بسیار باشد و از کلفت و مشقت حمل آن استغناء افتد.

همچنین برزانت جـوهر واستحکام مزاج وکمال ترکیب او که مستدعی بقابود ثبات و قوام فواید مکتسب صورت بست. چه استحاله وفنای اومقتضی احباط مشقتی بود که درطریق کسب ارزاق وجمع مقتنیات افتاده باشد، وبقبول اونزدیك اصناف امم شمول منفعت اوهمگان رامنظوم‌شد وبدین دقایق‌حکمت کمالی که درامورمعیشت تعلق بطبیعت داشت لطف الهی‌وعنایت بیزوالی ازحد قوت بحیزفعل‌رسانید وآنچه تعلق بصناعت داردمانند دیگرامورصناعی بانظرو تدبیرنوع انسانی حواله افتاد.» (۱)

ولـی‌طرح کلیهٔ ایـن‌مسائل اقتصادی وبحث درآنها بـرای چیست؟ بنظر خواجه برای آنست که مردم درنهایت آسایش ازنظرمادی زندگی کنند وصراحتاً میگوید که: «مردم‌راهیچ زینت نیکوترازروی فراخ نبود.» (۲) اما بدست‌آوردن این‌گشایش درامرزندگانی بایدازراه صنعتی باشد«که بعدازاشتمالت برعدالت بعفت و مروت نزدیك باشد.» (۳)

لذاباید انسان‌ازراه صنعت برای بدست‌آوردن روزی به «مال»نظرداشته‌ـ باشد. اما این‌نطرانسانی‌بمال‌ازسه وجه‌است:

یاباعتباردخل، یاباعتبارحفظ، یاباعتبارخرج؛

برای بدست‌آوردن‌مال‌که خواجه آنرا دخل‌نامیده دوراه درپیش است: یابدست‌آوردن آن منوط بداشتن‌کفایت ودرایت وتدبیرواندیشه‌است، یامنوط باین‌مسائل‌نیست.

صورت اول‌کسب مال‌که بفکرواندیشه وکفایت ودرایت‌احتیاج دارد، راهش صنعت وتجارت است، وصورت دوم اموالی است کـه اتفاقی بـدست می‌آید مانند ارث وبخشش‌ها.

---

(۱) اخلاق ناصری-ص۱۸۱ و۱۸۲

(۲)- اخلاق ناصری- ص۱۸٤

(۳)- اخلاق ناصری- ص۱۸٤

ضمناً خواجه از آنجهت که درعلم اخلاق سخن میراند شرائط بدست آوردن ثروت را از نظر اخلاقی ذکر میکند ومیگوید دراکتساب ثروت بایداز جور و عار ودنائت احتراز جست. [1] منظور ازجور آنست که درکاربدست آوردن ثروت از تقلب و کم فروشی و نیرنگ و خدعه درامربازرگانی ودزدی کاملا احتراز کرد، وازعار آنست که ازمسخرگی و کارهای ناپسندیده درکسب ثروت دوری جست. امادنائت آنست که اشتغال بصنایع پست وخسیس ورزد وبایدازآن اجتناب کرد.

فلاسفه قدیم صنعت را به سه نوع شریف وخسیس ومتوسط تقسیم میکردند وبرای هریك توضیحی میدادند.

صناعات شریف صنایعی بوده است که ازخیر نفس سرچشمه میگیرد و آن بر سه قسم است.

اول آنچه بجوهر عقل تعلق دارد مانند صحت رأی وحسن تدبیر. دوم آنچه بادب وفضل تعلق دارد مانند کتابت وبلاغت وطب وغیره. سوم آنچه بقوت و شجاعت تعلق دارد چون سپاهیگری ومانند آن. لذا خواجه بنحو کامل خدمات را جزو صنایع محسوب داشته وازاین نظر آنها رامولد ثروت میداند.

صنایع خسیسه اعمالی است که یا به ضرر عامه تمام میشود ویا برای اجرا کننده آن صنعت منفعت زیادی ندارد و یا اینکه به بهداشت اوصدمه میزند. این نوع صنایع راخواجه نیز بسه قسم تقسیم کرده است: اول آنچه منافی مصلحت عموم مردم است مثل احتکار، دوم آنچه منافی فضائل است مثل مسخرگی ومطربی، وسوم آنچه مقتضی نفرت طبع است مثل دباغی و کناسی.

اما صنایع متوسط انواع مکاسب دیگراست که یا ضروری است، مثل زراعت ویا غیرضروری، مثل صباغت. [2]

اما خواجه بتمام ارباب صنایع گوشزد میکند که هرکس بصنعتی موسوم

«۱»- اخلاق ناصری- ص۱۸۲

«۲»- اخلاق ناصری- ص۱۸٤

شد باید کوشش کند که آن صنعت را بکمال برساند و بمرتبه پائین آن صنعت راضی نشود.

اما موضوع حفظ مال، دراین مورد خواجه معتقداست که برای حفظ مال باید کوشید که مال موجود رابوسیله به ثمر رساندن آن مورد استفاده قرارداد و باصطلاح او به(تثمیر) آن کوشید. چه خرج کردن اموال برای امر زندگانی ضروریست. لذا باید بتکثیر اموال کوشید تا آنچه بدست میآید جایگزین اموالی شود که بمصرف رسیده‌است ودراین مورد نیزمتذکرمیگردد که بایدمقداری‌پس-انداز کرد یعنی « خرج » بایدهمیشه کمتراز« دخل » باشد تا باین وسیله امکان سرمایه گذاری وازدیاد اموال برای بهتر کردن زندگی میسر گردد و گذشته از این، درموقع سختی‌ها ومخصوصاً گرفتاریها وامراض بتوان از آنچه ذخیره‌شده استفاده کرد. ودرازدیاد ثروت دستورهای اقتصادی خاص میدهد ونظرهائی اظهارمیدارد، مانند آنکه بایددرتثمیرثروت ازبرای این کوشید که رواج داشته-باشدویااینکه قابل‌رواج باشد ودراین راه‌بایدبه‌سود کم‌ومتواترنظرداشت نه‌اینکه بیك سود بسیارولی اتفاقی وشرط احتیاط را درازدیاد ثروت این‌میداند که اشخاص سرمایه‌های خودرا درراههای مختلف بکاراندازند مثلاهم درزراعت وهم درصنعت وهم دربازرگانی، تااگردریکی خللی واردآمد جبران آن از راههای دیگرامکان پذیرباشد. (۱)

ولی‌این توجه خواجه‌بازدیاد ثروت وتکثیرمکنت بحدی است که باصول اخلاقی صدمه وارد نیاید و انسان درغرورثروت بسیارنیفتد و درفصل اخلاقی تربیت اولاد میگوید، که زروسیم را باید درچشم‌اطفال، نکوهیده جلوه داد چه «آفت زروسیم ازآفت سموم افاعی بیشتراست.» (۲)

* * *

---

(۱)- اخلاق ناصری -ص۱۸۵

(۲)- اخلاق ناصری -ص ۲۰۰

اینك بمناسبت ذکر فصل تربیت اولاد از کتاب خواجه این نکته رامتذکر شویم که خواجه درباب تربیت، بیافتن استعداد اطفال وراهنمائی آنهادر کسب وبدست آوردن آنچه بدان استعداد دارند اشاره کرده ومعتقد است که‌ازهمه‌ـ کس هر کاری ساخته نیست وهر کس بنوع خاصی ازصنعت استعداد دارد ودر صورت داشتن ویافتن این استعداد وبکارگماردن آن ثمرهٔ این نوع فعالیت‌ها خیلی زود ظاهرمیگردد و هنرمندان درهر رشته پیدا میشوند واگربه خلاف این رفتارشود واستعدادها براههای خلاف بکارافتد جزاتلاف وقت وصرف نیروها بفعالیت بیهوده، نتیجه دیگری ببارنخواهد آورد.

ضمناً خواجه به تخصص معتقد است ومردمان را ازشاخی بشاخی پریدن واستعداد ونیرورا باشتغال‌های مختلف بکارانداختن برحذرمیدارد.[1]

در موضوع تخصص خواجه طوسی معتقد بآنست که حرفه برای کارگر بصورت ملکه درآید لذا بایددرکارخودش بقدری مهارت حاصل کند که هیچگاه «خبط» پیش نیاید و«یقین» بکارخود حاصل کند ومنفعت هریك ازصنایع برحسب منزلت آنها است.

دراین‌مورد باید این مطلب را توضیح دادکه باتوجهی که خواجه به‌تفکرو صنعت داشته است وتذکربانیکه بعضی ازصنایع درمرتبه پائین قراردارد.[2] لذا بایدکاری کردکه این‌حرف از صورت خست خارج شود واز راه تفکربوسیله صنعت بپایه‌ای برسدکه کایهٔ نیازهای انسانی بصورتی مطبوع و غیر مکروه استرضا پذیرد.

اگرفرض کنیم که میرابی درحرف، در درجه پائین قرارگیرد باید بوسیله تفکرراهی اندیشید که‌این عمل‌ازاین درجه‌خارج شودو کاری کردکه‌عمل بصورت يك صنعت‌عظیم وعلمی‌درآید، چنانکه‌امروزمهندسین‌عالی‌رتبه‌باراه‌های عملی،

---

(۱)ـ اخلاق ناصری ـ ص ۲۰۱-۲۰۲

(۲)ـ اخلاق ناصری ـ ص ۲۲۳

آب را ازمنابع بخانه‌ها میآورند وعمل آب رساندن بمنازل مانند کلیهٔ کارهای علمی دردرجهٔ عالی قرار گرفته است.

اینك بطور خلاصه ببینیم خواجه به‌چه مطالبی در کتاب اخلاق ناصری اشاره کرده و کدامیك ازمسائل اقتصادی راطرح نموده است.

۱- طرح مسأله تعاون درمسائل اقتصادی مخصوصاً درصنعت.

۲- تولیدثروت برای بهبود بخشیدن بوضع اجتماع.

۳- انسان بایدبوسیلهٔ تفکروااراده بااستمداد ازطبیعت بطرف کمال صنعت پیش برود.

٤- کمال صنعت ایجاد نیروهائی مافوق نیروهای طبیعت است.

۵- باسنجش استعدادها بایدبوسیلهٔ ممارست کارگران ماهرتربیت کرد.

٦- مخالفت با ازدیاد جمعیت که‌ازاین حیث خواجه دربین «بدبینان» قرارمیگیرد.

۷- لزوم پول برای تسهیل معاملات.

۸- طلابایدبعلت خواص آن وسیلهٔ معاملات باشد.

۹- توجه بصفات طلا برای اینکه نمایندهٔ واحدپول قرارگیرد.

۱۰- توجه به بهبود وضع اجتماع ازنظروسائل زندگانی.

۱۱- توجه به تخصص درصنعت.

۱۲- توجه به‌پس‌اندازوصرفه جوئی برای اینکه ازاین صرفه جوئیها بتوان سرمایه فراهم نمود.

۱۳- خدمات مولد ثروت میباشند.

* * *

یك تفاوت بارزبین طرزاندیشه متفکرین وراهبران ایرانی بعدازاسلام و متفکرین اروپائی دربارهٔ مسائل اقتصادی موجوداست و آن این است که متفکرین ایرانی عموماً مسلمان بوده‌اند وچون دراسلام کلیهٔ روابط اجتماعی واقتصادی

تحت قواعد وقوانین معین درآمده‌است واجباراً بایدکلیهٔ روابط، روی همان پایه‌ها قرارگیرد، لذا اندیشهٔ متفکرایرانی دربارهٔ مسائـل اقتصادی، اجباراً در حدود وثغور قواعد اسلامی قـرارمیگرفت وچنانچه فکراو، اورا راهبری بـه پیدایش یك معیارجدید میکرد الزاماً برای رعایت مذهب ازآن صرفنظرمیکـرد ویااینکه آن اندیشه را باندازه‌ای درذهن خود زیـروروميمود تا اینکه آنـرا با قواعد وقوانین اسلامی ازراهی، ولوغیرمستقیم، تطبیق دهد وهمین جلـوگیری ازگسترش اندیشه سبب میشدکه بسیاری از افکارعقیم بماند وبرروی کاغذ نیاید وحتی گفته نشود وچنانچه نوشته میشد، چنان بااحتیاط وسربسته ادامیشدکه‌درك مطلب واندیشهٔ صریح نویسنده، بسیارمشکل‌بود.

اما اندیشه اروپائی که ایـن تقید را نداشت میتوانست سمند فکرخـود را آزادانه بجولان درآورد ودر نتیجه راههای نوینی برای حل‌مشکلات اجتماعی ومسائل‌اقتصادی بیابد.

باین‌مطلب نویسندگان ومتفکران اسلامی توجه داشته‌اند چنانکه جلال ـ الدین‌محمداسعددوانی درکتاب‌لوامع‌خودچنین‌مینویسد: «... حکمای متأخرین چون‌بردقائق شریعت حقه محمدیه مطلع‌شدند واحاطهٔ‌آن برتمام تفاصیل‌حکمت عملی مشاهده نمودند بکلی ازتتبع فوائد اقوال حکما وکتب ایشان درین باب دست بازکشیدند.»(۱)

اخلاق جلالی- ص ۱۲٤

دین در فارس عهد هخامنشی

وقتیکه نسبت به دین در استان فارس در عهد هخامنشی صحبت میکنیم باید آنرا به سه قسمت (یا بیشتر) تقسیم کنیم. اول دین پادشاهان هخامنشی، دوم دین ارتش یا افسران اردوی هخامنشی و سوم دین عوام که البته بین ایرانیان و ایلامیها متفاوت بود. متون برای این باب بشرح ذیل است:

۱ـ برای تشخیص دین پادشاهان هم از کتیبه‌های فرس قدیم و آثار دفن شده ویا معابد و عمارتهای شوش و تخت جمشید و پاسارگاد استفاده مینمائیم و هم از نوشته‌های هردوت و سایر نویسندگان دیگر یونانی نقل میکنیم

۲ـ دین ارتش یا افسران را میتوان از نقشه‌های تخت جمشید و کتیبه‌های آرامی تخت جمشید معین نمود.

۳ـ دین عوام را نیز از کتیبه‌های زبان ایلامی و لوحه‌های گلی از تخت جمشید و کتاب تاریخ هردوت و دیگر نویسندگان یونانی و آثار باستانشناسی میتوان تعیین نمود.

البته درمورد دین طبقه سوم، شاید بین ایرانیان و ایلامیها وغیره فرقی بوده یا همه یك ویا دومذهب داشتند ویا ممکن است سؤالهای دیگری نیز پیش آید. در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی به زبانهای فرس قدیم، آکادی و ایلامی چنین ملاحظه میشود که فقط به خدای اهورامزدا اعتقاد داشتند اگرچه وجود خدایان دیگر نیز شناخته شده. در دوره ارتا خشترا (اردشیر دوم) (۴۰۸ـ ۳۵۸ قبل از میلاد) خدایان آناهیتا و میترا و هم اهورامزدا راعبادت میکردند و در دوره اردشیر سوم

(۳۵۹ ـ ۳۳۸ ق. م) در کتیبه‌ای از تخت جمشید میترا ذکر شده‌است. شاید بتوان‌ـ گفت که پادشاهان هخامنشی بعد از اردشیر اول، مردم را در انتخاب دین آزادی بیشتری داده بودند در صورتیکه داریوش کبیر و خشایارشا فقط به‌اهورامزدا ایمان داشتند مانند زردشت، ولی بدون شك نمیتوان گفت که داریوش پیرو زردشت بوده‌اما میتوان تصور کرد که هردو یك دین داشته‌اند و شاید داریوش شاه مذهب زردشت را ازمشرق به‌استان فارس آورده.

متأسفانـه از کتیبه‌های زبان آرامی بر آلتهای سنگی (اکثرهاون و دسته هاون) هیچگونه اطلاعی نسبت به دین افسران نمیتوان یافت فقط از چند اسم خاص میان افسران با نام خدای میترا نشان میدهد که میترا رانیز دوست داشتند. البته این کتیبه‌ها نشان میدهد که افسران ازخرا خواتش (قندها رامروز) یعنی ازایران شرقی بـودنـد و هیچ نسبتی بـا فارس در کتیبه‌ها نیست. از نقشه‌های تخت جمشید هم درباره دین افسران هیچگونه اطلاعی بدست نمیآید.

بیشتر عوام ایلامیها بودند اما ایرانیان هم در این طبقه پیدا شدند. از لوحه‌های زبان ایلامی از استحکامات تخت جمشید خبری شگفت آوردیده میشود. میگویند که کشیشهای ایرانی برای همبان خدای بزرگ ایلامی قربانی میکردند و کشیشهای ایلامی برای اهورامزدا خدای ایرانیان نماز میخواندند.(۱) هم مجوس هست بانام اکپیش چه غیرایرانی میباشد اما مجوسهای دیگر نامهای ایرانی دارند.(۲) دریك لوحه قربانیها برای اهورامزدا ومیترا وشموت یك خدای ایـلامی بوده (لوحه شماره ۳۳۸) دردیگری برای اهورامزدا وهمبان ورودها و کوهها (لوحه شماره ۳۳۹) درلوحه‌ها خدایان دیگر ایلامی، خدای بابلی آداد وغیره ذکر شده‌اند، از این‌ـ جهت میتوان گفت که ایرانیها وایلامیها خیلی مخلوط شدند، هم درنژاد وهم در

---

(۱)ـ لوحه‌های ایلامی از استحکامات تخت جمشید از ریچارد هلوك ـ شیکاگو ۱۹۷۰ م ـ ص ۱۵۱ـ لوحهٔ شماره ۳۳۸

کشیش اپیرکا نماز به‌اهورامزدا میکند ص ۱۵۲ ـ لوحه شماره ۳۴۸ ـ

ماردونیا به همبان قربان میدهد

(۲)ـ همان کتاب ـ ص ۵۵۹ و ۵۶۳

مذهب. شاید مجوسها دراصل کشیشهای بومی بودند وبه کشیش فاتحهای ایرانی جمع شدند. وقتیکه بخاطرمیآوریم که برلب صحن تخت جمشید شاخهای سنگی پیدا شدند واین ازرسوم مذهبی ایلامی بوده‌می فهمیم که‌ایرانیان ازاتباع بیگانه ایلامیها پیروی میکردند. درایلام قدیم آتش پرستان و کشیشهای آتشکده وجود داشتند ویقیناً به ایرانیان نیزنفوذ یافته. بنابراین میتوان گفت که عادات ورسوم دین درفارس میان عوام خیلی مخلوط بوده زیرا ایرانیان معبدگاه وآتشگاه و غیره ازمردمان بومی قبول کردند والبته این رسوم را نیزتغییروتبدیل میدادند. پس نباید تصور کنیم که دین عهد قدیم مانند دین حاضر بوده یعنی مانند دین اسلام و یا مسیحی ترتیب و رسومی مشخص داشته زیرا در زمان داریوش کبیر مردم احساس جدائی ازهمسایگان زیاد نمیکردند. وپرستشگاههای فراوان وجود داشته اما بعدازداریوش شاید هم‌دردوره پسرش خشایارشا تغییراتی دیگردر کتیبه‌مشهور خشایارشا ضددیوهاودرفلسفه دین زردشتی، ضد آزاد فکری را ملاحظه میکنیم. دیوهاآن خدایان آریائی بودند که پیغمبر زردشت درگاتهای اوستا ذکر کرده- است. آن دیوها خدایان بابل یامصری یاغیره نبودند. شاهان هخامنشی نتوانستند عبادت خدایان بابلی را دربابل ممنوع نمایند. اماوقتیکه ایلامیها شورش ضد هخامنشیان کردند درکتیبه میخی فرس قدیم نوشته شده که ایلامیها دروغ گفتند وبه اهورا مزدا نمازنخواندند. پس اگراهورامزدا خدای ایرانیان بود چرا شاه هخامنشی شکایت کردند که ایلامیها اهورامزدا را عبادت نکردند؟ گمان میکنم این خود دلیل دیگراست که ایرانیان وایلامیهادرفارس فکرتشکیل دادن یك ملت ازاین دوقوم بودند وشاهان هخامنشی نیز خود همین فکررا داشتند وتشویقشان میکردند.

تصورمیکنم که درسیاست مذهبی ازدوره کورش کبیرتازمان اردشیر دوم تغییری یافت. کورش خود به **ماردوك خدای** مهم بابل عبادت میکردویهودیها را پس ازاسارت دربابل آزادکرد اما ازاردشیردوم یاسوم هیچیك مانندکورش

عمل نکردند. پادشاهان آخر نیز در فکر ساختن یك مذهب ارشادی زردشتی بودند و مردم با دینهای مختلف بیشتر احساس جدائی از یکدیگر میکردند تا در زمان کوروش کبیر.

باستانشناسان عقیده‌های مختلف نسبت به رسوم دفن در عهد هخامنشی دارند. اما گمان میکنم که هیچگونه نقض رسوم دفن زردشتی از آن زمان تاامروز دیده نمیشود. از اول مسلك دفن این بود که هیچ لاشه‌ای را نمیگذاشتند تا زمین یا آتش یا آب را ناپاك کند. چون اگر لاشه درون سوراخ در سنگی دفن میشد هیچ ناپاکی به‌زمین نمیرسید. آرامگاههای سنگ بریده یا تابوت‌های شیشه مانند ضد آن مسلك پـاکی زردشتی نبودند. سبکها یا قاعده‌ها را تغییر دادند اما مسلك اصلی را همیشه نگاه داشتند. آنچه هرودوت وغیره نسبت به دین ایرانیان نوشتند وگواهی باستانشناسی همه‌یکی است. شاید در آینده عقیده جدیدی نسبت به‌رسوم دینی درفارس درعهد هخامنشی از نتایج حفریات علمی بگیریم. اما گمان نمیکنم که اساس شرح بالا تغییر یابد.

صوفیه و فرقهٔ حروفیه

ازمباحث بسیاردلنشین وجالب توجه درتاریخ فرهنگ وادب و دین و عرفان ایران، بررسی عقاید و آراءِ ودعویهای نوآیینی است که از دیرباز خاصه بعدازاسلام براثرعلل وعوامل گوناگون سیاسی واجتماعی وامیال واغراض خصوصی، ظاهراً بهاسم دین وبرای ترویج شعائرمذهبی واشاعهٔ تعالیم الهی بویژه ازراه توجیه و تأویل آیات قرآنی واحادیث نبوی و بیان معانی واسرار باطنی آنها، دراین سرزمین پیداشده و بتدریج درطی قرون و اعصار، همین نوآوریهاوبدعتها، بهصورت آیین ها وکیشهای تازه‌ای درآمده، وازاین رهگذر درتاریخ ملل‌ونحل اسلامی درزمرهٔ سایرمذاهب شمرده شده واین معنی یادآور ومؤید حدیث معروف: «... ان امتی ستفرق بعدی‌علی ثلثة وسبعین فرقة، فرقة منهاناجیه واثنتان وسبعون فی‌النار» (۱) تواندبود.

یکی‌ازاین آیینهای نوظهور، مذهب حروفیه است که مؤسس آن فضل‌الله۔ استرابادی‌تبریزی، متخلص به‌نعیمی، دراواخرقرن‌هشتم‌هجری (۷۸۸ھ) درکسوت تصوف ... بابیان معنی‌های شگفت انگیزبرای آیه‌های قرآن و سخنان پیغمبر اسلام، دین‌نوی پدیدآوردوبنیاد تفسیرهای خودرا براصالت حروف نهاد. وی میگفت هرکه میخواهد راه به‌معنی درست کتابهای آسمانی وسخنان پیغمبران

(۱)- جوامع الحکایات ولوامع الروایات، بتصحیح دکترمحمدمعین، چاپ‌دوم‌تهران، ۱۳۴۰ شمسی، حاشیهٔ ص ۱۰۴ بنقل ازسفینةالبحار

پیشین ببرد باید بامعنی وخـواص و رازحروف آشنا شود و اوخـود نیزمعنی‌های شگفتی که برای قرآن وسخنان پیغمبراسلام بیان‌میکرد ازهمین راه بدست آورده بود... (۱) وبه‌همین جهت وی خودرا «... من عنده علم الکتاب» (۲) میخواند و معتقدبودکه آنچه برای هیچ پیغمبری به وحی‌والهام روشن نشده برای او آشکار شده‌است.» (۳) وحتی ازاین‌هم گام فراترنهاده خـودرا خاتم الاولیاء ومظهرـ الوهیت وصورت تام‌حق‌تعالی‌دانست. (۴)ـ... پیروانش بیشتراورا خدا وحق.. (میخواندند) وصفت او درنوشته‌های ایشان (عزفضله) یا (جل‌عزه) یا (جل‌عزه وعزفضله) بود (۵) ومی گفتندکه «... انسان برسایرمـوجودات به قـوهٔ ناطقه (کلمه) امتیازدارد وآن رابوسیلهٔ بیست‌وهشت حرف الفباء به تحریرمی آورد.. وبرای حساب جمل‌که ازارزش‌عددی این‌حروف استخراج‌می‌شود... تأثیرات عظیم قائل‌بودند ...» (۶)

اتفاقاً یکی ازشاگـردان معروف فضل‌الله، حروفی بنام محمود پسیخانی (متوفی‌به سال ۸۳۱هـ.) که «... فضل‌اورا ازبرای خود پسندی وی طردکرد واز آن‌پس به محمود مطرود (وگاهی‌مردود) شهرت یافت» (۷) درسال ۸۰۰ هجری به شیوهٔ استادخویش کیش تازهٔ نقطوی رابنیادگذارد ودعوی کرد«... کـه دیـن اسلام برافتاد ودورعرب بپایان رسید وازاین‌پس دین‌دینی‌است کـه اوآورده و دور دورعجم‌است...

---

(۱)ـ لغت نامهٔ دهخدا، حرف ح، ذیل حروفیان، تهران ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۴۷۷

(۲)ـ قرآن مجید، سورهٔ ۱۳ (رعد)، آخرآیهٔ ۴۳

(۳)ـ لغت نامهٔ دهخدا ، حرف ح، ص ۴۷۸ ، بنقل از واژه نامهٔ گرگانی دکتر صادق کیا، تهران ۱۳۳۰، ص ۹-۱۱

(۴)ـ ازسعدی تاجامی،ادوارد برون انگلیسی، ترجمهٔ علی‌اصغرحکمت، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۹ شمسی، ص ۵۰۶

(۵)ـ ایضاً لغت‌نامهٔ دهخدا، بنقل ازواژه نامهٔ گرگانی، ص ۹

(۶)ـ ایضاً ازسعدی تاجامی، ص ۵۰۶

(۷)ـ نقطویان یا پسیخانیان، صادق‌کیا، ۱۳۲۰ یزدگردی، ص۵

... اومانند فضل و برخی از کسانی که پس از اسلام دین آوردند به تفسیر قرآن پرداخته و آنرا سازگار با سخن و اندیشهٔ خود وانمود کرده است... به ایشان نقطوی .. گفته اند چون که محمود آفرینش و پیدایش همه چیز را از خاك (میدانست) و آن را نقطه میخواند .. مسلمانان این گروه را ملاحده .. خوانده‌اند زیرا که خدا و رستاخیز و بهشت و دوزخ و آن جهان را نمی‌شناختند و انسان کامل را میپرستیدند و بیشتر آن را بنام مرکب مبین میخواندند.»(۱)

محمدبن محمود دهدار شیرازی در رسالهٔ (نفائس الارقام) دربارهٔ عقیدهٔ نقطویه نوشته است که: «.. مبداء اشیاراذات مربع میگویند و آن عبارتست از روح انسان نزد ایشان، و خود را خدا میدانند و میگویند که (آدمی) تا خود را نشناخته بنده است و چون خود را شناخت خداست و کلمهٔ ایشان اینست لااله الا المرکب المبین و مراد ایشان از مرکب مبین آدمی است.. و از جملهٔ اصول ایشان یکی اینست که موجود نیست جز مرکب و محسوس و ایشان منکر وحدت و بساطت معقولند..» (۲)

در اینجا ما را با اصول عقاید و آراء فرقهٔ حروفیه و نقطویه کاری نیست، چه محققان اروپائی و ایرانی در این باب آنچه در بایست بوده است گفته و نوشته‌اند. (۳) اما آنچه به بحث و پژوهش نیاز دارد نخست بررسی سابقهٔ این گونه دعویهاست و دیگر ارتباط و پیوستگی آنها با افکار و اندیشه‌های صوفیه خاصه آن دسته از ایشان که در قرن هشتم و نهم یعنی درست مقارن ظهور حروفیه و نقطویه به نشر این نوع عقاید می‌پرداخته‌اند.

---

(۱)ـ نقطویان یا پسیخانیان، ص ۱۰-۱۱

(۲)ـ همان کتاب، ص ۲٤

(۳)ـ رجوع شود به تاریخ ادبی ایران، ادوارد برون، ج ۱- ترجمهٔ علی پاشا صالح، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۵، ص ۱۳٤، ایضاً از سعدی تاجامی، ص ۵۰۵-۵۲۳ و ۶۵۶-۶۶۱، ایضاً واژه نامهٔ گرگانی و همچنین نقطویان یا پسیخانیان، دکتر صادق کیا، لغت نامه دهخدا، ذیل حروفیان... وغیره

چنانکه ازاین پس بشرح بازخواهیم نمود، اعتقادبه خاصیت اسماءِ ورمز حروف مسبوق به سابقه‌ای طولانی است وقرنها پیش ازظهور حروفیه ونقطویه این اندیشه‌ها درآثارمختلف ادبی ودینی وعرفانی وفلسفی به صورتهای گونا- گون جلوه گربوده است.

ابن الندیم به مناسبت ذکرمعزمین (دعانویسان) وخاصیت اسماءِالهی نزد ایشان، ازابونصراحمدبن هلال بکیل نام برده واورا نخستین کسی دانسته که در اسلام بدین کارپرداخته است [1] وسپس چنین آورده: «... از دعانویسانی که به اسامی خداوند متعال کارمی کرد، مردیست معروف به‌ابن امام که دردوران معتضدبود...» [2]

شاید سخن مغیرة بن سعید عجلی پیشوای فرقهٔ مغیریه ازغلاة شیعه راکه در قرن دوم هجری می‌زیسته وخداوند راشیئی ازنورمی‌پنداشته واعضاءِ اورا به حروف هجاءِ تشبیه‌می کرده بقول بعضی ازفضلا بتوان نوعی ازهمین گونه اندیشه‌ها بشمارآورد. [3] بااینهمه بنظراینجانب تاریخ اعتقاد به خاصیت وسرباطنی حروف واسماءِ ازاین هم قدیمتراست وبایدآن رابه همان زمان نزول قرآن مجید ومخصوصاً به حروف مقطعه وفواتح سورکه به قول مفسران رمزی میان خداورسول (ص) بوده‌است مربوط دانست.

ابوالفتوح رازی نوشته: «... خدای تعالی به‌این حروف مقطع تنبیه کرد

---

(۱)- الفهرست،لابن الندیم،طبع بیروت،ص ۳۰۸-۳۱۰

(۲)- الفهرست،تألیف ابن الندیم،ترجمه م،رضا تجدد،چاپ اول،تهران ۱۳۴۳ خورشیدی، ص ۵۵۰،درلغت‌نامهٔ دهخدا،حرف ح،ص ۴۷۶ مطلب خلط شده و بجای المعتضد اشتباهاً المعتز آمده است،المعتضد خلیفه عباسی از ۲۷۹ تا ۲۸۹ هجری خلافت داشته،دراین‌باره رجوع شود به تجارب‌السلف هندوشاه‌نخجوانی بتصحیح عباس اقبال،طهران۱۳۱۳ شمسی، ص ۱۸۵

(۳)-تاریخ‌مذاهب یاترجمهٔ الفرق بین الفرق،عبدالقاهر بغدادی،بقلم‌محمدجوادمشکور،تبریز ۱۳۳۳ شمسی،ص ۲۴۶،ایضاً فتنهٔ حروفیه درتبریز،محمدجواد مشکور ، مجله بررسیهای تاریخی،سال چهارم، شماره ٤،ص ۱۳۳-۱٤۶

خلقان را بر آنکه این قرآن از جنس حروف واصوات است، گفت الم ذلك الكتاب.. یعنی این کتاب از این حروف مقطع منظوم است تا بدانند که جنسی دگر نیست مخالف حروف واصوات ... اکنون بدان که درمعنی این کلمات اعنی الم ومانند آن خلاف کردند، بعضی گفتند، سرمن اسرار الله استأثر الله بعلمها (سری از اسرار خداست که خدای تعالی به علم آن مختص است.)

بعضی دگر گفتند: سرمن اسرار القرآن، سری از اسرار قرآن است، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که او گفت: لکل کتاب صفوه وصفوة - القرآن حروف التهجی، گفت هر کتابی راگزیده وخالصه (یی) هست وخالصهٔ قرآن این حروف مقطع است. سعید جبیر میگوید نامهاءِ خداست اگر مردم تألیف این بدانند کردن نبینی که الـروحم ون جمع کنی الرحمن باشد... قولی دیگـر از عبدالله عباس آن است که این حروفی است مأخوذ از نامهاءِ خدای تعالی...» (۱)

علامه شمس الدین محمد بن محمود الآملی (متوفی بسال ۷۵۳ هـ.) در کتاب نفائس الفنون فی عرایس العیون درهمین باب چنین آورده: «... غرض از شرح حروف ومطلوب از کشف اسرار او آنست که شرف کتاب خدا و آنچه در او مودع است از دقایق حکمیات ولطایف الهامیات معلوم کنند. قال النبی (ص) ان للقرآن ظهراً وبطناً ولکل حرف حداً ومطلعاً. نقلست که یکی از حسین بن علی (ع) پرسید کهیعص چیست؟ او فرمود: «لو فسرت لك لمشیت علی الماءِ ...» (۲)

عین القضاة همدانی (مقتول بسال ۵۲۵ هـ.) در (تمهید اصل ثامن در اسرار قرآن وحکمت خلقت انسان) باکلامی نغز وعاشقانه ورمز آمیز وصوفیانه نوشته است: «... قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف، درهر حرفی هزار غمزهٔ جان ربا تعبیه کردند.. قرآن درچندین هزار حجاب است، تو محرم

---

(۱)- تفسیر ابوالفتوح رازی، بتصحیح الهی قمشه‌ای، ج ۱، تهران ۱۳۳٤، ص ۵۵-۵٦

(۲)- نفائس الفنون فی عرایس العیون، تألیف علامه شمس الدین محمد بن محمود الآملی، ج ۲، چاپ تهران بتصحیح سید ابراهیم میانجی ۱۳۷۹ قمری، ص ۹۱.

نیستی واگردردرون پرده ترا راه بودی، این‌معنی که میرود برتوجلوه کردی ..
ای‌عزیزاوخواست که محبان را ازاسرارملك وملکوت خود خبردهد در کسوت حروف، تانامحرمان برآن مطلع نشوند. گوید: الم، الرکهیعص، یس... دریغا مگر که این خبرازمصطفی علیه‌السلام نشنیده‌ای که گفت «ان‌لکل‌شیئی قلباً وان ـ قلب القرآن یس» این‌جمله نشان سراحداست با احمد که کس جزایشان برآن واقف نشود.

ای سروسهی، ماه تمامت خوانم	یاآهوی افتاده بدامت خوانم
زین‌هرسه بگوکه‌تاکدامت‌خوانم	کزرشك‌نخواهم که‌بنامت‌خوانم»[1]

مولانا جلاالدین محمدنیزدرتفسیرحدیث «للقران ظهر وبطن‌ولبطنه بطن الی‌سبعةابطن..» قریب به همین‌مضمون گفته است:

حرف‌قرآن‌رابدان‌که‌ظاهریست	زیر ظاهر باطنی بس قاهریست
زیرآن باطن یکی بطن سوم	که دروگردد خردها جمله‌گم
بطن چارم ازنبی خودکس‌ندید	جز خدای بی نظیر بی ندید[2]

اماشیخ آذری طوسی (متوفی به‌سال ۸۶۶هـ.) که خود اززمرهٔ صوفیه بشماراست به استنادآیه های: و انزلناالیکم نورامبیناً [3] و افلایتدبرون ـ القرآن [4] نوشته: «.. اگرآنچه‌درقرآنست معلوم‌نبودی چگونه‌بتدبرامرفرمودی

---

(۱)ـ تمهیدات، ابوالمعالی عبدالله‌بن محمد.. المیانجی الهمدانی ملقب به عین‌القضاة، به‌تصحیح عفیف عسیران، ص ۱۶۸-۱۷۵.

(۲)ـ مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد بلخی، بتصحیح رینولدالین نیکلسون، دفترسوم، ص ۲۴۲، درنسخه‌های دیگر بعداز بیت اول این بیت آمده:

زیر آن باطن یکی بطن دگر	خیره گردد اندرو فکر ونظر

و بعداز بیت سوم بیت ذیل:

همچنین تا هفت بطن ای بوالکرم	میشمر تو زین حدیث معتصم

رجوع شود به مثنوی طبع میرخانی، سال ۱۳۲۱، ج ۳، ص ۱۰۸. حدیث‌مزبوردرنسخهٔ اخیربا اندکی تفاوت درج شده است.

(۳)ـ قرآن مجید سوره ٤، آخرآیهٔ ۱۷٤

(٤)ـ قرآن مجید، سوره ٤، اول آیهٔ ۸۵

وچگونه‌نورروشن کننده بودی؟ پس میباید که‌معانی این حروف درامکان معلومیت بندگان باشد..» (۱) بدیهیست دین آورانی کـه مدعی فهم اسرارقرآن بوده‌انـد نیزازهمین سنخ دلائل که درسخن شیخ آذری واقـران وامثال اوازصوفیه آمده‌ـ است استفاده کرده و دیگـرموارد راکه با اغراض آنان منافات داشته نادیـده گرفته‌اند وبه عنوان «من عنده علم الکتاب» (۲) و (الراسخون فی العلم) (۳) بـه رأی خویش به تأویل متشابهات قرآن کریم پرداخته‌اند.

مطلبی که نباید ناگفته گذاشت اینکه بنابه برخی شواهد، بحث دربارهٔ اسرار حروف منحصر به گروه خاصی نبوده بلکه علما وحکما نیزبدان توجه داشته‌اند. چنانکه علامه ملاجلال دوانی (۸۳۰ـ۹۰۸هـ .)رساله‌ای بنام (خواص الحروف) نوشته (۴) وابن‌سینا دررساله (النیروزیه فی حروف ابجد ـ یاالرساله فی معانی ـ الحروف الهجائیة التی فی فواتح بعض السورالفرقانیه) ازاسرارحـروف اوایل سوره‌های قرآن سخن گفته‌و پیدایش حلقه‌های مختلف را درسلسلهٔ وجودباحروف الفبای عربی بیان کرده‌است. کلمات وحروفی که آن کلمات را میسازددرحکمت اسلامی ونیزمکتبهای عرفانی یهودی رمزهای فصیح اسماءوصفات الهی هستند که ازآنها جهان بوجود آمده است ..... درنتیجه علم حروف وارزش رمزی آنها اهمیت فراوان پیداکرده است، خواه به‌صورت قباله دریهودیت، خواه به‌ـ صورت جفر(۵) دراسلام. دراین رساله که‌ابن‌سیناازبعضی مکتبهای رمزی اسلام

---

(۱)ـ منتخب جواهرالاسرارشیخ آذری طوسی، جزومجموعهٔ اشعةاللمعات، چاپ سنگی، تهران ۱۳۰۳ هجری قمری، ص ۲۴۷

(۲)ـ قرآن مجید، سورهٔ ۱۳، آخرآیه ۴۳

(۳)ـ قرآن‌مجید، سورهٔ ۳، قسمتی از آیه ۶

(۴)ـ ازسعدی تا جامی، ص ۶۴۸

(۵)ـ جفریا جفرجامع یا جفروجامعه ازعلوم غریبهٔ متداول درنزدمسلمین... که‌ازروی دلالت فرضی حروف‌واجزای آنها... درباب حوادث رویدادنی درعالم بحث میکنند(دائرة‌المعارف‌ـ فارسی، دکترمصاحب).

ونیز بعضی از شاخه‌های مذهب اسماعیلی پیروی نموده، از حساب (ابجد) استفاده کرده والف= ۱ را رمز خالق، ب=۲ را رمز عقل، ج=۳ را رمز نفس کلی، ود=٤ را رمز طبیعت خوانده است... »(۱) بـاوصف این ابن‌خلدون (۷۳۲-۷۸٤ ﻫ) درذیل عنوان (علم اسرارالحروف) آنرا مخصوص صوفیه‌دانسته ونوشته‌است:

«.. این علم سیمیا نام دارد وازوقتی کـه غلاة متصوفه دراسلام یافت شدند وبه خیال راه‌یافتن به ماورای‌حواس افتادند وقائل به‌درجات نزولی وصعودی‌وجود شدند وارواح افلاك رامظاهر آسمانی خدا دانستند، این علم یافت‌شد، زیراکه اسماءِ خداکه بوجود آورندگان جهانند مرکب‌ازحروف هستند. پس حروف‌در حقیقت تشکیل دهنده همهٔ عوالم وروح عالم هستند وبنابراین‌میتوان بوسیلهٔ آن حروف واسماءِ حسنی درعالم طبیعت تأثیرنمود...» (۲)

قول ابن‌خلدون بیشتر ازاین‌جهت حائز اهمیت است که پیدایش علم‌حروف واصل ومبداءِ آن را باظهور غلاة متصوفه مربوط میداند و اینجانب نیـز غیراز آنچه تاکنون ازسابقهٔ این اندیشه‌هابرشمرده، چنانکه‌ازاین‌پس بشرح بازخواهد گفت معتقد است که منشاءِ آراءِ حروفیه ونقطویه وبعضی ازفرقه‌هایی که دراین سرزمین پدیدآمده وبقول ادوارد برون ودیگران‌ازمقلدان‌حروفیه‌وپیروان‌عقاید آنان هستند (۳) همانا شطحیات وطامات و تأویلات رمزآمیزبرخی از صوفیـه خاصه محیی‌الدین وشاگردان مکتب اوبوده است.

توضیح آنکه فتوحات غیبی وشهودات لاریبی محیی‌الدین وپیروان‌او که همه ازصاحبنظران درعلم اسرارحروف بوده‌اندمفتاحی‌برای گشودن رموز قرآن ومستمسکی برای بیان دعاوی شگرفی بوده است که اگرچه دین وعقل آنها را

---

(۱)- سه حکیم مسلمان، بقلم دکترسیدحسین‌نصر، ترجمهٔ احمدآرام، تهران ۱۳٤۵ هجری خورشیدی، ص ٤۲

(۲)- لغت نامه دهخدا، حرف ح، ص ٤۷٦

(۳)- ازسعدی تاجامی، ص ۵۱٦ - ۵۲۳ و ٦۵۷ - ٦٦۱ - ایضاً نقطویان یا پسیخانیان، حاشیهٔ ص ۱۵

برنمی‌تافته ولی بعدها بتدریج همانها دستاویزخوبی برای بدعت گذاران و دین آوران شده است. مثلا محیی‌الدین خود را (خاتم‌الاولیاء)می دانست وازخاتم‌ـ الانبیاء هم برترمی شمرد و چنانکه گذشت و بازهم بیان خواهد شد ظاهراً همین دعوی را فضل حروفی از شیخ اکبرمحیی‌الدین اقتباس کرد ولی بدان قناعت ننمود وخود را (مظهرالوهیت) و(صورت تام حق تعالی) قلمداد کرد و پیروانش نیزاورا بانعت (عزفضله) و(جل عزه) ونظایرآن، (خدا وحق) خواندند.

شیخ محیی‌الدین بن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ.) درکتاب الفتوحات المکیه، ایمان کامل واعتقاد راسخ خود را به سیمیا وعلم حروف واسرارآن وخاصیت اسماء بصراحت بیان کرده است، ازجمله درپاسخ این سئوال که چرا الف سرآغاز حروف است؟ چنین نوشته: «لان له الحرکة المستقیمة وعن القیومیة یقوم کل شیئی... وانفتحت فیه اشکال الحروف کلها... فهو اصلها و اما الحروف اللفظیة فالالف یحدثها بلاشك... فعن الحروف اللفظیة یوجد عالم الارواح وعن الحروف الرقمیة یوجد عالم الحس وعن الحروف الکفریة یوجد عالم العقل فی الخیال ومن کل صنف من هذه الحروف تترکب اسماء الاسماء..»(۱) ونیز درباب علم سیمیا، مخصوصاً تأثیر بسملهٔ فاتحة الکتاب درکائنات وکرامات وخوارق عاداتی که دراین مورد از اکابرصالحین عصرخویش برأی العین دیده است چنین آورده: «... علم السیمیا مشتق من السمه وهی العلامه ای علم العلامات التی نصبت علی ماتعطیه من الانفعالات من جمع حروف وترکیب اسمأ وکلمات. فمن الناس من یعطی ذلك کله فی بسم الله وحده، فیقوم له ذلك مقام جمیع الاسماء کلهاوتنزل من هذا العبدمنزلة کن وهی آیه من فاتحة الکتاب ومن هناك تفعل لامن بسملة سائر السوروماعنداکثر الناس من ذلك خبر- والبسملة التی تنفعل عنها الکائنات علی الاطلاق هی بسمله الفاتحة وامابسملة سائر السورفهی لامورخاصه. وقدلقینا فاطمة بنت مثنی وکانت من اکابر الصالحین تتصرف فی العالم ویظهرعنها من خرق العوائد بفاتحة الکتاب خاصه کل شیئی.

(۱)- الفتوحات المکیه، محیی‌الدین محمدبن علی، الجزء الثانی، طبع مصر، ص ۱۲۲ - ۱۲۳

رأیت ذلک منها و کانت تتخیل ان تلک یعرفه کل احد و کانت تقول لی العجب ممن یعتاص[1] علیه شیئی وعنده فاتحة الکتاب لای شیئی لایقرؤها فیکون له مایرید. ماهذا الاحرمان بین، وخدمتها و انتفعت بها... »[2]

نکتهٔ بسیار مهم اینکه محیی الدین در باب شصت و پنجم از کتاب (الفتوحات-المکیه) بر اثر خوابی که به سال ۵۹۹ هجری در مکه دیده و در عالم رؤیا وجود خود را بر دو خشت از خانهٔ کعبه منطبق یافته است، به استناد حدیث نبوی: مثلی فی الا-نبیاء کمثل رجل بنی حائطاً فاکمله الالبنة واحدة فکنت انا تلک اللبنه فلا رسول بعدی ولانبی، خویشتن را (خاتم الاولیاء) خوانده[3] و در پایان به عنوان خوابگزار، رؤیای خود را بدین گونه تعبیر کرده است: واستیقظت فشکرت الله تعالی وقلت متأولا انی فی صنفی کرسول الله صلی الله علیه وسلم فی الا نبیاء علیهم السلام وعسی ان اکون ممن ختم الله الولایة بی وماذلک علی الله بعزیز»[4] و در فصوص الحکم نیز با دلائی که اکنون مجال ذکر آن نیست خود را بر همهٔ پیامبران و به اعتباری بر خاتم الانبیاء(ص) رجحان نهاده است.[5]

اتفاقاً در حالات و سخنان فضل الله حروفی همین گونه معانی یافته میشود، یعنی او نیز صاحب رؤیاها و مکاشفاتی بوده[6] و خود را از همهٔ پیامبران برتر میشمرده[7] و خاتم الاولیاء میدانسته است[8] و هیچ بعید نیست که فضل همهٔ این

---

(۱)- (اعتاص اعتیاصاً) الامر علیه: اشتدوامتنع والتاث علیه فلم یهتدالی الصواب - المنجد

(۲)- الفتوحات المکیه، الجزء الثانی، ص ۱۳۵-۱۳۶

(۳)- ایضاً الفتوحات المکیه، الجزء الاول، ص ۳۱۸-۳۱۹، کتاب شاه ولی ودعوی مهدویت تألیف نگارنده، از انتشارات دانشگاه اصفهان، شمارهٔ ۱۰۵- مهرماه ۱۳۴۸، ص ۵-۶

(٤)- ایضاً الفتوحات المکیه، الجزء الاول، ص ۳۱۹

(۵)- فصوص الحکم، للشیخ الاکبر، محیی الدین بن عربی، والتعلیقات علیه بقلم ابو العلاء عفیفی، طبع مصر سنه ۱۳۶۵ هجری، ص ۶۲-۶۳

(٦)- ازسعدی تا جامی، ص ۵۱۲-۵۱۳

(۷)- لغت نامه دهخدا، حرف ح، ص ٤۷۷-٤۷۸ بنقل از ص ۹-۱۱ واژه‌نامهٔ گرگانی

(۸)- ازسعدی تا جامی، ص ۵۰٦. چنانکه گذشت پیروان فضل الله او را بمقام الوهیت هم ←

مفاهیم را ازمحیی الدین اقتباس کرده باشد، خاصه آنکه آراء واقوال وی ازقرن هشتم هجری ببعد درکلیهٔ مظاهرتصوف اسلامی و عرفان ایرانی تأثیرداشته است. (رسالهٔ احوال مولانا تألیف استاد فروزانفر، سال ۱۳۱۵، ص ۴۰).

بایددانست شاه‌نعمت‌الله‌ولی‌هم که معاصرفضل‌الله حروفی بوده، ازپیروان راستین محیی الدین وازشارحان اقوال وافکارصوفیانهٔ اوبشمارمی‌رفته وچنانکه این جانب درکتاب (شاه ولی ودعوی مهدویت) بشرح بازنموده است، براثر پیروی ازمکتب تصوف وی مدعی مقام (ولایت) نیزبوده است. (۱) علاوه براین مانند مقتدای معنوی‌خویش به‌علم حروف‌توجه خاص داشته چنانکه غیرازاشعار فراوانی که دربارهٔ اسرارنقطه‌وحروف سروده (۲) رسالات متعددی‌نیزدرهمین‌باره بتحریردرآورده که برای رعایت جانب ایجازتنها به ذکرنام آنها اکتفا

رسانیده‌اند و در آثار او و پیروانش غیراز (خاتم‌الاولیاء) با صفات ونعوت والقاب دیگری ازقبیل مظهرالوهیت، ومن عنده علم‌الکتاب، مظهر کلام قدیم، صورت تام حق تعالی... نیز نامیده شده است. واژه نامهٔ گرگانی، ص ۳۹-۴۰، فتنهٔ حروفیه درتبریز، بقلم محمدجواد-مشکور، مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال چهارم، ص ۱۳۳-۱۴۶

(۱)- شاه ولی ودعوی مهدویت، ص ۴-۱۴

(۲)- مثلا درضمن غزلیات چنین گفته:

سه نقط یك الف همی نگرم — الفی در حروف می شمرم
در همه حرف ها یکی بینم — نقطه اولست در نظرم...

ایضاً

نقطه در دایره نمود و نبود — بلکه آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد — نزد آن کس که دایره پیمود
اول و آخرش بهم پیوست — نقطه چون‌ختم دایره‌فرمود...

(دیوان شاه نعمت‌الله. ص ۳۶۹و۱۹۰) ودر مثنویات چنین آورده:

با تو گویم نکته‌ای درنقطه‌ای — وصف نقطه میکنم در نکته‌ای
از سه نقطه یك الف ظاهر شده — درحروف‌آن‌یك‌الف‌ناظرشده..

الخ (دیوان شاه‌ولی، ص ۶۱۱) چاپ محمود علمی سال ۴۸

میشود بدین قرار: رسالهٔ اسرارالحروف، (۱) رسالهٔ بیان حروف اصلیه، رساله در بیان معانی حروف، رسالهٔ بیان مراتب حروف و بالاخره رسالهٔ ایجاد عالم و حروف و منازل. (۲) وجای بسی شگفتی است که می بینیم جمعی دیگر از اجلهٔ متصوفه وشاعران ودانشمندان عارف مشرب قرن هشتم ونهم هجری که همهٔ آنها باشاه‌ولی ارتباط داشته ومانند وی معاصر یاقریب العهد بافضل الله حروفی نیز بوده‌اند همچون صائن الدین علی ترکهٔ اصفهانی وشرف الدین علی یزدی وسید حسین اخلاطی وشاه قاسم انوار وشیخ آذری طوسی... ازمعتقدان به‌اسرار ورموز نقطه وحروف واعداد بوده ودرعهد خویش ازصاحبنظران دراین علوم بشمار میرفته‌اند، چنانکه صائن الدین علی ترکه اصفهانی (متوفی بسال ۸۳۵) که درواقعهٔ سوء قصد احمدلر‌حروفی به شاهرخ (۳) گرفتار شد چند رساله دراین باب نگاشته مانند کتاب مفاحص درعلم حروف واعداد، رسالهٔ بائیه دراعداد وحروف جفر، رسالهٔ نقطه درمعنی اناالنقطة التی تحت الباء، رسالهٔ تصوف وحروف و رسالهٔ معنی حروف... (۴) وشرف الدین علی یزدی کتاب (کنه المرادفی علم وفق الاعداد) را تدوین کرده (۵)

---

(۱)- دراین رساله بعداز حمد وثنای باری تعالی چنین نوشته است: «وازنقطهٔ احدیهٔ ذاتیه ونقطهٔ واحدیهٔ صفاتیه الهیه ونقطهٔ اخیرهٔ افعالیه، الف حقیقت انسانیه دراول کتب خانه عالم کتاب فرمود...» رسائل شاه نعمت الله ولی، ازانتشارات خانقاه نعمت اللهی، ج ۲، تهران ۱۳۴۱ شمسی، ص ۴۲

(۲)- رجوع شود به رسائل شاه نعمت الله ولی، جلد دوم ص ۱۳ و ۲۶ و ۴۲، و جلد چهارم سال ۱۳۴۳، ص ۱۳ و ۱۵ ونسخه‌های خطی رسائل شاه ولی که شرح آنها را نگارنده در تألیف دیگر خود به‌نام (مسافرت‌های شاه نعمت الله ولی ...) درصفحات ۵۹ و ۶۴ و ۹۹ و ۱۰۹ و حواشی آن داده است.

(۳)- سبک‌شناسی، ملک‌الشعرای بهار، ج ۳، طهران ۱۳۲۶ شمسی، ص ۲۳۳-۲۳۴ وازسعدی تا جامی، ص ۷۱۳ ومآخذ دیگر

(۴)- ایضاً سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۲۳۶-۲۳۸ وفهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، مجموعهٔ امام‌جمعه کرمان، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۴۴ شمسی ص ۱۳ و ۴۷ و ۵۱

(۵)- از سعدی تا جامی، حاشیهٔ ص ۵۰۲، بنقل از کشف‌الظنون

و این دو دانشمند اخیر طبق بعضی روایات برای کسب فیوض معنوی به کوهبنان کرمان به‌خدمت شاه ولی شتافته وهم به اشاره او بـه‌جهت فـراگرفتن علم جفر، طالب زیارت سیدحسین اخلاطی که درعلوم غریبه ازسرآمدان عصرخویش بوده‌است شده‌اند (۱) وشیخ آذری که ازارادتمندان شاه ولی بوده‌درمنتخب جواهرالاسرار دراسرارعلم‌حروف‌شرحی‌مبسوط ومستوفی آورده (۲) و شاه قاسم‌انوار(متوفی به سال ۸۳۷ هـ.) که بعدازفوت شاه ولی، مرثیه‌ای لطیف به مطلع:

آن‌ماه مسافرسفری کرد زکرمان　　　　الله‌معك گفت‌همه‌جان کریمان (۳)

سروده ودرواقعهٔ کاردخوردن شاهرخ‌مانند صائن‌الدین‌متهم‌وتبعیدشده، بقول برون: «... بافرقهٔ حروفیه‌سروکارداشته‌است..» (۴)

باری، این‌جماعت‌صوفیه چنانکه گذشت‌یا به‌علم‌حروف واسراروخواص آن معتقد بوده ویا ظاهراً بنابه‌بعضی‌شواهد باحروفیه ارتباط‌گونه‌ای‌داشته‌اندو مااگراسناد ومدارك تاریخی وادبی‌مربوط به‌شاه قاسم‌انوار رادرباب سروکار داشتن وی‌با فرقهٔ حروفیه‌ندیده بگیریم وصائن‌الدین رانیزبا آنکه بقول خودش درواقعهٔ سوءِ قصدبشاهرخ گرفتارومحبوس‌شد(۵) باوجود آثارفراوان‌اودربارهٔ اسرارحروف ونقطه ازطرفداران‌فرقهٔ مزبورنپنداریم‌لااقل‌این‌حقیقت‌رانمیتوانیم انکارکنیم‌که درقرن هشتم ونهم هجری، توجیهات عرفانی ایـن طایفه درباب حروف‌ونقطه‌ورونق ورواج بیش‌ازحد اینگونه‌اندیشه‌هاوجلوه‌های‌اسرارآمیزو گوناگون آن‌درمظاهرمختلف حیات معنوی‌مردم آن‌روزگار، بطورکلی‌درظهور

(۱)- جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی بافقی، بکوشش ایرج افشار، ج ۳، تهران ۱۳۴۰ شمسی، ص ۱۶-۱۷، مجموعه درترجمهٔ احوال‌شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، بتصحیح‌ژان‌اوبن تهران ۱۳۳۵ شمسی، ص ۱۵۶-۱۵۷: ایضاًطرائق‌الحقایق معصومعلی نعمت‌اللهی، تهران ۱۳۱۹ هجری قمری، ج ۳، ص ۲

(۲)- مجموعهٔ اشعة‌اللمعات، چاپ سنگی تهران، ۱۳۰۳ هجری قمری، ص ۲۴۷-۲۵۳

(۳)- کلیات قاسم انوار، با تصحیح ومقابله ومقدمهٔ سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۳۵

(۴)- ازسعدی تا جامی، ص ۶۹۱

(۵)- سبك‌شناسی، ملك‌الشعرای بهار، ج ۳، طهران ۱۳۲۶، ص ۲۳۳-۲۳۴

وپیدایش فرقه‌های مذهبی حروفیه و نقطویه تأثیر بسزائی داشته‌است، تا آنجا که میتوان گفت هریك از این جماعت باترویج عقاید مزبور خواه ناخواه وشاید هم من حیث لایشعر زمینه مساعدی برای این بدعتها آماده ساخته‌است، علی الخصوص که بعضی ازایشان مانند صائن الدین در آثار خویش پایگاه ارباب علم حروف را از مرتبه سایر طبقات حتی صوفیه واصحاب کشف وشهود نیز برتر شمرده‌است. (مجموعهٔ امام جمعهٔ کرمان، ص۴۹-۵۰) چه بقول صاحب نفائس الفنون که خود ازعلمای قرن هشتم هجری بوده بامعرفت به‌اسرار حروف «... دقایق حکمیات و لطایف الهامیات» کتاب خدا معلوم میکرده‌اند (۱)

درپایان توجه دانشمندان گرامی را به خبری که در تاریخ سه شنبه ۱۰ بهمن ماه ۱۳۵۱ بنقل ازمجلهٔ مصری آخرساعه درشمارهٔ ۸۸۶۷ روزنامهٔ کیهان درج شده‌است معطوف میدارد مبنی براینکه (... دکتررشاد خلیفه دانشمند شیمی دان مصری درایالت میسوری آمریکا به اتفاق همسرش در بارهٔ حروف مقطعهٔ اوائل سوره قرآن مجید با ماشین محاسبهٔ الکترونیك (کامپیوتر) به آزمایش پرداخته وسرانجام اظهار داشته است): «قبلا تصورمیکردند که اعجاز قرآن ادبی است ولی این آزمایش جدید ثابت کرد که معجزهٔ کتاب آسمانی اسلام فقط ازلحاظ ادبی نیست... بلکه ازنظر محاسبات وریاضیات هم معجزه‌است... وحساب آن مافوق طاقت بشری است.» ازاینرو ملاحظه می فرمایند که هنوزهم رمز آمیز بودن حروف مقطعهٔ فواتح سور ذهن بشر را بخود مشغول می‌دارد و این امر و نیز متشابهات آیات بینات همواره ممکن است دستاویز آن دسته ازکسانی باشد که قرآن مجید، ایشان را بدین گونه معرفی کرده است:

هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء

---

(۱)- نقائس الفنون فی عرایس العیون، تألیف علامه شمس الدین محمدبن محمود الآملی، ج ۲، ص ۹۱

تأويله وما يعلم تأويله الاالله والراسخون فى‌العلم يقولون آمنا به‌كل‌من‌عندربنا وما يذكر الاااولـوالالباب.(١)

(١)- قرآن‌مجيد،سورۀ ٣ ،آيه ٧ .

دکتر محمد فشارکی

استادیار دانشگاه اصفهان

معانی بیان فارسی
باروش جدید

اساس بلاغت عربی و به تبع آن بلاغت فارسی کیفیت ایراد معانی و تلفیق و ترکیب کلمات قرآنی است. بدینمعنی که چون قرآن نمونهٔ کلام فصیح و بلیغ شمرده میشده هر کلامی که مطابق قرآن بوده فصیح و بلیغ و هر کلامی که همانند آن نبوده غیرفصیح و بلیغ شمرده میشده است.

اگر ترکیبی نادلپسند (از نظر فصحا و بلغا) و یا ایراد معنی قاصر و یا تکراری مبتذل و یا مخالف اصول صرفی و نحوی بر فرض در قرآن دیده میشده، بجای آنکه آنرا سهوی بلاغی بشمار آرند و یا لااقل خطای نساخ بدانند، همانرا نمونهٔ فصاحت و بلاغت دانسته یکی از مبانی زیبائی لفظی و معنوی و رسائی و تجاذب لفظ و معنی انگاشته‌اند.

زبان خداوند زبان عربی نیست تا قرآن را کلام خدا بدانیم، معانی الهامی به دل پیامبر، الهی است و شکی در آن نیست و ویژهٔ پیامبر هم نیست و به طور ضعیف‌تر در دل سایر اولیاء حق نیز نمودار میشود. این پیامبر است که آن الهامات غیبی را که در حال بیخودی به دل او راه یافته به کسوت عباراتی فصیح و بلیغ و احیاناً غیر فصیح درآورده است. از اینرو اگر پیامبر اشتباهی لفظی بکند محال عقلی و عرفی نیست. آنچه را او از خداوند گرفته و صد در صد خالص بوده و شائبهٔ مادی در آن نبوده و خود از آن و کیفیت آن بیخبر بوده و هیچکس با او در آن حال شریک نبوده،

از نظر کیفیت معانی صد در صد صحیح و الهی است، ولی همانرا پیامبر با الفاظ خود بیان کرده و برای حاضران پس از در آمدن از خود و به اصطلاح در حالت صحو پس از سکر به زبان مادری خود که عربی بوده باز گفته است.

شرط ولی کامل این نیست که خطای ادبی نداشته باشد، همانطور که شرط وی دانستن فیزیك و فضانوردی و ساختن موشك و قمر مصنوعی نیست. بهمین دلیل که بزرگترین ولی کامل بنظر ما یعنی شخص محمد نه فیزیك میدانسته، نه شیمی، نه پزشکی و تشریح و از نظر ادبی هم افصح ناس نبوده و اگر در قرآن آمده که کسی نمی‌تواند مانند قرآن بیاورد، منظور اینستکه معانی قرآن وحی است و وحی فقط از طرف خدا به دل عارف کامل نزول میکند و منظور عبارات شخص پیامبر نیست. بهرحال بزرگترین اشتباه بلاغیون اسلامی میزان قراردادن الفاظ قرآن است برای بلاغت خود، وحال آنکه باید روح زبان عربی را پس از سنجش کلام بزرگان ادب و بویژه شعرا و هنرمندان و خلاقان مضامین، درك کرده بر اساس آن بلاغت را پی افکنند.

نکته دوم: تمیز مرز میان حقیقت و مجاز مغشوش است، حقیقت چیست و مجاز کدامست؟ میگویند استعمال لفظ در معنای اصلی خود که واضع وضع کرده حقیقت است و استعمال آن در غیر معنای اصلی مجاز. در اینجا این اشکال پیش میآید که واضع لغت کیست، چه کسی بوده که کلمهٔ (گرم) را در معنای ضد سرد بکار برده و دلیل ما بر اینکه معنای اصلی گرم ضد سرد است و مثلا تند رفتن در ترکیب «گرم رو» نیست، چیست؟ از کجا معلوم که معنای دومی معنای اصلی باشد و معنای اولی فرعی و مجازی، مگر ما از استعمال الفاظ در معانی اولیه آنها می توانیم باخبر باشیم.

مگر زبان در طول هزاران سال ثابت ولایتغیر میماند که ما معنای اصلی و غیر اصلی را تمیز دهیم؟ آیا کلمهٔ (تند) در چه معنائی حقیقت و در چه معنائی مجاز است؟ آیا در معنای شیب داشتن که این راه تندی است، حقیقت است و یا در معنایی

که درترکیب فلفل‌تند بچشم‌میخورد، حقیقت‌است ویا درمعنای تندرفتن ویا در معنای فلانی آدم تندی‌است وتندی میکند وغیره، آیا همه اینها اصلی است یا یکی‌اصلی ودیگران فرعی‌است. درصورت اول‌همه حقیقت میشود ودرصورت دوم‌آن معنای اصلی کدامست وبچه دلیل‌اصلی‌است؟ ازاین گذشته ممکنست واقعاً کلمه‌یی درروزگاری درمعنایی‌بیشترتداول‌داشته واصلی‌انگاشته‌شده‌باشد، ولی‌درروزگاران بعد دراثرتطورات زبانی ومعنایی که درمعناشناسی مطرح است، درمعنای دیگری تداول بیشتری پیداکرده ومعنای قبلی که روزگاری حقیقت‌شمرده میشده مجازگرددومعنای دومی که روزگاری مجازشمرده میشده حقیقت خوانده شود.

ترکیب بوشنیدن وبوکردن هردودرزبان ادبی‌فارسی مستعمل‌است. کدام حقیقت است وکدام‌مجاز؟. مطابق‌تعریف‌اهل‌فن بوشنیدنی نیست، پس‌بایدمجاز باشد. کلمهٔ (خشر) دراوستاازریشهٔ(خشی)است‌بمعنی‌حکومت کردن وامروزه‌در معنای شهر(بلد) بکارمیرود، کدام حقیقی‌است وکدامُ مجازی، تقریباً صدی‌نود کلمات فارسی ازروزگارباستان تاکنون تغییرات‌لفظی ومعنوی عجیب‌وغریبی کرده است که احصاءِ آنها ازحوصلهٔ این‌مقاله خارج‌است. هرکلمه درتمام معانی خود حقیقی می‌تواندباشد. کلمهٔ (نماز) درمعنی‌عبادت مخصوص در اصطلاح شرعی حقیقت‌است و درمعنای دعا دراصطلاح اهل‌لغت‌حقیقت‌است، حال اگرطایفه‌یی پیداشدکه نمازرا درمعنای میخوارگی گرفته وپیش‌خود قرار-دادندکه هروقت‌گفتیم‌نمازیعنی‌شراب خواری‌وهروقت گفتیم‌مسجدیعنی‌میخانه، آیا میتوان‌گفت که نمازدرمعنای شرابخواری ومسجد درمعنای میکده دارای معانی غیراصلی ومجازی است؟اگراین‌امررا بپذیریم استعمال نماز درمعنای عبادت مخصوص هم غیراصلی ومجازی‌است.

اگربیشترمصطلح بودن را درنظربگیریم یعنی‌بگوئیم مثلا کلمهٔ (شیر) در معنای حیوان درنده بیشترمصطلح‌است تادرمعنای (مردشجاع) این‌اشکال پیش

میآید که در اصطلاح تخاطب چه کسانی بیشتر مصطلح است، آیا شیر در معنای حیوان درنده در نظر شاعر بیشتر مصطلح است یا در معنای مرد شجاع. و آیا ما می توانیم آمار دقیقی از این مسئله داشته باشیم که ببینیم شیر در معنای مرد شجاع چندبار در عرف شاعر بکار رفته و در معنای حیوان درنده چندبار؟ و بر فرض که ثابت شود شیر در معنای حیوان درنده بیشتر بکار رفته دلیل حقیقی بودن آن نمیشود. کثرت استعمال دلیل حقیقت امری نیست. دلیلی نداریم که ماه در معنای ماه آسمان حقیقت و در معنای یار زیباروی مجاز است، ذهن آدمی یکجا از گل، گل باغ را مصور میکند، و یکجا گلی را دوست میدارد که در گلزار نیست. گل یکجا در معنی گل گیاهی بکار- میرود و یك جا در معنای محبوب. مثلا در ترکیب «فلانی گل است» و یا «ای گل من» شاید کسی بگوید اول در آن معنا بوده و بعد در معنای محبوب بکار رفته، بخاطر اینکه گل محبوب است، در این صورت میتوان گفت چه دلیلی هست که اول در معنای محبوب نبوده و بعد چون گل دوست داشتنی است گل نامیده شده است. چنانکه نظیر این تطور را در زبان فارسی بسیار می یابیم. آیا کلمهٔ اصفهان در معنای محل سپاه که معنای قبلی و اصلی است مجاز است و در معنای شهر اصفهان که بخاطر اینکه محل سپاه بوده و از آنرو اصفهان گفته شده حقیقت؟

بهرحال، معیاری صحیح در دست نیست که کلمه در چه موقع حقیقت و در چه موقع مجاز است. من فکر میکنم چون روزگاری کلمه‌یی در معنای بیشتر متداول باشد آن معنا برای آن کلمه حقیقت شمرده میشود. کلمهٔ «تقویم» در زبان عربی به‌معنی پایدار ساختن است و در زبان فارسی در معنای سالنامهٔ دیواری، کدام حقیقت است و کدام مجاز، آیا سالنامه دیواری بخاطر اینکه تناسبی با مفهوم پایدار ساختن دارد و زمان را رصد و پایداری میکند، مجاز شمرده میشود و مفهوم پایدار ساختن برای تقویم، حقیقت میدانیم اصطلاح تقویم را در زبان عربی (روزنامج) میگویند، آیا روزنامج که صددرصد فارسی معرب است و در معنای غیر اصلی خود در زبان فارسی، در زبان عربی بکار برده شده، مجاز است

و روزنامهٔ فارسی حقیقت؟ بنابراین اصطلاح تخاطب و بیشتر مصطلح بودن هم گرهی از کار را او نمیکند، معنای اصلی و قبلی روزنامه، روزنامهٔ فارسی است و در معنای تقویم عربی معنای ثانوی و غیر اصلی، کدام حقیقت است و چون هر دو را ما حقیقت میدانیم، بنابـراین کلمهٔ ماه نیز در معنای ماه آسمان و در معنای ماه زمین (یـار) هر دو بایـد حمیقت شمرده شود، منتها در عرف بخصوصی و اصطلاح تخاطب ویژه‌یـی اگر کسی بگوید ماه در ذهن شاعر هم بالاصالـه در معنای ماه آسمان است و در معنای زیباروی مجاز و غیر حقیقی، میگوئیم نماز هم بالاصاله در ذهن یك فقیه متشرع معنای دعا دارد از باب اینکه در لغت معنای دعا کردن اول داده‌شده است. پس چرا نماز در معنی عبادت مخصوص حقیقت خوانده شود و ماه در معنای زیباروی مجاز؟ اگر بگویند در لغت نوشته نشده، میگوئیم هرچـه در لغت نوشته نشده باشد دلیل این نمیشود که وجود نداشته باشد، لغت نویس معنای مصطلح را در نظر داشته است و از این غافل بوده که اگر عده‌یی هرچند قلیل و اندك، لغتی را در معنایی بکار ببرند فرقی نمیکند با آنکه عده‌یی کثیر آنرا در معنایی دیگر بکار-ببرنـد و اگر چنین باشد بایـد استعمال (دیو) در معنای شیطان حقیقت باشد و در معنای خدا که مسلماً معنای قبلی و اولی بوده مجاز شمرده شود، چون در معنای شیطان بیشتر متداول است، ممکن است گفته شود کلمهٔ دیـو در معنای شیطان یك نوع تطوری است و همیشه هم در این معنی بکار میرود، ولی ماه فعلا در معنای ماه آسمان مستعمل است، جواب اینست که هنوز هم عده‌یی دیو را در معنای خـدا بکار می‌برند و در کلماتی از قبیل (ژوپیتر و دئوس و زئوس) باقی‌مانده است و از طرف دیگر ممکنست تطور در زبان بطوری صورت نگیرد که معنای دوم جانشین معنای قبلی شود، بلکه بطور مشترك در چند معنی جداگانه بکار رود همانطور کـه کلمـهٔ «عین» یکجا در معنای طلا و یکجا در معنای چشمه و یکجا در معنای چشم بکار میرود و همه حقیقت است، ماه هم یکجا در معنای ماه آسمان و یکجا در معنای زیباروی مصطلح شده است و مسلماً شاعـر وقتی ماه میگویـد صد در صد

مـرادش زیباروی است، پس همانطور کـه فقیه وقتی (زکوة) میگویـد مرادش عشرمال دادن‌است، شاعرهم وقتی ماه گفت منظورش زیباروی‌است. البته گاهی هم‌شاعرماه میگوید واراده ماه آسمان میکند همانطورکه فقیه هم گاهی صلوة را درمعنای دعا بکارمیبرد.

ازاینجاست که بعضی ازادبا تمام استعمالات زبان را مجازو بعضی تمام استعمالات زبان را حقیقت شمرده‌اند و بعضی معتقد بوده‌اند که هرتعبیرمجازی می‌تواند براثر کثرت‌استعمال بصورت حقیقی درآید، یعنی «مجاز راجح» کـه بر-حقیقت رحجان دارد. واصولا استعمال یك کلمه، تاریخی بس‌درازدارد وهـر دوره آن کلمه درمعنایی استعمال میشده‌است وهردوره‌نسبت به دورهٔ قبل‌درآغاز مجاز بوده‌وسپس‌حقیقت گردیده‌است. پس‌اساس‌درحقیقت ومجاز بودن‌استعمال است واینکه‌گفته شده که آنکس که اولین‌بار روی زیبارا بـه گل‌سرخ مانند کرد شاعربـوده وديگـران مقلد، مؤيـد همين‌مطلب است وبازاينکه‌گفته شده تمام استعمالات وانواع گفتار دردوران طفولیت‌جهان نوعی‌شعربوده‌است بدینمعنی است که درآغاز تمام‌استعمالات مجازی بود، و سپس دراثرکثرت استعمال در آن معنا، حقیقی شده است .

بهرحال ازنظرقدمـا ومعاصرین مرزمیان حقیقت ومجازمغشوش است و نمی‌توان باقاطعیت گفت فلان استعمال حقیقت‌است‌یامجاز، نخستین مسئله‌یی که باید روشن شود ومبنای مسائل دیگرواقع گردد همین مسئله‌است که‌چه‌استعمالی حقیقت‌وچه استعمالی مجازاست وشرایط تحقق یافتن‌حقیقت‌ومجاز کدامست؟ درزبان فارسی به‌تقلید اززبان عربی عیناً آنچه را درزبان‌عربی واستعمالات‌آن حقیقت‌خوانده‌میشده، حقیقت، و آنچه‌مجاز نامیده‌میشده، مجاز دانسته‌اند. معمولا مثالها هم ازحدمثالهای عربی ویاترجمهٔ آنهاتجاوزنکرده است وباین‌امرتوجه-نشده که استعمال یك کلمه درمعنایی درزبانهای مختلف فرق میکند ونباید باهم قیاس‌شود واصولازبان فارسی درنقطه مقابل زبان عربی قراردارد، زبان‌فارسی

آریائی وزبان عربی **سامی** است وهیچ تناسبی باهم ندارد وتنها عامل مـذهب است که آندو راباهم تلفیق کرده ولی بهیچ‌روی نباید واقعیات زبان عرب رادر زبان فارسی نیز، عیناً بهمانگونه پذیرفت.

بلاغت نویسان فارسی ازخودهیچ چیزمایه نگذاشته‌اندوعیناً مسائل بلاغی عرب را بزبان فارسی برگردانده‌اند ومثلاچون ترکیب **شعرشاعر** «با تنوین هر دوکلمه» درزبان عربی یافته‌شده وازمجازات گرفته شده ودرفارسی هم مانند آن را نیافته‌اند (چون باذوق و روح فارسی زبانان تناسبی ندارد) عین آنـرا بفارسی ترجمه کرده وجزوامثله فارسی‌برای اینگونه مجاز، (شعرشاعر) راذکرـ کرده‌اند. ویاچون مثالی درفارسی نیافته‌اندکه جای(سیل‌منعم) «باتنوین هردو کلمه» عربی رابگیردکه نوعی مجازدرآن زبان شمرده میشود (سیل‌پر) راکه ترجمه آنست، به‌عنوان مثال ذکر کرده‌اند. وامثال اینگونه‌مثال‌هاکه دال‌است‌بر ساختگی‌بودن‌بلاغت‌فارسی، درکتب بلاغت فارسی‌فراوان یافته میشود. نخستین گام این‌است که بلاغت فارسی باروح زبـان فارسی مطابقت داشته باشد نه بر مبنای زبان عربی وقرآن، گذشته ازآنکه قرآن امروزهم نمی‌تواندمعیاربلاغت عربی واقع شود چون زبان‌یك‌موجود زنده‌است‌وهرموجود زنده‌درتغییروتبدیل است ومعیارهای هزارسال پیش نمی‌تواند به‌قوت خود باقی بمانـد. همچنین باید معیاری جهت‌شناخت صحیح حقیقت ومجاز برمبنای شناخت واقعی روح زبان فارسی بوجودآید.

فصاحت ـ بلاغت ـ معانی ـ بیان

بلاغت را درلغت‌رسائی ودراصطلاح مطابقهٔ‌کلام فصیح بامقتضای حال ومقام‌دانسته‌اند.

فصاحت را درلغت بمعنای‌آشکاراشدن‌ودراصطلاح خالی بودن‌کلام از ضعف تألیف وتنافرحروف وکلمات وتعقید لفظی ومعنوی تصورکرده‌اند.[۱]

---

(۱)ـ ابدع البدایع، ص ۶

معانی را علم به احوال الفاظ دانسته که مطابق مقتضای حال و مقام بیان شود.

بیان را علم ایراد معنی واحد به طرق مختلف در وضوح دلالت نسبت بآن تفسیر کرده‌اند.

صاحب **الطراز** کوشیده است که برای معانی و بیان باوجود اختلاف ذاتی که میان آندو دیده، تعریف جامع و مشترکی بدست دهد و سرانجام پس از کوششهای زیاد معتقد میشود که علم معانی و بیان علمیست که عارض کلمات مفرده و مرکبه از نظر فصاحت و کلمات مرکبه بویژه از نظر بلاغت میگردد و چنین توجیه‌میکند که آن قسمت از تعریف که سخن از کلمات مفرده و مرکبه از نظر فصاحت در آن آمده اشاره است به علم بیان و قسمت آخر که سخن از کلمات مرکب بویژه در آن آمده اشاره است به علم معانی. از سوی دیگر **علم بیان** را به **فن فصاحت** و علم **معانی** را به **فن بلاغت** منسوب میسازد، بدین ترتیب که فصاحت را در کلمه‌های مفرد میگیرد و بلاغت را در کلمات مرکب و یا جمله، از اینرو بیان که از مفردات، سخن میگوید به فصاحت و معانی که از مرکبات، بحث میکند به بلاغت منسوب میداند. و بعبارت دیگر هر دو علم را تحت عنوان علم بیان میآورد و میگوید: موضوع علم بیان فصاحت و بلاغت است بطوریکه بحث از احوال و حقایق لفظی و معنوی الفاظ مفرده فصاحت و بحث از احوال و حقایق لفظی و معنوی در معانی مرکبه بلاغت شمرده میشود.(۱)

ملاحظه میشود که قدما نیز در تعریف دقیق فصاحت و بلاغت و معانی و بیان بزحمت افتاده‌اند، گاهی هم مطالب یکی از فنون فوق را به فن دیگری نسبت داده‌اند یعنی مثلا موضوعات علم معانی را در بیان مطرح ساخته و بالعکس.

از آنچه گذشت روشن میشود که بین فصاحت و بلاغت و معانی و بیان چندان مرزهای گسترده‌یی نیست، معانی و بیان را چنانچه دیدیم میتوان یك علم گرفت و بدو اعتبار به فصاحت و بلاغت منسوب کرد. بنظر نگارنده فصاحت و بلاغت و معانی

---

(۱)- الطراز، ج اول - ص ۹ ببعد

و بیان عبارتست از یك سلسله بحث های هنری و ادبی پیرامون کلمه و کلام که می توانیم درمورد شعر آنها را «بحثهای هنری کلمه و کلام» بدانیم و بحثهای ادبی را منحصر درنثر فرض کنیم. علم بدیع را نیز که بعضی از فروع علم بلاغت شمرده اندمیتوانیم دراین بحثها شرکت دهیم.

هدف تمام مباحث مذکور (**معانی ـ بیان ـ فصاحت ـ بلاغت ـ بدیع** و باضافهٔ **عروض**) شناخت عناصر هنری شعراست و شعر موضوع تمام مباحث مذکور. مهمترین اشتباه قدما درین بوده که اجزای شعررا بطور انتزاعی مورد مداقه قرارداده اند، لفظ را ازمعنی جدا انگاشته و معنی را خارج لفظ محقق فرض کرده بحث از الفاظ را به فصاحت و بحث ازمعانی را به بلاغت، نسبت داده اند و درهرحال ازجوهر حقیقی شعر غفلت ورزیده آنرا موردبررسی قرارنداده اندو بیشتر به بحثهای مدرسه یی پرداخته اند و بجای اینکه شعریت شعررا روشن سازند و درآن بحث کنند، بحثهای مفصل و طولانی و به قول قدما (قلت ان قلت) های عجیب وغریب پیرامون تعاریف وفروع واصول ساختگی خودکه کمترارتباطی بانفس نقد شعروشناخت جوهراصلی شعرپیدا میکرد، مطرح کرده اند. شعررا برمبنای قواعد موضوعهٔ خود مورد بررسی قرارداده اند وحال آنکه بایدقواعد بلاغی را براساس شعر فصیح وبلیغ پی افکنند. اگر برفرض مثالی درشعرعربی ویا فارسی برای تطبیق، ازصنایع بدیعی ویا مسئله یی ازمسائل معانی بیان، نمی یافتند، فوراً یك بیت شعرمی ساختند تاآن مسئله درآن یافته شود وبوی تصنع ازین صنعتگرائی بوضوح شنیده میشود.

دست اندرکاران بلاغت فارسی بویژه کسانیکه درشعرفارسی تخصص دارند باید بحثهای انتزاعی ومدرسه یی متداول قدما راتبدیل به بحث درپیرامون جوهر شعر کنند وبکوشند تا شعررا از غیرشعرتمیز دهند وعوامل سازندهٔ جوهرشعری رامبین سازندو بلاغت فارسی را براساس کلام فصیح وشعربلیغ فارسی پی افکنند نه آنکه شعررا برمبنای بلاغت تقلیدی ساختگی قدما، بسازند

طرح پیشنهادی برای بلاغت شعرفارسی

کلام منثوربرای اینکه بسرحد شعربرسد باید صفاتی را دارا باشد .

۱ـ عدم‌ناسازی وناهنجاری لفظی ومعنوی

۲ـ تخییل

توضیح : عوامل عدم ناسازی لفظی ومعنوی عبارتست از :

۱ـ خوش آهنگی صوتی . اصوات کلمه شعری باید مطابق عرف وذوق فارسی زبانان باشد . هرچه باعث خشونت وسختی تلفظ گردد با اصل عدم ناسازی منافات دارد بعضی ازحروف مستعمل درزبان فارسی به‌گوش گران میآید بخصوص که نزدیك بهم نیزقرارگیرد ازقبیل : چ، ق، ژ، ض، ط، ظ ....

۲ـ نحوه تلفیق اصوات زبان : تلفیق اصوات باید بنحوی باشد که باحس سامعه وحس گویائی فارسی زبانان ناسازی نداشنه باشد مثلا کلمهٔ اضطراب که گذشتهٔ ازخشونت اصوات ض وط ، قرارگرفتن نزدیك بهم این دوحرف نیز به‌خشونت وسختی تلفظ کمك کرده‌است. نباید فراموش کرد که‌این حکم کلی نیست ، یعنی ممکنست بعضی اوقات یك حرف دریك بیت تکرارشود که ظاهراً مطابق قواعد موضوعه باید به‌ناسازی تلفظ کمك کند وحال آنکه نه فقط به این امر کمك نمیکند باعث شیرینی تلفظ و گه‌گاه لطف معنانیزمیگردد مثل اجتماع صوت «ش» دربیت سعدی :

شب‌است وشاهد وشمع وشراب وشیرینی
غنیمت است دمی روی دوستان بینی

بنابراین نباید همچون قدماحکم کلی کرد که حرف شین مثلانباید تکرارگردد و یاشعر دیگری که برای همین گونه اجتماع ناپسند مثال زده‌اند وذیلا نقل میشود، بنظر شعرخوش آهنگ ولطیفی می آید :

سرور وسور و سعادت ، سلامت و سبقت
سرود وسود به بزم تو هفت سین توباد

قدما این بحث را تحت عنوان تنافرحروف وکلمات مطرح کرده‌اند ودرفن

فصاحت از آن سخن گفته اند .

۳ـ روانی و سادگی کلمه و کلام . منظور از روانی و سادگی این نیست که کلمات شعر باید بدون مراجعه به فرهنگ لغت مفهوم باشد بلکه مراد اینستکه شعر باید از کلماتی که بعلت گذشت طولانی زمان بر آنها و عدم استعمال آنها با روح زبان فارسی ناسازی گونه‌یی پیدا کرده‌است، منزه باشد تا ذوق را نزنند و بر گوش گران نیاید و همچنین باید کلام بنحوی باشد که ذوق سلیم نیاز زیادی به تفحص و جستجو برای دریافت روابط لفظی و معنوی آن در خود حس نکند تا بدینوسیله لطف شعر در پرده ابهام نماند .

نکته : قدما درینمورد بازدچار اشتباهاتی چند شده‌اند، بحث تعقید لفظی و معنوی را پیش کشیده‌اند که هر دو اصطلاح با زبان فارسی نادرخور است؛ میگویند تعقید لفظی آنست که بواسطهٔ پیچیدگی الفاظ و درهم بودن کلمات و ضمائر شنونده و خواننده نتواند معنی کلام را به سهولت درك کند . تعریف درست است ولی برای مثال شعر زیبای زیر را شاهد آورده که دارای تعقید است و حال آنکه لطف آن و روانی و سادگی آن بر هیچکس پوشیده نیست واگر ابهامی و یا پیچیدگی ضمایری در آن به‌چشم می‌خورد همان باعث لطف بیشتر کلام شعری شده است واگر جز آن بود و آن ابهام و پیچیدگی در آن نبود مسلماً چنین زیبا هم نبود، آن شعر که قدما برای تعقید لفظی مثال آورده‌اند بیت زیر است :

من مستم و چشم تو مقابل   هشیار ز باده کی شود مست

که چون مصراع دوم موهم دو معنی است یعنی هشیار از باده مست نمیشود و مست از باده کی هشیار میگردد که همین معنی اصلی است، آنرا دارای تعقید دانسته‌اند و حال آنکه لطف شعر فوق در همین ابهام است. و یا شعر سعدی را مثال آورده که : « دلی داند درین معنی که گوش است. » و آنرا معقد انگاشته‌اند و یا شعر زیبای خاقانی را دارای تعقید دانسته‌اند :

آهوی آتشین رو چون در بره درافتد
کافور خشك گردد با مشك تر برابر

ویا این شعر سعدی را معقد دانسته:

در حلقه کارزارم افکند		آن نیزه که حلقه میر بودم

(ابدع البدایع)

علت خطاها ولغزشهای بلاغیون فارسی تقلید صرف وکورکورانه از بلاغت عرب بوده است وهمین تقلید باعث شده که بهترین اشعارزبان فارسی از محدودهٔ فصاحت وبلاغت خارج گردد. ازین گذشته امتیازلفظی ومعنوی (تعقید لفظی و معنوی) خود اشتباه دیگری است، زیرا آنچه را بعنوان تعقید لفظی مثال‌زده‌اند جز تعقید معنوی (البته باصطلاح قدما) چیزی نیست شعرخاقانی: آهوی آتشین... که ذکرکردیم الفاظ معقدی ندارد بلکه استعارات ومفاهیم آن کمی به تأمل احتیاج دارد وشعر «هشیارزباده کی شود مست». نه تعقید لفظی دارد نه تعقید معنوی، بلکه دارای ابهام لطیفی است وهمچنین شعر: «آن نیزه که حلقه میر بودم» که گفته‌اند حلقه برای من میربود ویا من حلقه میربودم، هردو معنا را داراست، بازمیتواند در دائرهٔ **ابهام** قرارگیرد، وتعقیدلفظی درآن مشهودنیست. تعقیدلفظی چیزی جز «ناسازی صوتی وآهنگی که قبلا گفتیم نیست. قدما درمقابل تعقید لفظی تعقید معنوی را پیش کشیده‌اند که اگرخوب دقت شود، خطای اصطلاحی آن نیز روشن میشود. شعرزیر به‌عنوان دارا بودن تعقید معنوی، مطرح شده است:

چون حرف آخراست‌زابجدگه‌سخن		درراستی‌چوحرف‌نخستین‌ابجداست

اولا چرا این بیت دارای تعقید باشد ، ثانیاً برفرض دشواری معنا، دشواری آنچنانی نیست که بادقتی ادبی حل نشود وثالثاً اگرچنین دشواری درآن نبود که مغز را جهت شناخت به‌حرکت درآورد، شعرنبود. شعرزیررا نیزکه ازخاقانی است دارای تعقیدگرفته‌اند

چون از مه نو زنی عطارد		مریخ هدف شو دمرآن را

که منظوراینست که تاازکمان ابرو تیربزنی بهرام هدف تیرتوقرارمیگیرد. واگر

چنان باشد که هر شعری دارای اینگونه پیچ و خمهای معنوی و یا ایهامات و ابهامات باشد، از دائره فصاحت بیرون رود تنها شعر فصیح بیت زیر است و مشابهات آن:

آنچه در جوی میرود آبست   آنچه در چشم میرود خوابست

آنچه را به‌عنوان غیرفصیح ذکر کرده‌اند از نمونه‌های کلام فصیح است. آنچه شعریت شعر را تثبیت میکند همین چندگونگیها و ابهامات است که باعث نوعی حرکت ذهنی به‌طرف شناخت روابط منطقی و عاطفی کلام شعری و در نتیجه ایجاد نوعی لذت روحی میگردد.

منظور از عدم «روانی و سادگی کلمه و کلام» که در شمارهٔ ۳ ذکر کردیم، آن گونه پیچیدگی هائیست که بوی تصنع و تکلف از آن شنیده شود و معلوم باشد که گوینده به قصد تکلف شعر خود را سروده و یا بخاطر عدم آشنائی با زبان فارسی، پیچیدگیهائی غیرطبیعی در کلام ایجاد کرده است از قبیل ابیات زیر که از **ثنائی مشهدی** است:

هوا مقلد مرات آب گشته چنان   که سرنگون شده آنرا به‌امتحان برداشت

و یا:

پردهٔ شب میدرد قهرت از آنرو همچو صبح   شعلهٔ تب شمع را در استخوان میآورد

و یا:

ماند حباب وار خیالش بروی آب   قدر تو گر کند صدف گوهر آفتاب

که صاحب عالم آرای عباسی نقل کرده و گفته چیزی از آنها نفهمیده است، نگارندهٔ این سطور هم چیزی از آنها نفهمید و فرضاً که فهمیده شود، بوی تصنع و تکلف از آن بوضوح شنیده میشود. و یا صاحب **مآثر رحیمی** دو بیت زیر را از او نقل کرده که از صفت «سادگی و روانی کلمه و کلام» که قبلا اصطلاح آنرا بیان داشتیم، بی‌بهره است:

از سایه دست سرو پریشان نسازدش   گر یك نظر ز حفظ تو افتد بر آفتاب

و یا بیت زیر که متکلفانه سروده شده است از همان شاعر:

به‌عهد حفظ تو نبود عجب که بی آسیب   هجوم ژاله بـدکان شیشه گر افتد(۱)

و همچنین است بسیاری از اشعار بیدل و غالب دهلوی و جز آنها.

نکته ۱: قدما در باب فصاحت، عدم ضعف تألیف و مخالفت قیاس را ذکر کرده‌اند. که گذشته از آنکه وضع دو اصطلاح یکی جهت فصاحت کلمه و دیگـری جهت فصاحت کلام، غیرمنطقی و زائد بنظر میرسد، و مخالفت دستور زبـان اصلا مورد بحث در بیان هنری شعری نیست چه، شعر برتر از زبان است و رعایت اصول دستوری از ملزومات زبان است و بحث دستوری در کلام شعری زائد است چه شعر قبل از آنکه به مرحلهٔ شعری برسد یعنی در دوران زبانی بالضرورة برای اینکه زبان مفهوم باشد نمیتوانسته مخالفت دستوری را تحمل کند و اگر کلامی چنین عیبی را تحمل کند، زبان مرسوم و معروف و فصیح نیست چه رسد به آنکه شعر باشد.

آنچه درفوق درمورد اصل اول «عدم ناسازی و ناهنجاری لفظی و معنوی» گفته شد فقط طرحی بود از بحثهای مفصلی که در آینده باید در پیرامون آن مطرح شود و همچنین باید اضافه کرد که درمورد شعر و هنر بطور اعم هرگونه حصری و تحدیدی، خطاست. ذوق خلاق و سازنده و سلیم می‌تواند جز موارد مذکور در فوق نمونه‌های دیگری هم بیابد. منظور نگارنده نشان دادن نمونه‌های چندی بود برای توضیح اصل اول «عدم ناسازی و ناهنجاری لفظی و معنوی».

۲- تخیل

اصل دوم تخیل است. عوامل تخیل عبارتست از:

۱- وزن: بحث وزن در کتب عروض بتفصیل آمده است، موسیقی کلام و آهنگین بودن آن در انگیزندگی، تأثیر به سزائی دارد و این نکته را خواجه نصیر از قول حکمای یونان نقل کرده است که اصل در شعر تخیل است و وزن از آنجهت که بنوعی انگیزندگی و تخیل ایجاد میکند، از فصول شعر شمرده شده است. ارسطو نوع وزن را اساس معرفی هنر شاعران قرار داده و هر نـوع وزنی را درخور موضوع

(۱)- مجمع الخواص، ص ۱۵۰

خاص دانسته (۱)

۲- چندگونگی مفاهیم کلمه و کلام.

به کلمه نرگس درشعرحافظ توجه کنید:

نرگسش عربده‌جوی ولبش افسوس کنان نیمشب مست ببالین من آمد بنشست

نرگس اولا نام گلی است که در آغاز بهار میروید و بسیار زیبا ودل انگیزودرعین حال خوشبواست وضمناً مژده دهندهٔ مقدم بهاران وسر آمدن زمستانست وضمناً در ادبیات فارسی استعاره ازچشم آمده‌است بخاطرشباهت چشم با نرگس و رویهمرفته شاعربنحوی کلمهٔ نرگس را استخدام کرده که تمام جهات لفظی و معنوی، زیبائی وخوش آهنگی ولطالف ودقایق معنوی آن یکجا گرد آمده بطوریکه نمیتوان کلمهٔ نرگس را درشعرفوق به عنوان یك وسیله برای رسیدن به هدف دیگری پذیرفت بلکه بایدمعنی آنرا با تمام مفاهیم وابعاد دور ونزدیك آن وضمناً آهنك ووزن خودش وهرچه ازاین کلمه درذهن مصور میگردد یکجادرنظر گرفت بطوریکه خواننده وشنونده حس کند درپشت کلمه نرگس باید توقف نماید ودر آن فروبرود ودرذهن او آهنك ولفظ این کلمه ازمفاهیم وابعاد آن جدائی ناپذیر گردد وچنان باشد که زیبائی لفظ وخوش آهنگی درتصاویرومفاهیم ذهنی، وتصاویرومفاهیم ذهنی درزیبائی بیشترلفظ مؤثرباشد ونتوان نرگس را آنچنان تصور کرد که در جملهٔ زیر تصور میکنیم: درباغ گل نرگس فراوان روئیده‌است. دراین جمله نرگس وسیلهٔ رسیدن به مفهومی است که بعداز رسیدن بآن، دیگر با این جمله و کلمه نرگس کاری نداریم ولی درشعرحافظ نرگس همان کلمه‌است ولی شاعربا این کلمهٔ عادی کاری کرده که انسان مجبوراست آنرا نه به عنوان یك وسیله بلکه بـه عنوان یك هدف ویك شئی که پشت آن توقف باید کـرد، تلقی کند. درست مثل یك فیلم ویا یك دستگاه موسیقی که هدف خودآن دستگاه وآن فیلم است باتمام زیبائیهای ظاهری وصوتی ومفاهیم انتزاعی وغیرانتزاعی که ازآنها تداعی میشود یکجا:

درحقیقت یکی ازمهمترین عوامل تخیل همین امرست یعنی شیئیت بجشیدن

(۱)- هنر شاعری، صفحه ۴۳-۴۴

به کلمات عادی زبان. ضمناً پس از کلمات، تمام بیت مورد نظر واقع میگردد و تمام بیت یا تمام قطعه به عنوان یك هدف تلقی میشود نه به عنوان وسیله‌یی بـرای رسیدن به هدف دیگر، یعنی شعر فوق همچنانکه هست برای شنونده و خواننده ارزش دارد و مانند نثر نیست که ارزش آن بخاطر وسیله بودن آنست وبس وچنان نیست که مثل نثر پس از شنیدن و درك کردن معانی آن بدور افکنده شود، بلکه مثل دستگاه موسیقی است که همانطور که هست بدون جزئی تغییری در ظاهر آن، قابل پذیرش است، مثل یك شیئی زیبائی است که خریدار میخرد به خاطر زیبایی آن شیئی نه بخاطر استفاده دیگری از آن شیئی.

روزنامه را پس از خواندن بدور می اندازیم ولی یك قطعه شعر را درحفظ وخاطر میسپاریم وخود آن قطعه‌را زیبا میدانیم ودوست میداریم، به کلماتش عشق میورزیم کلماتی که جهانی معنارا درخودنهان کرده است وباآن یکی شده‌است. درشعر زیر دقت میکنم:

دوش دیدم که ملایك در میخانه زدند   گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

اولا کلمات، کلمات عادی زبان است ـ ملائك، میخانه، آدم، پیمانه، دوش ـ ولی نحوهٔ ترکیب و تلفیق کلمات بطوری است که انسان نمیتواند بیت فوق را مثل یك جمله روزنامه تلقی کند که مثلا دیشب فرشتگان درمیخانه را کوبیدندو گل آدم راسرشتندو به پیمانه‌زدند که گذشته‌از آنکه لطفی ندارد، خنده‌آور نیز هست. ولی حافظ باهمین کلمات کاری کرده که خواننده پشت این کلمات بازمی ایستد و نمیتواند از آنها درگذرد، مفهوم ملك ازدیدگاه‌اهل مذهب ازیکسو وازدیدگاه یك عارف روشن ضمیر ازدیگرسو ومفهوم میخانه ازنظراهل لغت ازیکسو وازنظر اهل‌اصطلاح واهل عرفان ازدیگـرسو ونیزتداعی افسانه واسطوره‌خلقت ازنظر قرآن ازدیگرسو وبرداشت اهل‌عرفان ازین اسطوره ازسوی دیگر وهمچنین سایر کلمات با مفاهیم آنها همه وهمه بیت فوق را بیك شیئی تبدیل کرده که نمیتوان بـه آسانی از آن گذشت ویا به عنوان یك وسیله آنرا تلقی کرد. مفاهیم عـرفانی و

انتزاعی که درپس این کلمات عادی زبان پنهان شده وفقط برای یك عارف سالك کامل متجلی میشود، چنان باکلمات یکی شده که نمیتوان آنهارا ازیکدیگر جداکرد، وزن وقافیه وخوش آهنگی الفاظ وغیره نیزدراین امردخیل است الفاظ ومفاهیم ووزن وقافیه و انسجام کلمات وسایرمسائل چنان در یکدیگر فرورفته و چنگ درچنگ هم زده که نمی توان بهیچ نحوی کلمات بیت فوق را منترع از مفاهیم آنها درنظرگرفت ویافقط مفاهیم عرفانی بیت فوق رابدون نفس کلمات مورد مداقه قرارداد. مفاهیم عرفانی دربیت فوق آنچنانکه هست زیبا بنظرمیآید واگربرفرض بیت فوق را بیك نثری تبدیل کنیم مسلماً اینهمه لطف درآن نخواهد بود چنانکه بزبانهای خارجی که ترجمه شده هرگزازچنین لطایفی برخوردارنیست. پس بطورساده وخلاصه بیت فوق دیگریك زبان و وسیله به هدف رسیدن نیست. چه اگرچنین بود بایدپس ازترجمه شدن هم همین اثررا دارا باشد، بلکه خودهدف است، خودکلمات وخود بیت روی‌همرفته هدف است وهمینطورکه هست باید در نظرگرفته شود.

۳ـ تغییردرواقعیت: این اصل خودبچندقسم تقسیم میشود:

۱ـ نزدیك کردن واقعیتی باواقعیت دیگر، مثل روی چون گل ویاروی گل، که واقعیت روی رابه گونه‌یی تغییرداده ولی تغییری پوسته‌یی وسطحی.

۲ـ نزدیکی دوواقعیت باهم مثل لعل لب، درمثال لب لعل واقعیت لب به لعل نزدیك شده ودرمثال لعل لب، هردو واقعیت بهم نزدیك شده وتأکید بیشتری درآن حس میشود (قدما هردورا یکنوع دانسته وتحت عنوان تشبیه آورده‌اند)

۳ـ **ادخال مفهوم واقعیتی درواقعیت دیگر**: ایجادوحدت میان دوواقعیت بدینمعنی که واقعیتی صددرصد کامل درمفهوم واقعیتی دیگرداخل شود ووحدتی مفهومی میان آندو پدیدآید وشاعرآندورا یك چیزانگارد مثل استعمال گل در معنی زیباروی. (قدما این قسمت راتحت نام استعاره مخصصه آورده‌اند.)

۴ـ **شخصیت بخشیدن به آنچه شخصیت ندارد**: مثل دست روزگار،

گریهٔ ابر

ابرار بدان گریست که چـون دست تو نشد

گوخون گـری که نیستی از بحروکان گزین

(کمال اسمعیل)

(قدما بحث فوق راتحت عنوان استعارهٔ مکنیه آورده‌اند).

ویا: یکی شعرتوشاعرترزحسان: (قدما این مثال‌را دراسناد فعل‌مبنی‌بر- فاعل‌به‌مصدروتحت عنوان مجازعقلی ذکر کرده‌اند وحال آنکه بااستعارهٔمکنیه که ماآنرا تحت عنوان (شخصیت بخشیدن ..) آوردیم، فرقی‌ندارد.

۵- تغییر درتعبیرواقعیت به عللی ازقبیل‌به حرکت انداختن ذهن‌برای‌رسیدن به روابط دورترودرنتیجه احساس‌لذتی بیشترمثل‌اینکه گفته شود: رود روان شد (بقول قدما ذکـرحال وارادهٔ محل). ویااینکه گفته شود «شبت‌خوش» کـه بیان واقعیت عوض شده ومنظورخودشخص است نه زمان (بقول‌قدما نسبت فعل‌به- زمان)، ویااستعمال خانه بمعنی اهل‌خانه بخاطرنزدیکی آنـدو واقعیت بهم. از اینگونه‌تغییرات می‌توانیم استعمال زمان‌گذشته و آینده را بجای زمان حال نیز ذکرکنم که قدما تحت عناوین علاقهٔ ماکان ومایکون آورده‌اند وعلت این گونه استعمالات راباید درذهنیات ونفسانیات گوینده جستجو کرد که میخواهد گذشتهٔ امری را فراموش نکند ویاعشق وامید به‌آینده، اورا وادارمیسازدکـه آینده را بجای حال‌بیاورد.

۶- **ایجاد روابط وفواصل** بیشتردرکلام مثل :

«دشمن طاوس آمد پراو» که درحقیقت زیبائی پـرعلت صیدصیاد میشود و شاعرمی‌خواهد خـواننده وشنونده رابیك رابطه ویك مرحله عقب‌تربکشانـد تا بدینوسیله حرکتی ذهنی‌ایجادکرده باعث نوعی تخییل‌شود (بلاغیون این مطلب را تحت عنوان مجازمرسل‌وبنام علاقهٔ مسببیت آورده‌انـد)، ویاآنچه درقـدیم (کنایه) گفته میشده ومانیز آنرا بهمین‌عنواد می‌پذیریم، جزایجاد روابط دورتر

چیزی نیست.

مسئله توسع و تجوز در مفاهیم لغات و ترکیبات را نیز نباید از نظر دور داشت بسیاری از آنچه به اصطلاح قدما حقیقت شمرده میشده اینك مجاز و آنچه مجاز بوده رنگ حقیقت بخود گرفته است و اصولا تعیین مرز حقیقت و مجاز بسیار مشکل و گاهی محال است. مثلا ترکیب (سرد و گرم) بجای تحولات زندگی، دیگر مجاز نیست و یك حقیقت است و یا فلانی دستی در این کار دارد، دست در معنای قدرت حقیقت است چون بسیار استعمال میشود و یکی از معانی مصطلح این واژه قدرت است و یا دست در معنای جزئی از دست و یا زبان بجای گفتار و امثال اینها که قدما همه را مجاز لغوی دانسته، از نظر توسعی که در مفاهیم لغات قائل هستیم و در واقع هم چنین توسعی موجود است، فعلا در فارسی حقیقت شمرده میشود. آرایشهای ظاهری و باطنی کلام (بدیع) نه تمام صنایع بلکه بعضی از آنها و همچنین مسائلی از قبیل اساطیر، مذهب، جنگ، تاریخ و آداب و سنن ملی و ریخت شعری و قافیه و ردیف نیز هریك بنجوی در انگیزندگی و تخییل شعر مؤثر خواهد بود.

آنچه گفتیم همه مطلب نیست بلکه طرحی است و می‌توان بسیار بدان افزود ولی بهرحال با این طرح ساده میتوان از چنگال معضلات فنی بلاغیون قدیم که جز وضع اصطلاحات و جدول بندی و اشکال در اشکال و مشکل ساختن عمدی فن موردنظر، هدفی نداشته‌اند، تا اندازه‌یی رهایی یافت.

حوادث در ترانه‌های محلی

م- ازئی کوچه گذر کردی واسی چی؟[1]
دل تنگم خبر کردی واسی چی؟[2]
سرزخم خودم خوسیده بیدم[3]
توزخمم تازه‌تر کردی واسی چی؟

ز- ازئی کوچه گذر کردم دلم‌خواس[4]
دل تنگت خبر کردم دلم خواس
سرزخم خودت خوسیده بیدی[5]
موزخمت تازه‌تر کردم‌دلم‌خواس[6]

اگر بخواهیم از فرهنگ عامه چهره‌ای بسازیم، ترانه‌های محلی بمنزله چشمها که زیباترین جزء یك چهره می‌باشد قرار می‌گیرد به ترانه‌های محلی که احساسات تجسم یافته روستائیان ساده‌دل و کوه‌نشینان پاك نهاد است آگاهی

---

(۱)- ئی - این
(۲)- واسی‌چی؟ برای‌چه؟
(۳)- خوسیده بیدم - Xoside - Bidom - خوابیده بودم
(٤)- دلم‌خواس - دلم‌خواست
(۵)- بیدی - بودی
(٦)- مو - من

دارید. کدام دلی است که ازشنیدن این ترانه‌های شیرین محلی بوجد نیاید. ترانه‌های محلی عواطف روستائیان رابطوری عریان مجسم مینماید که آدمی در مقابل اینهمه صفاوپاکی واقعاً تحت تأثیر قرارمی گیرد.

ترانه‌های محلی هرناحیه مظهری است اززیبائی وطرز اندیشه مردم همان ناحیه، سمبل روحهای آزاد وبدون قیدوبند، ترجمان دلهای پرسوز و گداز، نماینده تمنیات وخواستها.

چه بسا مضامینی قوی درقالب کلماتی ساده وروان ریخته‌شده که تاروپود وجودانسانی را بارتعاش درمیاورد. این مضامین عالی مملواززیبائی بحدکمال است، آنهم نه‌زیبائی پیرایه‌دار..

مضمون ترانه‌های محلی را می‌توان درعشق‌وعاشقی ـ دردوهجران ـ امیدو آرزو، نامرادیها، واخوردگیها، گله‌وانتظار، که‌به‌همهٔما آشناست خلاصه کرد.

دربعضی ازترانه‌های محلی متأسفانه تحریف بعمل آمده است‌واکثراً این ترانه‌ها بطوری درهم قاطی شده‌اندکه تشخیص منشأ آنهاکه متعلق به فارس یا کرمان و یا خراسان است مشکل بنظرمیرسد، مگرآنکه ترانه‌رنگی ویانشانی‌از محیط باخود داشته باشد سرایندگان ترانه‌های محلی اکثراً گم نام وناشناس می‌باشند. تنهاعده‌ای ازآنها را مثل‌فایز ـ باقرلارستانی ـ حسینا ـ مهدی ـ **ابن‌ـ** لطیفا ـ محیا ـ نجما ـ شمسا ومفتون رامی‌توان نام‌برد. وباتوجه به تعلق خاطری که‌مردم هرناحیه باین سرایندگان دارند ترانه‌های دیگران را هم بنام‌همانها میخوانند، بامختصر تغییری.

مثلا ترانه‌های فایزباترانه‌های باقر عجیب درهم درآمیخته‌اند.

ترانه‌های محلی همچون سایرجلوه‌های فرهنگ مردم ازگنجینه‌های ارزشمندفرهنگ‌ملی‌ماست که‌متأسفانه آنطورکه بایدوشاید ازجانب سازمانهای مسؤول بدان توجه نشده است. درحالیکه می‌بایست نسبت به حفظ وحراست آنها ازگزند زمانه بیش‌ازپیش کوشید.

فرهنگ ملی این سرزمین میراث گرانبهائی است که بما رسیده و بدیهی است که ماهم باید این میراث ارزشمند را به نسلهای آینده تحویل دهیم .

زندگی ماشینی باتمام رفاه و آسایشی که برای مردم این زمانه بارمغان آورده است ، درعوض انسان امروز را از معنویات و آنچه آدمی بدان تعلق خاطر ونوعی دلبستگی عاطفی دارد دورمی سازد .

امروز خواه ناخواه عوارض زندگی ماشینی و بطور کلی زندگی غرب را باتمام خوبیها و بدیهایش پذیرا شده ایم . از ویژگیهای این نوع زندگی یکنوع بی تفاوتی نسبت به مظاهر فرهنگ ملی است که اگر این رویه را ادامه دهیم زمانی فرامیرسد که از ایرانی بودنمان تنهـا نامی خواهیم داشت واین برای يك قوم که سالها به تاریخ و آداب ورسومش افتخار کرده است ، نوعی سرشکستکی است.

ایرانی درهجوم تمدن غرب درصورتی می تواند روی پای خود بایستد که دلبستگی خاص به معتقدات ، آداب ورسوم و بطور کلی فرهنگ ملیش داشته باشد.

درپایان این مختصر اجمالا یادی کنیم از کسانیکه درزمینه جمـع آوری ترانـه ها کوشیده اند .

پیش ازهمه باید از مرحوم کوهی کرمانی با هفتصد ترانه اش نام ببرم ، این کتاب بیشتر دوبیتی های کرمان را دربردارد .

صادق همایونی از دیگر چهره هائی است که باکتابهائی چون ، ترانه هائی از جنوب ، یکهزار و چهارصد ترانه محلی و دوبیتی های باقر لارستانی درخشیده است.

ترانه های روستائی ایران گردآوری شده بوسیله آقای ابراهیم شکورزاده کتاب دیگری است که دوبیتی های خراسان درآن جمع آوری شده .

ترانه های محلی همراه باقسمتی از فرهنگ عامـه شیراز گـردآوری شده بوسیله نگارنده .

مجموعه دوبیتی های فایز دشتستانی بهمت زنگوئی.

از کسان دیگری که لازم می بینم از آنها یادکنم احمد شاملو و ابوالقاسم -

انجوی شیرازی است .

آقای انجوی سالهاست که برنامه فرهنگ عامه را مینویسد. این برنامه تاکنون موفقیت‌هائی داشته است و توانسته است، مردم را بـه گردآوری فرهنگ عامه وحفظ آنها از گزند زمانه تشویق نماید.

همچنین هستند کسانیکه همراه با مطالب دیگری که گردآورده‌اند تعدادی هم ترانه جمع آوری کرده که چون کار مستقلی نیست فعلا از آن میگذریم. گـروه محققین فرهنگ عامه درسالهای اخیر خوش درخشیده‌اند. چه، کار این گروه هم هم باویژگیهای خاصی همراه است.(۱)

واما مورد بحث این مقالهٔ حوادث در ترانه‌های محلی است. با توجه بـه مطالعه ایکه از چندین سال پیش روی ترانه های محلی دارم ردپای بعضی از حوادث را از ترانه‌ها پیدا کردم که به نقل آنها می‌پردازم:

قدیم ترین حادثه ای که در ترانه‌ها منعکس شده است هجویه عامیانه معروفیست که مردم خراسان پس از شکست اسد بن عبداله از خاقان ترك برایش ساختند:

از ختـلان آمـذیـه	بـرو تبـاه آمـذیـه
آوار بـاز آمـذیـه	بیـدل فـراز آمـذیـه
از ختـلان باز آمـده است	با روی سیاه باز آمده است
آواره بـاز آمـده است	بیـدل فـراز آمـده است

* * *

شاه منصور از پادشاهان خانواده آل مظفر است، وی از جمله کسانی است که بوسیله خواجه شیراز مدح شده‌است درباره شهامت ودلیری او ودرمقابل امیر-تیمور گورکانی گفتگوی فراوان است. وی درمصاف باامیر تیمور گورکانی شجاعانه کشته می‌شود. قبر او در شیراز است درمحله درشاهزاده وبنام گود شازده منصور معروف است شاه منصور نزد مردم شیراز ازمحبوبیتی خاص برخوردار است.(۱)

---

(۱)- برای اطلاع بیشتر پیرامون شاه منصور میتوان به کتاب بحث در آثار و افکار واحوال حافظ تألیف دکتر غنی جلد اول مراجه کرد.

دراین ترانه ازشاه منصوریادشده است:

بحق نور، بحق آیه نور　　بحق کندو بند شاه منصور

که هر که حاجتی داره‌رواکن　　گره در کارم افتاده تو واکن

حمله پرتقالیها به سواحل جنوبی ایران قسمتی از تاریخ صفوی را اشغال کرده‌است، دراین ترانه این موضوع رامشاهده می کنیم (۱)

فرنگی اومده بندر گرفته　　اول کشتی دوم لنگر گرفته

سلام ازمن بشاه عباس رسونین　　که کافر دین پیغمبر گرفته

حالا که صحبت ازشاه عباس شد این ترانه هم شنیدنی است:

مشکی زدم نالیدم　　چنگال کردم مالیدم

چنگال مو، آبدار شد　　زن اربابم بیدار شد

هی جان، جانم، جانم مشك　　جانم بقربونت گشت

گله رفت و دیر اومد　　شوچر خورد و سیراومد(۲)

از دولت شاه عباس　　خور جین پیروز اومد

هی جان، جانم، جانم مشك　　جانم بقربونت گشت

ترانه بالا ازجمله ترانه‌هائی است که هنگام زدن مشك میخوانند که خود مراسم جالبی دارد.

* * * *

پیرامون واقعه رژی درصفحه ۸۴۶ تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی چنین میخوانیم:

امتیازانحصاردخانیات درسال ۱۳۰۸ داخل درمرحله عمل شدوشرکتی که بنام هیات دخانیات شاهنشاهی ایران درلندن تأسیس یافته بود نمایندگانی باین

---

(۱)- رجوع شود به کتاب شاه عباس اول ـ قسمت سوم روابط شاه عباس باپرتقال واسپانی. تألیف استاد نصراله فلسفی

(۲)- شوچر- چون درشبهای مهتابی گله را به چرا ببرند آنرا شوچر گویند
Cö - CAR

کشورفرستاد واداره‌ایکـه به رژی REGIE معروف شد تشکیل داد و مقدمات
انحصارخرید وفروش وصدوردخانیات ایران دردست عمال آن شرکت شروع
گردید مردم‌ایران که دراین تاریخ براثراندك آشنائی یافتن با حوال ممالك خارجه
وخواندن جراید فارسی که در استانبول انتشارمی‌یافت پس ازاطلاع برشرایط
انحصارنامه ومقایسه آن با امتیازی که دولت عثمانی درباب انحصار دخانیات
خود با شرائط بهتری بشرکتی خارجـی داده بود شروع به‌مخالفت با اساس آن
کردند وامین السلطان هرقدرخواست که باتهدید وتطمیع علمای شیعه‌راکه‌بیاری
مردم بـرخاسته و حکـم تحریـم استعمال دخانیات را داده بودند از راه خلاف
برگرداند، توفیق نیافت ومحالفت با رژی کم کم حکم قیام مردم را برضد دربار
واصول‌استبداد پیداکرد وقائدقوم دراین‌طریق‌درتهران‌حاج میرزاحسن آشتیانی
« ۱۲۴۳ ـ ۱۳۱۹ » از اجلـه علمای اصول ودرعتبات حاج میرزاحسن شیرازی
متوفی‌سال ۱۳۱۲ رئیس طایفه شیعه بودند که‌هردوجداً دربرانداختن اساس‌امتیاز
انحصارپافشاری کردند تاآنکه بالاخره شاه وامین‌السلطان‌ازترس شورش‌مردم
واعلان جهاد علما آن امتیازنامه را در۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ ملغی نمودند و
شرکت دخانیات شاهنشاهی بساط خودرا از ایران برچید. واقعه رژی وتوفیقی
که درراه الغای امتیازآن‌نصیب ملت وعلماشد بایشان فهماندکه میتوان‌با پا ـ
فشاری وقیام ازاقدامات خود سرانـه حکومت استبدادی صدراعظم جلوگیری
نمود واین مقدمه‌ای شد برای همین گونه قیامها. درایام صدارت‌امین‌السطان و
عین‌الدوله‌درزمان مظفرالـدین شاه درمقابـل ملغی شدن امتیاز رژی سبب پیش
آمد بدبختی بزرگی برای‌ایران شد وآن‌اینکه شاه و امین‌السطان برای پرداختن
خساراتی که درطی شروع بعمل‌شرکت انگلیسی‌دخانیات واردآمده‌بود مجبور
شدند که‌ازبانك شاهی‌مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ لیره انگلیسی بقرض‌بگیرند وباو بسپارند
واین اولین قرضی‌بودکه دولت ایران‌ازبیگانگان کرد، حال تأثیرتحریم‌تنباکورا
دراین‌ترانه چنین‌می‌بینیم :

خبر اومد که تنباکو و را فتاد — که همسایه به همسایه نمیداد
یکی بیدی خبر میداد بیا رم — که بارلوك میکرد می‌فرستاد

* * * *

بکش قیلون که تنباکو غمی نیست — که قیلون کمتر ازیه همدمی نیست
اگر قیلون نباشه همدم من — بسوزه کوه و دریا از غم من (۱)

* * * *

درسال ۱۲۷۳ هجری قمری قشون انگلیس بوشهر را تصرف کرد. دراین زمان باقرخان ضابط تنگستان وپسر رشیدش احمدخان تنگستانی باچهارصدنفر تفنگچی درقلعه ریشهر بودند. حاکم بوشهر ووالی فارس از آنها استمداد کردند، درصورتیکه قلعه ریشهر خالی ازهرگونه استحکام بود. احمدخان همانجارا مأمن قرارداد ومنتظر ورود انگلیسیان نشست سپاه انگلیس که هشت هزارنفر بودند از سی فروند کشتی جنگی پیاده شد وتوپهای متعدد نیزپیاده وبرکناردریا نصب کردند وهنگام زوال آفتاب برقلعه ریشهر حمله بردند، آن جوانمردان معدوداز کثرت دشمن اندیشه نکرده وشب را بسختی بروز آوردند وهمینکه هوا روشن شد شروع بجنگ کردند. انگلیسها ازجانب خشکی ودریا بنای شلیك بقلعه را گذاردندوازهرجانب هجوم آوردندوتنگستانیان که‌ازجان گذشته‌وبرسرراه‌مرگ نشسته بودند آنقدرپای ثبات فشردند که بقشون‌دشمن‌نزدیك شده ودست ازتفنگ کشیده باشمشیرودشنه بنای خونریزی راگذاردند وعده مقتولین خصم را به هشتصد نفر رسانیدند. پنج عراده توپ مأخوذداشتند. بالاخره احمدخان‌وهفتادو دونفرازآن نام‌آوران کشته شدند وپدرپیربمرگ فرزند جوان نشست وقلعه بتصرف بیگانه درآمد.

گویند درآن هنگام‌که جوانمردان تصمیم گرفته بودند، میرزا احمدخان فرزندعبدالرسول «بعدنماینده‌انگلیس‌دربحرین‌شد» که منشی قنسول گری انگلیس

---

(۱)- یه «YE» ـ یك ـ قیلون ـ قلیان

دربوشهرو با احمدخان تنگستانی سابقه دوستی داشت، مکتوبی بوی نوشت و بعقیده خود اورا اندرز دادکه ازعقل دور است باعده معدود باقشون نامعدود انگلیس طرف شوی وبا تفنگ فتیله‌ای جلوتوپ ده پوندآئی، بهترآنکه ازاین خیال منصرف گردی و کارآنانرا باکارگزاران دولت ایران گذاری. آن شیر- بیشه دلاوری درپاسخ دوست خود نامه‌ای نگاشت وعدم ترس ازمرگ درراه دین ووطن راتذکرداد وضمناً این قطعه را درمکتوب خویش گنجانید: (۱)

احمدا، ای که شاه خوبانی	بی‌بی بخت باد دمسازت
چارآسیم و ما نمی‌ترسیم	از دو لکاته و سه سربازت

درباره احمدخان تنگستانی درترانه‌های محلی چنین آمده‌است:

خبر اومد که دشتسون بهاره	زمین ازخون احمد لاله‌زاره
خبرور مادر پیرش رسونین	که احمدیکتن ودشمن هزاره (۲)

سربازگیری بسبك جدید اززمان اعلیحضرت رضاشاه کبیردرایران باب شد، بطورکلی تاریخ دقیق آنرا ازسال ۱۳۰۰ که ارتش نوین ایران ایجادشد می‌توان بحساب آورد. درترانه‌های محلی ازسربازگیری بسبك جدیدچنین یاد شده است.

درشیرازبه سربازی اجباری می گویند.

حوزه سربازگیری اومدا تهرون	گلاکوزحمت بکش طلاقت بسون
طلاقم وت نیسونم برو سلومت	دوسالت خذمت بکن بیووخونت
دوسالم ۲۴ ماهه قرنش درازه	ئی ترسم ئی دی جادوم وتونسازه

Höze - Sarbaz - Giri Umad - A - Tehrun
Golaku - Zahmat - Bekec - Talàqeta - Bussn
Talaqema - Vat - Ni Ssunom - Brö - Salumat
Do - salet - Xezmat Bokon - Biö - Va - Hunat

---

(۱)- رجوع شود به کتاب دلیران تنگستانی ص ٤٥ و٤٦ تصنیف محمدحسین رکن‌زاده آدمیت
(۲)- این ترانه رابه فایزهم نسبت میدهند.

Do sálom 24 Máhe - Garnec - Dráze
Ei-Tarsom - Ei - Dey -Jadum -Va - To-Nasaze

حوزه‌سربازگیری از تهران آمده است   محبوبم زحمت بکش طلاقت رابگیر
طلاقم رانمی گیرم بسلامت بسر بازی برو   دوسالت راخدمت بکن وبخانه‌ات برگرد
دوسال ۲۴ ماهه‌مدت خیلی درازی‌است   می‌ترسم از اینکه مادرم باتو نسازد(۱)

* * * *

به هنگ شونـزه جهرم رسیدم   صدای طبـل شیپوری شنیدم
همـه گفتند شیپور نظامـه   دو سال زندگی برمن حرامه(۲)

* * * *

خـداونـدا نگهبانم دم در   دوسال سربازی کی میرودسر
دوسال سربازی آسان بگردون   ببینم بـار دیگـر روی دلبر

* * * *

شبی که منزلم بودخونه کاهدون   زاقبالم گرفته برف و بارون
دعاازمن به‌ماه‌بس‌جان‌رسونین   بخط کردن تراشیدن سرامون(۳)

خطی اومد خط سربازیت بود   خطی اومد خط زندانیت بـود
الهـی جیگـر دشمن بسوزه   که حالاوقت‌نومزد بازیت‌بود

بتوی قـلعه‌ی دیـوار بلنـدم   منم درباغ تخت درگیربندم(۴)
دعای‌من به‌ماه‌بس‌جان‌رسونین   مـرخص شم بیام عقدت ببندم (۵)

* * * *

---

(۱)- ازترانه‌های محلی ممسنی
(۲)- شونزه - شانزده
(۳)- خونه کاهدون ازروستاهای بخش خفرجهرم
(٤)- من درباغ‌تخت درگیروبند هستم
(۵)- مرخص شم بیام - مرخص شوم بیایم

خداوندا نگهبانم دم در　　دوسال سربازی کی میرودسر
نه یك ماه ونه دوماه نه سه‌ماه　　چطور طاقت بیارم ۲۴ ماه

* * * *

گرانی قندرا درشهریوربیست حتماً بیاد دارید، این‌حادثه درترانه‌های محلی‌چنین آمده است:

دوتا دختردراین محله خیاطه　　یکیش قند ویکیش حب‌نباته
بقربون همان حب نباته　　که قندو اومده بالا کساته

* * * *

درخت توت در ایوان زهرا　　پلنگ و شیر در فرمان زهرا
همه‌گوین که نرخ قن‌گرونه　　ز قن شیرین تره بوسای زهرا(۱)

* * * *

درسال ۱۳۲٤ خورشیدی عشایرجنوب علیه‌دولت وقت قیام‌کرده ـ عشایر راناصرقشقائی وبرادرانش هدایت می‌کردندکه سرانجام قیام‌آنها توسطارتش درهم‌کوبیده شد، این‌سال درشیرازبسال نهضتی معروف است این‌واقعه را در ترانه‌ها بدین‌شکل می‌بینیم:

عزیزم دو، دواسبت بنازم　　عبای سبز یکدستت بنازم
شنیدم میروی دعوای ناصر　　عبا و دعوا و اسبت بنازم

* * * *

بقربون قد و بالای قشنگت　　بقربون قطار پر فشنگت
شنیدم میروی دعوای ناصر　　شوم کفتر بیایم سیل جنگت(۲)

می‌گویند سالها پیش هفتادروزبعدازعید نوروزبرف زیادی می‌بارد در یك ترانه عامیانه شیرازاین حادثه راچنین می‌بینیم:

---

(۱)ـ گوین‌ـ گویند ـ قن ـ قند ـ بوسای ـ بوسه‌های

(۲)ـ سیل ـ سیر ـ تماشا

زبعد هفتاد
چه برفی افتاد
بحق این پیر
به قد این میل (۱)

فهرست منابع

۱ـ بحث در آثار و افکار و احوال حافظ تألیف دکتر غنی
۲ـ شاه عباس اول تألیف استاد نصرالله فلسفی
۳ـ تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی
٤ـ دلیران تنگستانی تألیف محمدحسن رکن‌زاده آدمیت
۵ـ هفتصد ترانه گردآورنده کوهی کرمانی
٦ـ یکهزار و چهارصد ترانه محلی ـ ترانه‌هائی از جنوب ـ ترانه‌های باقر ـ لارستانی ـ گردآورنده صادق همایونی
۷ـ ترانه‌های محلی گردآورنده : ابوالقاسم فقیری
۸ـ ترانه‌های فایز بهمت زنگوئی
۹ـ ترانه‌های روستائی ایران گردآورنده ابراهیم شکورزاده

(۱)ـ پیر در اینجا مقصود پیر بناب است که در جنوب شیراز در دامنه کوهی قرار دارد.

دکتر جواد قره‌آغاجلو
استادیار دانشگاه تبریز

دادگستری در ایران پیش از اسلام

همزمان باتأسیس شاهنشاهی هخامنشیان، درشرق باستان تمدنهای دیگری به حیات خودادامه میدادند اما درمجموعه جهان مسکون، صف اول راشاهنشاهی ایران اشغال کرده بود. تصور ایجاد یك دولت درایران را مدیون دلاوری هخامنشیان باید دانست. دوام استقلال این دولت میراثی بودکه ایشان برای اخلاف بجاگذاشتند.

روش اداری هخامنشیان درداخله بهیچوجه شباهتی باروش رومیان ندارد، چه درامپراطوری اینان ملل مغلوب مجبور بودند خود را به پایه فرهنگی عمومی برسانند ودراقتصاد مشترك سهیم باشند. این امرغالباً مستلزم آن بودکه مردمی که اصل ومنشا آنان مانندسنن واستعدادهای ایشان مختلف بود خودرابه‌درجات عالیتر برسانند. وضع اموردرزمان کورش وداریوش باآنچه گفته شد اختلاف بسیاردارد. صرف نظرازبعضی نواحی دوردست که سطح فرهنگ مردم پایین بوده پادشاهان مزبوردرشاهنشاهی خودکه وسیعترین شاهنشاهی درتاریخ دنیای قدیم بود؛ ترکیبی ازتمدنهای قدیم بوجودآوردند، زیراکشور آنان شامل بین النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر، شهرها جزایر یونانی و قسمتی ازهند بود. بنابر استقلال داخلی وسیعی که درزمان کورش بآنان اعطاشد وبنابرسیاست زیرکانه داریوش، این فرهنگهای قدیم محفوظ ماندند ودرتوسعه ثبات واستقرارمملکت مؤثرشدند.

ازمیان پادشاهان، عده محدودی هستند که پس ازخودشهرت ونامی نیك مانندکورش باقی گذاشته‌اند . کوروش سرداربزرگ وپیشوای مردم بود . وی سخی ونیکخواه بود واندیشه‌آن نداشت که ممالك مفتوحه را به اتخاذ روشی واحد ملزم‌نماید، بلکه این خردمندی‌را داشت که مؤسسات هریك ازحکومتهائی راکه به‌تاج‌وتخت خود ضمیمه میکرد، تغییرندهد . اوهرجاکه می‌رفت، خدایان مذاهب‌مختلف رابه‌رسمیت می‌شناخت وتصدیق‌می کرد . همواره‌خودراجانشین قانونی‌حکمرانان‌بومی‌معرفی مینمود . نسیمی‌جدیدبرسراسرجهان وزیدن گرفت شهرها را ازقربانیان‌وقتلها نجات‌بخشیدواقوام‌را ازاسارت وبردگی آزادکرد.

کوروش بیش‌ازهرفرد دیگرمتوجه‌بودکه جهان باستان، شهرهای متمدن وقبائل‌وحشی را دریك جامعه‌انسانی مستهلك سازد، ماهرگزنمی‌بینیم که‌کورش مانندرومیان‌ملت رقیب‌خودرا باخویش‌متحدکندونخست با اومانندملتی‌همشأن رفتارنماید وسپس درزمان ضعف وی‌اورا تابع ومطیع کند وبدوظلم وستم روا دارد .ایرانیان‌کوروش را (پدر) ویونانیان‌که وی ممالك ایشانرا تسخیرکرده بوداورا (سرور) و(قانون‌گزار)مینامیدندویهودیان‌این پادشاه‌رابه‌منزله(سایاح) محسوب میداشتند وباآنکه روح جنگجوی اوهرگزحتی پس‌ازسالها جنگ و پیروزی سست نشد همواره نسبت به‌دشمن مغلوب بلندنظربود وبدودست دوستی درازمیکرد .خوداودرمتن تاریخی که‌دربابل‌نوشته‌شده چنین گوید: «ماردوك‌همهٔ سرزمینها را بازدیدکرد تاکسی راکه میبایست پادشاهی عادل شود پادشاهی که تابع‌قلب خویش باشد، دریافت . دست اوراگرفت ووی‌را به نام«کوروش انشانی » خواندوپادشاهی همه جهان رابه نام اوکرد .»

داریوش همه نواحی شاهنشاهی‌را بایالات تقسیم‌کرد . هرشهربان‌دبیری داشت‌که ضمناً مراقب اعمال وی وروابط‌بین اووقدرت مرکزی بود .

مراقبت دولت‌مرکزی بدینجاخاتمه نمی‌یافت‌بازرسانی که به‌نام«گوشهای شاه» نامیده میشدند، کاملامستقل بودند ودرصورت لزوم ازنیروی سپاهیان

میتوانستند استفاده کنند آنان در ایالات شاهنشاهی گردش میکردند . این تشکیلات جدید که توسط داریوش برقرار شد، مورد تقلید بسیار سلاطین قدیم قرار گرفت . شارلمانی هم برای تأمین ارتباط و پیوستگی بین اجزای مختلف امپراطوری خود همان روش را به کار برد . درهرحال، وی مأموران منتخبی را به نام «مأموران شاه» به همه نواحی مملکت اعزام میداشت تا وضع اداره امور آنها را بازرسی کنند.

تسلط دستهٔ فئودال زمان کوروش، جای خود را بشکلی از حکومت اداری ومالی داد که درهرحال به ملیتها احترام میگذاشت .

اسکندر کبیر، باتحسین اعمال کوروش بمقبره این موجد شاهنشاهی ایران شتافت. در آرامگاه کوروش کتیبه‌ای دید، بفرمود تا آنرا ترجمه کنند . استرابون گوید که متن مزبور چنین بود: «من دوست دوستان خود بودم . من بهترین سوار، ماهرترین تیرانداز، ازپادشاه شکارگران بودم . من هرکاری را دانسته‌ام» چه برای کوروش شعار« من دوست دوستان خود بوده‌ام. » مبنای روابط وی با افراد بود، داریوش در کتیبه بیستون میگوید هریك از ملل تابعه را که خودرا دوست نشان میداد مورد احترام بسیار قرار میداده است . این سلطنت توأم باعطوفت، باوجود آنکه مبین علو روحی است فاقد قوت وقدرت نیست چه کمی بعد داریوش میگوید که همه این اقوام که وی نام آنانرا مفصلا یادمیکند-روزوشب فرمانهای اورا اطاعت واجرا میکنند، اراده شاه همه جا - از تراکیه تاسند و از قفقاز تا اقیانوس هند - صرفنظر از اختلاف نـژاد، اخلاق ومعتقدات، حکم قانون را دارد - نمیتوان شاهنشاهی ایجاد کرد بدون آنکه استخوان بندی قانونی بدان بدهند . داریوش دراینمورد هم کوتاهی نکرد .

داریـوش قریب دوسال از آغاز سلطنت وقت خود را درجنگها گذرانید نوزده جنگ کرد و نه پادشاه رامغلوب نمود، حتی یهودیه کوچك هم آرام نماند . هواخواهان سلطنت موروثی، موقع را برای آنکه یکی از اخلاف داود را به تخت نشانند، مناسب دیدند و به اقدام پرداختند . عامل عالیرتبه پارسی، که مأمور نظارت

درآن مملکت بود اعمال مربوط به تعمیرمعبد را متوقف کرد . یهودیان سفیری نزد داریوش فرستادند وداریوش حق‌ملت یهود را برای تجدید ساختمان معبد خویش طبق فرمان کوروش تصدیق کرد. مطابق متنی که‌دراسناد سلطنتی درهمدان یافته‌شده‌داریوش دستوراجرای آنرا داد . وی دررأس‌جامعه یهودیان ، روحانی بزرگی را قرارداد وبدین طریق مملکتی مبتنی برروحانیت ایجاد کرد . عملیات مربوط به‌ساختمان وتعمیرمعبد باردیگر آغازشد ودرسال ۵۱۵ق.م به‌پایان‌رسید.

پادشاهان هخامنشی نسبت برشوه‌ستانی قضات خیلی سختگیر بودندچنانکه کمبوجیه«**سی سام‌نس**» قاضی راکه‌رشوه گرفته‌بود محکوم به‌مرگ‌ساخت وپس ازمرگ وی‌دستورداد پوست‌اوراکنده روی‌مسندی که برآن‌می‌نشست‌بگستردند ومنصب این‌قاضی را به‌پسرش«**اوتانس**» دادشاه باوگفت هرزمانی که‌میخواهی حکمی بدهی بآین مسندبنگر.

معلوم‌است که داریوش اهمیت بسیارباجرای عدالت میداد وقوانین او مدتی درازپس‌ازپایان شاهنشاهی که وی‌ایجادکرده بود برقرارماند . هرودتوس میگوید: «قضاة شاهی که ازپارسیان انتخاب میشوند وظیفه خود را تا دم مرگ انجام میدهند، مگر آنکه براثرعدم اجرای عدالت ازکاربرکنارشوند . آنان در محاکمه داوری‌میکنند، قوانین ملی را تعبیروتفسیرمینمایند، ودرهمه‌امورتصمیم میگیرند .

اماملل‌مغلوب مانندبابل، قوانین‌خاص خودرابه موازات قوانین‌داریوش حفظ کردند .

داریوش حقیقت وعدالت‌راکه آثارسجایا وملکات عالی‌او بود درکتیبه‌ های متعدد خود توصیه میکند.

این‌احساس ملیت، که بدان درجهٔ عالی درشاه بزرگ وجود داشت، انحصاری نیست زیراشاه خیرمملکتی‌راکه وی مقدراتش رابه یاری وطبق‌اراده خدای بزرگ خود، اداره میکرد، خواهان بود وتمام پارسیان، واجداین

دلبستگی به میهن که هرودتوس یاد میکند - بودند. هرودتوس میگوید که هرگز یك پارسی ازخدای خود نیکیها رابرای شخص خویش تقاضانمی نماید بلکه او درخواست سعادت برای تمام ملت پارس وبرای شاه میکند این امراثر اخلاقی تربیت نجیبانه ایست که وجدان ملت را درنقشی که به عنوان ملت مخدوم به عهده گرفته بود توسعه می بخشید.

هخامنشیان که به اموردینی بادیده اغماض می نگریستند وخودآنان هم به توحید متمایل بودند عملا به اقوام موحد که دررأس آنها یهودیان بودند توجه داشتند. اگردین جامعه وحتی دولت یهود توانست پایداربماند وبعدها پیشرو مسیحیت گردد تاحد بسیارمدیون سیاست خیرخواهانه ایران هخامنشی است.

رفتارخیرخواهانه پارسیان اهمیتی عظیم درمقدرات وتوسعه تمدن ایرانی داشته است. این امرباعث شد که کشورازواژگونی وتحولات شدید برکنار ماندو درحالیکه مملکت رابه راه تکامل تدریجی سوق داد، موجب گردید که به مرور زمان وبه تدریج وتأنی عنصرخارجی رادرخود مستهلك نماید ودرنتیجه فرهنگی ملی که جلوه عالی آن درتمدن ساسانی مشهود است پدیدآید.

اغماض اشکانیان، مخصوصاً درروابط آنان باقوم یهودی آشکاراست. یهودیان، شاهان ایرانی را مدافعان حقیقی دین خود میدانستند، وچون ازطرف سلوکیان ورومیان موردظلم وستم قرارگرفته بودند، معتقدشدند ایران که همواره نسبت به آنان خیرخواه بوده تنها قدرتی است که ممکن است ایشان را ازیوغ خارجی نجات بخشد، همانگونه که درزمان هخامنشیان این امرتحقق یافته بود. درزمان پارتیان یهودیت در بابل توسعه بسیاریافت. درسال ۲۰ ق. م دولت حقیقی کوچکی ازیهودیان دست نشانده درسواحل فرات ایجادشد ومدت بیست-سال دوام یافت، درسراسراین ناحیه دربابل ومدینه های یونانی حیات معنوی و عقلانی قوم یهودبا مکاتب مترقی خود پناهنده ومتمرکزشد واین نزدیکی موجب تأثیرافکاریهود دردین ایرانی گردید. درزمان اعتصاب عظیم یهود درقرن دوم

مسیحی که سراسر نواحی شرقی دولت روم را فرا گرفت، یاغیان مورد مساعدت وحمایت پارسیان بودند و این یاری درعبارت مشهور زیر تعبیر شده «هنگامی که تو اسب پارتی را به قبری در فلسطین بسته بینی، ساعت ظهور مسیح نزدیك است»

درزمان ساسانیان پادشاه بزرگترین قاضی بود واز رعایا کسانی که موفق به اخذ حقوق خود نمیشدند حق داشتند بشاه مراجعه کنند. ملت ایران همواره شیفته حق وعدالت بود وبه داور نیك احترام بسیار میگذاشت. باوجود آنکه دیوان عدالتی وجود داشت عموماً روحانیان به کارداوری میپرداختند زیرا حقوق و اصول اخلاقی کاملا وابسته به دین بود. درشهرهای ایالات این وظیفه به عهده روحانیان واگذارشده بود ولی دردیه‌ها وظایف قاضی را رئیس محل انجام میداد. کتاب مقدس زرتشتی شامل فصولی مختص به حقوق با ذکر جرایم ضد شاه، مملکت، دین، همسایه وغیره وجود داشت.

عموماً عدالت درایران باستان مقام بسیار جلیلی داشت واز زمان هخامنشیان دلایل کافی دردست هست که پادشاهان جداً مراقب حسن جریان قوهٔ قضائی و عدالت بوده‌اند. درزمان ساسانیان هم، قاضی احترامی بسزا داشته ومردمان مجرب وعادل را برمسند قضا می نشاندند که احتیاج به مشورت نداشته باشند.

ملتی که توانست تمدنهای عظیم دشت پهناور دوشط را بپذیرد و از آن خویش سازد، ملتی که پس ازفتح مقدونیه تحت نفوذ نیرومند غربی قرار گرفت و تاحدزیاد درتمدن خارجی غوطه ورشد ومع هذا ایرانی باقی ماند. ملتی که در برابر همه مهاجمات بعدی « حملات عرب» «ترك ومغول» نه تنها توانست نیروی ادامهٔ زندگی خویش را حفظ کند. بلکه همچنین توانست این عناصر خارجی را ایرانی سازد. این ملت درطی تاریخ متمادی خویش نیروی حیاتی خارق العاده‌ای ازخودنشان داده است. بیداری این ملت درزمان حاضر که تاریخ آن ازربع قرن تجاوزنمیکند و به صورت تجدد ملی شدیدی جلوه گرشده است به نظرمیرسد مقام قدیم وی را درخانواده اقوام آسیای غربی بدو باز گرداند. ایران امروز بار-

دیگرازلحاظ ماده وصورت که مقتبس ازغرب است تغییرشکل‌یافته‌است اما از لحاظ روح بـه سنن خویش وفادار مانده وبه نظرمیرسد مجدداً مرکزسیاسی، اقتصادی وفرهنگی‌ملل‌این‌بخش‌از آسیا شناخته‌شود. موقع جغرافیائی« ثروتهای طبیعی‌فـراوان » وسکنه فعال‌آن‌کـه ازسنن یکی از قدیمترین فرهنگهای جهان برخوردارند درآینده، درمجمع ملـل‌آسیایی مقامی که شایسته‌گذشته وی باشد برای اوکسب خواهندکرد.

منابعی که برای‌تهیه سخنرانی از آنها استفاده شده‌است بشرح زیرمیباشد.

۱ـ ایران‌از‌آغازتا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه دکترمحمدمعین

۲ـ تاریخ شاهنشاهی‌ایران » اوستد » » مقدم

۳ـ میراث باستانی‌ایران » ریچاردفرای » » رجب‌نیا

٤ـ تاریخ ایران‌باستان » دیاکونوف » » روحی ارباب

۵ـ تاریخ ایران » سربرسی‌سایکس ترجمه‌سیدتقی‌فخرداعی گیلانی

٦ـ ایران‌درزمان‌ساسانیان » آرتورکریستن‌سن » رشید یاسمی

۷ـ تمدن‌هخامنشی‌وتمدن‌ساسانی تألیف علی‌سامی

۸ـ تمدن‌ساسانی تألیف ولدویمیر گریگوریج کولونین » عنایت‌الله رضا

۹ـتاریخ‌ایران‌باستان تألیف پیرنیا سه جلد

دکتر حسنقلی مؤیدی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

ایران در عصر ملکشاه سلجوقی

با آغاز سلطنت سلطان معزالدین جلال الدوله ابوالفتح ملکشاه، نظام‌الملك (۱) تمام امور مملکت وسیاست را در دست داشت. چه ملکشاه هنگامی که جای پدر می‌نشست به قول اکثر مورخین بیش از هفده سال نداشت واداره کشور او جز از مردی مجرب و باکفایت چون نظام‌الملك که در دورهٔ وزارت ممتد خود تا آن هنگام نفوذی تحصیل کرده بود، ساخته نبود واین نفوذ آن وقت بحد اعلای خود رسید که باتدبیر و کیاست و تیزهوشی خواجه، غائله قاورد (۲) پایان یافت. توضیح آن که پس از کشته شدن الب ارسلان بن جغری بیك، برادر او قاورد عم ملکشاه بانیروئی بیشمار از کرمان عازم ری و عراق شد تا جانشین جوان و خردسال برادر را از تخت انداخته خود بجای وی نشیند. سلجوق نامه می‌نویسد (... اما طالبان ملك بسیار بودند و چون از دیار خراسان به بلاد عراق آمد خصمی

(۱)- نام والقاب ونسب نظام‌الملك چنین است: خواجه بزرگ سیدالوزراء و صدرالاسلام قوام‌الدین غیاث‌الدوله نظام‌الملك رضی خلیفه ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق نوقانی طوسی، تولدش در ۴۱۰، قتلش در دهم رمضان ۴۸۵، ابتدای وزارتش در یکشنبه ۱۳ ذی‌الحجه ۴۵۵، مدت وزارتش ۲۹ سال و ۷ ماه وکسری. نقل از مجله یادگار سال اول، شماره ۳

(۲)- قاورد کلمهٔ ترکی وصورت صحیح آن قوردو بمعنی گرگ است. نام اسلامی او احمد بود ولقب قرا ارسلان داشت. او در صفر ۴۶۷ والی کرمان شد. سلجوقیان وغز در کرمان ص۳

چون قاورد عمش از کرمان بالشکری گران وعدت و آلت فراوان بقصد ملک-
گیری روی به عراق نهاد. (۱)

باذکراین مختصر، ملکشاه چون عصیان وحرکت عمش را شنید بجانب اوحرکت نمود. نویسندگان هریك به نحوی از محل برخورد این دونیرو یاد کرده اند. عباس اقبال مینویسد: که ملکشاه بیاری امرای عرب حله وموصل درنزدیکی همدان باسپاه قاورد روبروشد (۲). روضة الصفا مینویسد: درحدود کرج طرفین را اتفاق ملاقات دست داد (۳) ابن الاثیر درحوادث ۴۶۵ محل برخورد این نبرد را درحوالی کرج میداند (۴) وبسیاری دیگرازتاریخ نویسان نیزهمین محل را نوشته اند. بهرحال این نبردمدت سه شبانه روزبطول انجامید تاعاقبت بنابنوشتهٔ روضة الصفا قاورد درنتیجهٔ تقدیراسیر ودستگیرگشت (۵) وبقول راحة الصدور «مبارزی ازلشکریان قاورد درآخرین روزنبرد ازلشکراوپیش تاخت ودرجلوی

---

(۱)- سلجوق نامه صفحه ۳۰

(۲)- تاریخ مفصل ایران صفحه ۳۲۸

(۳)- روضة الصفا جلد چهارم، چاپ پیروز صفحه ۲۷۹

(۴)- دراخبارالدولة السلجوقیة روز وقوع جنگ بین قاوردوملکشاه چهارشنبه ۲۶ جمادی-
الاولی سال ۴۶۶ آمده است و گوید چون قاورد قبلا با امرای ملك مکاتباتی داشته گمان میکرد باوکمك خواهندکرد ولی امیرتمیراك(تمیرال) براوغلبه کرده وهرچند او را تطمیع نمود قبول نیفتاد و قاورد را نزد ملك برد ملك با دیدن عم خود بسابقهٔ خویشاوندی بگریه افتاد ولی خواجه نظام الملك گفت « الملك عقیم » مواظب باش که اگر تو بدست او گرفتار شده بودی با تو چه میکرد ؟ و او را بزندان انداخت در زندان عمید ابوالرضا درخواست کلید های خزاین و علامات دفائن را کرد، قاوردگفت: « بلاد کرمان تضایقت حدودها، دخلها قلیل وساکنهاعلیل.» وضمناً اضافه کرد که ذخایراوبسیارکم است وتقاضا داشت که اورا آزاد نمایند تا بسرزمین عمان باز گردد ونامه ای بسلطان نوشت ولی نامه را بسلطان نرسانیدند (ازترس آنکه اوراآزاد کنند) وبه تخنیق اوراکشتند. اخبارالدوله السلجوقیه ص ۵۸ نقل از تاریخ کرمان ص ۱۶

(۵)- روضة الصفا جلد چهارم، ص ۲۷۹

سپاه ملکشاه آمده ومبارزی طلبید. سواری عادی ازلشکرملکشاه بـه مبارزهٔ او آمـد واو را تیغی ازناحیهٔ کمرچنان زدکه ازوسط بـدونیم شد. قاوردکـه این پیروزی راازلشکرپسربرادرخوددید فراررا برقرارترجیح دادولی درحین گریختن دستگیرشد.» (۱)

درسبب کشته شدن قاورد روضةالصفا میگوید: امراء واعیان ملك چون دشمن‌چنان زبردست را بسرحد هلاك رسانید باخواجه (۲) نظام‌الملك درتـزاید علوفه‌ومرسومات سخن گفتندکه اگرسلطان‌درمزید اقطاعات‌وتضاعف‌انعامات مااهمال واغفال روادارد سعادت قاورد راباد. خواجه‌آن طایفه را تسکین‌داد وفرمودکه ملتمس شماراامشب بعرض سلطان رسانم‌تاچه فرماید وچون‌سلطان بـرمـدعی امراء واقف‌شد درهمان شب قاورد مسموم گشت. پس‌ازایـن واقعه امرای مدعی چون به نزدخواجه‌آمدند تاجواب تقاضای خوددریافت دارند خواجه درجـواب گفت کـه سلطان امروزناراحت هست زیـرا دیشب عم‌او در زندان بوسیلهٔ زهری‌که درانگشترداشته است خـودرا مسموم نموده است (۳) و ازاین واقعه سلطان امروزعزاداراست روی این‌اصل من نتوانستم تقاضای شما را بعرض بـرسانم. درمـوقع مقتضی مطلب را باوخـواهم گفت وبعد شمارااز

---

(۱)- راحةالصدور راوندی ص ۱۲۶ ،اما مؤلف (تاریخ‌کرمان) درصفحه ۱۴ اینطور شرح میدهد: قاورد نیزعنان برتافته سالك وادی فراری شد ودراثناء هزیمت او ودو پسرش امیرانشاه و سلطان شاه را اسیرگرفته‌نزد ملکشاه بردند و قـاورد را روزی چند مقید داشته ودرشب خفیة خبه‌کردند و امیرانشاه وسلطان‌شاه را میل کشیدند و این واقعه درشهر وسنهٔ ۴۶۶ اتفاق افتاد.

(۲)- خواجه لغتی است برای مفهوم دیوانی تاجیك و نظام‌الملك بروشنی و صراحت ادارهٔ امور دیوان را درصلاحیت فارسی زبانان میدانست و ترکان را ازاین مسئولیت نهی میکرد چه جای مناسب ترکان صفوف سپاه بود « حواشی سیرالملوك ص ۳۴۰ »

(۳)- تاریخ گزیده فوت قاورد را درسال ۴۶۵ دانسته و جهان آرای قزوینی (نسخهٔ خطی) گوید: چهارم شعبان درحوالی همدان با سلطان ملکشاه مصاف داده،اسیر شده وبه زه کمان کشته‌گردید بسال ۴۶۵ هجری.

نتیجه مستحضر خواهم کرد. سپس اضافه میکند که متقاضیان از ترس، دیگر چیزی نگفتند (۱) ولی آنچه مسلم مینماید اینست که ملکشاه پس از مرگ عمش مجدداً امارت کرمان و متصرفات سابق قاورد را بفرزند او کرمانشاه واگذاشت و از اینرو کرمان و عمان و سواحل دریا همچنان بارث تاسال پانصدوهشتادوسه در خاندان قاورد بودواین خاندان را سلاجقه کرمان میخوانند. (۲)

باتوجه بآنچه گذشت ونیز از گفته‌های تاریخ نویسان چنین استنباط می‌شود که داستان دستگیری و قتل عمادالدوله قاورد بآن نحوی که فوقاً اشارت رفت از نظر سوق الجیشی وقلع وقمع سایرشورشیان ومخالفان سلطنت اثرفراوان داشت زیرا کشته شدن قاورد که یقیناً هم ازنظر کفایت و درایت وهم ازلحاظ قدرت وشوکت سر آمد همهٔ مخالفان ملکشاه بود وحشت وهراس بیسابقه‌ای رادردل دشمنان وی تولید کرده وباعث تضعیف روحیهٔ آنان گردید وازاینرو ملکشاه بزودی توانست باتدبیروسیاست وزیرخود برکلیه مشکلات ناشی ازشورش یاغیان ومدعیان سلطنت فائق آید وبعدازپنجسال ازجلوس ملکشاه استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسید که دامنهٔ فعالیت ونفوذ قدرت اوبخارج ازمرز نیز گسترش یافت.

فتوحات ملکشاه:

بسیاری ازمؤلفان نوشته‌اند که ملکشاه بدنبال نقشه‌های نظامی الب ارسلان، درسال ۴۷۰ هجری برادرخود تتش ملقب به‌تاج الدوله را بانیروئی بقصد تصرف شهرهای شام وحلب که در آن موقع مرکزیکی ازنیرومندترین پایگاههای مستنصر فاطمی بود، بدان‌سوی اعزام‌داشت. ازلحاظ سوق‌الجیشی تتش ابتدا عازم حلب شد چه اوفکرمیکرد اگراین شهرمستحکم نظامی را بگشاید بی‌شك درپیشرفت و انجام سایرعملیات اردو کشی اودرآن دیارتأثیرفراوان خواهد داشت اما

---

(٤)- روضة‌الصفا، جلدچهارم، چاپ پیروز، ص ۲۷۹

(۱)- تاریخ ایران اقبال آشتیانی ص ۳۲۸

بقول عباس اقبال چون دراین تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی به تنبیه اتسز خوارزمی به شام آمده ودمشق رامحصور کرده بود. تتش بدعوت اتسز بیاری اوشتافت و مصریان ازشنیدن این خبر گریختند. اتسز تتش رابدمشق راه نداد ودربیرون باروی شهر بملاقات او آمد. تتش ازاین قضیه غضبناك شدو اتسز راکشت ودمشق رادر سال ۴۷۲ متصرف گردید وسلسلهٔ سلاجقهٔ شام را تأسیس نمود. ناگفته نماند باروی کار آمدن این سلسله درشام، راه پیشرفت فاطمیان بسوی مشرق بکلی مسدود گردید ودیگر خلفای فاطمی نتوانستند به بغداد روی بیاورند وبرای خلیفهٔ عباسی دردسری ایجاد کنند. (۱)

با ذکر مطالب بالا درسال ۴۷۲ برابربا ۱۰۷۹ میلادی تتش چون حکمران سوریه شدبنا بقول ایناچ مؤلف تاریخ سلجوقیان درسال ۴۷۳ برابربا ۱۰۸۰ میلادی شرف الدوله مسلم بن قریش حکمران موصل که شهرحلب وحوالی آنجارا ازچنگ آخرین امیرمرداسی بیرون آورده بوداز دوك فرمانروای انطاکیه فلارتوس «Flaretos» مبلغ ۳۰۰ هزاردینار مالیات خواست وچون این تقاضاازطرف دوك انطاکیه پذیرفته نشدشرف الدوله درخفا با اهالی انطاکیه که ازدوك نفرت داشتند ارتباط برقرارنمودوآنهارا آماده ساخت که شهر راتسلیم وی نمایندولی بافرارمنشی شرف الدوله بحضوردوك این توطئه عملی نشد وضبط شهرعقیم ماند(۲)

مقارن این احوال بودکه تتش تصمیم گرفت که دوشهرمهم حلب وانطاکیه را فتح نماید وازاینرو درنزدیکی این دوشهر بساختن استحکامات نظامی دست زد وآنگاه امیر آرتوك یکی ازسرداران خود را ازبرای آغاز عملیات نظامی بنواحی حلب اعزام داشت اما دراین اثناءبفرمان ملکشاه ناچارشد که بدون اخذ نتیجه بسوی دمشق مراجعت نمایدوچون امیر آرتوك نیز بهمین علت بایران بازگشت شرف الدوله فرصتی نیکویافت وبا نیروئی مرکب ازترکمنها ـ اعراب واکراد بسمت

---

(۱)ـ تاریخ ایران ـ اقبال آشتیانی ص ۳۲۹

(۱)ـ تاریخ سلاجقه ـ ایناچ ـ ص ۱۱۵

دمشق روانه گردید ولی بنوشته ایشانج درحین محاصره این شهر چون مردم شهر حران بتحریك قاضی آن شهر سر بشورش برداشتند شرف الدوله مجبور گردید که دست از محاصرهٔ دمشق برداشته شتابان بسوی حران روانه گردد و باعث بر تعجیل آن یکی هم این بود که بگوش او رسیده بود که مردم حران از امیر چوبوك ترك که در آنزمان درحوالی هارپوت اردو زده بود به تسلیم شهر دعوت کرده‌اند. شرف الدوله بمنظور جلوگیری از ورود قشون ترك بشهر حران پیشدستی نموده و بمحاصرهٔ آن شهر پرداخت و همینکه سربازان امیرترك بآنجا رسیدند پیکار شدیدی بین فریقین رخ-داد ولی کوشش سردار ترك بجایی نرسید و شرف الدوله قشون ترك را در کنار رود جلاب : Cullab شکست داده و آنها را مجبور به عقب نشینی نمود و بدنبال فتوحات خویش درسال ۱۰۸۳ ابتداءِ شهر مستحکم سمیساط (۱) را که تابع دولت انطاکیه بود بتصرف خود درآورد وسپس دیگر شهرهای واقع در ساحل فرات از-آن جمله کاختا. Kâhta و حصن منصور (۲) نیز بدست مسلمین افتاد (۳) .

---

(۱)- سمیساط، همان ساموساتای رومی Samosata بالاترین این شهرها درساحل راست یعنی درساحل شمالی فرات بود. جلو این شهر رودخانه فرات بسمت غرب میپیچید. سمیساط قلعه‌ای مستحکم بود که بقول مسعودی آنرا قلعه‌الطین نیز میگفتند. یاقوت در قرن هشتم گوید: دریك قسمت ازآن قلعه ارامنه جای دادند. لسترنج سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۱۶

(۲)- حصن منصور وقلعه بهنسا (که هنوز درزمان ما باقی است) هرکدام درساحل رودخانه‌ای واقع بود ورودخانه‌های مزبور ازشعب ساحل راست فرات هستند که یکی پس ازدیگری درزیر سمیساط بفرات ملحق میگردند. حصن منصور دراین اواخر به «ادیمان» معروف شده ورومیان آن را «پرها» میگفتند. حصن منصور یعنی دژ منصور بنام بانی آن منصور ازقبیله قیس که درزمان مروان دوم آخرین خلیفه اموی که درسال ۱٤۱ کشته شد و فرمانده قوای مرزی بوده موسوم گردیده است . هارون الرشید درزمان خلافت پدرش مهدی به استحکام آن دژ همت گماشت و ابن حوقل درباره‌ٔ آن گوید: شهری کوچك است، یك مسجد جامع دارد و کشتزارهای آن ازباران سیراب میشود. اما ابن حوقل میگوید این دژ نیز مانند دیگر دژهائی که درمرزهای بلاد اسلامی است بنوبت ازطرف مسلمین ورومیان مورد نهب وغارت و ویرانی واقع میگردد. یاقوت گوید حصن منصور شهریست دارای بارو وخندق وسه دروازه و درمیان ←

وضع بدین منوال بود تا اینکه ملکشاه درسال ٤٧٧ برای سرکوبی شرف الدوله سپاهی از بغداد و دیاربکر به الجزیره اعزام داشت و این سپاه اگرچه امیر موصل را منهزم و محصور کردند اما ملکشاه بعلت بروز انقلاب در خراسان و عصیان برادرش تتش با شرف الدوله صلح نمود و اورا همچنان در بلاد خود بامیری باقی گذاشت.

با توجه بمطالب گفته شده، راحة الصدور چگونگی فتح انطاکیه را مجملا اینطور شرح میدهد: «سلطان ملکشاه درمدت پادشاهی خود دوبار از انطاکیه به اوزگند(١) شده بود و نوبت آخرین ٤٨١ هجری بانطاکیه آمد و از آنجا به لازقیه(٢) شدند بکنار دریا و اسبان را ازدریا آب دادند و سلطان سجاده خواست و در آنجا دو رکعت نماز گزارد. (٣) ابن الاثیر در حوادث سال ٤٨٢ روایت میکند که او علاوه بر انطاکیه و لازقیه شهر اران(۴) را نیز به تصرف درآورد و سلطان ملکشاه این شهر

← شهر دژی است دارای دو بارو پشت یکدیگر و زمانیکه ابوالفداء در قرن هشتم بکتاب خود میپرداخت حصن منصور خراب بود ولی اطراف آن اراضی مزروع نیز وجود داشت. رود ازرق ازشمال باختری حصن منصور میگذشت و این دژ در زمین مسطحی بالای رود واقع بود وفرات درکنارهٔ جنوبی آن جریان داشت. دژ بهسنا که درتواریخ صلیبی بهدن نوشته شده درمغرب حصن منصور بود وپیرامون آن ناحیه کیسوم نامیده میشد. نقل ازلسترنج، ص ١٣١ و ١٣٢

(٣)- ابن الاثیر، جلد ١٠، ص ٤٥ و ٤٦ و ٤٧، اینانج ص ١١٦

(١)- ازشهرهای فرغانه است. این شهر میان ولایتی خرم وحاصلخیز واقع بود و قلعه‌ای با باغستانها ونیز ربضی با بازارهای پرمتاع داشت که بازرگانان در آنجا به سوداگری مشغول بودند. رودخانه‌ای جلو یکی از دروازه‌های شهر میگذشت و ربض را دیواری احاطه کرده بود که چهاردروازه داشت ومسجدجامع آن درمیان بازار واقع بود. لسترنج

(٢)- در شمال شهر آماسیه بود. در زمان سلجوقیان نقطه مهمی بشمار میآمد ودر تاریخ ابن بی بی مکرر ذکر آن آمده است.

(٣)- راحة الصدور، ص ١٢٩

(٤)- ارانیان تیره‌ای از ایرانیان بودند وزبان جداگانه‌ای داشتند که شاخه‌ای اززبانهای ایران بود (همان زبانست که درکتابهای عربی بنام «ارانی» معروف است وبیشتر با «آذری» که زبان آذربایجان بوده یکی یاد میشود.) اکنون نمونه‌هائی ازاین زبان درگنجه و دیه‌های پیرامون باکو وبرخی آبادیهای دیگرهنوز رسماً هست و همچون بسیاری از ←

را ازفضلون پسر ابوالسوار روادی گرفته وبسرهنگ ساوتکین سپرد(۱) و فضلون را براستر آباد بگمارده بود ولی فضلون بسرزمین خود برگشته وتوانا شد و بشورید، سلطان امیر بوزان رافرستاد، باوی جنگ کرده دستگیرش ساخت وسرزمین اورا بدیگران داد.. وفضلون درسال ٤٨٤ دربغداد باتنگدستی بسیار درمسجدی درکنار دجله جان سپرد درحالیکه بعقیده کسروی این نوشته نا روشن است ودرست نمیباشد زیرا بخوبی معلوم نیست که فرستادن فضلون درچه سالی به استرابادبوده ـ است واوتاکی درآنجا مانده است وکی بازگشته است ونیزمعلوم نیست که او کی بدست بوزان سردارمعروف ملکشاه دستگیر شده است. (۲)

مکرمین خلیل اینانج درتاریخ سلجوقیان باستناد مدارك بیزانسی ومنابع غربی دراین باب بحث مفصلی نموده که ازنظر اهمیت موضوع بقسمتی ازآن اشاره میشود: درسال ۱۰۷۷ فلارتوس یکی ازرؤسای ارمنی زیردست خود راکه واسیل فرزند ابوکعب بود بشهراورفا که مثل جزیره درمیان دریای متلاطم تهاجمات

← تیره‌های دیگر ایران همواره فرمانروایانی ازخویش داشتند که « آرانشاهان »خوانده ـ شده باجگزاران وفرمانبردارشاهنشاهان ایران بودند، گاهی هم سربشورش ونافرمانی می‌آوردند بویژه پس ازانتشار دین مسیح که آرانیان نیزآن دین را پذیرفته ودرکشاکش ـ هایی که میان ارمنیان وگرجیان با لشکرهای ایرانی رخ میداد آنان هم به هم کیشان خود میپیوستند. نقل از مقالهٔ « سلطان آلب ارسلان وجنگ ملازگرد» حسنقلی مؤیدی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ٤ - ۱۳٤۷

(۱)- ساوتکین چنانکه ازنامش پیداست نژاد ترك داشته وازکارهای اوآنچه ما سراغ داریم طغرل بیك اورا با سرداران دیگر ازدنبال بساسیری معروف که ازبغداد گریخته بود فرستاده اوراگرفته بکشتند. درجنگ ملکشاه با قاورد عموی خود، ساوتکین یکی از سرکردگان سلطان بود. چون قاورد کشته شد ملکشاه کرمان راکه سرزمین او بود بالقبش « عمادالدوله » به ساوتکین سپرد. (عماد اصفهانی، چاپ مصر، ص ۱۷ و ٤۷) و سپس روزگاری هم درآران بجای فضلون حکمرانی داشت. شهر بالان گمنام کردی ص ۳۱۲

(۲)- ص ۷٤۰

The Cambridge Medieval History Volume IV edited by J. M. Hussey 1966

ترکها ایستادگی میکرد فرستاد. این شهر پس از محاصره بدست واسیل فتح شد. چون واسیل بمرد، فلارتوس فرزند خود بارسان را بفرماندهی آن شهر تعیین نمود. درسال ۱۰۷۸ والی انطاکیه بیزانس که واساگ نام داشت به دست یکنفر ارمنی از اهالی شهر کشته شد و بدعوت رؤسای ارمنی این شهر فلارتوس به این شهر آمده مرکز حکومت خود را بآنجا انتقال داد.

فلارتوس برای این که بتواند نقاط تابعه را از تعرض و دستبرد حکومتهای سلجوقی (توتوش تاج الدوله حاکم سوریه ـ سلیمانشاه سلطان آناطولی) و شرف ـ الدوله حاکم حلب و موصل در امان نگهدارد باین فکر افتاد که از راه دیپلماسی یعنی باارسال هدایا و تحف بیشمار به دربار سلطان بزرگ (ملشکاه) و اظهار وفاداری و بندگی بخاندان سلجوقی به مقصود خویش نایل آید. اما دیری نگذشت که در اثر خیانت اسماعیل نام شحنه انطاکیه که درخفا سلیمانشاه را بفتح انطاکیه تشویق مینمود و نیز بروز اختلاف شدید بین بارسان و پدرش فلارتوس سبب گردید که بارسان پس از رهایی از زندان پدر در ایزمیك بدربار سلیمان شاه راه یابد و اورا درفتح انطاکیه مصمم و علاقه مند سازد.(۱)

باین ترتیب سلیمان شاه پس از تهیه دیدن تدارکات کافی از نظر سوق الجیشی و از بیم آنکه مبادا شرف الدوله یا توتوش از قصد او آگاه شده و قبل از رسیدن او بانطاکیه آن شهر را محاصره نمایند درخواست نمود که این جنبش نظامی کاملا بصورت محرمانه انجام گیرد. از اینرو امیر ابـو القاسم بیگلربیگی را در ایزمیك گذاشته و خود آماده حرکت شد. برای این که این مقاصد ببهترین ترتیب اجراء ـ شود شبها به راه پیمایی ادامـه داده و روزها درمحلهایی دور از انظار متوقف و باستراحت میپرداختند تااینکه بسواحل دریای مدیترانه رسیدند. ابن الاثیر و ابو ـ الفرج معتقدند که این نیرو از راه دریا باین منطقه رسیده درصورتیکه ابـن العدیم باستناد مدارك موثق تاریخی آمدن سلیمان شاه رااز راه خشکی و حـرکت اورا

---

(۱) اینانج، ص ۱۲۱ و ۱۲۲

درشب تأیید نموده‌است. (۱)

بدنبال مطلب فوق سلیمان‌شاه چون به کشتار عمرانیه رسید از ترس آنکه از ورود او به‌آن حدود مردم انطاکیه را باخبر سازند ابتداء بقتل عام اهالی آنجا اقدام نمود، سپس نزدیك حصارشده وبسمت دروازه فارس متوجه‌گردید وبا کمندهائی سربازان را ببالای برجها فرستاد این سربازان بااستفاده از تاریکی شب وارد شهرشده ودروازه فارس‌را بروی سربازان سلجوقی گشودند وازاینراه ۲۸۰ تن از آنها راداخل شهرنموده وباشغال قسمتی از برجها پرداختند. بقول اینانج سربازان فلارتوس چون وضع‌را چنین‌دیدند بصورت پراکنده قسمتی بداخل قلعه وقسمتی دیگربه سمت کوه حبیب نجارفرارنمودند وسلیمان شاه توانست با نیروی امدادی ۳۰۰ نفری که صبح روزبعد بقشون اوپیوستندهمه‌گونه مقاومت را درهم بکوبد وبرشهرانطاکیه کاملا مسلط شود. سلیمان شاه پس‌ازاین فتح درخشان درشهرعفوعمومی اعلان وکلیه اسراء راآزاد وبخانهٔ خود عودت داد، آنگاه محل‌مقدس حواریون رابمسجدتبدیل‌نموده وکلیه‌اشیاء قیمتی آنجا را ضبط ونمازجمعه را درآنجا خواند وضمناً بسربازان ترك فرمان مؤکدی صادرنمودکه بموجب آن هیچکس حق‌دخول بخانهٔ مسیحیان رانداشته وبه هیچ عنوانی حق‌ازدواج با دختران مسیحی را ندارند ونیزدستورداد تمام اشیاء غنیمتی‌ولوبصورت ارزان‌هم‌باشد دراین‌شهرفروخته نشود وحتی‌مسیحیون باکسب اجازه ازسلیمان‌شاه درمقابل کلیسای مقدسشان که‌بمسجد تبدیل‌شده‌بود دوکلیسا بنام مریم آنا Meryem Ana وعزیزجرجیس Aziz Cercis انشاء نمودند، اما فلارتوس چون دراین‌هنگام درانطاکیه نبود وبرای‌بازدیدولایات خود رفته بود بمحض اطلاع ازاین جریان بناچاربمرکزولایت قدیمی خود «مرعش» (۲) مراجعت نمود وازاینروسلیمان شاه بافتح قصبات وقلاع تابع

---

(۱) اینانج ص۱۲۲ و۱۲۳

(۲)مرعش‌را ازرومیهامراسیون Marasion میخواندندو گویند آن درجایگاه جرمانیقیه ←

انطاکیه حدود مملکت خودرا تا فرات ودروازه‌های حلب گسترش داد وفلار-
توس باازدست دادن مناطق مذکور مجبور شد به «اورفا» عقب نشینی نماید چون پسرش
بارسان اورا بشهرراه نداد بناچار بحضورسلطان ملکشاه رسیده وبامراسمی
بدین اسلام مشرف شد وسلطان بزرگ بپاس این عمل امارات شهرمرعش رابار-
دیگر باو تفویض نمود.[1]

ناگفته نماند که ازنظر مورخان سلیمان شاه فاتح آناطولی است. این فتح
که بر علیه دولت روم شرقی انجام گرفته درحقیقت بزرگترین پیروزی مسلمین بعداز
ظهوراسلام است که بعدازمصروسوریه وعراق وترکستان وآفریقا واندلس به-
دیارمسلمین اضافه شده است ونفوذ نژادترك رابکناره‌های دریای مدیترانه سوق-
داده وترکها راباهلن ولاتن وبعدبااسلاووژرمن‌ها نزدیك ساخته وباگشودن
صفحهٔ جدیدی درتاریخ دنیابنام امپراطوری ترك نتیجه واثرات مهمی درفتوحات
اسلامی ببارآورده است. حدوداین قسمت بعدازفتح بیزانس درشرق بکوه آرارات
وسرچشمهٔ چوروخ ودرمغرب به‌تنگه‌های بسفروداردانل ودریای اژه ودرجنوب
بانطاکیه سرازیرمیشد، تقریباً حدود آناطولی امروزراتشکیل می‌داده وبالاخره
بعدازمرگ فاتح آناطولی ومراجعت سلطان ملکشاه بسمت مغرب وسوریه شهر
انطاکیه وحوالی آن بشام یعنی ولایت سوریه ملحق شده واورفا ودیاربکرقسمت
جنوبی آناطولی بعدازوفات ملکشاه به الجزیره وموصل ملحق گردیده است ودر
مشرق اخلاط یعنی حوالی «وان» بآذربایجان واگذارشده وارزالروم وقارص

ساخته‌شده‌است . معاویة‌بن‌ابی‌سفیان درقرن اول بنای آنرا تجدید کرد ودراواخردورهٔ
امویان مسلمین آنجا را پایگاه خویش ساختند وجمع کثیری ازمسلمانان درآنجا اقامت-
گزیدند ومسجد جامعی نیز برای خود بناکردند . هارون‌الرشید هم براستحکامات آنجا
افزود. این شهریك خندق ودوبارو داشت ودروسط آن قلعه‌ای بود معروف به مردانی درسال
۴۹۰ مرعش‌را صلیبیون بسرکردگی گودفری دوبویون Godfrey de Bouillon
تصرف کردندوازآن‌پس‌مرعش‌یکی ازشهرهای مهم ارمنیه‌صغری شدومدت زمانی دردست
مسیحیان باقی ماندتازمانیکه دولت ارمنیه منقرض گردید . لسترنج ص ۱۳۸

(۱)- ایناننج ص ۱۲۳

وحوالی آن به ولایت «اران» ملحق گردیده است.[1]

بطور خلاصه از نظر سازمان نظامی و اداری با توجه بنوشته اینانج اینطور استنباط میشود که دولت بزرگ اوغوزها و یا به تعبیر دیگر دولت بزرگ سلجوقی را دوازده ایالت بزرگ تشکیل میداد که یکی از آنها امپراطوری قدیم ترك بود که بیکی از شاهزادگان منسوب سلجوقی تعلق داشت. امراء ترکمن که در فتوحات این نواحی شرکت کرده بودند در نقاط مفتوحه جابجا شده و بعضی نیز مستقیماً از خود سلطان و یا از پادشاه آناطولی منشور حکومت مناطق مزبور را با قید حیات و وراثت دریافت میکردند و هریك از اینها سالار بزرگ و اکثر آنها مملوك آزاد سلطان بزرگ و یا شاهزادگان سلجوقی و یا از وزراء و ارکان دولت بودند و یا رئیس طایفه و عشیره بودند که عنوان خان و ایلخان داشته‌اند. این امراء در مناطق خود بمثابهٔ حاکم مستقلی بودند، اما در خطبه قبلا نام خلیفه و پس از آن سلطان ـ بزرگ وسپس نام خودرا میخواندند. سلطان بزرگ برای این شاهزادگان عنوان ملك داده بود و برای بعضی از آنها مثلا سلیمان شاه عنوان سلطان را نیز اضافه کرده بودند. شاهزادگان دست نشانده نیز سلطان بزرگ را بعنوان متبوع خود «سلطان اعظم» میخواندند و اسماً و معناً قبول تفوق اورا برخود آشکار مینمودند.[2]

اما خلفای عباسی بنا بسیاست دیرینهٔ خود که معتقد بودند قوت گرفتن عنصر ایرانی و احساسات ملی در بین ایرانیان موجب تضعیف حکومت آنان است زیرا این قوم آرزوی استقلال و احیای حکومت ملی را در دل میپروراندند نیز از افکار و آمال کسانی مانند یعقوب لیث و مرد آویج زیاری آگاه بودند. از اینرو سعی میکردند با ایجاد حکومت ملی در ایران مخالفت کنند و یا لااقل این آرزوی ملی ایرانیان را بتأخیر افکنند.[3] در اینجا هم برای تضعیف امپراطوری مقتدر بزرگ

---

(۱)- ماتیو Mathieu ص ۱۸۷ و ۱۹۱ و Mechael le Syrien ج ۳ ص ۱۷٤

(۲)- اینانج ص ۱۲۹ و ۱۳۰

(۳)- دیوان فرخی باهتمام دکتر یوسفی استاد دانشگاه مشهد، ص ۱۸۲

ترک و کسب قدرت مادی از دست رفته، بدون مذاکره و صلاحدید «سلطان بزرگ» باین قبیل شاهزادگان خلعت‌ها و عناوینی از قبیل «دست راست امیرالمؤمنین، برهان، امین، شمشیر امیرالمؤمنین» میفرستادند و بدین نحو موجبات استحکام و گسترش روابط دوستی خودرا بااپشان فراهم میساختند. (۱)

از سازمانهای داخلی این حکومتهای تابعه، اطلاعات مبسوطی دردست نیست ولی آنچه مسلم است این است که پادشاه آناطولی درامور داخلی کاملا مستقل بود و بادول خارجی مثل دولت بیزانس بدون کسب اجازه قبلی از سلطان سلجوقی بجنگ میپرداخته ویا قرارداد صلح امضاء میکرده است. از پرداخت مالیات سلیمان شاه بسلطان بزرگ نیز هیچگونه اطلاعی نداریم فقط عده‌ای از شاهزادگان سلجوقی به دربار ایران مالیات پرداخت میکردند وعده‌ای نیز که درمرزها مشغول جنگ وجهاد بودند علاوه بر آن که مالیاتی بسلطان سلجوقی پرداخت نمیکردند بلکه مبلغی نیز بعنوان کمك از دربارسلجوقی دریافت میکردند. گاهی نیز قوریلتائی درمرکز حکومت ترتیب داده میشد که در آن کلیهٔ شاهزادگان ووالیان باامراء ورؤسای زیردستشان شرکت داشتند وغرض ازتشکیل این اجتماعات درظاهر برای تثبیت اوضاع وآگاهی ازجریانات عمومی کشور، ـ ولی درحقیقت بمنظوردرك درجه ارتباط واطاعت امراء دربرابرسلطان بزرگ بود. (۲)

ازنظر فرهنگی بابررسیهای دقیق منابع تاریخی ملاحظه میشود که چون فلات آناطولی بآن نحوی که اشارت رفت بوسیلهٔ نژادترك که دارای زبان ترك بودند گشوده شد، بدین سبب که زبان ترکی باحروف عربی انطباق نداشت نتوانست بزودی زبان رسمی باشد زیرا درآن زمان زبان ترکی به خط اویغوری درترکستان رایج بود لذا دایرشدن زبان. ترکی بعنوان زبان رسمی رانمیتوان فعلا بمیان آورد.

---

(۱)ـ اینانج ص ۱۳۰

(۲)ـ اینانج، ص ۱۳۰ و ۱۳۱

دراین زمان کلیهٔ مکاتبات که با ایران میشده بزبان فارسی و مکاتبات بامصر و الجزیره وسوریه و عراق بزبان عربی بوده‌است ودرنقاطی که ازرومیها گرفته شده بود نوشته‌های دیوان وحکومتهای این منطقه را نمیتوان بطور روشن ودقیق معین-کرد که آیا فارسی بوده‌است یاعربی. درحلب وحران ونصیبین وموصل که مرکز فرهنگ عرب بود وهمچنین دیاربکر که تازه نژاد ترك داخل آن منطقه شده‌بودند با توجه بزبان عربی که ساکنان این ناحیه بـه‌آن حرف میزدنـد شکی نیست که مکاتبات دیوان بزبان عربی بوده‌است ودرنقاط آذربایجان واران واخلاط (۱) وارزالروم وارزنجان وسیواس میتوان قبول کرد زبان رسمی دولت، زبان فارسی بوده است.

دکتریازیجی استاد ادبیات فارسی دانشگاه اسلامبول مینویسد:

« سلاجقه درآناطولـی مستقرشدند، زبان رسمیشان فارسی بود وازسوی دیگر آناطولی برای متفکران وپژوهندگان، سرزمین آزاد بشمارمیرفت جائی که ازتفتیش عقاید یعنی سیاست مرسوم زمانـه درآن نشانه‌ای نبود. باین دلیل زبان فارسی تاقرن چهاردهم میلادی زبان رسمی منطقهٔ آسیای صغیر بود وپس از آن هم نفوذش راازدست نداد و بسیاری ازمتفکران ایرانی ازجمله مولاناجلال الدین-مولوی دراین سرزمین سکونت گزیدند و افکار وعقایدشان طرفداران بسیاری یافت و رسمیت زبان فارسی در دوره سلجوقیان درآسیای صغیر سبب شد کـه بسیاری ازواژه‌های فارسی بزبان ترکی راه یابد. دراین دوره خیلی ازصنایع شعر فارسی مانند اوزان عروضی وبدایع موردتقلید قرار گرفت وتاپنج قرن دوام یافت. امروزه هم درزبان ترکی واژه‌های بسیاری داریم که ازفارسی گرفته شده‌است.(۲)

---

(۱)- این شهرسرحد مسلمانان و ارمنیان است وازبرکری تا اینجا ۱۹ فرسنگ است وآنجا امیری بوداورا نصرالدوله گفتندی. عمرش زیادت ازصد سال بودوپسران بسیارداشت. هریکی را ولایتی داده‌بود ودرشهراخلاط بسه‌زبان سخن گویند «تازی، پارسی وارمنی» وظن من آن بودکه اخلاط بدین سبب نام آن شهرنهادند. سفرنامه ناصرخسرو-ص ۷

(۲)- نقل از روزنامهٔ کیهان ۸۹۵۰ ، ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۲

باتوجه بآنچه گذشت یکی دیگر از لشکرکشیهای مهم تاریخی زمان ملکشاه اردوکشی او به نواحی ماوراءالنهر بود. بنوشتهٔ عباس اقبال ملکشاه چون از ظلم و تعدیات روزافزون احمدخان برادرزادهٔ شمس الملك نصر حاکم سمرقند وماوراء-النهر آگاه شد درظاهر برای تنبیه وسرکوبی حاکم جبار وستمکار آن حدود ودر باطن بمنظور گرفتن انتقام خون پدر ازمردم این سرزمین درسال ۴۸۲ باتفاق خواجه نظام الملك ازاصفهان عازم خراسان شد وپس ازتهیه دیدن تدارکات کافی درمرو وسایر نقاط نزدیك بآن، بانیروی عظیم بسوی ماوراءالنهر روانه گشت وپس ازیك پیکارشدید بزودی بخارا وسمرقند راکه ازمحکمترین قلاع این حدود بود متصرف شد. تاریخ نگاران دربارهٔ تاریخ این لشگرکشی ونیز نام امیری که بجانشینی شمس الملك نصر بحکومت این سامان رسیده است اختلاف نظر دارند. مثلا سلجوق-نامه، روضة الصفا، راحة الصدور وابن الاثیر نام این شخص را سلیمان خان نوشته ومحاصرهٔ سمرقندرا نیزدرسنهٔ ۴۸۲ ذکرکردند. عباس اقبال وبعضی منابع دیگر نام حاکم سمرقندرا احمدخان نوشته‌اند از اینرو بنظرمیرسد که نام اصلی او احمد سلیمان خان بوده است.(۱)

بهرحال ملکشاه پس از تصرف نواحی سمرقند وبخارا واسیرنمودن احمد-سلیمان خان حکومت این نواحی را بامرائی که ازجانب خودمعین نموده بود سپرد اما سلیمان خان چون ازدرعذر خواهی درآمد وخود راپیاده به پیش پای اسب او انداخت سلطان ازقتل اوگذشت و اورا با خود بایران آورد وسپس باصفهان فرستاد (۲).

راحة الصدوردراین زمینه مینویسد: « چون سمرقند بستد سلیمان خان را اسیرنمود وازآنجا به اوزکند شد وتاحدود ختا وختن درهرشهروالی و مقطعی گماشت ورسوم ومحدث وقوانین ناپسندیده برداشت. (۳)

---

(۱)- اقبال آشتیانی، ص ۳۲۹

(۲)- اقبال آشتیانی، ص ۳۳۱

(۳)- حبیب السیر، جلد دوم ص ۴۹۲،

مشهوراست که درهمین سفرجنگی ملکشاه درموقعیکه سربازان او ازجیحون میگذشتند وعده‌ای ازملاحانی که درآنجا باوخدمت میکردند پس‌ازعبورلشگر خواجه نظام‌الملك اجرت آنها را به خراج انطاکیه نوشت وآن عده‌ازاین‌عمل خواجه بشاه شکایت نمودندو گفتنداجرت کارما آنقدرنیست که ما برای‌دریافت آن به‌انطاکیه برویم وچون‌سلطان‌علت آن‌را ازخواجه پرسید خواجه درجواب اواظهارداشت که من‌این کاررابآن جهت کردم تا وسعت مملکت سلطان برآنها معلوم‌شود وسپس دستورداد که مزدآن ملوانان رادرهمان جابپردازند. (۱)

اما مقارن این احوال، یعنی هنگامیکه ملکشاه از ماوراءالنهر بخراسان بازگشت عده‌ای‌ازترکان که درجنگ‌ماوراء النهربا اوهمراه بودنـد فرصت را غنیمت دانسته باحکمران کاشغرمتحد شده و سربشورش برداشتند وازاینرو تمام مناطقی‌راکه سلطان ملکشاه بتصرف خود درآورره بـود اشغال نموده ودست والیان‌وامیران‌دست‌نشاندهٔ سلطان‌سلجوقی‌را ازآن‌حدود کوتاه‌نمودندوملکشاه چون‌ازجریان‌این آشوب‌وتمردآنان آگاه گردیدشتابان‌ازخراسان‌عنان‌به‌ماوراء النهرپیچید وشورشیان‌راباکمك خواجه ونفوذ ذوجه خودترکان خاتون که‌دختر طمغاج‌خان ابراهیم وعمه احمدخان خاقان سمرقند بود قلع وقمع نمود و بـه اصفهان بازگشت وپس ازاین پیروزی تازمانیکه ملکشاه زنده بود ومخصوصاً تا دوره‌ای‌که خواجه سمت وزارت داشت درشرق‌کشور سلجوقی واقعهٔ مهمی دیگرروی نداد وبقول سرپرسی ساکس، فقط درناحیه «غزنه» ابراهیم نامی کـه حکمران‌آنجا بود برعم سلطان بنام عثمان شوریده واورا دستگیرنمود ،لیکـن ابراهیم بشدت مورد تعقیت‌امیرگمشتگین واقع شد وبشدت سرکوب گردید و

---

(۱)- روضةالصفا جلد چهارم،ص ۲۸۰ ،بنظرمیرسدکه نظام‌الملك خواه‌ازنظراقتصادی‌وخواه ازنظرنمایاندن وسعت امپراطوری سلجوقی،شخصاً این‌طرزعمل راکـه عبارت باشد از حواله‌کردن مستمری‌کسیکه مقیم محل معینی است بیك نقطه دور دست می‌پسندیده ، حواشی‌سیرالملوك ،ص ۳۵۹

عثمان نجات یافت. دراین لشکرکشی انوشتکین نوکرامیرمنصب ومقامی پیدا- نمود وبعدها همین شخص سلسله خوارزمشاهیان یاسلاطین «خیوه» را تشکیل- داد. (۱)

عاقبت کار ملکشاه وصفات او :

بنظر اکثر مورخان ملکشاه پادشاهی بـود باعـزم وتوانـا، صورتی زیبا و دوست داشتنی داشت، قدی بلند وبرازنده وبازوان او بسیارنیرومند بود. درفنون رزم بسیار زبردست ودرسواری وگوی انداختن وتیراندازی ونیزه پرتاب کردن بسیارچست وچالاك بـود. بشکار اهمیت بسیارمیداد وبیشتر اوقات فراغت را بشکارمی گذرانید وحتی درموقع جنگ نیزدست ازاین کارخود برنمیداشت. در دینداری بسیارمتعصب بود وازدوستداران خلیفه عباسی بودوهمیشه خدمت اورا بجان میکردونهایت درجه برای اووخاندان عباسی احترام قائل بود ومانندپدرش آبی بدون رضای آنها نمیخورد. درآسایش حال زارعین ومردم مملکتش بسیار کوشش میکرد وبعمران وآبادی توجهی خاص داشت. ملکشاه اغلب درحرکت وخیلی کم دریك جا متوقف بود ولی ازبین شهرهای امپراطوری اقامتگاه مورد نظراوشهراصفهان بود. دراینجا بامراو کاخهای مجلل وعالی بناگردید وبساتین وباغهای نشاط انگیزی تربیت نمودند. (۲)

ازنظرمسایل داخلی میتوان گفت که ملکشاه درمدت سلطنتش که نوزده سال ویکماه طول کشیده (غیرازیکماه اخیر) وزیری دیگرجزخواجه نظام الملك طوسی نداشته است وازاینرونفود نظام الملك اگرچه تاآخردورهٔ وزارتش همچنان ادامه- داشته ولی ازسال ۴۸۳ یعنی دوسال پیش ازقتل اومقدمـات فساد کارسلاجقه و نظام الملك آغاز گردید وآن عبارتست ازراه یافتن قرامطه ببصره وفتح آن وظهور

---

(۱)- تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، ص ۵۱

(۲) - ازجمله بناهای مهمی که باونسبت میدهند باغ کاران، باغ بیت المال، باغ احمد سیاه، باغ دشت کوروقلعه طبرك وقلعهٔ مهم دژکوه میباشد. سلجوق نامه، ص ۳۳

حسن صباح در الموت و آغاز تبلیغات و اقدامات زیان آوراو که در تاریخ ایران مشهود است. این کیفیات بر آرامشی که نظام الملك در داخله کشور سلجوقی ایجاد کرده بود لطمه فراوان وارد آورد و اندکی بعد نیز مناقشاتی در دربار ایران شروع شد که مستقیماً بنفوذ و اعتبار خواجه نظام الملك لطمه شدید وارد آورد و کار نظام الملك از این پس یکباره از رونق افتاد و بقولی بالاخره بعزل او از وزارت منجر گشت.(۱)

نصرالله فلسفی در هشت مقاله تاریخی در این زمینه مینویسد: که سلطان ملکشاه باصوابدید خواجه، پسر بزرگ خویش «برکیارق» را ولیعهد کرده بود ولی ترکان خاتون (دختر ابوالمظفر عمادالدوله ابراهیم طمغاج خان ابن نصر از سلاطین افراسیاب ۴۴۰ - ۴۶۰) که بر سلطان استیلا داشت جانشینی سلطان را برای پسر خردسال خود محمود میخواست و چون نظام الملك را با ولیعهدی محمود مخالف میدید سلطان را به عزل او و نصب «تاج الملك ابو الغنائم مرزبان بن خسرو فیروز» که وزیر خاص وی و با او در ولیعهدی پسرش محمود همداستان بود تحریك میکرد(۲) ملکشاه با آنکه باطناً به کوتاه کردن دست خواجه و پسران و کسان او از کارهای مملکتی مایل بود (۳) اما از قدرت فوق العاده او بیم داشت و به عزل وی اقدام نمیکرد مخصوصاً که جمعی از لشکریان هم آشکارا از خواجه نظام الملك و فرزندانش حمایت میکردند و دسته‌ای از ایشان معروف «بغلامان نظامیه» مستعد بودند که باندك اشاره خواجه سر بشورش و طغیان بردارند.

---

(۱)- تجارب السلف، ص ۲۷۹ و ۲۸۰

(۲)- از وزرای دستگاه ملکشاه کسانیکه بیش از همه در استیصال نظام الملك سعی داشتند سه تن بودند:

«۱- جمال الدین ابو الغنائم تاج الملك مرزبان بن خسرو فیروز رئیس دیوان طغرا و انشاء -

۲- ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی قمی ملقب به مجدالملك رئیس دیوان استیفاء -

۳- عضدالدین ابو المعالی سدیدالملك مفضل بن عبغالر واق بن عمر رئیس دیوان عرض لشکر.

مجله یادگار سال اول، شماره ۳

(۳)- در اواخر سلطنت ملکشاه چون خواجه پیر شده بود و قسمت عمدهٔ کارهای کشوری بتوسط پسران متعدد خواجه و کسان و بستگان او اداره میشد و ایشان هم بعلت نفوذ فوق العادهٔ←

ولی دراوایل سال ۴۸۵ میان شحنه‌مرو که ازخواص بندگان سلطان ملکشاه بود بایکی ازپسران خواجه‌نظام‌الملک بنام «شمس‌الملک عثمان» نزاع شد و شحنه شکایت بسلطان برد، سلطان دوتن از بزرگان رانزدخواجه فرستاد وباو پیغام داد: «اگردرملک شریک منی آن حکم دیگراست واگرتابع منی چرا حدخویش نگاه نمیداری وفرزندان‌واتباع خویش‌راتأدیب نمیکنی که‌برجهان‌مسلط شده‌اندتاحدی که حرمت بندگان ما نگاه نمیدارند اگرمیخواهی بفرمایم که دوات ازپیش‌تو بگیرند.» خواجه ازاین پیغام برنجید وگفت: «باسلطان‌بگوئید که تونمی‌دانی که من درملک‌شریک توأم وتوباین مرتبه بتدبیرمن رسیده‌ای ونیزیاد نداری که چون سلطان شهید الب ارسلان کشته شد چگونه امرای لشکررا جمع کردم وازجیحون بگذشتم وازبرای توشهرها گشودم‌واقطارممالک شرق‌وغرب‌را مسخر گردانیدم. دولت آن تاج براین‌دولت‌بسته‌است، هرگاه‌این‌دوات برداری آن‌تاج بردارند.» ملکشاه باآن‌که از جواب درشت خواجه سخت آزرده خاطرشد، باز بعزل او اواقدام‌نکردواوهمچنان دروزارت‌نگاهداشت تا آن‌که درراه بغداد کشته‌شد(۱) اما ناگفته نماندکه «غلامان نظامیه» وطرفداران خواجه بدرست یا بغلط قتل خواجه را بتحریک تاج‌الملک مرزبان بن‌خسروورضای باطنی سلطان منتسب‌کردند وظاهراً این‌نسبت چندان‌بی‌اساس‌نیزنبوده‌است چه بعدازآن‌درنیمه‌شوال همین‌سال‌ملکشاه‌ببغداد درگذشت. بقول‌صاحب‌تجارب‌السلف: «هیچ آفریده‌ای

← خواجه وسوابق طولانی خدمت او دردستگاه سلاجقه غالباً از جادهٔ انصاف‌ومیانه‌روی منحرف میشده ودرکارها باستبداد وتحکم عمل می‌نمودند ملکشاه ازنظام‌الملک‌وپسران وکسان اورنجش حاصل‌کردوجماعتی‌ازوزرای‌زیردست وعمال مهم دیوانی نیزکه‌وجود خواجه ونفوذ پسرانش را مانع ترقی‌خود میپنداشتندآتش‌نقار بین شاه‌ووزیر را دامن‌میزدند وپیوسته درشکست کارخاندان نظام‌الملکی میکوشیدند،سلجوقنامه، ص ۳۲

(۱)- هشت مقاله تاریخی ص ۲۱۷و۲۱۸ - برخی ازمورخان مانند یاقوت‌حموی،درمعجم‌البلدان ج سوم ص ۹۱۹ چاپ تهران وقزوینی درآثار البلاد ص ۴۱۳ نوشته‌اند که نظام‌الملک درمحل «قید سبحان» از قرای نهاوندکشته شد اما هندوشاه‌درکتاب‌تجارب‌السلف ص ۲۸۰ مینویسد که او را دربروجرد کشتند.

برای سلطان نماز نگزارد...» و وفات سلطان بعد از قتل خواجه در نظر خلق جهان عظمتی زیاده نداشت وملك الشعراء والافاصل امیر معزی در این معنی این رباعی را گفته است:

دستور وشهنشه از جهان رایت خویش بردند و مصیتی نیآمد زین بیش
بس دل که شدی زمرگ شاهنشه ریش گر کشتن دستور نبودی در پیش(۱)

باتوجه به آنچه گذشت داستان مرگ ملکشاه در بغداد سی وسه روز بعد از قتل خواجه نظام الملك نیز درست روشن نیست. اقوال و روایات مورخان در این باب مختلف و متشتت است مثلا ابن الاثیر وهندوشاه مؤلف تجارب السلف آنرا براثر تبی میدانند که در حین شکار عارض سلطان شد و بعد از آن فصد کرد و از شدت ضعفی که متعاقب آن پدید آمد فوت نمود.(۲)

مؤلف کتاب مجمل التواریخ والقصص که کتاب خود را بسال ۵۲۰ در عهد سلطان سنجر نوشته در این زمینه میگوید: «گویند دارو دادندش»(۳) و ظهیر الدین- ابوالحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهق معتقد است: «اورا زهر دادند بردست خادمی و آن زهر شحم ارنب نجری بود»(۴) ذهبی نیز در کتاب دول الاسلام نوشته است که: «گویند فوت او بعلت خوردن طعامی مسموم بود» (۵)

اگر این مسألـه یعنی مسموم ساختن ملکشاه درست باشد چنانکه بعید نیز نمی نماید بایستی اینکار بدست نظامیه یعنی غلامان و مختصین خواجه که از قتل مخدوم خود و بی التفاتی سلطان نسبت به او متغیر بوده وسلطان را در آن شریك میدانسته اند انجام گرفته باشد (٦).

---

(۱)- تجارب السلف، باهتمام عباس اقبال، ص ۲۸۱
(۲)- تجارب السلف، ص ۲۸۰
(۳)- مجمل التواریخ والقصص به تصحیح ملك الشعرای بهار، چاپخانه خاور تهران، ص ۴۰۸
(٤)- تاریخ بیهق، با تصحیح وتعلیقات مرحوم احمد بهمنیار، چاپ دوم، ص ٧٦
(۵)- کتاب دول الاسلام ذهبی، جلد دوم، چاپ حیدرآباد، ص ۹-۱۰
(٦)- مجلهٔ یادگار، سال اول، شماره ۳

از نظر تعلیم و تربیت آنچه بنظر میرسد اینست که با بروی کار آمدن سلجوقیان کانونهای دانش و فرهنگ درشهرها گسترش یافت و تأسیسات خیریه برپا گردید وبامر ملکشاه تقویم اصلاح شد وسال وماه با موازین علمی منظم ومرتب گردید واز اینروقرن پنجم وششم ازحیث کثرت مدارس واهمیت آن درتاریخ ادبیات ایران از بهترین دورههای تمدن اسلامی در کشور مابحساب میآیدو بنوشته پروفسور ارنست کونل آلمانی Ernst Kuel در کتاب هنر اسلامی یکی از کسانیکه در گسترش اینگونه تأسیسات سهم بهسزائی داشت خواجهنظام الملك وزیر سلجوقی بود وی مدارس زیادی درنیشابور، طوس وبغداد بنانهاد وباعث شد که دیگر شخصیتهای بزرگ نیز ازوی تبعیت نمایند وباهمان ایمان مذهبی مدارس را برای امورخیریه وقف کنند. متأسفانه از این دوره حتی یك مدرسه نیز در ایران برجای نمانده است. این مدارس منحصراً مختص تعالیم مذهب شافعی بود، در صورتی که مدارس زنگیهای موصول وسوریه بیشتر بمذهب حنفی اختصاص داشت ودرعراق قوانین مذهب حنبلی مراعات میگردید. (۱)

از مهمترین مدارس این دوره «نظامیه بغداد» بوده است که همهٔ مدارس آن عصر را تحت الشعاع خودقرارداده بود و بنظر ارنست کونل هدف این مدرسه در مقایسه بادانشگاه (دارالعلم) گسترش تعالیم سنتی و آماده کردن و پرورش کارمند بود. (۲) بنای این مدرسه درسال ٤٥٩ خاتمه یافت ومباشر این کار احمدبن محمد نیشابوری بوده. نظام الملك برای حسن اداره موقوفات زیادی را وقف آن کرد وبقول تجارب السلف ونیز مقاله «نظامیه بغداد» که بقلم «سعید نفیسی» برشته تحریر درآمده است هرسال برای استادان وشاگردانی که درآن مدرسه بتدریس وتحصیل مشغول بودند درحدود ۱۵۰۰۰ دینار صرف وخرج میشد. تعداد شاگردان آن مدرسه را ٦ هزارتن نوشتهاند. (۳)

---

(۱)ـ ارنست کونل آلمان، ص٧٦

(۲)ـ ارنست کونل آلمانی، ص ٧٦

(۳)ـ تجارب السلف، ص ۲۷۰

این جبیر اندلسی که ضمن سفر خود در سال ۵۸۰ ببغداد رسیده است و در مدرسهٔ نظامیه در مجلس وعظ «امام رضی الدین قزوینی» رئیس شافعیه و فقیه مذکور حاضر شده است، در باب وعظ و تدریس در این مدرسه چنین میگوید:

«بغداد را نزدیك سی مدرسه است که جملگی در جانب شرقی واقعند و مشهورترین آن «نظامیه» است و این همان است که خواجه نظام الملك آنرا بنا کرده و در سال ۵۰٤ تعمیر شده است و این مدرسه را اوقاف عظیم و اموال محبوس است که از محل آنها به فقهائی که در آن مدرسه تدریس میکنند راتبه داده میشود و از همین اوقاف طلابی را که در آن ساکنند ماهانه میدهند.»

از نظر مذهبی، بر علیه ایران شیعه از منافع مذهب تسنن دفاع میکردند و باینطریق خودرا مدافع عباسیان که قدرت سیاسی خودرا از دست داده بودند و بحکومت جدید روی خوش نشان میدادند معرفی کردند ولی بقول پروفسور ارنست همان ترکهائی که همیشه میکوشیدند تا با تأسیس مدارس حنفی عقاید شیعیان را در ایران تضعیف کنند خود احتمالا در نتیجهٔ نفوذ ترکستان شرقی که تا این حوالی نیز رسیده بود بنیان گذار نظریه‌ای درمورد طرحهای صوری شدند که بهیچوجه با دستورات و قواعد مذهب سنی مطابقت نداشت. درست در زمان سیادت و برتری خود میل عجیبی به تزئینات تمثیلی زنده داشتند که تا حد طرح ریزی آزاد در مجسمه سازی نیز پیشرفت کرد. (۱)

از نظر مالکیت و امر کشاورزی، با استفاده از نوشته لمتون Lambton مؤلف کتاب مالك و زارع چنین استنباط میشود که: پس از غلبهٔ اسلام یك طبقه ممتاز از ایرانیان ساکن ممالك مغلوب، مفهوم حکومت مطلقه سلطنتی را که در ایران قبل از اسلام رواج داشت زنده نگاه داشتند (که قطعاً بر اثر نفوذ شریعت اسلامی اندك تغییری در آن راه یافت) پس از ظهور سلجوقیان این مفهوم حکومت مطلقهٔ پادشاهی با مفهوم حکومت «خان» فرمانروا یعنی خانی که بسلطنت رسیده

---

(۱)- هنر اسلامی، ص ۷۲ و ۸۳

بود درهم آمیخت. چنین خانی نه تنها نظراً فرمانروای مردم بشمار میرفت بلکه از حقوق مالکیت سرزمینی که بر آن حکومت داشت برخوردار بود و قدرت او کم و بیش محدود بود به سنت اسلامی. در اینجا مقصود از سنت اسلامی عقیدتیست که بموجب آن سلطان در برابر قدرتی که مافوق طبیعت است مسؤول است و مردمی که در زیر فرمان اویند همچون ودیعه‌یی هستند که آن نیروی برتر از طبیعت به وی سپرده است.

در برابر این نظریه مهمترین عاملی که در این عهد از ابتداء یا کماکان در تعیین مالکیت زمین مؤثر بود مالکیت «بالفعل» زمین بود نه مالکیت حقیقی. چنانکه ظاهراً سنجر این امر را برسمیت شناخت وچون قدرت نظامی بیشتر در دست ترکان بود پس هم آنان بودند که بعنوان مالکان «بالفعل» صاحب اراضی وسیع شدند. بدینگونه وضع عناصری که طبقه زمین دار را تشکیل میدادند بسیار بیش از آنچه در دورهٔ سلطهٔ تازیان تغییر کرده بود تغییر یافت. با این همه در مورد ادارهٔ امور محلی و روابط میان مالك و زارع باید دانست که ظاهراً راه ورسمی که برمبنای سنت قدیم بود همچنان ادامه یافت. (۱)

با توجه بمطلب فوق به نظر لمتون سلجوقیان مواجه با دومشکل بودند که میبایست آنهارا حل کنند واین هردو تأثیر بسیار درمسأله زمین داری ووصول خراج اراضی داشت.

نخست آنکه چگونه مقام وموقع عناصر بیابان گرد را در امپراطوری خود تعیین کنند، آن هم عناصری که اساس زندگانی آنان گله داری بود وسلجوقیان بدلایل خانوادگی تعهدات خاصی نسبت بآنان داشتند.

دوم این که حقوق سپاهیان خود را چگونه بپردازند. شکست آنها دریافتن راه حل مسأله نخستین یکی از عوامل شکست سلجوقیان بزرگ در دورهٔ سلطنت

---

(۱)- Landlord and peasant in persia London 1953 ص ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲

سنجر بود. از طرف دیگر روشی که برای حل مسأله دوم اتخاذ کردند و هرچند در این کار توفیق حاصل نکردند باهمهٔ این اصول بصورتهائی که کم و بیش تعدیل یافته‌بود تاانقلاب مشروطیت دوام یافت.(۱)

درپایان از نظر کلی میتوان چنین نتیجه گرفت که درطول حکمرانی سلاجقه‌در ایران که مرزهای آن همانطوریکه فوقاً اشارت رفت ازطرفی بساحل دریای مدیترانه‌واز سویی دیگر تا کناره‌های سیحون وجیحون گسترش یافت، باتأمین امنیت عمومی وهمگانی درسرتاسر این منطقه وسیع ونیز بنای کاروانسراهای بی‌شمار در طول جاده‌های اصلی ومهم سبب گردید که اولا توسعه تجارت باستحکام اساس اقتصادی شهرها کمک فراوان نماید و قدرت نظامی سلجوقیان که درحقیقت پشتوانهٔ مطمئنی برای امنیت راهها بشمارمیرفت بشهرها امکان میداد که آزادانه بامر تجارت وداد وستد اشتغال ورزند. (۲)

ثانیاً ازخاصیت بزرگ حکومت سلاجقه‌یکی هم آن بود که به نفوذدوران قرون وسطایی رهبانان وکشیشان برقدرت اروپا خاتمه داد واخلاف همین ترکان توانستند بالاخره درآناطولی باترکان دیگر متحدشده وامپراطوری بزرگ عثمانی راتأسیس کنند ودراثر تماس بااروپائیان تمدن خودرا بآنهابدهند وازتمدن آنها آنچه رامفید میدانستند بگیرند.

---

(۱)- کتاب مالك وزارع، ص۱۲۷

(۲)- این کاروانسراها بطورمنظم درتمام جاده‌های اصلی ومهم به‌جای قهوه خانه‌های ابتدایی قدیمی بصورت بسیارآبرومندی بنا میگردید. متأسفانه هیچگونه نمونه قدیمی ازاین بناها برجای نمانده‌است. نوع ساده این قبیل ابنیه درایران بوجودآمد ولی درحقیقت فقط درآسیای صغیر است که میتوانیم بتعداد زیادی ازآنها بعنوان بناهای یادبود بربخوریم. معروفترین این نوع بناها کاروانسرای سلطان است که درجاده قونیه واقع بود. ۱۲۲۹ میلادی ، نقل ازکتاب هنر اسلامی ، ص۸۱

«سهم خراسان درتدوین علوم اسلامی»

پیش از ورود در اصل مطلب دو مقدمه برای روشن ساختن زمینهٔ بحث ضروری بنظر میرسد:

نخست اینکه ایرانیان مؤسس ومدون علوم اسلامی بوده‌اند ویالااقل رکن مهم تأسیس وتدوین دانشهای اسلامی بشمارمیروند.

دیگر موقعیت خراسان پس از اسلام است که ازحیث مرکزیت علمی واستقلال بر دیگر بلاد اسلامی پیشی داشته واین استقلال باوسعت وآمادگی وسائل کار و تشویق ازعلماء همراه بوده‌است. شایسته است مقدمهٔ نخستین را باسخنی که از رسول اکرم نقل شده‌است آغاز کنیم:

عبدالله عمر از آنحضرت روایت کرده که پیغمبر پس از نقل خوابی مشعر بر گرایش ایرانیان بدین اسلام فرمود: «لو کان العلم منوطا (او معلقا) بالثریا لتناوله رجال من فارس» (۱) یعنی اگر دانش بستارهٔ پروین باشد ایرانیان بدان دست خواهند یافت. هنوز کسانی که این سخن را از پیغمبر شنیده بودند حیات داشتند که فرمایش آنحضرت بطور چشمگیر واعجاب آور مصداق یافت. کافی است برای

(۱)ـ رك ـ مسند ابن حنبل ـ جامع صغیر سیوطی، حرف (لو). فارسنامهٔ ابن بلخی، ص ۲۶، چاپ وحید دامغانی، ترجمهٔ تاریخ نیشابور حاکم بنقل از صحیح مسلم ص ۳. سفینه البحار مادهٔ (فرس). درروایت دیگر چنین نقل شده است: لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من العجم (اوفارس) سفینه البحار (مادهٔ عجم). جامع صغیر سیوطی. شیر از نامهٔ زرکوب.

این مدعی داستانی را که بعضی از مورخین نقل نموده‌اند باز گو کنیم: روزی هشام- بن عبدالملك از شخصی که بحال دانشمندان بلاد اسلامی آن زمـان آگاهی داشت پرسید: آیا عالمانی که در فقه پیشوا و مقتدای مردم بلاد ندمی شناسی؟ گفت: آری. پرسید: فقیه مدینه کیست؟ جواب داد: نافع. پرسید ازموالی است یا ازعرب؟ گفت: ازموالی. سؤال کرد: فقیه مکه کیست و ازچه نژاد است؟ گفت: عطاءِ بن ابی- رباح است که ازموالـی می باشد. ازفقیه یمن وانتسابش پـرسید گفت: طاووس یمانی است که او نیز ازموالی است.

پرسش و پاسخ بدینگونه ادامه یافت: فقیه یمامه (جنوب شرقی عربستان) چه کس است؟ یحیی بـن کثیر. ازموالـی است یا ازعرب؟ ازموالی. فقیه شام کیست؟ مکحول. او چه نسبت دارد؟ ازموالی است. فقیه جزیره (بخش شمالی عراق که بین دجله وفرات قرار دارد) که می باشد؟ میمون بن مهران. او کیست؟ مولی است. ازفقیه خراسان پرسید، پاسخ داد: ضحاك بن مزاحم است که او نیز از موالی است. فقیه بصره کیست؟ حسن بصری وابن سیرین. این دو چه نسبت دارند؟ ازموالی اند. هشام که براثر تعصب عربی رنـگ چهره‌اش تاریك وآثار خشم از چشمانش می بارید ادامه داد فقیه کوفه کیست؟ آنشخص کـه وضع خلیفه را دید سخن را برگرداند ونام فقیه نامی عراق راکه او نیز ازموالی بود نبرد ودرعوض ابراهیم نخعی را که بدان پایه نمی رسید وعرب بود نام برد. هشام گفت نزدیك بود جانم بلب آید ازهر که پرسیدم گفتی ازموالی است.

آری اینان همه ایرانی نژاد بودند که با آشنائی بزبان عربی وآموختن علوم اسلامی سرامد ومقتدای مسلمانان جهان آنروز شدند.

ابن خلدون درمقدمه مشهور خود بر تاریخ العبر خویش فصلی دراین موضوع باز نموده که ملخص ان ازاینقرار است. پس ازعنوان (فصل فی ان حملة العلم فی الاسلام اکثرهم العجم) گوید: ازشگفتیهائی که واقعیت دارد اینست که دانشوران ملت اسلام خواه درعلوم شرعی وچه در دانشهای عقلـی (بجز درموارد نادری)

عجم‌اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب‌اند از لحاظ مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند، با اینکه مذهب و صاحب شریعت عربی است.

و سبب اینست که در آغاز ظهور این مذهب بمقتضای احوال سادگی بادیه‌نشینی درمیان ملت اسلام دانش و صنعتی وجود نداشت، بلکه احکام شریعت را که عبارت از اوامر و نواهی خدا هستند رجال در سینهٔ خود حفظ و از آن نقل می‌کردند و می‌دانستند مآخذ آن احکام (کتاب و سنت) است، چه آنهارا از صاحب شرع و اصحاب وی فرا گرفته بودند، ولی در آن روزگار آن قوم (صحابه) عرب بودند و بامر تعلیم و تألیف آشنائی نداشتند و بدان مبادرت نورزیده بودند و هیچ نیازی ایجاب نکرده بود که بدان دست یازند و در روزگار صحابه و تابعان امر بر همین شیوه جریان داشت.

آنگاه پس از نقل جریانی که باعث تدوین علوم گردید می نویسد: ما در گذشته یادآور شدیم که در صنایع شهرنشینان ممارست می کنند و عرب از همهٔ مردم دورتر از صنایع می باشد. پس علوم هم از آئین‌های شهریان بشمار می‌رفت و عرب از آنها و بازار رائج آنها دور بودند و در آن عهد مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی بودند مشابه و نظائر آنان از قبیل موالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می کردند. چه ایرانیان بعلت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشتند بر این امور استوارتر و تواناتر بودند. چنانکه صاحب صناعت نحو سیبویه بود و پس از او فارسی و بدنبال آنان زجاج بود و همهٔ آنان از لحاظ نژاد ایرانی بشمار می‌رفتند. لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آن زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آنرا بصورت قوانین و فنی در آوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند.

همچنین بیشتر دانندگان حدیث که آنهارا برای اهل اسلام حفظ کرده بودند

ایرانی بودند ویا از لحاظ زبان ومهد تربیت ایرانی بشمار می رفتند وهم کلیهٔ علمای علم کلام ونیز مفسران ایرانی بودند وبجز ایرانیان کسی بحفظ وتدوین علم قیام-نکرد واز اینرو مصداق گفتار پیغمبر (ص) پدید آمد که فرمود: اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد قومی از فارس بدان نائل می آیند وآنرا بدست می آورند.

واما تازیانی که این تمدن وبازار رائج آن رادرك کرده واز بادیه نشینی بیرون آمده وبسوی تمدن مزبور شتافته بودند ریاست در دستگاه دولت عباسی آنان رابخود مشغول کرده وقیام بامور کشورداری آنان را از توجه بدانش و اندیشیدن در آن بازداشته بود. چه ایشان اهل دولت ونگهبان واداره کننده سیاست آن بشمار می رفتند. گذشته از اینکه بزرگ منشی وغرور آنان در آن هنگام مانع-بود که بممارست در دانش گرایند زیرا دانش در شمار صنایع بود ورؤسا همواره از نزدیك شدن به صنایع وپیشه ها سرپیچی می کردند وبهیچ رو بدان نمی گرائیدند واین امور رابکسانی واگذار می کردند که از نژاد غیر عرب ومولدان (جمع مولد: شخص عجمی که در عرب پرورش یافته) بودند، چه آنها همواره مانند پیشینیان خود عقیده داشتند که برای انجام دادن کارهای صناعی شایستگی دارند؛ چه صنعت وعلوم راآئین ودانشهای خویش می دانستند وصاحبان صنایع راکمتر تحقیر میکردند. تاروزگاری که فرمانروائی بکلی از دست عرب خارج گردید و به نژادهای غیر عربی انتقال یافت... واما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصری که دانشمندان ومؤلفان آنها بازشناخته شدند وکلیهٔ این دانشها بمنزلهٔ صناعتی مستقر گردید وبالنتیجه بایرانیان اختصاص یافت وتازیان آنها را فروگذاشتند واز ممارست در آنها منصرف شدند وبجز اقوامی که بایرانیان نزدیکی داشتند آنهارا فرانمی گرفتند. تا آخر کلام وی.

دانشمند ونویسندهٔ معاصر احمد امین مصری در کتاب ضحی الاسلام مینویسد:

«علت پیشی ایرانیان در تألیف وتدوین آنست که آنان از قدیم متمدن بوده وخود ونیاکان آنها بتألیف وجمع علوم عادت داشتند. چون اسلام راپذیرفته وزبان تازی

را آموختند کار تألیف برای آنها درزبان عربی آسان بود. بنابراین جای شگفت نیست اگر بگوئیم ایرانیان درجمع وتدوین علوم مختلفه و آغاز تألیف در آن عصر سبقت داشته وبرهمه مقدم بودند. امام ابوحنیفه پیشوای مسلمین در دین و آئین بود. حماد راویه معلقات ده گانه را جمع وروایت کرده بود وهمچنین اشعار جاهلیت را. بشاربن بردقائد شعرای متجدد بود. سیبویه امام نحووبزرگترین مؤلف و مصنف آن علم بود. کسائی یکی ازعلمای بزرگ نحوولغت ویکی از قراء سبعه بود. فراء بهترین عالمان کوفه درنحوولغت وادب بود. ابوعبیده معمر-بن مثنی بزرگترین علمای لغت واخبار وتواریخ عرب وصاحب مبدء شعوبیه بود. ابوالعتاهیه پیشوای شاعران پرهیزگار بود. ابن قتیبه مورخ وادیب ونویسندهٔ چندین کتاب بود. تمام اینها وکسانی دیگر که نام آنها رانبرده‌ایم ایرانی وپارسی-نژاد بودند که تربیت وتهذیب آنها اثرمهمی درعالم اسلام گذاشت.» (۱)

توضیحاً یادآور می‌شود که اهم علوم اسلامی تفسیر وحدیث وفقه وکلام است وسایر علوم یاچون علم قرائت فعلا ازحوزه‌های علمی بکناررفته ویاچون اصول الفقه که‌ازدیرزمان درحوزه‌های علمی رواج داشته ونیزعلوم ادب مقدمه‌ای برای فراگرفتن این علوم بوده‌است (۲) واتفاقاً درتمامی علوم اصلی که یادشد وهمچنین دردانشهای مقدمی وتهیأی، ایرانیان یا پیشگام وپیشوا بوده‌اند ویا سهم آنان بیش‌ازسایر کشورهای اسلامی وحتی‌خود عرب بوده‌است واین قولی است که جملگی برآنند. جاحظ فصلی دراین‌باره نگاشته (۳) وابن‌خلدون که سخنش را درپیش‌باز گونمودیم درتتمیم گفتارخود جائیکه ازیکایك علوم‌متداول

---

(۱)- پرتواسلام (ترجمهٔ ضحی الاسلام) ص ۲۴۳ . (۲)- ابن‌خلدون دانشهای بشری‌رابر دوقسم‌میکند: علومی که‌طبیعی انسانست وازراه‌فکر بدان‌میرسد وعلومی که ازراه نقل بدست می‌آید وآدمی آنرا ازواضع آن‌میگیرد. نخستین‌را علوم عقلی‌ودومین را علوم نقلی نامندکه مستنداست برخبرازواضع شرع واین‌علوم همان‌علوم‌شرعیه است یاعلومی است که‌مارا مهیای‌فهم آنهاکند یعنی‌لسان عربی که‌لسان ملت‌اسلام‌وقرآن‌است .

(۳)- رك به‌پرتواسلام، ج ۱

سخن می راند باوضوح بسهم ایرانیان وتفوق آنان تادوران مغول اعتراف می نماید.

ازمتأخران جرجی زیدان واحمدامین نیزصریحاً این مطلب را نوشته‌اند.

مثلا دانشمند اخیرالذکر هنگامی که ازدانش تفسیروسیرآن درجهان اسلام سخن می راند می نویسد: بعدازروزگارصحابه گروه دیگری ازتابعین بعلم تفسیر ونقل روایت شهرت یافتند. مجاهد وعطاءبن ابی رباح وعکرمه غلام ابن عباس وسعیدبن جبیرشاگرد ابن عباس تمام ازموالی بودند. (۱)

راجع بدانش فقه می نویسد: قبل ازابوحنیفه درعراق شش نفرازشاگردان عبدالله بن مسعود بفقه مشهوربودند وقرآن را تفسیرمی کردند: علقمه واسود و مسروق وعبیده وحارث وعمربن شرحبیل. بدین سبب درکوفه یك انجمن علمی ایجادگردیدکه شریح وشعبی ونخعی وسعیدبن جبیررا تربیت کرد تاآنکه ابوحنیفهٔ کوفی ایرانی را پرورانید وتاج هیأت علمیه نمود.

چنانکه ملاحظه می شوداکثراینان که نام برده شدند ازموالی وایرانی نژادند.

بعلاوه که جمعی دیگرازپیشوایان مفسران که بجرم تشیع نزد ابن خلدون و احمدامین معروف نبوده‌اند ایرانی اندکه ازآنان ابوبصیراسدی وحسین بن سعید اهوازی وعلی بن مهزیاراهوازی ومحمدبن خالد وپسرش احمد بن محمد بن خالد برقی قمی وفضل بن شاذان نیشابوری وعلی بن ابراهیم قمی وعیاشی سمرقندی را که درقرن دوم وسوم میزیسته‌اند می توان نام برد.

ابن ندیم می نویسدکتب عیاشی درخراسان رواج فراوانی دارد.

همچنین ازفقهای ایرانی سلیمان بن یسار (ازفقهای شیعهٔ مدینه) ولیث بن سعداصفهانی متوفای ۱۷۵ صاحب مذهب فقهی ویژه‌ای که قبل ازشافعی درمصر رواج داشته وحمادبن ابی سلیمان، استاد ابوحنیفه که بنده ابوموسی اشعری بود و ربیعه الرای فقیه معاصرابوحنیفه ومحمد بن حسن شاگرد ابوحنیفه وابوسلیمان جوزجانی شاگرد محمد بن حسن و ابوبکراحمد بن علی رازی متوفای ۳۷۰ ه و

---

(۱)- پرتو اسلام، ج ۱

ابواسحق مروزی شاگرد مزنی و احمدبن نصر مروزی صاحب کتاب اختلاف الفقها وابوسعید استخری پیشوای شافعیان (۳۲۸) وعبدالله بن مبارك مروزی (متوفای ۱۸۱) شاگرد ابوحنیفه در عصر خود مشهور بوده اند و در کتب فقه مقارن یا بتعبیر قدماء اختلاف الفقهاء بسیار بفتاوای آنان برمی خوریم.

ولی آنچه بسیار جالب است آنست که دو تن از ائمه اربعه اهل سنت ایرانی نژادند. امام اعظم ابوحنیفه و احمدبن حنبل که اصلا اهل مرو بوده است و معروفست هنگامی که مادرش از مرو خارج شد احمد رادررحم داشت و دربغداد وضع حمل نمود.

در طبقه بعد نیز بفقهائی برمی خوریم که دارای مذهب مستقل ویا فتاوای مشهور بوده اند چون محمدبن جریر طبری متوفای ۳۱۰ و داودبن علی اصفهانی (۲۷۰) صاحب مکتب فقهی و کلامی ظاهریه و ابن سریج و اصطخری و ابواسحق مروزی (که نامش گذشت) وابوحامد اسفرائنی وابواسحق اسفرائنی وابواسحق- شیرازی وامام الحرمین جوینی وامام محمد غزالی وابوالمظفر خوافی و کیاالهراسی که تمام از نام آوران فقهای اهل سنت اند و نام آنان در فهرست ابن ندیم و طبقات- الشافعیه سبکی و وفیات الاعیان ابن خلکان بعظمت یادشده است.

همچنین از فقهای امامیه علی بن بابویه قمی و پسرش شیخ صدوق و شیخ اجل- محمدبن حسن طوسی و ابن حمزه طوسی وسلار دیلمی راکه القابشان حاکی از ایرانی بودنشان است باید نام برد.

اما علم حدیث، پیداست که از عصر صحابه و تابعین که بگذریم خاصه از زمانی که حدیث در مجموعه هائی جمع آوری و تدوین گردید ایرانیان سهمشان از دیگران وحتی خود عربها که اسلام در دیارشان پدید آمد بیشتر بوده است. چنانکه همهٔ نویسندگان صحاح ست (بخاری. مسلم نیشابوری. نسائی. ترمذی. ابن ماجهٔ- قزوینی. ابوداود سجستانی) وصاحبان کتب اربعهٔ حدیث شیعه (کلینی رازی، ابن بابویه قمی و شیخ طوسی) ایرانی بوده اند.

بعلاوه که قسمت مهمی از کتب حدیث فریقین چه آنهاکه پیش از جوامع

حدیث نامبرده تدوین شده وچه آنها که بعداً جمع آوری گردیده از ایرانیان است.

چنانکه مسند ابی عوانه یعقوب بن اسحق اسفرائنی (-۳۱۳) ومسند ابو العباس سراج نیشابوری (-۳۱۳) ومسند ابی محمد کشی (-۲۴۹) ومسند ابن حنبل ومسند شاگردش اسحق بن راهویه ومعجم کبیر وصغیر ابن منیع بغوی (-۳۱۷) ومستدرك- الصحیحین حاکم نیشابوری (-۴۰۳) وسنن ابوبکر بیهقی (-۴۵۸) که از ۷۴ کتاب جمع آوری کرده ومصابیح السنه امام بغوی هروی (۵۱۵) وجامع المسانید خوارزمی (-۶۶۵) وفردوس الاخبار ابو العباس محب الدین طبری (-۶۹۴) که همه از مهمترین وکلانترین کتب حدیث اهل سنت است وهمچنین صاحبان جوامع ثانوی حدیث شیعه (شیخ حر عاملی مشهدی وفیض کاشانی ومجلسی اصفهانی) همه ایرانی اند. چنانکه از متقدمان محدثین امامیه، یونس بن عبد الرحمان از اصحاب موسی بن جعفر واز موالیان خاندان آل یقطین، ومحمد بن خالد برقی قمی وپسرش احمد بن محمد صاحب کتاب محاسن وحسن بن سعید اهوازی وبرادرش حسین و علی بن ابراهیم قمی واحمد بن محمد بن عیسی وحسن بن فضال از اصحاب حضرت رضا، ایرانی الاصل اند وتنها کافی است بدانیم نام مشایخ حدیث حاکم نیشابوری که بیشتر در همان شهر (نیشابور) می زیسته اند بیش از سه صفحه از کتاب تاریخ نیشابور را اشغال نموده است. وهمین سان در تواریخ بلاد ایران که از دستبرد حوادث محفوظ مانده است چون تاریخ جرجان سهمی وقندیه در تاریخ سمرقند وترجمهٔ تاریخ بخارای نرشخی وتاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی وتاریخ بیهق ابو الحسن - بیهقی وفضائل بلخ ترجمه عبد الله بن محمد حسینی بلخی وتاریخ سیستان وشد الازار معین الدین شیرازی وانساب سمعانی وتهذیب التهذیب ولسان المیزان بن حجر- عسقلانی ودیگر کتب تراجم ونیز کتب رجال الحدیث بنام بیشماری از محدثین برخورد می کنیم که از ایران برخاسته ویا در ایران نشو ونما نموده اند.

در علم کلام نیز کافی است بدانیم پیشوایانی که هم اکنون آراء آنان در فراز نظرات کلامی مطمح انظار دانشمندان است ایرانی یا ایرانی الاصل بوده اند،

چون هشام بن حکم مولی بنی شیبان از اصحاب بزرگ حضرت صادق و هشام بن-سالم جوزجانی شاگرد همان حضرت و فضل بن شاذان نیشابوری و فضل بن سهل-نوبختی و حسن بن موسی نوبختی و عیاشی سمرقندی و ابن مملك اصفهانی و شیخ طوسی و ابن قبهٔ رازی و خواجه طوسی و ابوجیش خراسانی از شیعه و ابومنصور-ماتریدی سمرقندی و عمرو بن عبید کابلی و اسواری و نظام بلخی و اسکافی سمرقندی و ابن راوندی مروزی و کعبی بلخی (۱) و ابن فورك نیشابوری و ابواسحق اسفرائنی و امام الحرمین جوینی و ابن مسکویه رازی و امام محمد غزالی طوسی و ابوالفتح شهرستانی و اما فخرالدین رازی و علامه زمخشری، از اهل سنت را نام بریم. بعلاوه دانشمندانی از متقدمان که باجمال ذکرشان رفت چون حسن بصری و واصل بن عطا و ابوالهذیل علاف و عمرو بن عبید از موالی و ایرانی نژاد بوده‌اند.

در علم تفسیر هم علاوه بر جمعی از پیشوایان این دانش (که اقوالشان در مطاوی کتب تفسیری یادشده است)، چون عطاء بن ابی سلمهٔ خراسانی و ابوعلی-فارسی جمع کثیری از مفسران بزرگ را می بینیم که از این مرز و بوم برخاسته‌اند. بلکه می توان ادعا کرد که مهمترین کتب تفسیری که قبل از عصر حاضر در فریقین نوشته شده است بخامهٔ توانای ایرانیان بوده است و کافی است در شیعه از مفسرانی چون عیاشی و علی بن ابراهیم قمی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی و مولی صدرای شیرازی و فیض کاشانی و زواری و مولی فتح‌الله کاشانی و سید-هاشم بحرانی، و در سنت از طبری (۲) و ثعلبی نیشابوری (۳) و علامهٔ زمخشری (۴) و امام فخر رازی (۵) و میبدی یزدی (۶) و قاضی بیضاوی شیرازی (۷) که

---

(۱)- رك - ترجمه فهرست ابن ندیم ص ۲۹٤ و ۳۱۱ و ۳۱۶

(۲)- که تفسیرش در ۱۲ جلد در مصر چاپ شده است.

(۳)- که تفسیرش در ۳ مجلد بزرگ و قطور در ایران بطبع رسیده است.

(٤)- که تفسیرش بنام کشاف مکرر در مصر و ترکیه چاپ شده است.

(۵)- صاحب تفسیر کبیر که در ٦ جلد در بولاق و ضمن ۱٦ جلد در مصر چاپ شده است.

(٦)- صاحب تفسیر کشف الاسرار بفارسی چاپ تهران در ۱۰ جلد.

(۷)- صاحب انوار التنزیل که مکرر در ایران و مصر چاپ شده است.

تفاسیرشان چاپ شده وچون ابوبکر نقاش معتزلی که تفسیر کبیرش در۱۲هزار ورق بوده (۱) وعبدالسلام قزوینی که تفسیرش درسیصدجلدصورت یافته وتفسیر جبائی (۲) که چندجلد بوده‌است.

دربخشهای منطق وفلسفهٔ الهی وطبیعی وریاضی وهیأت وطب خودپیداست ایرانیان که سوابقی دراین علوم داشته‌اند ودانشگاه جندی شاپورشاهدی براین مدعاست، پایگاه مهمی راهمواره درمیان مسلمین دارابوده‌اند ونظری بتاریخ فلسفه دراسلام وفهرست های ابن ندیم وشیخ طوسی ومنتجب الدین وابن شهرآشوب وکتب تراجم فلاسفه واطباء چون تاریخ الحکمای قفطی وطبقات الامم ابن صاعد- اندلسی وعیون الانباء ابن ابی اصیبعه وتاریخ الحکماء شهرزوری وتتمه صوان - الحکمهٔ بیهقی ودیگر کتب تراجم عمومی چون وفیات الاعیان ابن خلکان وتتمه - الوفیات ابن شاکر والوافی بالوفیات صغدی وروضات الجنات خوانساری بخوبی این معنی راآشکارمی‌سازد (۳) وچون سخن مادرعلوم ویژه اسلامی است ازنام مشاهیرایرانیان دراین زمینه صرفنظرمی‌کنیم، همین‌سان ذکرادباء وشعرای عربی سرای ایرانی ومتخصصان فنون لغت وصرف ونحوراکه ازایران برخاسته‌اند بمجالی وسیعتر واگذارمی‌نماییم.

---

(۱)- رك- فهرست ابن ندیم.

(۲)-رك-ریحانه الارب.

(۳)- جمعی ازآنان که پس‌ازعصرترجمه شهرت داشته وخود تألیفاتی دارند بدینقرارانـد: علی بن ربن طبری، ابوالخیر بن خمار، ابوالعباس سرخسی، بنی موسی بن شاکرخراسانی، عمر بن- فرخان طبری، محمدبن موسی خوارزمی، عمربن محمد مروزی، ابومعشر بلخی، محمد - بن کثیرفرغانی، ابوالعباس نیریزی، ابوالوفاءجوزجانی، ابوسهل کوهی طبرستانی، علی- بن سهل طبری صاحب فردوس الحکمه، شاپور بن سهل رئیس بیمارستان جندی شاپور، علی بن صحار- بخت جندیشاپوری، ابن بلخی، محمدبن زکریای رازی، ابونصرفارابی، ابوسلیمان منطقی، ابن‌مسکویه‌رازی، شهیدبلخی، ابن‌سینا وچهارتن ازشاگردانش (بهمنیارجیلی وابوعبید- جوزجانی، وابن‌زیله ومعصومی) ومعاصرانش (ابوریحان بیرونی وابوسهل مسیحی) و ازمتأخران خواجه‌طوسی وخاندان ترکه اصفهانی وخاندان دشتکی شیرازی ومیرداماد و میرفندرسکی وصدرای شیرازی وپیروان مکتبش رامی‌توان نام برد.

اکنون سخن را به بخش پهناور خراسان و موقعیت تربیتی این سامان معطوف می داریم :

خراسان بزرگ :

خراسان پیش از اسلام بزرگترین بخش ایران بوده است، زیرا شامل تمام خاك خراسان فعلی وسه جمهوری ترکمنستان وتاجیکستان و ازبکستان شوروی وبخشی از پاکستان وقسمت مهمی از کشور افغانستان بوده است. (۱)

لسترنج می نویسد : خراسان دراوائل قرون وسطی بطور کلی برتمام ایالات اسلامی که درسمت خاور کویرلوت تاکوههای هند واقع بودند اطلاق میگردید وباین ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را درشمال خاوری باستثنای سیستان وقهستان درجنوب شامل میشد. (۲)

دردائرةالمعارف اسلامی می نویسد: خراسان درعهد ساسانی جزئی از ایران بشمارمیرفته که تحت فرمان اسپهبدی ملقب به (پادوسپان) وچهارمرزبان اداره می شده است. مرزبانان مزبور هریك دربخشی که ربعی ازخراسان بوده- است فرمانروائی داشته‌اند بدین شرح :

۱- مروشاهجان ۲- بلخ وطخارستان ۳- هرات وبوشنج وبادغیس وسجستان ۴- ماوراءالنهر.

چنانکه ملاحظه می شود مروهم اکنون جزوجمهوری ترکمنستان، وهرات وبلخ جزوجمهوری افغانستان، وماوراءالنهر شامل جمهوری ازبکستان و تاجیکستان وقسمتی ازقرقیزستان است.

یعقوبی هم فاریاب وطالقان وبلخ وبخارا وغرجستان را جزوخراسان زمان ساسانی می داند. (۳)

دردوران اسلامی نیز خراسان ازحدود ری تا هرکجا ازشرق که توسط

---

(۱)- حدود خراسان، ص۱۲۳، مندرج درمجله دانشکده الهیات مشهد، ش ۱

(۲)- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸

(۳)- ترجمه جغرافیای یعقوبی، ج۱، ص۲۸۱.

اعراب فتح گردیده بود اطلاق می‌شده‌است، منتهی گاهی خراسان وماوراءالنهر می گفتندوزمانی خراسان را حتی برماوراءالنهرونیز برخوارزم اطلاق میکردند.

مثلا اسطخری وابن حوقل حد خراسان اسلامی راماوراءالنهرمی نویسند واضافه می کنند که خوارزم چون شهرمهمش آنسوی جیهون است ازشمار ماوراءالنهرقرارداده شده [1] ولی درحدود العالم می نویسد پادشاهی خراسان اندرقدیم جدا بودی وپادشاهی ماوراءالنهرجدا واکنون هردویکیست ببخارا نشیند وازآل سامانست. [2]

همچنین این‌دسته بخارا وسمرقند وفرغانه وشاش (تاشکندفعلی) راجزو شهرهای خراسان شمارنموده . [3]

قدامه درکتاب الخراج ص ۲۴۳ می‌نویسد: وکور خراسان: ورخج و کابل‌وزابلستان‌والطبس‌وقهستان‌وهراة وطالقان‌وبادغیس‌وبوشنج وطخارستان‌و الطارقان؟ وبلخ وحلم (کذا) ومروالروز والصغانیان واسجرد (کذا) و بخارا وطوس وفاریاب وابرشهروسمرقند وشاس (کذا) وفرغانه واشروسنه والصغدو خجنده وخوارزم واسبیجاب وترمذ ونساء وابیورد ومرونوشجان ... ونسف.)

پیداست دیاری به‌این پهناوری باجمعیتی انبوه که لازمه‌آب وهوائی معتدل وحاصلخیزاست بکثرت عالمان ازدیگربلاد اسلامی ممتازخواهدبود، چه‌اعتدال هواوفراوانی فواکه، ابدانی سالم پروردو چنانکه گفته‌اندعقل سالم دربدن سالم است وسلامت جان‌وتن، آدمی رابکشف مجهولات برانگیخته‌وآماده‌فراگرفتن دانشها میسازد. خاصه که‌فراگرفتن پاره‌ای ازدانشهاازناحیهٔ‌شرع فریضهٔ‌هرمردوزن شمرده شده‌باشد. چه‌ازرسول‌مکرم‌مأثوراست که‌فرمود: طلب العلم فریضه‌علی کل مسلم. [4]

مسعودی درمروج الذهب نقل‌می کند که عمرخلیفه‌دوم ازدانشمندی تقاضا

---

(۱)- المسالك‌والممالك، چاپ‌الجمهوریةالعربیه، ص۱۴۵ وترجمه‌صورةالارض، ص۱۶۳.

(۲)- حدود العالم، ص۸۸ .

(۳)- رك ـ الاعلاق النفیسه .

(٤)- اصول کافی .

نمود بلاد مفتوحهٔ اسلامی را برای وی توصیف نماید . دانشمند مزبور دربارهٔ خراسان چنین گفت : «اما خراسان فتکبر الهام و تعظم الاجسام و تلطف الاحلام و لاهلها عقول و همم طامحه و فیهم غوص و تفکیر و رأی و تقدیر» یعنی خاصیت خراسان اینست که سر را که جایگاه مغز آدمی و قوهٔ مفکره اوست بزرگ می کند و بدن را قوی می سازد و بینش و خرد تلطیف می نماید ولذا مردم خراسان نوعاً دارای عقل و ارادهای بلند وژرف بینی و اندیشمندی و رأی وحسابگری دقیق اند .

قزوینی در آثار البلاد می نویسد : خراسان از بهترین و معمورترین و پرخیرترین بلاد است. مردم این ناحیه زیباروی و کامل العقل اند، چه دارای طبایعی سالم اند و بالاخره رغبت و اهتمامشان بدین وعلم زیاداست .

قضارا فرمانروایان این سرزمین ازگاه استقلال (که دراین جهت نیز خراسان پیشگام ولایات ایران بلکه جهان اسلام آنزمان بود) [1] همواره مشوق دانشمندان بویژه عالمان دین بوده اند، چه آنکه دربار طاهریان و سامانیان و غزنویان کعبهٔ آمال اهل فضل وادب ومحط رحال، رجال علم ودین بوده، چنانکه خاندانهائی ازامیران ولایات خراسان بادست ودلی بازمقر حکمرانی خویش را شهر دانش وهنر وفرهنگ وادب فرموده وهمواره موجب رونق بازار دانش ودین بودند چون خاندان مأمونیان خوارزم و چغانیان و سیمجوریان [2] و خاندان صدر- جهان در بخارا [3]، خاندان زباره در بیهق و کندریان در نیشابور. [4]

---

(۱)- چه بواسطه ضعف حکومت مرکزی خلفای عباسی، خراسان اولین دولت مستقل را در امپراطوری اسلامی تشکیل داد وقهراً مرکزیت علمی (که قبلا بواسطه اقامت مأمون در این بخش پی ریزی شده بود) بخراسان منتقل ودر این دیار نضج گرفت واز خراسان بدیگر بلاد گسترش یافت و شاید بهمین سبب بوده که بکری راجع بحدیث نبوی (لوکان العلم فی الثریا لتناوله اناس من فارس) گوید : رسولخدا ازاین سخن اهل خراسان را قصد داشته چه اگر مصداق این حدیث را در فارس بجوئیم نه در دوران پیشین و نه بعداز آن نمی بینیم ولی این خصوصیت را دراهل خراسان مشاهده می کنیم. (رك- معجم ما استعجم) .

(۲)- مشهد طوس، ص ۲۵٤.

(۳)- رك - تاریخ ادبیات درایران، ج ۱، ص ۲۰۷.

(٤)- تاریخ بیهق

همان بهتر که شاهد این مدعا را از کلام صاحب تاریخ بیهق که به صدق کلام موصوف است باز آوریم: ابو صالح شعیب حکایت کند که باجماعتی بشام رفته بودیم بطلب علم حدیث و اختلال حال و ضیق ذات ید و ضنك معیشت بما راه یافت بسبب توزع خاطر، چنانکه عادت غربا باشد، بصحرا رفتیم جوانی بیرون آمد سوار با جامه یك توی غلاله در بر و باوی خادمی. ازما پرسید که ولایت شما از کجاست و سبب ارتحال شما از اوطان شما چیست؟ گفتیم ما از خراسانیم و مطلوب ما علم احادیث نبوی است. گفت احوال نفقات چگونه است؟ گفتیم بدترین حالها. او به خادم اشارت کرد که هریکی را هزار دینار درست بدهد. خادم بتاخت و باندك مایه روزگار باز رسید وچند کس با او. و هر کس راهزار دینار درست چون اخگر اتش در کنار ریختند و گفتند: امیر را ادعیهٔ صالحه یاد آرید. و این جوان اسب براند ماپرسیدیم که این جوان کیست که فرهنگ مردان و فریزدان داشت وجمال او عنوان نامهٔ شرف و فضائل او ترجمان مجد سلف. آیت بزرگی بر روی او نوشته و عنبر سخاوت در طینت او سرشته، گوئی از دست خورشید آب خورده است که رخسارهٔ او نشان سروری دارد و لفظ گهربار او امارت امارت و مهتری وا کنون روزگار، عنوان نامهٔ دولت او می خواند و اقبال قلم برقم سعادت او بر دفاتر مفاخر می راند

لولا عجائب صنع الله ما بنیت　　　تلك الفضائل فی لحم ولا عصب

گفتند او امیر طاهر بن عبد الله بن طاهر بن الحسین است، امیر خراسان و شام و بغداد که استحقاق مدح و ثنا دارد با یادی و انعام و سزاواری خدمت و دعا بفضل و اکرام با اصلی اصیل و رأیی جمیل و حسبی حسیب و صورتی قمری و جمالی بنهایت وجودی بغایت. سپس اضافه می کند مصنف این کتاب گوید که چون همت و دیانت ملوك گذشته بدین عنایت (کذا) بود آثار آن بر دین و علم و علماء ظاهر بود.

باری خراسان طبق نوشتهٔ یاقوت در معجم البلدان در سال هیجدهم از هجرت بدستور خلیفه دوم و توسط احنف بن قیس فتح شد، منتهی چون مردم عصیان ورزیده

شوریدند دوباره در زمان عثمان توسط عبدالله عامر تحت تصرف مسلمین در آمد.[1]
ولی از این پس نسبت باسلام وفادار ماندند. مقدسی راجع باهل خراسان می نویسد:
چون خداوند اسلام را ببلاد خراسان مرحمت فرمود اهل این سامان بهترین راغبان
دین وسرعت جویندگان بآئین اسلام بودند. بطوع ورغبت اسلام آوردند و گروه
گروه بدین جدید واردشدند الخ.[2] درجای دیگر می نویسد: «خراسان اجل-
الاقالیم واکثرها اجلة وعلماء، معدن الخیر ومستقر العلم... فیه یبلغ الفقهاء درجات-
الملوك.» و از همین زمان جمعی از صحابه رسول اکرم و تابعان که بدین دیار آمدند
مردم این سامان را که باسلام مشرف شده بودند باقرآن وحدیث آشنا ساختند[3]
وچون شهرنشینان این نواحی باتمدن وکتاب سروکار داشتند به فراگرفتن قرآن
واستماع حدیث سعی بلیغ از خود نمودار ساختند وطبعاً مشکلاتی که قرآن وحدیث
برای کسانی که بزبان آن آشنائی کامل نداشتند موجب گردید که پرسشها و پاسخها
وپژوهشهائی دراین زمینه پدید آید. شدت علاقهٔ تازه مسلمانان از یکطرف وسابقهٔ
تمدن وآشنائی بدین از طرفی دیگر باعث شد که درشهرهای بزرگ ومراکز اسلامی
خراسان که خوشبختانه بوفور نعمت وکثرت جمعیت امتیاز داشت از خرمن دانش
دانشمندان اسلامی که بعللی دراین مراکز حضور یافته بودند خوشه چینی شود و کم کم
دانش پژوهان از سایر بلاد بمراکز مزبور رشد رحال نمایند. پیداست تقاضا موجب
عرضهٔ متاع دانش میباشد، بدینجهت جمعی از پژوهندگان بسایر بلاد اسلامی مسافرت-
نموده وباندوختهٔ بیشتری باوطان خویش مراجعت ومرجع دانش طلبان ودینداران

---

(۱)- معجم البلدان، کلمهٔ خراسان.

(۲) لما اتی الله بالاسلام کانوا (ای اهل خراسان) فیه احسن الامم رغبة واشدهم الیه مسارعة منّاً من الله علیهم. اسلموا طوعاً ودخلوا فیه افواجا وصالحوا عن بلادهم صلحا فخف خراجهم وقلت نوائبهم ولم یجب علیهم سبی ولم یسفك فیما بینهم دم مع قدرتهم علی القتال وکثرة-العدد وشدة الباس (احسن التقاسیم، ۲۹۳).

(۳)- حاکم در تاریخ نیشابور از بیست وچهار نفر صحابی وهفتاد وسه نفر تابعی که به نیشابور آمده اند نام می برد (رك- ترجمه تاریخ نیشابور حاکم، چاپ بهمن کریمی، ص ۷ تا ۱۵)

گردیدندو پس از استقلال طاهریان درخراسان پیشرفت علمی چشمگیری درامهات بلاد خراسان بوجود آمد، بطوریکه این امتیاز صفت بارزی برای عالمان خراسان ومرکزیتی برای بلاداین سامان گردید، چنانکه ظاهراً اقدم مدارس دینی وعلمی اسلامی درخراسان ایجادشده است (۱) وهمین مراکزومدارس نمونه‌ای برای ایجاد نظامیه‌ها در بغداد وسایرشهرها وحتی درخود نیشابور گردید. بهرحال مستخرجین ازحوزه‌های علمیه بلاد خراسان ومدارس ومراکزعلمی این ناحیه‌در تمامت دانشهای زمان چه علمی وچه عملی ازلحاظ کثرت وشهرت وعظمت مقام وآثارعلمی بحدی است که ذکر آن چندین جلد کتاب لازم دارد، ولی برای نمونه، مشتی ازخرواروگلی چند ازاین بوستان ره آورداین سفرنمود، باشدکه در فرصتی بیشتر ضمن مجموعه‌ای، نام این بزرگان که بحق مفخراین مرزوبوم‌ند آورده شود، چه احیاء نام سلف که گنجینه هائی ازعلم وحکمت ودانش ودین برای خلف به ارث گذارده‌اند فریضتی است برذمهٔ همگان که متأسفانه ادانگردیده است.

اکنون یادنام آورانی راکه‌دریکی ازدانشهای اسلامی طی دوران تدوین علوم مزبورمقتدابوده وآثاری ازخودبیادگارگذارده‌اندزینت بخش این صحائف مینماید وشرح حال مبسوط آنانرا بمراجعی که بگونهٔ مشروح تربازگو نموده ارجاع می دهد. ضمناً ناگفته نماندکه دراین گزارشنامه ازذکرواعظان ومذکران وعارفان اسلامی (که بحق گزارش حالات آنان دفتری شیرین و درعین حال یادنامه‌ای ازعالمان اسلامی است) صرفنظرمینماید وتنهابذکر برخی ازمفسران ومتکلمان ومحدثان وفقیهان بسنده مینماید.

مفسرین: ابومنصورصرام، که‌درزمرهٔ متکلمین ازاویادشد. شیخ طوسی از تألیفات وی تفسیرالقرآن را نام‌میبردومیفرماید کتاب بزرگی است ونیکونوشته.

ابوالعباس اسفرائنی، ضریر، احمدبن حسن که درطبقه سعدبن عبدالله‌ـ قمی متوفای ۳۰۱ هجری بوده‌است. ابوالعباس راتألیفاتی بوده که ازآنجمله است:

---

(۱)ـ رك ـ تاریخ ادبیات دکترصفا، ح ۱ وغزالی نامه استاد همائی.

(کتاب المصابیح فی ذکر ما نزل القران فی اهل البیت) که شیخ نجاشی درباره آن فرماید: کتاب حسن کثیر الفوائد (تأسیس الشیعه ۳۳۲)

ابن فورك نیشابوری، الامام ابـو بکر محمد بن حسن شافعی (-۴۰۶) کـه از متکلمان و مفسران و علمای جامع عصر خود بـوده و حاجـی خلیفه تفسیر او را نام میبرد. ابن فورك مدتی در بغداد بتدریس اشتغال داشت آنگاه به ری آمد و سپس بخواهش اهل نیشابور باین شهر نزول نمود و اهالی نیشابور برای او مدرسه‌ای بنا- نمودند. ابن فورك برای مناظره بـه غزنین رفت و پس از مراجعت در راه مسموماً درگذشت و جنازه‌اش را به نیشابور نقل نمودند. تألیفات وی را تا صد جلد شمرده‌اند.

ابن منذر، امام بوبکر محمد بـن ابراهیم نیشابـوری (-۳۱۸) وی ظاهـراً همانست که حاجی خلیفه در باب (تفسیر) کشف الظنون وفاتش را بسال ۳۱۰ نوشته.

ابی ذرهروی، عبد بن احمد مالکی (-۴۳۶) که حاجی خلیفه تفسیر او را نام- میبرد. (کشف الظنون ۴۴۱/۱)

ابی اللیث سمرقندی، نصر بن محمد فقیه حنفی (-۳۷۵) که تفسیر وی را ابن- عربشاه (-۸۵۴) بترکی ترجمه نموده (کشف الظنون ۴۴۱/۱)

ازهری هروی، ابی منصور محمد بن احمد (-۳۷۰) که سور سبع طوال را تفسیر نموده (کشف الظنون ۴۴۱/۱)

اسفرائنی، امام ابـو المظفر طاهر بـن محمد مشهور به شاهفور (-۴۷۱) کـه شافعی مذهب بوده و تفسیرش موسوم به تاج التراجم فـی تفسیر القرآن للاعاجم است. این کتاب غیر از آن است که در هندوستان چاپ شده. نسخه‌هائی از کتاب اسفرائنی در کتابخانه‌های مهم موجود است.

انماطی، ابو اسحق ابراهیم بن اسحاق نیشابوری (-۳۰۳) که تفسیر بزرگی بر قرآن نوشته (کشف الظنون ۴۴۳/۱)

امیر پادشاه بخاری، محمد امین که مجاور مکه شده بود. وی تفسیر سوره- فتح را نوشته. (کشف الظنون ۴۵۰/۱)

بیهقی، ابوالمحاسن مسعودبن علی بیهقی ملقب به فخرالزمان (-٥٤٤) که حاجی خلیفه ازتفسیروی نام میبرد. (کشف الظنون ١/٤٤٤)

ثعلبی نیشابوری، احمدبن محمدبن ابراهیم (-٤٢٧) که یگانه مفسرزمان خویش بوده، وی تفسیری داردکه ازلحاظ حاوی بودن اقوال مفسران پیشین حائزاهمیت است. (ابن خلکان ١/٦١)

جارالله زمخشری، محمودبن عمرخوارزمی زمخشری (-٥٣٨) که بواسطه مجاورت مکه بجارالله ملقب گشته، وی ازبزرگترین مفسران اسلامی است و تفسیرکشاف وی مطمح انظارمفسران بعدی بوده وحواشی بسیاری برآن نوشته شده است.

خواجه محمد پارسای بخاری، محمدبن محمود حافظی (-٨٢٢) که اثر تفسیری وی شامل سوره‌های دوجزء آخرقرآن بفارسی است. (کشف الظنون - ١/٤٧٧)

خوارزمی ابوالحسن علی بن عراق عمرانی حنفی (٥٣٩) که حاجی خلیفه نام تفسیروی رامیبرد. (کشف الظنون ١/٤٤٧)

سعیدبن منصور خراسانی (-٢٢٧) که ثعلبی درتفسیر خوداز او یادکرده. (کشف الظنون ١/٤٤٩)

سمعانی مروزی، امام ابوالمظفر منصوربن محمدشافعی (-٥٦٢) صاحب تفسیرسمعانی (کشف الظنون ١/٤٤٩)

سورآبادی، امام بوبکرعتیق هروی که تفسیرخود را (معروف به تفسیر سورآبادی) بفارسی نوشته وقسمتی ازآن اخیراً بچاپ رسیده‌است.

شیخ طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (-٥٤٨) صاحب تفسیر مجمع البیان که باعتراف شهید مانندآن نوشته نشده و تفسیرجمع الجوامع که اختصاری ازمجمع و تفسیرکشاف زمخشری است (رك - مزارات خراسان.)

شیخ طوسی که نامش درزمرهٔ محدثین خراسان آمده.

قشیری، امام ابوالقاسم، عبدالکریم بن هوازل شافعی (-٤٦٥) که عارف وفقیه ومفسرزمان خودوازشاگردان ابواسحق اسفرائنی است. قشیری بواسطه (الرساله) درعرفان شهرت بسزائی دارد ودرعصرخود درخطهٔ خراسان بنام بوده است تفسیروی مسمی به (التیسیر) است وتفسیر دیگری بنام لطائف دارد. (کشف - ٤٥٧/١)

قتیبة بن احمد بخاری (-٣١٦) که بتصریح حاجی خلیفه ازدانشمندان امامیه وازائمه علوم ادب ونحواست قتیبه تفسیری بزرگ برقرآن نوشته. (تاسیس الشیعه- کشف الظنون)

مقاتل بن سلیمان بن بشیرمروزی (-١٥٠) که اصلا اهل بلخ بوده ومدتی در مروسکونت داشته، سپس به بصره وبغداد سفرنموده وازمجاهد وعطا اخذ علم نموده وبقول امام شافعی (مردم درتفسیرریزه خوارخوان وی اند) منتهی بیشتر علماء ویرا درحدیث ازثقات نمی شمارند.

نجم الدین کبری، احمدبن عمرخیوقی شافعی (-٦١٨) که تفسیرش در١٢ جلد بوده است.

نسفی، نجم الدین ابی حفص عمربن محمد نسفی سمرقندی حنفی (-٥٢٧) معروف بمفتی الثقلین که درتفسیروحدیث وشعروادب استادبوده ودارای تألیفاتی ازآنجمله تفسیری معروف به (التیسیر) است. (ریحانه ١٩٢/٤)

محدثین: ابراهیم بن عبده نیشابوری، ازاجله روات شیعه است وحضرت امام حسن- عسکری تصریح بوثاقت وی فرموده اند ودرتوقیعی که باسحاق بن اسماعیل - نیشابوری فرستادند پس ازابلاغ سلام بابراهیم، وی راوکیل خود درنیشابور فرمودند. ونیزدرنامه ای بابن حمدونه بیهقی مرقوم داشته فرمود: وجعلته ثقتی وامینی عندموالی هناك (رك - نامه دانشوران ٤٨٢/٣)

ابن راهویه مروزی، اسحاق بن ابراهیم (-٢٣٨) که ازپیشوایان حدیث وفقه است وهفتاد هزارحدیث ازحفظ داشته وبخاری ومسلم ازاوسماع حدیث

کرده‌اند. ازتألیفات او کتاب السنن است. ابن راهویه در آخر عمر ساکن نیشابور گردید و در همانجا درگذشت.

ابن حمدان نیشابوری، ابوجعفر احمد بن حمدان (۳۱۱) که از محدثین و عرفای مشهور اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم بوده که در نیشابور متولد شده و درهمانجا میزیسته و زمان سلطنت امیر اسماعیل سامانی را دریافته و بفضل و علم معروف و بجودت بیان و تصنیف و تألیف موصوف بوده از تألیفات وی (الصحیح) درحدیث است که احادیثی راکه واجد شروط بخاری است درآن گردآورده و دیگر (اسرارالعرفاء) دراحادیث نبوی است.

ابوعلی دقاق نیشابوری، حسن بن محمد که مقامات طریقت وشریعت راباهم جمع نموده ودرحدیث یدی طولی داشته ودرتفسیر شأنی وافی، شیخ ابوالقاسم قشیری تملید و دامادوی بوده وتقریرات وعظ وی رانوشته بود. ابوعلی راتصانیف بسیاراست منجمله کتابی دروعظ و کتابی درزهد و کتابی درتأویل آیات. (نامه دانشوران ۴۱۰/٤)

ابوعثمان حیری نیشابوری، سعد بن اسماعیل که ازمعتبرین عرفاء وفقهای معاصر یعقوب لیث صفاری است. مولدش ری وموطنش نیشابور بوده ودرهمانجا درگذشته و بواسطه سکونت درمحله حیرهٔ نیشابور به حیری معروف شده وعمری درازدرآن شهر قطب وشیخ زمان بوده و کراماتی ازاونقل گردیده است. (رك ـ نامه دانشوران ۲۱۳/۵ـ۲۲۲)

ابوحاتم بستی، محمد حبان (ـ۳۵٤) ازبزرگان محدثین است که به بیشتر بلاد اسلامی بقصد فراگرفتن علم سفر کرد و بیشتر ازمحضر ابوبکر بن خزیمه استفاده نموده وحاکم نیشابوری ازتلامیذ اوست، مدتی قاضی سمرقند بوده و کتب زیادی در حدیث وفقه نوشته

بخاری، محمد بن اسماعیل (۲۵۶) نامی ترین محدث اهل سنت وصاحب الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری است کهٔ بزرگترین وصحیحترین کتاب ازصحاح سته است درحدیث اهل سنت وبرآن شروحی نوشته شده.

ترمذی، محمد بن علی بن سوره (۲۷۹) که از بزرگترین محدثین اهل سنت و ازشاگردان بخاری است. وی صاحب کتاب جامع معروف به سنن نسائی است که ازصحاح سته حدیث اهل سنت میباشد وشروحی بر آن نوشته شده است.

حافظ ابوبکر بیهقی، احمد بن حسین بن علی (۶۵۸) که درفقه وحدیث پیشوای عصرخود بوده است. کتاب مبسوط را درفقه شافعی تألیف کرد. بیهقی درحدیث تلمیذ حاکم نیشابوری ودرفقه شاگرد ابوالفتح ناصر بن عمر مروزی بوده از تألیفات وی درحدیث سنن کبیر وسنن صغیر ودلائل النبوه وغیره است. بیهقی بتقاضای طالبان علم درنیشابور ساکن شد ودرهمانجا درگذشت ولی جنازه‌اش را به بیهق نقل کردند. (ابن خلکان - سمعانی)

شیخ حرعاملی، محمد بن حسن (۱۱۰۴) صاحب وسائل الشیعه بزرگترین مجموعه احادیث فقهی شیعه است که درعصرخود مهمترین محدث خراسان بوده. کتاب وسائل الشیعه مکرر درایران بچاپ رسیده.

شیخ طوسی، محمد بن حسن (۴۶۰) شیخ الطائفه که درعلوم اسلامی پیشوای زمان خود بوده، کرسی علم کلام ازجانب خلیفه وقت بوی تفویض شده بود. شیخ در کلیهٔ علوم اسلامی ازفقه وحدیث وتفسیر وکلام واصول الفقه ورجال دارای تألیفات ممتعی است ودو کتاب تهذیب واستبصار وی جزء کتب اربعه حدیث شیعه است.

کشی، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز معاصر کلینی وابن بابویه قمی است که ازثقات محدثین امامیه وشاگرد عیاشی سمرقندی میباشد وهمین رابطه تلمذنزد سمرقندی قرینه‌ای است که کشی ازخراسان بوده نه ازکش جرجان. باری کشی بواسطه کتاب رجالش که توسط شیخ طوسی اختصارشده وازکتب اربعه رجال شیعه است شهرت دارد.

مسلم نیشابوری، بن حجاج قشیری (۲۶۱) که ازبزرگترین محدثین اهل سنت وصاحب صحیح مسلم ازصحاح سته معتمده حدیث اهل سنت است که بر آن شروحی نوشته شده. مسلم ازشاگردان بخاری وابن حنبل وبزرگترین محدث دارالعلم نیشابور

درزمان خودبوده است .

نسائی ، ابوعبدالله احمدبن علی بن شعیب (۳۰۳) ازحفـاظ حدیث وصاحب سنن و یکی ازصحاح سته اهل سنت است. وی بـرای اخذ ونشرحدیث مسافرتها نمود ودرمکه درگذشت .

فقهاء : ابوالفتح مهنئی ، اسعدبن ابی نصرفقیه شافعی که درمرو فقه آموخت ومدتی درغزنه گذراند آنگاه به بغداد رفته ودرسال ۵۰۷ نظامیه بغداد بوی واگذارشد و وپس ازچندی معزول . ولی دوباره بتدریس گماشته شد. وی درمسائل خـلافیه تخصص داشت. مدتی درعسکر(=سامراء) بوده وبالاخره درهمدان درگذشت. (ابن خلکان ۱۸۷/۱)

ابوعلی سنجی ، حسین بن شعیب فقیه شافعی (متوفای چهارصدواندی) که نزدقفال مروزی فقه آموخت وکتاب فروع حداد مصری راشرح نمـود ونیزبر کتاب تلخیص ابوالعباس بن قاص شرح نوشت وی اول کسی است که درفقه بین طریقه اهل عراق وخراسان جمع نموده ، سنجی درعصرخودفقیه نامبردارمرو بوده است. (ابن خلکان ۴۰۱/۱)

ابوزید مروزی ، محمدبن احمد (۳۷۱) فقیه شافعی کـه مردی پارسا ودر عصرخود پیشوا بوده است. فقه را ازابواسحق مروزی آمـوخت وقفال مروزی ازشاگردان اوست وحافظ دارقطنی ازاوسماع حـدیث نموده وی مدتی درمکه مجاوربود وبالاخره درمرو بدرود حیات گفت .

ابوجعفرمحمدبن احمدبن نصرترمذی فقیه شافعی (۲۹۵) که دربغدادمیزیسته ودرنهـایت فقه وزهـد بسرمیبرده وی ابتدا بمذهب ابی حنیفه تفقه مینمود ولی بعد بمصررفت وبمذهب شافعی گرائیـد دارقطنی ویـرا درحدیث توثیق نموده است. (ابن خلکان ۳۳۵/۳)

ابونصرارغیانی ، محمدبن عبدالله بن احمد (۵۲۸) فقیه شافعی که مردی پارسا بودودرنیشابورنزد امام الحرمین فقه آموخت وازواجدی نیشابوری صاحب تفسیر

حدیث سماع نموده است و امام و مفتی آن دیار گردید. فوتش در نیشابور اتفاق افتاد. (ابن خلکان ۳۵۸/۳)

ابن قفال، قاسم ابی بکر محمد بن علی القفال الشاشی که از بزرگان فقهای شافعیه در قرن چهارم در ماوراءالنهر بوده است و پدرش نیز بزرگترین فقیه شافعی زمان خویش در آن حدود بوده. از تألیفات ابن قفال در فقه کتاب (التقریب) است که بنوشته ابن خلکان در ۶ جلد که معادل ۱۰ جلد معمولی بوده و در کتابخانه مدرسه عادلیه دمشق وجود داشته، دیگر از تألیفات وی در فقه (الوسیط) و (البسیط) است. (ابن خلکان ۳۳۹/۳)

ابوالبرکات خبوشانی (۱) نجم الدین محمد بن موفق (۵۸۷) که از فقهای پارسای زمان خویش بوده و نزد محمد بن یحیی فقه آموخت و کتابهای (المحیط فی شرح الوسیط) و (تحقیق المحیط) را که بقول ابن خلکان در ۱۶ جلد بوده تألیف نموده است. ابوالبرکات در مصر اقامت گزید و صلاح الدین ایوبی که بوی ارادت داشت مدرسه‌ای در مجاورت ضریح امام شافعی برای وی ساخت که در آنجا تدریس نماید. ابوالبرکات در همان مدرسه درگذشت و در بقعه شافعی مدفون گشت.

عبادی هروی، محمد بن احمد بن عباد (۴۵۸) که در هرات نزد قاضی ابومنصور ازدی و در نیشابور نزد قاضی ابی عمر بسطامی فقه آموخت وسپس برای اخذ حدیث مسافرتها نمود. عبادی تألیفات نافعی دارد که از آنجمله است کتاب (ادب القضاء) و (المبسوط) و (الهادی الی مذهب العلماء. (رك - ابن خلکان ۴۵۱/۳)

فراوی صاعدی نیشابوری، ابوعبدالله عثمان بن فضل (۵۳۰) وی نزد کمال الدین امام الحرمین تلمذ نموده وبا اینکه مردی فقیه و محدث و واعظ بود در میان متصوفه میزیسته وضمن سفر حج در بغداد مجلس وعظ داشته. فراوی در مدرسه ناصحیه نیشابور تدریس مینموده و در مسجد مطرز اقامت داشته. (ابن خلکان - ۴۱۸/۳)

---

(۱) - خبوشان نام قدیم قوچان فعلی است.

متکلمین: خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن که شهرت جهانی دارد و در فلسفه و کلام و ریاضی استاد مسلم زمان خویش بوده است.

زمخشری، محمود بن عمر خوارزمی زمخشری که در زمرهٔ مفسران از او یادشده.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۵۴۸) که از بزرگان متکلمین اشاعره است. وی را تألیفاتی است که مشهورترین آنها کتاب ملل و نحل است که بفارسی نیز ترجمه شده.

شیخ طوسی، که در زمزه محدثین از او یاد شده.

غزالی، امام ابوحامد محمد بن محمد طوسی که در اصول اشعری و در فروع بمذهب شافعی بوده است و به حجة الاسلام معروف است ومدتی مدرس نظامیه بغداد بود. وی داری تألیفات عدیده است که معروفترین آنها، احیاء العلوم در اخلاق و اعتقادات فقها است و در کتب اخلاقی که پس از وی نوشته شده از او استفاده نموده اند. در علم کلام علاوه بر مباحث اعتقادی احیاء العلوم کتابهای الاقتصاد، تحصین الادله والاربعین فی اصول الدین وغیره را نوشته است.

عیاشی سمرقندی، که در زمرهٔ محدثین نام برده شده.

فضل بن شاذان نیشابوری که در زمرهٔ محدثین از او یادشده.

کعبی بلخی، عبدالله بن احمد (-۳۱۷) از مشاهیر علمای معتزله، وی رئیس یکی از شعب مذهب مزبور بنام کعبیه است که در موارد بسیاری با معتزله بصریین مخالفند، کعبی استاد ابن قبه متکلم مشهور شیعی است. (ابن خلکان)

نسفی ابوالمعین، میمون بن محمد حنفی از علمای برجسته اوائل قرن ششم است که تألیفاتی دارد و از آنجمله بحرالکلام در توحید است که در قاهره چاپ شده. (ریحانة الادب ۱۹۲/٤)

نسفی برهان الدین، محمد بن محمد حنفی که عالمی جامع بوده و در کلام و تفسیر و حدیث یگانه زمان خویش. از تألیفات وی العقاید النسفیه است که

شروحی بسیار بر آن نوشته شده. (ریحانة الادب ۱۹۳/٤)

نوبختی، حسن بن موسی (- حدود ۳۰۰) که از متکلمین و منجمین مشهور عصر خود بوده است که از تألیفات مشهوروی کتاب الاراء والدیانات است که اخیراً بنام فرق الشیعه چاپ شده و خاندان نوبختی که بیشتر شیعه امامی بوده اند خراسانی الاصل و جمگی از دانشمندان زمان خویش بوده اند. (رك بکتاب خاندان نوبختی - اقبال آشتیانی و ریحانة الادب ج ٤، ص ۲٤۰ ببعد.)

منابع آریائی دین یهود و مسیحیت

طی سخنـرانیهای خود در دانشگاه وسترن ایلینویز واقع در شهر مکمب استان ایلینویز بعنـوان استاد وسخنران مهمان دانشگاه مزبور و همچنین طی سخنرانیهای خود درمجامع کلیسائی وبخصوص در دانشگاه میسوری واقع درشهر کنزاس استان میسوری باکمال تأسف متوجه شدم که حتی تحصیلکرده‌های آمریکائی نیز دربارهٔ سهم عظیم ایران در عقاید مذهبی مغرب زمین اطلاعات بسیار ناچیزی دارند.

بدنبال سخنرانیهای خود درکلیسای باپتیست شهر مکمب در ساعت هفت ونیم بعدازظهر روز ۳۰ آوریل ۱۹۶۸ وسخنرانی درانجمن دانشجویان دانشگاه وسترن ایلینویز درساعت ۱۲ ظهر روز ٦ مه ۱۹٦۸ وسخنرانی در اطاق کنفرانس مرکزی دانشگاه میسوری کنزاس سیتی درساعت یك ونیم بعدازظهر ۱۰ ژوئن ۱۹٦۸ تصمیم گرفتم که نتیجهٔ مطالعات خود را در این موضوع بصورت این مقاله درآورم وامیدوارم این اثر سرآغاز مطالعات و تحقیقات وسیع‌تری دراین موضوع باشد.

دکتر منوچهر آریانپور فرزند اینجانب نیز درتهیهٔ مآخذ ومدارك لازم واستفاده ازمنابع کتابخانهٔ دانشگاه میسوری باینجانب کمك بزرگی نموده وبدینوسیله ازمشارالیه سپاسگذاری مینمایم.

بخش نخست

مهاجرت اقوام آریائی

دانشمندان زمین‌شناس عقیده‌دارند که آخرین سالچینه‌های عصرِ یخ‌بندان‌اخیر در ۱۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال قبل آغازگردیده. براساس این عقیدهٔ علمی باید نتیجه‌بگیریم که درپایان عصر یخ‌بندان یعنی بین ۱۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ اسال پیش اقوام آریائی بمهاجرت عظیم خویش مبادرت ورزید، و ازنواحی سردسیر آسیای‌شمالی که‌شاید قسمتی از سیبریه امروزی بوده کوچ نموده وبصورت کروههای عظیم و اقوام مشخص سوی آسیای‌مرکزی یعنی بسرزمینی که آنرا «اران» یا «ایران» یعنی سرزمین آریانژادان خواندند سرازیر شدند.

بعضی ازاین‌اقوام وارد‌ایران‌شده ودرقسمت‌های مختلف‌آن سکونت گزیدند. دسته‌های دیگر آریانژادان به‌هندوستان راه‌یافته و شعبه هند و آریائی خانوادهٔ بزرگ قوم آریائی‌را تشکیل دادند درحالیکه گروه دیگری‌از اقوام آریائی ازشمال دریای سیاه گذشته وبشمال وجنوب اروپا رفتند. این آریانژادان نیز بهمان زبان آریائی اقوام دیگر آریائی سخن‌گفته وعقایدِ مذهبی همانند سایر آریانژادان داشتند ولی‌بمرورزمان زبان ودینِ هریک از اقوام آریائی در اثر شرایط متفاوت محیط دستخوش تغییر و تحول گردید.

مهاجرت آریائی‌ها وسیله‌ای برای پخش وانتشار فرهنگ آریائی‌شد. آریانژادان ایرانی سنت‌ها و فرهنگ خویش را گرامی تر از همه‌چیز

میداشتند وگرچه درآن روزگاران ماقبل تاریخی هنوز آریائی‌ها باهنرخط آشنائی نداشتند بااینحال بکمك حافظه تمام معتقدات دیرین و افسانه‌ها و روایات و داستان‌های حماسی خود را سینه‌به‌سینه حفظ نمودند. انجام اینکار دشوارنیست زیرا اگرامروزه نیزنیروی‌پلیدی تمام‌متون کتب‌مقدسهٔ هرقومی‌را نابود سازد باز بآسانی میتوان تمام‌عبارات ومتون کتب مزبوررا بدون‌تحریف‌و تغییری ازمحفوظات پیروان ادیان مزبور استخراج نمود، چون بشر عقاید وروایات وسنت‌های دیرین خویش را همچون جان گرامی میدارد. همین مسأله درمورد روایات وسنت‌ها وفرهنگ اقوام آریائی نیز صدق میکند. چندین قرن پیش از اختراع خط روایات وسنن آریائی نیز سینه‌به‌سینه محفوظ مانده تا پس‌از پیدایش خط بالاخره بصورت کتب مقدس دینی زردشتی جمع‌آوری وتدوین شده‌است. لحن‌ساده وبی آلایش بعضی ازاین‌نوشته‌ها شاهد زنده‌ای بر قدمت آنهاست چنانکه متن آنها بوضوح نشان‌میدهد که بعضی ازاین روایات بی‌تردید مربوط به‌دوران بعد از یخ‌بندان‌است که اقوام آریائی دچار هوای سرد وبرف وشب‌های دراز وتاریك قطبی شده ودراثرآن بادیدن فروغ وگرمی آفتاب وروشنائی روز وستارگان تابناك بیم ونگرانی عظیم‌خودرا نسبت به‌تاریکی ابرازداشته‌اند.

این حقیقت که آریانژادان برای ستارگان و خورشید احترام خاصی قائل بوده‌اند میرساند که‌همین ستارگان در شبان دراز راهنمای آنان در تاریکی بوده وفروغ گرم خورشید جان آنان‌را نجات بخشیده‌است همین آثار قدمت روایات مزبوررا که شاید مربوط به‌ده تا دوازده‌هزارسال پیش می‌باشد ثابت میکند.

یك شاهد زندهٔ قدمت عقاید دیی زردشتی همانا «فرگرد دوم» از وندیداد که یکی از کتب اوستاست میباشد وترجمهٔ فارسی‌آن چنین‌است:

فرگرد دوم

۱ــ زردشت از اهورامزدا ــ از اهورامزدای آسمانی آفرینندهٔ مقدس جهانِ مادی و (اهورامزدای) پاك پرسید :

۲ــ «با کدام نخستین انسان تو که اهورامزدا هستی گفتگو کرده‌ای؟».

۳ــ «جز من یعنی زردشت تو بچه‌کسی قانونی‌را که از اهورامزدا ناشی شده وهمانا دین زردشت‌است آموخته‌ای؟» .

٤ــ آنگاه اهورامزدا چنین پاسخ داد: «به یيمای (جمشید) زیباصاحب احشام ای‌زردشت .

۵ــ «من اهورامزداهستم باوی که نخستین نوع بشر است سخن گفته‌ام.

٦ــ «جزتو که زردشت‌هستی من قانون زردشت‌را که از اهورامزدا ناشی‌است به‌او آموخته‌ام .

۷ــ «پس من که اهورامزدا هستم، ای‌زردشت به‌اوگفتم :

۸ــ «ای یيمای زیبا فرزند «ویوانهاو» تو چون ثبت‌کننده وآورندهٔ قانون مرا پیروی کن» .

۹ــ «آنگاه یيمای زیبا بمن چنین‌پاسخ‌داد : «ای زردشت

۱۰ــ «من نه‌آفریننده نه معلم نه‌ثبت‌کننده ونه‌آورندهٔ قانونم»

۱۱ــ سپس ای زردشت من که اهورامزدا هستم بوی چنین‌گفتم :

۱۲ــ «اگر مرا همچون ثبت‌کننده وآورنده قانون پیروی نکنی

۱۳ــ «پس دنیای مرا گسترش بده، دنیای مرا بارورساز مرا چون نگاهدارنده، تقویت‌کننده وناظر جهان پیروی نما» .

۱٤ــ آنگاه ای زردشت یيمای زیبا بمن چنین پاسخ‌داد :

۱۵ــ «من جهان ترا گسترش خواهم‌داد دنیارا بارور خواهم‌ساخت

من ترا چون نگاهدارنده، تقویت‌کننده وناظر جهان پیروی خواهم کرد.

۱۶ــ «دردوران سلطنت‌من هیچ‌بادسرد، هیچ‌گرما، هیچ ناخوشی و هیچ مرگی نخواهدبود.

۱۷ــ پس‌ازآن من دستهای پیروزی‌را بسوی او آوردم. منکه اهورا مزدا هستم.

۱۸ــ خیش زرین وبیزه‌ای زرین.

۱۹ــ بیما آنجاست تا حکومت‌کند.

۲۰ــ پس‌ازآن بیما سیصدکشوررا در سلطنت خویش و سهم خویش داشت.

۲۱ــ سپس زمین او پرازاحشام، دذان و جانوران بارکش، مردان، سگان، پرندگان وآتش سرخ سوزان گردید.

۲۲ــ برای احشام، جانوران باری ومردم جا نبود.

۲۳ــ پس‌ازآن بیما بسهم‌خود ششصدکشور درسلطنت‌خویش‌داشت.

۲۴ــ درآن‌هنگام زمین او پراز احشام، جانوران بارکش، مردم، سگان، پرندگان وآتش‌سرخ فروزان شد

۲۵ــ احشام، جانوران بارکش ومردم جا برای‌خود نیافتند.

۲۶ــ پس‌ازآن بیما برای سهم‌خود نهصدکشور درقلمروخویش داشت

۲۷ - درآن‌هنگام‌زمین پرازاحشام، جانوران بارکش، مردم، سگان، پرندگان وآتش سرخ فروزان گردید. احشام، جانوران بارکش و مردم جا برای‌خود نیافتند.

۲۸ــ پس‌ازاین من‌به‌بیماپیام‌فرستادم «ای‌بیمای‌زیبافرزندویوانهاو».

۲۹ــ «این زمین پرازاحشام، جانوران بارکش، مردم، سگان، پرندگان وآتش سرخ فروزان‌است.

۳۰ـ «احشام، جانوران بارکش ومردم جا برای خود نمی‌یابند» .

۳۱ـ آنگاه ییما درجهت ستارگان ودرمسیر خورشید پیش‌رفت» .

۳۲ـ او این زمین‌را با خیش زرین‌خویش بشکافت .

۳۳ـ آنرا با نیزه سوراخ‌نمود .

۳۴ـ وگفت: ای سپنتا آرمایش با محبت .

۳۵ـ «بدعای من پیش برو وآنسو برو»

۳۶ـ «ای نگاهدارنده (مادر) احشام، جانوران بارکش و انسان.»

۳۷ـ آنگاه ییما سبب‌شد که این‌زمین بشکافد و یك‌سوم بزرگتر از آنچه پیش بود بشود .

۳۸ـ پس ییما زمین‌را دوسوم بیش‌ازآنچه پیش‌بود شکافت .

۳۹ـ پس‌ازآن ییما زمین‌را سه‌سوم بیش‌ازآنچه پیش‌بود بشکافت .

۴۰ـ برروی آن احشام، جانوران بارکش ومردان گام زدند .

۴۱ـ بنا برمیل وخواستهٔ‌خود وهمانطور که میخواستند .

۴۲ـ اهورامزدای آفریننده جماعت آسمانی «یزاتا» را که بواژهٔ آریائی آفرینش نیکوست احاد نمود .

۴۳ـ ییمای درخشان مالك گلهٔ نیکو جماعت بهترین مردان‌راآفرید‌که در واژهٔ آریائی آفرینش نیکوست .

۴۴ـ به‌این‌جماعت آهورامزدای آفریننده بایزاتاهای آسمان درآمد.

۴۵ـ به‌این‌جماعت ییمای درخشان صاحب گلهٔ نیکو با بهترین مردم که بواژهٔ آریائی معروف به‌آفرینش نیکو هستند درآمد .

۴۶ـ آنگاه اهورامزدا به‌ییما سخن‌گفت: ای‌ییمای‌زیبا فرزندویوانهاو.

۴۷ـ «برجهان مادی پلیدی زمستان میآید .

۴۸ـ «که در اثرآن یك یخ‌بندان نابودکننده پدید میآید .

۴۹ــ «بر جهان مادی پلیدی زمستان میآید.

۵۰ــ «که در اثر آن برف بسیاری میبارد.

۵۱ــ «بر فراز کوه بر پهنهٔ بلندیها.

۵۲ــ «ای ییما از سه‌جانب احشام‌را دورساز:

۵۳ــ «اگردر هولناکترین جاها باشند.

۵۴ــ «اگردر قله کوهها باشند.

۵۵ــ «اگردر ژرفنای دره‌ها باشند.

۵۶ــ «برای تهیه مسکن

۵۷ــ «پیش‌ازاین زمستان کشور چراگاه‌داشت.

۵۸ــ «پیش‌ازجاری‌شدن آبها آب‌شدن برف دریشت آن‌است.

۵۹ــ «ای ییما ابرها برفراز نواحی مسکون پدید میگردند.

۶۰ــ «که اکنون بر پاهای احشام بزرگ وکوچك مینگرند.

۶۱ــ «پس‌د ابره‌ای بدرازای زمین مسابقه از چهارسو بساز

۶۲ــ «تخم احشام، جانوران بارکش، انسان، سگان وآتش سرح سوزان‌را بدانجا بیاور.

۶۳ــ «پس‌این دایره‌را بدرازی زمین مسابقه از چهارسو بساز تا منزلکاه آدمیزاد باشد.

۶۴ــ «بدرازای میدان مسابقه از هرچهارسو برای گاوان شیرده.

۶۵ــ «آنجا آب‌را بدرازای یك «هترا» (Hatra) جمع کن.

۶۶ــ «پرندگان‌را آنجا مسکن‌بده.

۶۷ــ «در (ناحیه) جاودانی طلائی رنگ که‌خوراکش هرگزکم‌نمیشود.

۶۸ــ «تو درآنجا مسکن بساز.

۶۹ــ «کف‌ها، ستون‌ها، حیاط‌ها وحصارها.

۷۰- «تخمهٔ همهٔ مردان وزنان را بدانجا بیاور .

۷۱- «که دراین‌زمین ازهمه بزرگتر، بهتر و زیباترند .

۷۲- «تخمهٔ تمام انواع حشم‌را بدانجا بیاور .

۷۳- «که دراین زمین ازهمه بزرگتر و بهتر وزیباتراند .

۷۴- «تخم انواع درختان را بدانجا بیاور .

۷۵- «که دراین زمین ازهمه بلندتر وشیرین‌رایحه‌تراند .

۷۶- «تخم تمام غذاهارا بدانجا بیاور .

۷۷- «که برروی زمین شیرین‌تر وخوشبوتراند

۷۸- «همهٔ اینهارا جفت وقابل تعویض بساز

۷۶- «وحتی برای مردانی که دراین‌دایره هستند

۸۰- «غصه وآزاری نباشد

۸۱- «ناسازگاری ودشمنی نباشد

۸۲- «گدائی وفریب نباشد

۸۳- «بی‌چیزی وناخوشی نباشد

۸۴- «هیچ دندانی از تناسب معیّن بیشتر نباشد .

۸۵- «هیچ قامتی از تناسب معیّن بدن بیشتر نباشد

۸۶- «هیچیك ازنشان‌هائی که نشانهٔ اهریمن‌است و وی در میان مردم نهاده‌نباشد .

۸۷- «دربخش فوقانی ناحیهٔ ۹ پل بساز

۸۸- «شش‌تا درمیان سه‌تا درپائین .

۸۹- «برپل‌های نخست یکهزار زن‌ومرد بیاور .

۹۰- «برمیانی (تخم) ششصدتن و در پائینی (تخم) سیصدتن

۹۱- «آنهائی‌را که درحصاراند بانیزهٔ زرین اینجا (بیاور)

۹۲ـ «دراطراف این حصار دیواری بلند وپنجره‌ای که بدرون روشنائی بدهد (بساز)» .

۹۳ـ آنگاه یما اندیشد که من چگونه میتوانم حصاری چنانکه اهورامزدا گفته بسازم ؟

۹٤ـ «آنگاه اهورامزدا به یما گفت: ای یمای زیبا فرزند ویوانهاو

۹۵ـ «برروی این زمین باپاشنه راه برو و دستهایت را بدان برن

۹٦ـ «تا سبب شوی که زمین منزلگاه بشر بشکافد .

۹۷ـ «سپس یما حصارهارا بدرازای زمین سواری ازچهارسو بساخت.

۹۸ـ تخم احشام، جانوران بارکش، انسان، سگ، پرنده واتش سرخ فروزان را بدانجا آورد .

۹۹ـ پس ازآن یما حصارهارا بدرازای زمین سواری از هر چهارسو برای منزلگاه بشر ساخت .

۱۰۰ـ بدرازای زمین بازی از هرچهارسو برای گاوان شیرده

۱۰۱ـ درآنجا آب رابد رازای یك «هترا» گردآورد .

۱۰۲ـ وی در آنجا پرندگان را منزل داد .

۱۰۳ـ در(ناحیهٔ) جاودانی طلائی رنگ که خوراکش هرگز پایان نیابد.

۱۰٤ـ وی در آنجا مسکن هائی بساخت .

۱۰۵ـ کف‌ها، ستون‌ها، حیاط‌ها وحصارها .

۱۰٦ـ وتخمهٔ همه‌مردان وزنان را بدانجا آورد .

۱۰۷ـ که در این‌زمین ازهمه بلندتر ، بهتر و زیباتراند .

۱۰۸ـ وی تخم همهٔ احشام را بدینجا آورد .

۱۰۹ـ که دراین زمین ازهمه بزرگتر، بهتر و زیباتراند

۱۱۰ـ وی تخم همهٔ درختان را بدینجا آورد .

۱۱۱ــ که دراین‌زمین ازهمه‌بلندتر وشیرین‌رایحه‌تراند

۱۱۲ــ وی تخم همهٔ‌گیاهان‌را بدینجا آورد

۱۱۳ــ که دراین زمین شیرین‌ترین و خوشبوترین‌اند .

۱۱٤ــ همهٔ اینها را وی زوج ونابودنشدنی ساخت .

۱۱۵ــ حتی برای مردانی که دردایره بودند .

۱۱٦ــ درآنجا هیچ کشمکش وهیچ نزاع نخواهدبود .

۱۱۷ــ هیچ ستیزه‌جوئی، هیچ دشمنی ،

۱۱۸ــ هیچ گدائی، هیچ فریب ،

۱۱۹ــ هیچ تهیدستی، هیچ ناخوشی ،

۱۲۰ــ هیچ کارسترك ،

۱۲۱ــ هیچ شکلی بیرون از تناسب اندام ،

۱۲۲ــ هیچ‌یك از نشانه‌هائی‌که از نشانه‌های اهریمن‌است واوساخته

۱۲۳ــ در بخش بالائی ناحیه وی نه پل ساخت

۱۲٤ــ شش‌تا. درمیان سه‌تا درپائین

۱۲۵ــ برای پل نخست وی تخمهٔ یکهزار زن ومردرا آورد

۱۲٦ــ برای میانی ششصدتا برای پائینی سیصدتا

۱۲۷ــ وی آنانی‌را که درحصارها بودند با نیزهٔ‌زرین بدینجا (آورد).

۱۲۸ــ وی بدور این‌دایره دیواری بلند ویك‌پنجره که‌روشنائی بدرون میداد بساخت .

۱۲۹ــ «ای آفرینندهٔ جهان مادی ای‌وجود پاك

۱۳۰ــ «(ای اهورامزدا روشنائی‌هائی‌که) بر دائرهٔ درون که ییما ساخته می‌تابد چگونه‌است ؟»

۱۳۱ــ آنگاه اهورامزدا درپاسخ‌گفت: «روشنائی‌های خود آفریده‌اند

وبردیف آفریده شده‌اند.

۱۳۲ــ «ستارگان وماه‌وخورشید به‌یک‌نوع ودریک‌مسیر دیده‌میشوند

۱۳۳ــ «اینها یکروزشان مطابق یکسال‌است.

۱۳۴ــ «هر چهل‌سال یکبار دوآدمیزاد از دوآدمیزاد بصورت یک زوج یعنی یک کودک نر و یک‌کودک ماده بدنیا می‌آیند.

۱۳۵ــ «بهمین‌گونه از انواع جانوران»

۱۳۶ــ این‌مردم دردایره‌ای‌که‌یماساخت پرنشاط‌ترین‌زندگی‌رادارند.

۱۳۷ــ ای آفریننده‌ٔ جهان مادی، ای وجود پاک

۱۳۸ــ دراین دایره‌ای که یما ساخته کی قانون مزدیسنا را منتشر ساخته‌است؟

۱۳۹ــ آنگاه‌اهورامزدادرپاسخ‌گفت:«ای‌اشوزردشت»،پرندهٔ‌کارشیپا!»

۱۴۰ــ ای‌آفریننده‌ٔ جهان‌مادی، ای‌وجود پاک

۱۴۱ــ کی رئیس وناظر آنان‌است؟

۱۴۲ــ آنگاه آهورامزدا در پاسخ گفت:.

۱۴۳ــ «اورواتات ــ نارو و تو ای زردشت»

ازاین فرگرد که مسلماً خیلی قدمت دارد میتوان نتایج زیرراگرفت: «یما» یعنی جمشید پادشاه افسانه‌ای آریان‌ها رهبر مهاجرین آریائی از نواحی سردسیر بوده وکشورهای بیشماری را گشوده وبهدایت ستارگان بسوی روزروشن ودرجهت‌آفتاب‌تابان پیش‌میرفته. وی‌کشاورزی را بقوم‌خود آموخته وبا حیش زرین زمین‌را شخم نموده‌است. بنا برروایت مزبور اهورامزدا به جمشید آگهی داد.که پلیدی زمستان بر زمین روی خواهدآورد و یخ‌بندان سخت ونابودکننده‌ای پدید خواهدشد و برف‌زیادی خواهدبارید وقله‌کوه‌ها و پهنه بلندی‌هارا فراخواهدگرفت. پس اهورامزدا

به‌جمشید امر مینماید که منازلی مستحکم تهیه‌کند ومیگوید «ای جمشید ابرها برفراز نواحی مسکون گسترده میشوند پس دایره‌ای به‌اندازه میدان مسابقه در چهارجهت بساز». وسپس باز بوی چنین میفرماید: «درناحیهٔ زرین‌فام جاودانی که غذای آن هرگز پایان نمی‌یابد خانه‌هائی با کف‌ها و ستون‌ها وحیاط‌ها وحصارها بساز».

بدینگونه آریان‌ها برهبری جمشید ازسرزمین سرد وتاریك بسوی ایران‌زمین یعنی کشور زرین‌فام کوچ نموده ، همهٔ روایات وسنن وفرهنگ ده‌هزارسالهٔ خودرا نیز باخود آوردند.

پس تعجبی نیست که همگام با پرستش اهورامزدا آریان‌ها به‌نیایش ستارگان وخورشید نیز مبادرت نموده‌باشند زیرا ستارگان و روشنائی آفتاب وگرمای آن سبب رستگاری آنان ازسرمای سخت شده و رهبر آنها به‌سرزمین جانبخش ایران دارای آفتاب زرین‌فام بوده‌است.

پس آریان‌هائی که بکمك ستارگان و آفتاب از تاریکی وسرما ومرگ رهائی یافته‌اند خورشیدرا همچون سرچشمهٔ زندگی نیایش نمودندبطوری که در گاتها چنین میخوانیم (یسنا ٤٤ اشتودگاتا):

از تو می‌پرسم ای اهورابراستی مرا آگاه فرما کیست آفرینندهٔ روشنائی سودبخش وتاریکی؟ کیست آفرینندهٔ خواب خوشی‌بخش و بیداری؟ کیست آفرینندهٔ بامداد و نیمروز و شب که مردم‌را برای بجا آوردن نماز همی‌خواند؟

از تو می‌پرسم ای اهورا براستی مراآگاه فرما کیست آن کسی که درروز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟ کیست آن‌کسی که بخورشید وستاره راه سیر بنمود؟ کیست آن‌کسی‌که ماه ازاو گهی پر است وگهی تهی؟ ای‌مزدا این وبسا چیزهای دیگررا میخواهم بدانم».

ودر یشت‌ها چنین نوشته‌شده :

«ای مزدا آهورا درمیان ترکیب‌ها زیباترین ترکیب فروغ این‌جهان‌را ودرعالم زیرین (ترکیبی‌راکه) درمیان بلندترین فروغ کـه‌خورشید نامیده میشود ازآن تو میشمریم .

«مهر دارنده دشتهای پهن‌را می‌ستائیم نخستین ایزد مینوی که پیش‌از خورشید فناناپذیر تیزاسب ازبالای‌کوه برآمد نخستین‌کسی که‌بازینت‌های زرین آراسته ازفراز(کوه) زیبا سر بدرآورد و ازآنجا (آن‌مهر) بسیار توانا تمام منزلگاه‌های آریائی‌را بنگرد .»

وچون درسفر آنان ازنواحی‌تاریك ستارگان‌چشمك‌زنان آنانرا بسوی کشور آفتاب زرین‌فام رهبری میکردند ازاینرو جای شگفتی نست کـه ستارگان‌را نیز می‌ستوده‌اند .

چنانکه در آبان‌یشت نوشته شده .

«اردویسورناهید همیشه ظاهر میشود بصورت یك دختر جوان‌بسیار برومند خوش‌اندام کمربند بمیان بسته راست‌بالا آزاده نژاد وشریف کـه یك جبهٔ قیمتی پرچین زرین دربر دارد .»

ونیز در اهنودگاتا چنین میخوانیم :

«آن‌کسی‌که درروز نخست درحشیدن و نورانی‌گشتن این بارگاه نغز اندیشید کسی‌است‌که ازنیروی خرد خویش راستی‌را بیافرید ای مـزدا آهورا ای‌کسیکه هماره یکسانی آن‌بارگاه مقام نیك‌منشانی‌است کـه توآنان‌را برتری دهی! »

باید بخاطرداشت که آریان‌هااز دیرزمـان و ازدوران پیش‌از تاریخ دلبستگی وعلاقهٔ بسیاری به‌پادشاهان‌خود داشته‌انـد. مثلاً آنان نخستین پادشاه خود جمشید فرزند «ویوانهاو» را آورنده وواضع شریعت وقانون میدانستند وعقیده داشته‌اند که‌پادشاهـان دارای نیروئی فوق طبیعی و

ومعجزآسا میباشد و بسائقهٔ همین نیرو میتوانند زمین‌را بارور نموده و برکات دیگری برمردم ارزانی بدارند. تمام نیاگان اقوام آریائی هندی و ایرانی و ایرلندی و اروپائی به‌این‌موضوع عقیده داشته‌اند و حتی تاامروز نیز اثر این‌عقیده درآقوام اروپائی و آسیائی دیده‌میشود.

کتاب کهنسال هندو بنام «قوانین مانو» آثار حکومت پادشاه نیکورا بدینگونه تعریف میکند «درکشوری که پادشاه‌از غصب مالِ بندگان‌گنهکار دوری مینماید مردم بدنیاآمده و از زندگی دراز برخوردار میشوند و محصولات کشاورزان بارور میشود و کودکان ازبین نمیروند و بچه‌های ناقص‌الخلقه پیدا نمیشوند». در یونانِ عصر«هومر» پادشاهان و امیران‌را مقدس و دارای فرهٔ ایزدی میدانسته‌اند و عقیده داشته‌اند که سلطنتِ پادشاه نیکوکار سبب میشود که‌خاك سیاه‌گندم وجو بسیاربیاورد ودرختان پرمیوه شوند واحشام بسیار بزایند ودریا ماهیان بسیار بیاورد.

ایرلندی‌های قدیم عقیده داشتند که وقتی پادشاهانشان سنت‌های نیاگان‌را مراعات کنند فصول اربعه متعادل و محصول فراوان و احشام بارور و دریاها و رودها پرماهی‌وشاخه‌های درختان میوه ازسنگینی کَنده میشود. منشوری که به‌پاتریك‌مقدس ایرلندیها منسوب‌است «هوای‌مساعد، دریاهای آرام، حصاد فراوان ودرختان پربار»را ازجمله‌موهبت‌های‌پادشاه دادگستر میدانند.

موارد بسیار دیگری نیز میتوان دربارهٔ شاهدوستی و شاهپرستیِ آریانژادان ذکرنمود. یکی ازشواهد برجستهٔ علاقهٔ ایرانیان به‌شاه سرودی است که گویند دوهزارسال پیش از اسلام برسردر آتشکدهٔ کرکوی‌سیستان نوشته‌شده و بنا برمقدمهٔ تاریخ‌سیستان بقلم شادروان ملك‌الشعراء بهار مضمون‌آن چنین‌است :

نور ایزدی آتشکدهٔ کرکوی افروخته‌باد

هوش و دانش گرشاسب برجهان پاینده و طنین‌افکن باد
جهان پراز جوش‌است
می جاودان پیروزی نوش‌کن
دوست من به‌نیکی وآفرین وکارخوب گوش‌کن وتامیتوانی نیکی‌کن که زمانِ پلیدی‌ها وبدی‌ها گذشته‌است.
شاها خدایگانا به‌آفرین شاهی.

خاورشناسان و دانشمندان امروزی متفقاً براین‌عقیده‌اند که درادوار ماقبل‌تاریخی نیاکان اقوام‌آریائی قبل‌از انشعاب وکوچ به‌قسمتهای‌مختلف زمین باهم درآسیای مرکزی میزیسته و بیك زبان سخن میگفته‌اند وزبان مزبور کهن‌تر وساده‌تر از زبان سانسکریت یا زند بوده و این زبان مادرِ همهٔ زبانهای آریائی آسیا واروپا بوده‌است. بعلاوه همهٔ اقوام آریائی بیك دین و یك‌روش پرستش عقیده‌داشته‌اند. بعدها یك‌شعبه از آریان‌هابسوی شمال‌غرب روانه‌شده و به‌پنج‌قسمت مختلف اروپا کوچ‌نمودند. دانشمندان عقیده‌دارند که اقوام سلت نیز اصلاً از نژاد آریائی‌می‌باشند و در اقصی نقاط مغرب اروپا یعنی فرانسه و انگلیس و ایرلند ونزیك سکونت اختیار نموده‌اند درحالیکه اقوام تنومند «توتنی» درشمال ومرکز اروپا مستقر شده و اقوام اسلاوی در مشرق اروپا (روسیه ونواحی مجاورآن) و ایتالیائی‌ها و یونانیان درکشورهای خود در جنوب اروپا جایگزین‌شده‌اند.

شاخهٔ دیگر آریان‌ها درجنوب آسیا یعنی درسرزمین میانِ رود سند وفرات مستقر شدند ودرآن روزگار بنام هندوایرانی خوانده میشدند. در این‌هنگام جدائی دینی میان آریانها افتاد و بدوشاخه تقسیم شدندوتدریجاً این‌جدائی بیشتر شد و بالاخره هندوها بنام هندوآریایی و یا هندو در شمال‌غربی هند مستقر شدند و آریائی‌هائی که در ایران اقامت گزیدند

«ایرانی» خوانده‌شدند. معتقدات و اصول عقاید دینی هندوها در «ریگ ودا» که کهن‌ترین کتاب دینی جهان است جمع‌آوری شده‌است. از ریگ‌ودا پی‌میبریم که هندوها نیز یکتاپرست بوده وخدای یگانه‌را بنام «آسوراواورونا» (یعنی «اورانوس زنده» یا «خداوند کیهان») میشناخته‌اند. علاوه بر این به‌خدایان کوچکتر یا «دوا» (Devas) یعنی «ارواح تابناك» نیز عقیده‌داشتند ولی «آسوراواورونا» را خدای خدایان میدانستند.

ایرانیان همین «آسوراواورونا» را بنام «اهورامزدا» پرستش‌میکردند. پس‌از جدائی ایرانیان از هندوها ارواح نیکوی ودای هندوها یعنی «دوا» را ایرانیان «دیوا» یا «دیو» یعنی «ارواح پلید» دانستند و از این‌زمان با هندوها اختلاف‌عقیده پیداکردند.

بخش دوم

زردشت

روزگاران درازی پیش‌از پیدایش زردشت و اعلام پیامبری از طرف وی ایرانیان عقاید مذهبی مشخصی داشته و اهورامزدا خدای بزرگ را ستایش مینموده‌اند.

زردشت مأموریتش تحکیم و تثبیت دین پاك آریانژادان و تأیید پرستش اهورامزدا خدای بزرگ ایرانیان بود.

همچنانکه ابراهیم و اسحق ویعقوب پیش‌ازموسی ظهورنمودند سه پیامبر ایرانی نیز بنامهای «وایوانگهانت» و«اثویا» و«تریتا» پیش‌اززردشت ظاهر شدند.

گویند قرنها پیش‌از ظهور زردشت جمشید پادشاه در رؤیائی چهرهٔ

کامل پیامبر ایرانی‌را مشاهده نموده وپیش‌بینی کرد که با ولادت این‌پیامبر راستین اهریمن شکست قاطع و نهائی خواهدخورد. درنوشته‌های اوستا پیشگوئی‌های بیشمار دیگری نیز شده که ظاهراً قرنها پیش‌از ظهور پیامبر ایرانی وجود داشته‌است.

بعضی خاورشناسان عقیده‌دارند که زردشت حدود سال ۶۵۰۰ پیش ازمیلاد میزیسته ودیگران تولد اورا در بلخ بسال دوازده‌هزار پیش‌ازمیلاد میدانند وبعضی‌دیگر معتقدند که چندین زردشت ظهور نموده‌اند. اگر این نظریه‌درست‌باشد شاید ویوانگهانت نخستین پیامبر وپیشوای آریائی بوده که در ۱۲۰۰۰ قبل‌از میلاد میزیسته و شاید سال ۶۰۰۰ پیش‌از میلاد سال ظهور «اتویا» و «تریتا» باشد که پیش‌از زردشت ظهور نموده‌اند. خواه این فرض درست وخواه نادرست‌باشد بدون تردید تعالیم مذهبی که زردشت جمع‌آوری و تدوین نموده هزاران‌سال پیش از زردشت رواج داشته و گاتها گواه زنده‌ای براین مدعا میباشد. گاتها منسوب بخود زردشت و تنها سند اصیل موجودی‌است که از غارت زمانه محفوظ مانده‌است و طرز اندیشهٔ ماقبل تاریخی ایرانیان را نشان میدهد.

از سازمان مذهبی پیش‌از زردشت اطلاعات ما بسیار ناچیزاست ولی این عقاید هرچه بوده و هرنامی که داشته محققاً قسمت اعظم تعالیم وعقاید آن دردین زردشت آورده شده. با مقایسهٔ عقاید دینی زردشت با عقاید مذهبی هندوهای دوران «ودا» (یعنی حدود ۱۵۰۰ سال قبل‌از میلاد وپس ازآن) میتوان زمینهٔ مشترکی درهردو دین یافت که عقاید دین زردشت امروزی نیز باآن قابل تلفیق‌است.

از مطالعات مذهب آریائی‌های دورهٔ «ودا» (۱۵۰۰سال قبل‌ازمیلاد) میتوان‌فهمید که مذهب آریان‌های آندوره مرکب از یکنوع اعتقاد بچند

خدا بوده ودرمیان خدایان یا «دوا»ها یعنی «ارواح آسمانی» یك راسته‌از آنان دارای قدر و منزلت روحانی و اخلاقی خاصی بوده‌اند وبنام «آسورا» و «میترا» و «وارونا» (اورانوس) وغیره شناخته شده‌اند.

اجتماع اقوام آریائی هند وایرانی بسه‌طبقه تقسیم شده یعنی طبقهٔ روحانیون و طبقهٔ سلحشوران و نجبا وطبقهٔ کشاورزان. همین سه‌طبقهٔ اجتماعی درپرستش مذهبی نیز رعایت میشده یعنی هریك ازاین طبقات اجتماعی خدایانی‌مخصوص‌خود داشته‌اند. آسوراها یا آهوراها خداوندان روحانیون‌ونجبا بشمارمیرفته وبحضورآنهاقربانی‌هائی‌باخون‌وآتش‌و«سوما» یعنی ماده مخمّری که ازشیرهٔ میوه تهیه میشده تقدیم میشده.

زردشت اعتقاد به‌چند خداوندرا ردکرد. و فقط «اسورا» یا «اهورا» خدای بزرگ را پذیرفت و ازاینرو «اهورامزدا» یا «اورمزد» یعنی «خدای دانا» مورد پرستش آریان‌ها قرارگرفت وسایر «اهورا»ها ازنظر فراموش شدند و خدایان دیگر یعنی «دوا»ها که خدایان محافظ طبقات دوم وسوم اجتماع بودند جزو ارواح خبیثه ودیوها بشمار رفتند. اهورامزدا نیز سرور یزدان و اهریمن یعنی خدای نیکی و خدای بدی‌است که یکی روان می‌بخشد و داد ونیکی‌رادرجهان پیش میبرد ودیگری تاریکی و مرگ وستم وپلیدی می‌آورد.

زردشت عقیده‌داشت که جهانی تازه بوجود می‌آید و تنها پیروان پندار نیک‌و گفتارنیك وکردارنیك ازاین‌جهان تازه برخوردار خواهند شد واینان بایستی ازپلی‌که نیکان‌رابه‌بهشت وبدان‌را به‌دوزخ میرساند بگذرند.

پس‌از زردشت در دورهٔ هخامنشیان دین او درافغانستان و ماد و ایران گسترش یافت (بین سالهای ۵۵۳وتا۳۳۰ پیش‌ازمیلاد) ودراین‌نواحی باردیگر میترا وناهیدپرستی بدان افزوده‌شد و اهورامزدا مقامش تنزل

یافته با «اهریمن» (انگرامینو) هم‌رتبه‌گردیده و اعتقاد به‌تضاد نیکی و بدی دردین زردشت رسوخ نمود.

زردشتی که تاریخ نام‌وی‌را یادنموده درسدهٔ هفتم پیش از میلاد، میزیسته و نژادش به‌خاندان منوچهر پادشاه میرسیده‌است. پدرش «پورشسب» ومادرش «دخدوا» نام داشته. بنا بروایات وی در آذربایجان بدنیاآمده درحالیکه بعضی عقیده‌دارند وی درشمال باختری ایران یعنی‌در بلخ پابجهان گذارده‌است.

داستان تولد زردشت نیز همچون تولد سایر انبیاء معجزآساست. گویند شکوه و فرّاهورامزدابرخانه‌ای که دخدوا مادر پیامبرایرانی در آن میزیسته فرودآمد و تا سن پانزده‌سالگی دراو مانده‌است.دراین‌هنگام پدر دختر برهبری روح پلیدی گمان‌کرد که‌دخترش دیو دارد و از اینرو او را بخاندان «اسپیتاما» فرستاد. در آنجا برهبری ارواح پاك و فرشتگان پورشسب‌را که ازخانواده‌اسپیتاما بود بهمسری‌برگزید و مادر پیامبرایران شد. دربارهٔ دوران آبستنی‌دخدوا معجزات بسیاری ذکرشده‌که همه با معجزات پیش‌از تولد بودا ومسیح وکریشنا شباهت دارد. گویند دخدوا پیش‌از تولد کودك خود فرشتگان را مشاهده نمود که کودك تولد نیافته‌را نیایش مینموده‌اند. تولد زردشت نیز مانند تولد عیسی و بودا و غیره از باکره‌بوده وپیش‌از تولد وی ستاره‌ای درخشیدن‌گرفته و بسیاری‌معجزات ونشانه‌ها و حوادث روی‌داده‌است. کتب مذهبی زردشتی حاکی‌است که بهنگام تولد پیامبر ایرانی درسرتاسر طبیعت شادی و سرور حکمفرما شده وحتی درختان و رودها واحشام شادی وسرور داشته وارواح پلیدهراسان شده وبه‌ژرفنای زمین گریخته‌اند. همچنین‌گویند تولد وی بدنبال نیایش پورشسب نسبت به «هائوما» (که‌همان سومای ودا میباشد) صورت گرفته

پس درمیان شادی طبیعت و آثار معجزآسا پیک بزرگ اهورامزدا بدین جهان گام نهاد و این امر شاید درسال ٦٦٠ پیش‌ازمیلاد روی‌داده وزردشت مأموریت الهی خودرا دراین هنگام انجام داده. پرفسور جکسن مورخ انگلیسی در صفحهٔ ٥٠ کتاب‌خود بنام «ایران درگذشته‌وحال»[1] دربارهٔ وی چنین مینویسد:

«وی همچون مسیح ظهورمیکند صدای شیپور اصلاحات وی در سرتاسر ایران‌زمین طنین‌انداز میگردد. وی مانند کسی‌که درکمال زمان پدید آید متولد میگردد. روایات چنین میرساند که هنگام تولد در وی آثار حکمت ونیروی یزدانی دیده می‌شده وبجای اینکه همچون سایر کودکان گریه‌کند پیامبر کودك پس‌ازتولد خندهٔ بلندی نموده ومغز کوچك او بقدری بشدت ضربان داشته که هیچکس نمیتوانست دست به‌سر او بزند. پدر و مادر ازدیدن این‌نشانه‌های‌شگفت شادیهاکردند و فرشتگان برای نیایش و پرستش‌او فرودآمدند و ویرا «اسپیتاما زردشت» یعنی «زردشت‌دادگر» نام نهادند.» زردشت نام‌او و اسپیتاما نام خانوادگی اوست. این نامه بصور مختلف نوشته و تلفظ شده. بعضی او را زرتشت و زردشت و غیره نامیده‌اند. دانشمندان معانی مختلفی برای این کلمه فرض نموده‌اند ولی عقیدهٔ غالب اینست که این‌کلمه مشتق از دو واژه سانسکریت «زراد» یعنی «پیر» و «اشتر» یا «اشتر» یعنی شتراست و رویهمرفته بمعنی شتر پیر ویا صاحب شتر پیر میباشد که بنظر اسم بی‌مسمائی میرسد. یونانیان نخستین‌بار اورا «زرواستر» خواندند ولی‌درایران‌قدیم زرتشت یازردشت نامیده می‌شد. اززمان جوانی زردشت دیوان و ارواح پلید همواره میخواستند زندگی‌اورا سپری سازند و «دوراس‌روبو» پادشاه توران و

۱- Persia, Past & Present, p. 50

سرور دیوپرستان همچون هیرودیس زمان تولد عیسی میخواست کودك را نابود سازد. وی همهٔ ارواح پلید را برای کشتن وی فرستاد ولی بمشیت الهی زندگی پیامبر ایران بصورت معجزآسائی نجات یافت و تحریکات پادشاه توران بی‌نتیجه ماند .

از دوران کودکی زردشت اطلاعات ناچیزی در دست‌است جزاینکه میدانیم در هفت‌سالگی پدرش اورا برای تعلیم بنزد استادی بنام «برزین کورش» فرستاده بنا بروایات سریانی وعربی که‌بنظر نادرست میآیدزردشت شاگرد ارمیای نبیّ اسرائیل بوده ولی چون ارمیا ازاو رضایت نداشته یهوه اورا بمرض برص مبتلانمود. بهرصورت دراین‌سن زردشت بوسیلهٔ مباحثات مذهبی بادانشمندان عصرخویش معرفت خودرا آشکار ساخت وگمراهان را مورد سرزنش قرارداده ومغلوب میساخت. درزندگی عیسی‌نیزمیخوانیم که درسن دوازده‌سالگی بهدایت گمراهان و سرزنش آنان می‌پرداخته .

زردشت در پانزده‌سالگی با دربرکردن «کوشتی» یعنی کمربند روحانی متابعت‌خودرا از آئین پاك دینی زمان خویش آشکار نمود . همین سنت را نیز برهمن‌های هندی بهنگام ورود بزندگی طلاب دینی اجرا میکرده‌اند . زردشتیان ایرانی نیز امروزه همچون روحانیون هندو رسن مقدس روحانیت‌را بتن میپوشند. دراین مرحله اززندگی زردشت تمام‌خواسته‌های مادی‌را فراموش نموده و ابدآ توجهی به‌لذات‌جسمانی نداشت . روان وی برفراز تمایلات نفسانی و خواسته‌های حواس پنجگانه سیرمینمود. او در پی شادی‌های مادی نبود بلکه نسبت به‌افراد بشر وهمهٔ موجودات زندهٔ این‌جهان علاقه ومهر سرشاری داشت. دیدار بدبختی وناکامی بشر درروح بزرگ‌او اثر عمیقی میگذاشت. گویند دیدار سگ گرسنه وناتوانی روح پر مهر اورا سخت آزرده‌ساخته‌است .

چون نجات‌دهندهٔ ایران بسن بیست رسید از خانهٔ پدر ومادر بیرون شد ومدتی به‌سیر وگردش وزندگی پاك وبی‌آلایش پرداخت. مدت دهسال درجنگل‌ها و بیابان‌ها میگشت و به‌تنهائی در غارها و برفراز کوه‌ها زندگی میکرد و خوراکش نان وپنیر وشیر بود. درخاوت جنگل توانست بر نفسِ خویش پیروز گردد و احساسات وحواس خودرا کاملاً مطیع خویش‌سازد. وی بیشتر وقت‌خودرا صرف شکر وعبادت نمود وکم‌کم دیدهٔ روحانیِ وی بازشد وآمادهٔ رؤیاهایِ روحانی گردید. در آرامش وسکوت بیابان روانِ وی از خواسته‌های دلفریب حواس نفسانی دور شده وبر عالم بالا صعودنمود وبه‌اهورامزدا سَروَرِ عالم‌هستی پیوست . زردشت نیز چون موسی پیامبرِ یهود که درکوه طور با یهوه خدای اسرائیل مصاحبه میکرد برفراز کوهِ «سبلان»(Sabalan)با اهورامزدا گفتگو مینمود ودرطی این مدت رؤیاهای روحانی داشته و از اهورامزدا کسب‌معرفت میکرد زیرا وی نیز در راهِ مجوس‌های کهن پیش‌از خود گام میزد . بنا بروایت هرودت مورخ یونانی زردشت مجوس کهن پیوسته برفراز کوه خدارا نیایش میکرده‌است . باید بخاطرداشت که کلمهٔ «مجوس» برای یکی ازقبایل روحانی ماد که‌مدتهاقبل از زردشت درایران میزیسته‌اند بکار میرفته و به‌زردشت نیز غالباً لقب «پیامبر مجوس» و «رئیس مجوسان» داده شده‌است .

بدینگونه پس از گذراندن دهسال در عبادت و سیر روحانی پیامبرِ ایرانی در سی‌سالگی از فروغ یزدانی مکاشفهٔ روحانی روشن‌شد و خودرا پیامبر اهورامزدا در سرتاسرِ جهان دانست . نخستین مکاشفهٔ روحانی در کنار رود «دیتی»(Daiti) بروی نازل شد همانطور که نخستین مکاشفهٔ عیسی درکنار رود اردن اتفاق افتاد. بطوریکه در نوشته‌های اوستا نوشته شده در سپیده‌دم روز پانزدهم اردیبهشت‌ماه سی‌ویکمین سال پادشاهیِ

ویشتاسب پس‌از چهاربار عبور از رودخانه درحالیکه پیامبر ایرانی درکنارِ رود ایستاده‌بود ناگهان فرشتهٔ آسمانی از جنوب بر وی ظاهر شد. این فرشتهٔ اعظم «وهومانا» فرشتهٔ «پندار نیک» نام‌داشت. کم کم این شبحِ بزرگ که اندامش به‌بزرگیِ نه‌تن میرسید درحالیکه از فروغ آسمانی میدرخشید دربرابر وی ایستاد و زردشت ازمشاهدهٔ این‌رؤیای آسمانی چشمانش خیره و ازدیدن این‌منظرهٔ غیرمنتظره بیهوش‌شد. سپس فرشتهٔ اعظم بوی امرکرد تا جامهٔ تن‌را بیکسو نهد و روح اورا درعالم روحانی به جایگاه اهورامزدای آسمانی و امشاسپندان یعنی فرشتگان اعظم که تجسم صفات وخصوصیات اهورامزدا میباشد رهبری نمود. زردشت پس‌از ورود به‌جهان مینوی اهورامزدا و فرشتگانش‌را نیایش نمود و در جایگاه‌جویندهٔ راستی برنشست. آنگاه خدای بزرگ اصول مهم دین زردشت را به‌وی آموخت و فرّهِ ایزدی بوی ارزانی داشت.

گویند این رؤیا در همان‌روز سه‌بار تکرارشد. زردشت که بدینگونه برهبری اهورامزدا آمادهٔ کار شد خردرا نجات‌دهنده وپیامبر ایرانی خواند وبه‌پیروی از فرمان‌های خداوند به‌ترویج دینی که بعدها دین «زردشت» یا «مزدیسناگی» (یعنی مذهبِ مزداپرستی) معروف‌شد پرداخت وی ابتدا بهدایت اهریمن پرستان و دیوپرستان و بدکاران پرداخت و همچنین به هدایتِ رئیس دیوان که درزند اوستا بنام «کاوی‌ها» و «کاراپنها» نامیده شده‌اند پرداخت. ولی چون هنوز قدرت روحانیِ وی کافی‌نبود ازاین‌رو در کوششِ خود شکست‌خورد. مدت دوسال برای یافتن زمینهٔ مناسبی جهت کاشتنِ بذر روحانی خویش سخت کوشید ولی موفقیتی بچنگ نیاورد در این‌هنگام زردشت بفرمان اهورامزدا بدیدار «کاراپ» یعنی‌دیو ثروتمندی بنام «وداوشت» رفت و از وی صدزن ومرد جوان و چهار اسب بعنوانِ

پیشکش برای اهورامزدا خواست ولی وی جواب سخت و ناهنجاری به پیامبر داد وزردشت بخدا پناه برد وخداوند به‌او اطمینان دادکه خطاکاران پس‌از مرگ سخت تنبیه خواهند شد. این گفتار زردشت مارا بیاد لعنت ایلیای نبی میآورد که چون «اخزیا» یهوه خدای اسرائیل‌را نشناخت او را لعنت ابدی نمود.

زردشت دراین‌مدت از شهری به‌شهردیگر سفر میکرد و گویند به هندوستان وچین سفرنموده ولی هیچکس دعوت اورا نپذیرفت و دراثر آن سخت نومیدگردید و نمیدانست چه بایدکرد. ولی باز اهورامزدا اورا تسلی داده فرمود: هنوز هنگام کارتو نرسیده و تو به‌تجلی دیگری نیاز داری». بین سالهای سی‌سالگی و چهل‌سالگی خود زردشت شش‌رؤیای دیگر دید و با شش‌فرشته مقرب که سرپرستی جانوران و آتش و فلزات و خاك وآب وگیاهان‌را بعهده‌داشتند هم‌سخن شد.

در تجلی دوم «وهومانا» فرشتهٔ پندار نیك که رئیس جانوران اهلی ازقبیل گاو وگوسفند واسب نیز شناخته‌شده از زردشت خواست که از این جانوران سودمند مواظبت و حمایت نماید.

در تجلی سوم «آشاوهیشتا» فرشتهٔ اعظم «دادگستری» که رئیس آتش روحانی ومادی شناخته‌شده بوی ظاهرشده و توصیه نمود که ازآتش حمایت نماید. در تجلی چهارم زردشت «خشاترا ویرا» فرشتهٔ اعظم نگهبان پادشاهی و رئیس فلزات پدیدارشده و توصیه نموده که از فلزات مواظبت کند. درطی سه‌تجلی دیگر باز وی با سه‌فرشتهٔ اعظم یعنی «اسپنتاآرمایتی» فرشتهٔ پاکدامنی و حاکم این جهان و «هورواتات» فرشتهٔ تندرستی و فرمانروای دریاها و «امرتات» فرشتهٔ «ابدیت» وفرمانروای گیاهان گفتگو نمود.

زردشت در طی این شش تجلی و رؤیای بهشتی که بدنبال رؤیای نخست درکنار رود «دیتی» مشاهده نمود با سلسله مراتب ارواح پاك و فرشتگان اعظم آشناشد. درطی این ده‌سال تمام رؤیاها و تجلیات روحانی را دیده ومعرفت روحانی‌را دریافت. وی ازآسمان عالیترین معرفت واجب الوجودرا بارمغان آورد.همچنین دعای معروف زردشت بنام «آهوناویرا» را که مثل «دعای ربانی» مسیحیان‌است به‌پیروان آموخت. درحین نزول‌از عالم مینوی مورد حملهٔ نیروهای پلید قرارگرفت. اهریمن باردیگر درصدد نابودی او برآمد و ملازم خود «بویتی» را برای‌آزمایش‌ووسوسه ونابودی پیامبر اهورامزدا فرستاد. ولی به‌نیروی روحانی زردشت مغلوب گردید.

زند واوستا چنین مینویسد:

« ۱ــ از نواحی شمال ازنواحی‌شمال«انگرامینو»(اهریمن)نابودکننده رئیس دیوان هجوم‌آورد و آن اهریمن پلیدونابودکننده چنین‌گفت: ای‌دروغ بشتاب و اورا بکش ای زردشت مقدس بویتی دیو که مرگ نادیدنی‌را فریب میدهد.

« ۲(۳)ــ زردشت باصدای بلند «آهوناویرا» را خواند و گفت: ارادهٔ خداوند قانون عدل وداداست. اینها بخشش وهومانو دربرابر کارهائی‌است که دراین جهان بخاطر مزدا انجام میگیرد. آنکس که مستمندان را یاری کند اهورا را بشاهی رسانده.

«وی قربانی بر«دیتی» نیکو فرشتهٔ دریاها گذراند ونیایش‌پرستندگان مزدا را تکرار نمود.

«دروغ رنجیده و باسرعت گریخت همان دیو بویتی که مرگ نادیدنی را میفریبد.

« ۳(۷)ــ ودروغ‌به‌اهریمن چنین‌گفت: ای‌اهریمن‌آزاردهنده من‌راهی

نمی‌بینم که بدان‌وسیله اسپیتامازردشت‌را نابودسازم ــ شکوه و فر اشو زردشت بسیاراست .

«زردشت همهٔ اینهارا در روح خویش بدید وباخود گفت که دیوان بدکار باهم می‌اندیشتند تامرا بکشند .

« ٤(١١)ــ زردشت بپاخواست وبه‌پیش‌رفت و از خشونت‌وبدخواهی «آکم‌مانوی» لغزگوی آرام‌نشد درحالیکه زردشت مقدس سنگهارا با دستِ خود پرتاب میکرد ــ سنگهائی ببزرگی یك خانه که از اهورامزدا و سازندهٔ این‌جهان گرفت .

«ای توکه درخانهٔ پورشسب بر فراز کنارهٔ بلندتر رود «دارکا» ایستاده‌ای بسوی که؟ دراین زمین کروی که پایان‌آن بسیار دوراست‌بسوی که؟ این‌سنگ‌هارا پرتاب میکنی؟

« ٥(١٦)ــ زردشت به‌اهریمن چنین پاسخ‌داد: ای اهریمن بدکردار ! من آفرینش دیوان‌را به‌آتش میگذارم من «ناسو» آفریده‌دیورا میگذازم من «پبریکاکناتایتی»را میگذازم تا «ساوشیان» پیروز از دریاچه «کاساوا» واقع در ناحیهٔ سپیده‌دم و از ناحیهٔ سپیده‌دم زنده شود .

« ٦ــ باردیگر اهریمن سازندهٔ دنیای پلیدچنین‌گفت: ای اشوزردشت آفریدگان مرا نابود مساز تو فرزند پورشسب هستی و من بوسیلهٔ غول تحریك شدم. دین نیکوی پرستندگان مزدارا رها کن تاآنهمه خوشی‌هائی‌که بر «وادهاگنا» فرمانروای ملت‌ها رسید برتو نیز برسد .

« ٧(٢٤)ــ اسپیتاما زردشت در پاسخ گفت : نه ولو نفسِ مرا قطع کنند هرگز دین نیکوی مزداپرستان‌را بخاطر تن یا روان رها نمی‌کنم .

« ٨(٢٧) باز اهریمن سازندهٔ دنیای پلید بوی چنین‌گفت: ــ بگفتار که تو میزنی به‌گفتار که عقب خواهی‌کشید؟ به‌دستور چه‌کسی آفریدگانِ

نیک آفرینش مرا که اهریمن میباشم زده و دفع خواهند نمود ؟

« ۹(۲۹) اسپیتامازردشت: درپاسخ گفت: پیه‌سوز مقدس وپیاله‌های مقدس و «هائوما» و واژه‌ای که مزدا بمن آموخته همهٔ اینها سلاح من است ـ بهترین سلاح من است . بااین سخن میزنم بااین سخن دفاع میکنم بااین سخن آفریدگان نیک من ترا زده ودرو میکنند ای اهریمن بدکردار ! روح نیکوآفرینش را بنیاد نهاد. او آنرا درزمان بی‌پایان آفرید امشاسپنتا آفرینش ونیکان وپادشاهان دانا را آفرید .

« ۱۰(۳۵) زردشت باصدای بلند دعای آهوناویرارا خواند ـ زردشت مقدس با آوای بلند گفت : ای خداوند من ازتو این را میخواهم که‌راستی‌را بمن بیاموزی .

بدینگونه پیامبر ایران بر اهریمن پیروز و رئیس همهٔ دیوان شده وبار دیگر به‌موعظه آغاز نهاد. این داستان مارا بیاد آزمایش مسیح در بیابان بوسیلهٔ شیطان میاندازد. بهرصورت پس از دهسال کشمکش و فعالیت روحانی او توانست فقط یك‌تن‌را بدین‌خود آورد. این‌شخص پسرعموی‌وی «میتسوماه» نام‌داشت که‌چون یوحنا شاگرد محبوب‌عیسی تا دم مرگ بوی وفادار ماند. ولی تادوسال پس‌ازآن دین‌وی پیروز نشد. در آن هنگام وی «ویشتاسب» یا «گشتاسب» پادشاه ایران را بدین زردشت درآورد. پیش ازاینکه این پادشاه بزرگ بدین‌او گراید زردشت معجزات بسیاری نمود . کاهنان دانشمند بارگاه این‌پادشاه علیه وی دسیسه‌ها نموده و زردشت را بساحری متهم ساختند وپادشاه را واداشتند تاپیامبر ایرانی‌را به‌سیاه‌چال بیاندازد وازگرسنگی هلاك سازد. گویند زردشت مدتی‌درزندان بسربرد ولی خواست خدا وهدایت فرشتگان سبب‌شد که وی بطور معجزه‌آسائی اسب سیاه شاه‌را ازمرض شفابخشید زیرا ناگهان چهارپای اسب سیاه وی بزیر

شکمش جمع‌شده و قادر بحرکت نبود.

بالانجام این معجزه گشتاسب به‌نیروی خارق‌العادهٔ زردشت خستو شد ودربرابر وی بزانو درآمده اورا به‌پیامبری شناخت. پیامبر ایرانی بچهار شرط چهارپای اسب‌را شفابخشید. اول اینکه گشتاسب پادشاه پیرو دین او شود. دوم اینکه اسفندیار فرزند دلاور وی به‌پشتیبانی از دین وی پیکار کند. سوم اینکه شهبانو نیز دین پاك اورا بپذیرد وچهارم آنکه پادشاه نام دسیسه‌کاران علیه‌اورا فاش‌کند. پادشاه نیز ازوی چهار چیز بخواست: نخست آنکه پایان کار و جای خودرا در مینو بداند. دوم آنکه به‌بدن‌او گزند نرسد سوم‌آنکه دارای معرفت همگانی گردد و چهارم آنکه روان وی تاروز رستاخیز ازتنش دور نگردد. سه‌فرشتهٔ اعظم پدیدار شدند وبا شکوه وفر آسمانی و فروغ وعظمت‌خویش دیدگان پادشاه وشهبانو و اعضای خاندان پادشاهی ودرباریان‌را خیره نمودند. درحینی که فرشتگان بقصر پادشاه نزدیك میشدند تابش‌آنان بچشم گشتاسب همچون آسمانی از فروغ‌تابناك آمد. ازدیدن این‌منظره پادشاه بلرزه درآمد و درباریان و سران مات‌ومبهوت شدند. آوائی ازمیان روشنائی اعلام‌نمود که بامر خداوند آنان برای نشان دادن شکوه و فرّ دین بهی آمده‌اند. در اثر این‌امور گشتاسب متقاعد شده وبه‌کیش زردشت گرائید وبایك‌نظر بهشت‌را دید. «آشاواشیستو» فرشتهٔ اعظم جرعه‌ای از آب زندگی بوی داد. از دیدن این منظره «هوتا اوسا» شهبانو و برادر پادشاه به‌کیش زردشت درآمدند و همه از پیروان دلبستهٔ او شدند. بالاخره کیش زردشت که چندسالی دستخوش مخالفت قرار گرفت پادشاهی‌را حامی ونگهدارخود یافت که مانند کنستانتین حامی دین مسیح دین زردشت‌را رواج داد.

گویند بیادبود گرایش گشتاسب‌شاه بدین‌بهی زردشت درخت‌سروی

درجلو آتشکدهٔ بزرگ کاشمر بکاشت که بزودی درختی بزرگ شد و شاخه‌های خودرا باطراف گسترد. مردم این‌را نشانهٔ گسترش سریع دین زردشت به‌پشتیبانی گشتاسب‌شاه دانستند. ازاین‌پس رسالت زردشت درزیر حمایت پادشاه درسراسر کشور گسترش‌یافت و دیگر منحصر به خاندان پادشاه نبود. بنا بربعضی روایات زردشت درمباحثات خویش همهٔ فیلسوفان و پیامبران هند و بابل ویونان را نیز مجاب نموده‌است. روایات دیگری حاکی‌است که «ویاسا» نویسندهٔ معروف داستان حماسی «مها بهاراتا» و «کلمات قصار» و «دانتاسوترار» که درسال ۱۴۰۰ پیش‌ازمیلاد میزیسته به‌زردشت گرائیده‌است. بنا بروایت اوستا «گوتامابودا» بنیاد‌گذار دین بودا نیز بدین زردشت گرائیده ولی ظاهراً این روایات بعد از زردشت به‌نوشته‌های اوستائی افزوده شده‌است. اگر پیدایش زردشت را در سدهٔ هفتم پیش‌از میلاد بدانیم دراینصورت ویاسا و بودا همزمان با زردشت نبوده‌اند. به‌ادعای اوستا بعضی از فیلسوفان قدیم یونان مانند فیثاغورس و افلاطون و ارسطو نیز پیرو زردشت شده‌اند.

در زمان اسارت یهود دربابل دین زردشت بسرعت درمیان یهودیان وبخصوص دربین فرقهٔ فریسیان گسترش یافت. بنابه‌روایتی خودزردشت ببابل رفته وهزاران‌تن را بکیش‌خود درآورد ولی مدرك قابل‌اعتمادی در این‌موضوع دردست‌نیست. بنا به‌روایت اوستا گشتاسب پادشاه که‌حامی سرسخت کیش زردشت بود به‌جهاد درراه دین‌پاك پرداخت و علیه‌دشمنان دین بهی و دیوپرستان جنگید. گویند گشتاسب دوبار ازدواج کرده و اززن دوم‌خویش فرزندان بسیاری آورد. این زن حامی سرسخت پیامبر ایرانی شد. وی هیجده پسر و دودختر داشت و همه پیرو کیش زردشت شدند. برادر پادشاه بنام «زیری بیری» که جنگاوری نامدار بود از پیروان

سرسخت دین پاك شد. روایات حاکی است که خود زردشت نیز سه بار زن گرفته و فرزندان بسیار داشت. از نخستین زنِ خود یك پسر و سه دختر داشت. کوچکترین دختر وی که «پورشیستا» نام داشت بزنی «جاماسب» مشاور پادشاه و برادر «فراشسترا» وزیر وملازم مخصوص پادشاه درآمد. زردشت از زن دوم خود دو پسر آورد. فراشسترا بقدری شیفتهٔ زردشت شد که دختر خودرا بزنی به وی داد. این زن که «هاوی» نام داشت کودکی نیاورد ولی روایات حاکی است که وی همسر سوگلی زردشت بود و از وی سه پیامبر درهر هزارسال بوجود می‌آید که نام آنان «اوکشیات ارتا» و «اوکشیات نما» و سومی «ساا‌وشیان» یانجات دهنده خواهدبود. ساا‌وشیان یعنی نجات دهنده درروز داوری پدیدار خواهدشد. درآن روز این جهانِ پلید نابود میشود و اهورامزدا جهان تازه‌ای می‌آفریند و برنیروهای پلیدی پیروز شده و آنهارا ازبین خواهدبرد.

در اوستا چنین نوشته شده: «وی (ساا‌وشیان) جهان‌را رستگاری بخشیده و پس‌ازآن دیگر هرگز سالخورده نشده هرگز نخواهدمرد هرگز تباه وهرگز فاسد نخواهدشد بلکه پیوسته زنده‌مانده وپیوسته افزون خواهدشد و بر خواسته‌ها حکمفرما خواهدشد. درآن هنگام مردگان زنده شده وزندگی و ابدیت فرامیرسد و جهان بخواستهٔ او رستگاری یابد» (زامیادیشت ۸۹).

این آغاز عقیدهٔ نجات‌دهنده یا مسیح روحانی در دین زردشت‌است. میان گرایش گشتاسب به‌زردشت وجنگهای مذهبی علیه دشمن سرسخت ومهلك‌او ارشاسب پادشاه توران پانزده‌سال طول کشید. تاریخ ویرا تورانی بی‌دین نامیده. درطی این‌مدت زردشت دین خودرا رواج داده ومعجزاتِ بسیاری انجام‌داد و از آتشِ مقدس پاسداری نموده و احشام و فلزات را

حفظ کرده بیماران را شفا بخشید و کوران‌را بینائی‌داد. همچنین چندین آتشکده بنیادنهاد و دین بهی و اصلاحات تازهٔ خودرا درسرتاسر کشورایران منتشرساخت ونیروی خودرا برای جلوگیری از دیوپرستی و جادوگری بکاربرد.وی آفات‌را ازسرزمین دورساخت و همهٔ بدبختی‌ها و تباهی‌های کشوررا برطرف نمود. دراین‌مدت وی همچون دستور یا کاهن بزرگ دین بهی رفتار نمود. پیش‌از زردشت ده آتشگاه بزرگ و سه‌نوع آتشکده برای سه‌طبقه مختلف اجتماعی وجودداشت. آتشکدهٔ طبقهٔ روحانیون و نجبا از همه‌کهن‌تر و «آتش فرّوشکوه ایزدی» خوانده میشد و این سنت هنوزهم درمیان زردشتیان هندوستان باقی‌است . این آتش مقدس ترین آتش‌ها بشمارمیرفت. طبقهٔ جنگاوران ونجبا نیز آتشکدهٔ خصوص خود و طبقهٔ کشاورزان ورنجبران جامعه نیز آتشکده‌ای مخصوص خود داشتند. این سه‌طبقهٔ اجتماعی ایران قدیم شبیه سه‌طبقهٔ اجتماعی هنداست .

در پایان پانزده‌سال رواج دین زردشت دین بهی درسال ۶۰۱ پیش‌از میلاد فصل تازه‌ای آغاز نهاد وجنگ‌های مذهبی وخونریزی برپاشد . این جنگها تا سال ۵۸۳ پیش‌ازمیلاد دوام‌یافت. دراین‌مدت جهاد علیه بی‌دینان درسرتاسر ایران ادامه داشت. اوستا باآب‌وتاب تمام داستان این جنگهای مذهبی‌را شرح میدهد و نام هشت‌تن دشمنان مغلوب گشتاسب و برادر دلیرش «زری‌وری» یازریررا یادنموده‌ومی‌نویسدکه: بدرخواست‌گشتاسب و زریر از درگاه اهورامزدا پیروزی نصیب پرچم‌آنان شده و دعاهای‌آنان اجابت‌گردید .

درپایان باید خاطرنشان نمود که همهٔ ادیان بزرگ جهان یعنی دین یهود ومسیحیت واسلام ودین برهمان و انشعابات آن یعنی دین بودا و مذهب لامائی ودین زردشت درسرزمین پیامبرپرور آسیا بوجود آمده و

زیسته‌اند. دین یهود ومسیحیت واسلام درمیان اقوام مختلف نژاد سامی پیداشده درحالیکه دین بودائی ولامائی وزردشتی دین‌های آریانژادان است».

بخش سوم

نفوذ زردشت در دین یهود ومسیحیت

داستان اسارت یهود دربابل درکتب مقدسهٔ یهود دقیقاً ضبط شده وبخصوص درکتاب مقدس کورش بزرگ نجات‌دهندهٔ قوم اسرائیل که یهود را به‌سرزمین موعودشان برگردانده تجلیل شده‌است.

کورش‌بزرگ پادشاه شاهنشاهیِ ایران نخستین اعلامیهٔ آزادی‌عقیده را برای نوع‌بشر صادرنمود. این اعلامیهٔ آزادی عقیده وفکر تاامروز در استوانه گِلی پخته محفوظ‌مانده ودرموزهٔ‌بریتانیا موجوداست. استوانهٔ مزبور درسال ۱۸۷۹ طی حفریات باستانشناسی در بابل بدست آمده ودر سال ۵۳۹ قبل‌از میلاد بخط میخی بابلی نوشته شده‌است. ترجمهٔ فارسیِ آن چنین‌است:

«منم کورش شاه‌جهان شاه‌بزرگ شاه‌نیرومند شاه‌بابل شاه‌سرزمینِ سومر و اکد شاه‌چهارگوشهٔ جهان پسر کمبوجیه شاه بزرگ شاه انشان نوادهٔ‌کوروش شاه‌بزرگ شاه‌انشان از تخمهٔ چیش‌پیش شاه‌بزرگ شاه‌انشان از دودمان سلطنتی جاودان که بعل ونبو فرمانروائی آنان‌را گرامی‌میدارند وسلطنت آنان‌را بجان‌ودل خواستارند. هنگامیکه من بآرامش ببابل‌درآمدم باسرور وشادمانی کاخ شاهی‌را جایگاه فرمانروائی قراردادم مردوك خدای بزرگ مردم گشاده‌دل بابل‌را برآن‌داشت تامرا... من هرروز بستایشِ او

همت گماشتم. سپاه بیشمارمن بی‌مزاحمت درمیان شهربابل حرکت کرد . من بهیچکس اجازه ندادم که سرزمین سومر واکد را دچار هراس کند . من نیازمندیهای بابل وهمهٔ پرستشگاه‌های آنرا درنظر گرفتم ودربهبود وضعشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم‌بابل... را برداشتم. خانه‌های‌ویران آنان‌را آبادکردم. من به‌بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. مردوك خدای بزرگ ازکردارم خشنودشد وبمن کورش‌شاه که اورا ستایش کردم و به کمبوجیه فرزندم که از تخمهٔ من‌است و بتمام سپاه من برکت ارزانی‌داشت وازصمیم قلب مقام شامخ اورا بسی ستودم. تمام شاهانی که در بارگاه‌های خود برتخت نشسته‌اند درسراسر چهارگوشهٔ جهان ازدریای زیرین تا دریای زبرین کسانی که در... مسکن داشتند تمام شاهان سرزمین‌باختر که درخیمه‌ها مسکن‌داشتند مرا خراج‌گران آوردند ودربابل بپایم بوسه‌زدند. از... تاشهرهای آشور وشوش وآگاده و اشنونا وشهرهای زمبان مرنو ودر تا ناحیهٔ سرزمین گوتیوم شهرهای مقدس آنسوی دجله‌را که مدتی‌دراز پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود تعمیر نمودم و پیکرهٔ خدایانی‌را که جایگاه آنها درمیان آنان بود بجای خودشان بازگرداندم و درمنزلگاهی پایدار جای‌دادم. من همهٔ ساکنان آنهارا گردآوردم‌وخانه‌هایشان‌را به‌آنان بازپس‌دادم. خدایان سومر واکد که «نبونید» آنهارا ببابل آورده و خدای خدایان را خشمناك ساخته بود من بخواست مردوك خدای بزرگ بصلح‌و صفا بجایگاه پسندیدهٔ خودشان بازگرداندم. باشد که تمام خدایانی که من درپرستشگاههایشان جای داده‌ام روزانه مرا درپیشگاه بعل ونبو دعاکنند. باشد که زندگانی من دراز گردد . باشد که بمردوك خدای بزرگ بگویند کورش پادشاه که ترا گرامی میدارد و فرزند کمبوجیه... باشد...»

کورش میگوید : «شهرهای مقدس آنسوی دجله را که مدتی دراز

پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود تعمیر نمودم و پیکرهٔ خدایانی‌را که جایگاه آنان درمیان آنان بود بجای خودشان بازگرداندم و در منزلگاهی پایدار جای‌دادم. من همهٔ ساکنان آنهارا گردآوردم وخانه‌هایشان را بآنان بازپس دادم.»

بدینگونه کورش پادشاه دادگستر ایران همهٔ ملل اسیر در بابل‌را از قیداسارت وشکنجه آزادساخت. قوم اسرائیل نیز یکی ازهمین ملل اسیر دربابل‌بود .. این‌امر نشان‌میدهد که اکثریت پادشاهان ایران از قدیم و هم‌اکنون دارای وسعت نظر و دوستدار آزادی بوده‌اند و بخصوص این موضوع درمورد شاهنشاه محمدرضاشاه آریامهر پهلوی شاهنشاه حاضرِ ما نیز صدق مینماید .

درمورد رهائی قوم یهود از اسارت بابل درکتاب دوم تواریخ ایام باب ۳۶ آیات ۲۲ و۲۳ چنین نوشته شده :

«درسال اول کورش پادشاه فارس تاکلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود خداوند روح کورش پادشاه فارس‌را برانگیخت تا در تمامی ممالکِ خود فرمانی نافذکرد وآنرا نیز مرقوم‌داشت وگفت : «کورش پادشاه‌فارس چنین‌میفرماید . یهوه خدای آسمانها تمامی ممالك زمین‌را بمن داده‌است و او مرا امرفرمودکه خانه‌ای برای‌وی دراورشلیم که دریهوداست بنانمایم...»»

عین همین مضمون نیز درکتاب عزرا باب اول آیات اول تا ٤ آمده است اشعیای نبی نیز درباب ٤٤ آیه ۲۸ چنین مینویسد :

«دربارهٔ کورش (خدا) میگوید که او شبان من‌است و تمامی مسرّتِ مرا به‌انجام خواهدرسانید ودربارهٔ اورشلیم (خدا) میگوید بنا خواهد شد ودربارهٔ هیکل که بنیاد نونهاده خواهدگشت.»

درهمین‌کتاب درباب٤٥ آیهٔاول کورش‌را «مسیح» یعنی‌نجات‌دهنده

خوانده وچنین مینویسد :

«خداوند به‌مسیح‌خود یعنی کورش (که دست راست اورا گرفتم تا بحضور وی امتهارا مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان‌را بگشایم تا درهارا بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود) چنین میگوید که من پیش روی تو خواهم خرامید وجایهای ناهموارررا هموار خواهم‌ساخت ودرهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید وگنجهای ظلمت وخزائن مخفی‌را بتو خواهم‌بخشید تابدانی که‌من یهوه‌که‌ترا به‌اسمت خوانده‌ام خدای‌اسرائیل میباشم.»

در کتاب دانیال باب ٦ آیهٔ ٢٨ نیز دانیال نبی افتخار میکند که در زمان کورش پیروز میشود.

بطوریکه اشاره‌شد در دوران اسارت یهود در بابل قوم اسرائیل با معتقدات و عقاید زردشتی که کاملاً برای‌آنها تازگی داشت آشناشدند و چون بسیاری ازاین عقاید مورد توجه و علاقهٔ‌آنان واقع‌گردید برای‌نخستین بار درتاریخ‌خود آنهارا در کتب مذهبی‌خویش آوردند.

همینکه عقاید زردشتی یکبار درکتب عهد عتیق وارد گردید بالطبع درقرنهای بعدی به‌مسیحیت منتقل‌شد گرچه مسیحیت نیز بنوبهٔ خود مستقیماً عقاید واصولی ازدین زردشت اتخاذ نمود که‌بعداً موردبحث واقع خواهد شد.

درزیر بتفصیل دربارهٔ بعضی ازاین‌عقاید بحث مینمائیم :

١- سلسله‌مراتب فرشتگان

سلسله‌مراتب فرشتگان بصورتی که دردین زردشت بیان شده عیناً

درکتبی که پس از آشنائی یهود با دین زردشت پیش‌آمده قید شده‌است مثلا نام جبرئیل ومیکائیل درکتاب دانیال که در دورهٔ اسارت یهود نوشته شده آمده‌است .

عقیدهٔ شیطان یعنی اهریمن دین زردشت نیز منطبق با معتقداتِ زردشتی‌است .

۲- تثلیث

عقیدهٔ تثلیث مسیحیت نیز باعقیدهٔ تثلیث زردشتی بصورت«پندار نیک وگفتارنیک وکردارنیک» ارتباط‌دارد. زردشت تعلیم‌میدهد که‌گفتار از پندارسرچشمه‌میگیرد وکردارشخص‌هم ناشی از پندار و گفتاراوست . در مسیحیت تثلیث بصورت «خدای پدر یعنی خالق موجودات» و «خدای پسر یعنی عیسی» و«خدای روح القدس» شناخته شده‌است ودوخدای پسر وروح القدس راناشی از خدای پدر خالق موجودات میدانند .

۳- بهشت و دوزخ

واژهٔ انگلیسی بهشت یعنی (Paradise) مشتق از واژهٔ فارسی «پردیس» میباشد که نام کاخ باشکوه وباغ یکی از شاهان ماد در سدهٔ هفتم قبل‌ازمیلاد بود. وجه اشتقاق کلمهٔ Paradise نیز برحسب تعریفِ فرهنگ وبستر بزرگ چاپ ۱۹۶۰ ازکلمهٔ لاتین Paradisus و کلمهٔ یونانی Paradisos (یعنی پارك یا قصر)است که بنوبهٔ‌خود ازواژهٔ پارسی اوستائی «پری دیسا» میباشد. قسمت دوم این کلمه یعنی «دیسا» بمعنی «حصار» و «محوطه» و «دیوار»است وقسمت اول‌آن از واژهٔپارسی باستانی«پری»

بمعنی «اطراف» میباشد. بعدها «بهشت» یا «باغ عدن» را تشبیه به‌باغ و کاخ باصفای «پردیسی» دوران شاه ماد نموده واینکلمه‌را بجـای بهشت و آسمان بکاربردند . یونانیان این کلمه را ازایران گرفتـه و بسایر قسمتهای لاتینی زبان اروپا انتقال‌دادند. بهمچنین کلمهٔ «فردوس» عربی نیز ازهمین کلمهٔ پردیس فارسی گرفته‌شـده وچون درعربی حرف «پ» وجودندارد باتغییراتی آنرا «فردوس» خوانده‌اند .

درسرتاسر کتب عهدعتیق هیچ نامی از بهشت یافردوس برده‌نمیشود درکتاب پیدایش داستان آدم وحوا وباغ عدن یادشده ولی کلمهٔ«بهشت» و «فردوس» تنها درکتب عهدجدید مسیحیان دیده میشود. بهمچنین کلمهٔ «دوزخ» تا پس‌از دوران اسارت یهود دربابل درکتب یهود دیـده نمیشود یعنی تاموقعی‌که یهود تحت نفوذ افکار ایرانیان قرار نگرفتند اثری ازاین کلمات نیست .

٤- اعتقاد به‌روز رستاخیز وزندگی جاوید وروزشمار

یهودیان‌پیش‌ازتماس باایرانیان دربابل‌عملاً‌دربارهٔ این‌عقاید هیچگونه اطلاعی نداشتند. مثلاً درسرتاسر کتب عهدعتیق یهود اشارهٔ صریحی به رستاخیز نشده گرچه در کتب عهد جدید اشاره به‌اینموضوع شـده‌است (رساله قرنتیان) .

دانیال نبی معاصر دورهٔ اسارت یهود و بنا بروایت کتاب مقدس‌وزیر «داریوش مادی» برای نخستین‌بار دربارهٔ «زندگی جاودانی» و «مکافات ابدی» سخن میگوید .

اشعیای نبی نیز که در دورهٔ اسارت یهود دربابل میزیسته و کتاب

خودرا نیز درهمان دوره نوشته راجع به «حیات ابدی» (اشعیاء باب ۶۰ آیه ۱۵) و «ابدیت» مینویسد ومیگوید «من ترا فخرجاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم کرد». ودر اشعیاء باب ۵۷ آیه ۱۵ مینویسد: «او که عالی وبلند وساکن در ابدیت میباشد».

۵- عقیدهٔ «نجات‌دهنده»

زردشتیان یا ایرانیان قدیم در انتظار ظهور «سااوشیان» یعنی «نجات دهنده» بودند که طبق روایات زردشتی باید دارای طبیعت بشری و از نژاد پادشاه و پیامبر باشد. ایرانیان انتظار داشته ودارند که سااوشیان بیاید ونژاد آریان وتمام افراد بشررا نجات‌بخشد وعدل‌ودادرا در جهان بگستراند. مطالعهٔ مبحث‌پایان عالم‌وجود که به‌انگلیسی آنرا(Eschatology) گویند برحسب عقاید زردشتیان بسیار جالب‌توجه‌است.

برطبق نوشته‌های دینی زردشت سااوشیان باید درپایان این جهان یا باصطلاح «آخرالزمان» ظهور نموده و عالم‌هستی‌را بنیادی‌نو گذارد. وی مردگان‌را زنده‌نموده وروان در تن‌آنان میآورد. آتشی کلان برپا میشود و افراد بشر میبایستی در نهری بزرگ از فلزات گداخته درانتظار بمانند. نهر فلزات گداختهٔ مزبور برای عادلان ونیکوکاران چون شیر گرم و برای بدکاران و پلیدان همان فلزات گداخته خواهدبود.

اما گناهان بدکاران دراین آزمایش سخت پاك میشود وهمهٔ عالم‌وجود باشادی بسوی آفریدگار بازمیگردد.

سااوشیان شخصیت نهائی دین زردشت که قیامت مردگان را برپا میکند درآخر زمان گاو نری قربانی نموده و بدینگونه هستی دوم آدمیان‌را

آغاز مینماید و بنا برپیشگوئی زردشت دیگر مرگی وجود نخواهد داشت .
درحینی که رستاخیز مردگان انجام‌میگیرد سااوشیان ویارانش گاوموسوم
«هادهایانس» (Hdhayans) را قربانی نموده واز پیه آن «هائومای سپید»
یعنی «آب زندگی» را تهیه نموده و بهمهٔ آدمیان می‌بخشند. پس بدینگونه
آدمیان برای همیشه جاودان میمانند و ابدیت جسمانی بدین‌طریق بوسیلهٔ
قربانی گاو میسر میشود درحالیکه ابدیت روح بوسیلهٔ آشامیدن «هائوما»
یا آب زندگی بدست میآید و همهٔ مردمان رستگار میشوند. پس تا دین و
سلطنت در یك‌شخص جمع نشود آدمی نمیتواند دارای هیئت الهی شود و
اینکار هم باید در هزارهٔ سااوشیان انجام گیرد .

در چنین روزی دیگر تاریکی وجود نخواهدداشت بلکه در همه‌جا
روشنائی و شادی دیده‌خواهدشد .

سه‌تن فرزندان زردشت که پس‌ازوی زنده‌میمانند بنام‌های «اشتار»
و«اشتارمه» و «سااوشیان» بطریق معجزه آسائی در دریاچه‌ای زنده
میمانند و هریك سهمی در پایان این جهان دارند ولی در آخرزمان که
سااوشیان ظهورمیکند بالاخره اهریمن (شیطان) برای‌همیشه نابود میگردد
ومردگان زنده‌شده وآفرینش نوین و جاودانی میگردد.

پس همهٔ عالم هستی غرق در روح و از فروغ‌آن تابناك میگردد .

چنانکه دربالا دیدیم ایرانیان مدتها پیش از اسارت یهود در بابل
انتظار ظهور سااوشیان‌را داشته‌اند. طبیعةً قوم یهود که مدتی دراز در
اسارت بابلیها رنج ومحنت کشیده نیز برای نجات‌خود از اسارت وبندگی
بابلیها منتظر نجات‌دهنده‌ای میشدند وچون عقیدهٔ ایرانی سااوشیان که
باید از نژاد «پادشاه وپیامبر» باشد درنظر آنان پسند افتاد ازاینرومعتقد
شدند که نجات‌دهندهٔ قوم‌یهود نیز باید ازنسل داود که هم‌پادشاه و هم

پیامبر بوده‌باشد و برای نخستین‌بار دربارهٔ «نجات دهنــده» یا «مسیحِ موعود» پیشگوئی‌هائی نمودند .

کلمهٔ «نجات‌دهنده» برای نخستین‌بار درکتاب دوم سموئیل باب۲۲ آیهٔ ۳ ودرکتاب دوم پادشاهان باب ۱۳ آیهٔ ۵ وکتاب نحمیاء نبی باب ۹ آیهٔ ۲۷ ودرمزامیر داود باب ۱۰۶ آیهٔ ۲۱ قیدشده ولی درکلیهٔ این‌موارد کلمهٔ «نجات‌دهنده» بمعنی اعم خود بکار رفته ودر مزامیر داود میگوید: «آنهـا خدای نجات‌دهندهٔ خودرا فراموش نمودند» .

نخستین اشاره به‌کلمهٔ «نجات‌دهنده» یا «مسیح» بمعنیِ اخصِ کلمه درکتاب اشعیای نبی باب ۱۹ آیهٔ ۲۰ شده وچنین مینویسد: «او برای‌ایشان نجات‌دهنده‌ای خواهدفرستاد» .

اشارات دیگری که در عهدعتیق بکلمهٔ «نجات‌دهنده» شده در باب۴۳ آیهٔ ۳ وباب ۴۳ آیه۱۱ وباب ۴۵ آیه ۱۵ وباب ۴۵ آیه ۲۱ وباب ۴۹ آیـهٔ ۲۶ وباب ۶۰ آیه ۱۶ وباب ۶۳ آیهٔ ۸ میباشد .

ارمیاء نبی درباب ۱۴ آیهٔ ۸ نیز به‌یهوه خدای اسرائیل خطاب نموده میگوید : «ای تو که امید اسرائیل و نجات‌دهندهٔ آن هستی» .

هوشع نبی باب ۱۳ آیهٔ۱۴ وعوبدیا درباب ۲۱ نیز کلمهٔ «نجات‌دهنده» را بکاربرده‌اند .

کتاب دانیال باب ۹ آیهٔ ۲۵ دربارهٔ مسیح موعود سخن گفته و اورا «شاهزاده» میخواند و پیشگوئی‌میکند (باب۹ آیهٔ ۲۶) «پس بدان و بفهم که از صدور فرمان بجهت تعمیر نمودن و بناکردن اورشلیم تا ظهـور مسیحِ رئیس هفت هفته وشصت‌ودوهفته خواهدبود...»

بطوریکه آشکارا از مطالب فوق معلوم میگردد کتاب عهد عتیق بهیچ وجه تا زمان اسارت قوم‌اسرائیل که باایرانیان تماس حاصل نمودند هیچ

اشاره‌ای به کلمهٔ «مسیح» یا «نجات‌دهنده» نمیکند.

٦- ستاره‌شناسان ومجوسیان خاورزمین

با درنظرگرفتن توضیحات فوق مایهٔ شگفتی نیست که درباب دوم انجیل متی میخوانیم که هنگام تولد عیسی مجوسیان یعنی ستاره‌شناسانِ خاورزمین با هدایای گرانبها وپیشکش‌های خود یعنی «طلا وکُندر و مُر» بزیارت وپرستش کودك شتافتند. خواه این‌روایتِ انجیل‌متی درست یا نادرست‌باشد داستان سفر مجوسیان‌بخاور بخوبی نشان‌میدهد که‌ایرانیان انتظار ظهور نجات‌دهنده‌ای از نژاد پادشاه و پیامبررا داشته‌اند.

٧- داستان تولّدِ عیسی

نفوذ عقاید میتراپرستان یعنی زردشتیان در عقاید اولیهٔ مسیحیت بقدری زیادبود که تا پنج سده پس‌از پیدایش مسیحیت پیران کلیسا هنوز میکوشیدند تا عقاید میتراپرستی را از عقاید مسیحی تفکیک نمایند. در سپیده‌دمِ مسیحیت میتراپرستی یعنی دین زردشت رواج زیادی در میانِ نجبا وژنرالهای رومی داشت درحالیکه مسیحیت میبایستی با دشواری راهِ خودرا هموار نموده و عقاید تازهٔ خودرا در دلهای میتراپرستانِ پیشین ومسیحیانِ بعدیِ امپراتوری روم استوار سازد. همینکه مسیحیت تدریجاً درقلوب رومیان نفوذ کرد می‌بایستی لزوماً بعضی از عقایدِ موردِ علاقهٔ میتراپرستان رومی‌را درخود راه‌دهد و ازاین‌رو کم کم بعضی ازعقایدِ دیرینِ میتراپرستانِ رومی‌را بامسیحیت تلفیق‌نمود. یکی ازاین‌عقاید تلفیق

شده تاریخ تولد عیسی است که در تاریخ تقویم ژولیان روزِ ۲۵ دسامبر روزِ تحویلِ آفتاب از زمستان به‌بهار قیدشده و آنراروزِ تولدِ خورشید میدانسته‌اند زیرا دراین‌هنگام روزها دراز شده وگرمی آفتاب ازاین زمان ببعد زیادتر میشود.

در انجیل متی میخوانیم که هنگام تولد عیسی فرشتگان در بیابان بر شبانان ظاهرشدند. مسلماً در ۲۵ دسامبر یعنی درشدت سرما شبانانِ فلسطین نمیتوانستند در بیابان به‌چراندن گله‌های خویش مشغول باشند و آن سرمای سخت‌را تحمل‌نمایند. بنابراین تاریخ تولد عیسی بایستی در موقع دیگری بوده‌باشد که بعدها بخاطر میتراپرستانی که به‌نیایش آفتاب وجشن وشادی دراین روز عادت داشته‌اند تغییر یافته‌است. تحقیقاتِ دانشمندان باستان‌شناسی مسیحیت نیز همین امر را ثابت مینماید.

۸- سرودهای مسیحی

چنانکه یاد شد میتراپرستان رومی یا رومیان زردشتی مذهب در سپیده‌دم مسیحیت درروم بسیار بوده ونفوذ بسزائی داشته‌اند. این میترا پرستان سرودهای دینی بسیاری که ازایران بدانجا رسوخ یافته‌بود در نیایش اهورامزدا وخورشید وغیره داشته‌اند. وقتی کلیسای نخستین در روم بنیاد نهاده‌شد رهبران کلیسا متوجه‌شدند که میتراپرستان سرودهائی ازخود دارند درحالیکه کلیسای مسیحی آنروز اصلاً سرودی نداشت. خواندن سرود برای میتراپرستانی که مسیحی‌شدند جزء لوازم حتمی نیایش خداوند بود و ازاینرو آهنگ سرودهای زردشتیان را باکلماتِ

تازه‌ای متناسب با دین تازهٔ مسیحیت تلفیق نموده و مورد استفاده قرار دادند.

بایددانست که تصنیف‌ها و سرودهای مذهبی یونانی و مصری متداول در آغاز مسیحیت بقدری خارج‌ازاخلاق ومبتذل وغیرروحانی بوده که باروح کلیسای اولیهٔ مسیحی سازگاری نداشته‌است. پس تنها راهِ انتخاب آهنگ سرود برای کلیسای مسیحی آن‌بود که آهنگ ومضامین سرودهای زردشتی میترائی را با تغییری در فحوای‌آن متناسب باافکار روحانی کلیسای مسیحی برگزینند.

تردیدی نیست که از توضیحات فوق بخوبی میتوان پی‌برد که ایرانِ کهن در دین یهود و مسیحیت نفوذ بسزائی داشته اما سهم عظیمِ تمدن و فرهنگ‌ایران دریهودیت و مسیحیت چیزی از ارزش و عظمتِ ادیان‌مزبور نمی‌کاهد. برعکس این‌امر ثابت‌میکند که بنیادگذاران وپیشروان یهودیت و مسیحیت باکمال واقع‌بینی همهٔ نوامیس عالیه و افکار بلند مورد قبولِ وجدان وفکرِ بشری‌را دردین خود آورده‌اند. پس‌این‌بنیادگذاران وپیشوایان یهود ومسیحیت بهترین افکار ومعتقدات وفرهنگ‌ها و روایات موجود را گلچین کرده وبرای رسیدن به‌پیروانِ خود به‌ذروهٔ کمال روحانی تعلیم و تعمیم داده‌اند.

بخش چهارم

مقایسه میانِ گفته‌ها ونوشته‌های زردشت ودین‌یهود ومسیحیت

شاید هیچ چیزی بقدر گفته‌ها ونوشته‌های مشابه وهمانند متونِ کتب مقدسهٔ زردشت با مندرجاتِ کتبِ عهدِ عتیق وعهد جدید شگفت‌آور

نیست .

بدون تردید رهبران دین یهود و مسیحیت میخواهند بدانند که اخلاقیات عالی زردشت وطرزتفکر او بایهودیت ومسیحیت چه‌رابطه وچه وجوه اشتراکی دارد. دراینجا بعضی ازمتشابهات برجستهٔ این ادیان با دین زردشت قید میگردد .

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود ومسیحیت
۱-خدا = اهورامزدا	خدا=یهوه خدای پدر
۲-خدا پادشاه پادشاهان	خدا پادشاه پادشاهان
۳-خدا روح‌است	خدا روح‌است (یوحنا ٤:٢٤)
٤-خدا بشکل انسان‌نیست	خدا بشکل انسان نیست
٥-خدا خودرا تا حدی به‌زردشت آشکار ساخت	خدا ازمیان بوته به‌موسی ندادرداد وگفت «من‌هستم خدای پدرت . . . آنگاه موسی روی‌خودرا پوشانید زیرا ترسید که بخدا بنگرد (سفر خروج باب ۳-٤تا۷)
٦-خداو هف[illegible] شاسپندان مظاهر هفتگانهٔ - مظاهر سه‌گانه پندار نیک وگفتار نیک وکردار نیک	تثلیث مسیحیت بصورت «خدای پدر» و«خدای پسر» و «خدای روح‌القدس»
۷-کلمه نجسم الهی = کاهن	کلمه‌مجسم خدا=عیسی (یوحنا باب ۱:۱ تا۱٤) .
۸-خدا = آفرینندهٔ همه‌چ:	... آفریننده همه‌چیز

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود ومسیحیت
۹ـ دوران آفرینش شش روزه	دوران آفرینش شش روزه (سفرِ پیدایش باب اول ودوم)
۱۰ـ آفرینش جهان روز بروز انجام گرفته	خداوند هر روز یك سلسله از مخلوقات را آفریده. انسان آخرین وبزرگترین
۱۱ـ مهمترین آفرینش خدا انسانِ نیکوکاراست	آفریدهٔ خداست. (سفرِ پیدایش باب اول)
۱۲ـ آدم وحوا دراثر گناه از بهشت رانده شدند .	آدم وحوا دراثر نافرمانی از باغِ عدن رانده شدند (سفر پیدایش باب ۳ آیه ۳٤)
۱۳ـ اهریمن = شیطان	شیطـــان
۱٤ـ اهریمن پدرِ دروغگویان است	شیطان پدرِ دروغگویان (یوحنا ۸ : ٤٤)
۱۵ـ بهشت یا «پردیس»	آسمان = فردوس
۱٦ـ دوزخ و برزخ	جهنم (دوزخ) و برزخ (سفر تثنیه باب ۲۲:۳۲)
۱۷ـ رستاخیزِ مردگان	قیامت ابدان (متی ۲۲: ۲۸ ومرقس ۱۸:۱۲ وسایر کتب عهدجدید)
۱۸ـ داوری واپسین = روزِ شمار	روز داوری (مزامیر داود باب اول آیه ٦ وسایرِ کتب بعدازآن)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود ومسیحیت
۱۹-ابدیت روح	ابدیت روح (رسالهٔ رومیان باب ۲ : ۷ و اول قرنتیان ۱۵: ۵۳ و اول تیموتاوس ۶:۱۶ و دوم تیموتاوس ۱:۱۰)
۲۰-خدا همه‌چیز میداند و از ازل وابد آگاه‌است	خدا همه‌چیز میداند (مکاشفات ۶:۱۹)
۲۱-زردشت: «خدا را نمیتوان فریفت»	درمسیحیت: «خدارااستهزانمیتوان کرد» (غلاطیان ۷:۶)
۲۲-از بدبختی‌ها و ناکامی‌ها باید درس عبرت گرفت و استفاده نمود	همهٔ امور برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند در کاراست (رومیان ۲۸:۸)
۲۳-پیش‌اززردشت سه‌تن پیامبر بنامهای ویوانگهانت و اثویا و ثریتا ظهور نمودند.	پیش‌از موسی ابراهیم و اسحق، یعقوب ظهور نمودند.
۲۴-زردشت ازنژاد پادشاه‌منوچهر بود	عیسی ازنژاد داود پیغمبراست (انجیل متی باب اول آیه‌اول)
۲۵-زردشت از باکره‌ای بنام‌دخدوا بدنیاآمده	عیسی ازمریم باکره بدنیا آمد.
۲۶-درموقع آبستنی مادر زردشت معجزات متعددی روی داده	درکتب عهد جدید یعنی در چهار انجیل معجزاتی مربوط بموقع آبستنی مریم مندرج‌است.

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۲۷–ستاره‌ای پیش از تولد زردشت طلوع نمود	بنا بر مندرجات انجیل ستاره‌ای پیش‌از تولد عیسی مجوسیان را بطرف زادگاه او رهبری نمود . (انجیل متی باب ۳:۲)
۲۸–هنگام تولد زردشت فرشتگان آمده و کودك نوزاد را پرستش نمودند	هنگام تولد عیسی فرشتگان بر شبانان در بیابان ظاهر شده‌و مژدهٔ تولد عیسی‌را دادند. (لوقا ۸: ۱٤)
۲۹–ارواح پلید واهریمن زردشتِ جوان‌را آزار داده و آزمودند.	شیطان عیسی‌را در بیابان مورد آزمایش قرارداد . (متی ٤: ۱–۱۲)
۳۰–زردشت پس‌ازاینکه‌چهاربار از رودخانه گذشت هنگامیکه در کنار رودخانه ایستاد فرشتهٔ اعظم بر وی ظاهرشد .	درکنار نهر اردن فرشتهٔ خداوند بصورت کبوتری بر عیسی نازل گردید . (یوحنا ۱: ۳۲)
۳۱–زردشت‌گوید : «آنکه رسالتِ الهیِ مرا دریابد از بهترین نعمات برخوردار میگردد ...و عذاب برکسی نازل میگردد که ستمگر بدکار باشد» و نیز میگوید: «مزد حیات ابدی بر وی داده خواهدشد» .	انجیل یوحنا گوید : «آنکه به‌عیسی ایمان آورد هلاك نگردد بلکه حیات جاودانی خواهدیافت اما آنکه بوی ایمان نیاورد براو حکم شده‌است» (یوحنا ۳: ۱٦)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۳۲ـ زردشت: «آنچه او (اهورامزدا) درحکمت خود میاندیشد همان باید بشود».	عیسی: «ای خدا ارادهٔ تو و نه ارادهٔ من بجا آورده شود.» (لوقا ۲۲:۴۲)
۳۳ـ خدا درازل وابد چنین است	(خدا) از ازل یا ابد همان است
۳۴ـ روح پربرکت بخشایندهٔ همه چیزها	بخشایندهٔ همهٔ برکات (عبرانیان ۱۳ : ۸)
۳۵ـ زردشت: «ای خدا بجز درراستی ودر تو روح من کجا یاری پیدا کند؟»	داود در مزامیر خودگوید : «خداوند شبان من است محتاج بهیچ چیز نخواهم بود». (مزامیر ۲۳: ۱)
۳۶ـ زردشت: تنها آن طبیعتی نیکوست که آنچه بر نفس خود روا نمیداند نسبت بهدیگران روا ندارد.	عیسی : «آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید». (متی ۷: ۱۲) .
۳۷ـ زردشت: «آنان را نیز همچون خود بدان و اینست دین تو».	همسایهات را چون نفس خود دوست بدار (متی ۲۲: ۳۹) .
۳۸ـ زردشت: «چنین کسی بر بهترین شفیعان وارد شده ودر این عالم پائین برای بینوایان زن و مرد شفاعت نموده و درپریشانی یارشان خواهد بود .	مسیحیت: «پرستش پاك وبی آلایش آنست که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند ...» (یعقوب ۱: ۲۷)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۳۹ـ زردشت: «قانون مقدس دمِ هر دری پیوسته بشکل برادرانت ایستاده‌است»	عیسی: «آنچه نسبت بیکی از کوچکترین برادران من کنی همانا دربارهٔ‌من نموده‌ای.» (متی ۱۰: ۲٤ ومرقس ۹: ٤۲)
٤۰ـ زردشت: «خداوند پشتیبانِ ایمان‌داران و بی‌ایمانان‌است».	مسیحیت: خداوند همهٔ مردم این زمین‌را ازیك خون آفریده. ونیز گوید: «خداوند باران خودرا بر نیکان وبدان می‌باراند.» (متی ۵: ٤٦)
٤۱ـ زردشت: «شریعتِ خداوند قانون عدالت‌است».	عیسی: ارادهٔ‌تو چنانکه در آسمان است برزمین نیز کرده‌شود». (لوقا ۱۱: ۲ و متی ۲٦: ٤۲).
٤۲ـ زردشت: «درنخستین باری که این‌کردار (شهادت دروغ) انجام شود... رنج وعذاب آن همچون هر رنجی در جهان سخت خواهدبود.»	عیسی: «خداوند کسی‌را که بیهوده نام اورا برزبان آورد بیگناه نخواهد دانست.» (متی ٦: ۷ وتیشنه ۱۱:۵)
٤۳ـ زردشت: «بر ماست که ارادهٔ اورا پیش ببریم تاخواسته‌های ما نیز برآورده شود.»	عیسی: «اول ملکوت خدا و عدالت اورا بطلبید و اینهمه برای‌شما مزید خواهدشد.» (متی ٦: ۳۳).
٤٤ـ زردشت: «پس‌چنانچه خواستِ تست برما بشود.»	عیسی: «ارادهٔ تو کرده‌شود.» (متی ۲٦: ٤۲)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۴۵ـ زردشت: ازدواج باخویشاوندان	یهود: به مندرجات غزل غزلهای سلیمان مراجعه‌شود.
۴۶ـ زردشت: «زن باید دارای اصول صحیح و فرمانبردار شوهر خود باشد.»	مسیحیت: ای زنان از شوهران خود اطاعت کنید.» (افسیان ۵: ۲۵ و ۲۸ و کولسیان ۳: ۱۹ و اول تیموتاوس ۳: ۱۱)
۴۷ـ زردشت: این موجودات (فواحش) باید کشته‌شوند بدتر از ماران خزنده و گرگهای درنده.»	مسیحیت: زن بدکار زنده نماند.» (لاویان ۱۹: ۲۹ وتثنیه ۲۳: ۱۷ امثال سلیمان ۲۳: ۲۷ ومکاشفات ۱۷: ۱)
۴۸ـ زردشت: آنکه بذررا بهدر دهد زادوولد و اولادرا نابودساخته است.»	درمسیحیت نیز چنین‌است.
۴۹ـ زردشت: «لواط‌کار در نزد خدا پذیرفته نمیشود.»	درمسیحیت نیز چنین‌است.
۵۰ـ زردشت: «رباخواری در میان دین‌داران نبایدباشد.»	یهود: «نقرهٔ خودرا بسود نمیدهد و رشوه بر بیگناه نمی‌گیرد». (خروج ۲۲: ۲۵ و مزامیر ۱۵: ۵)
۵۱ـ زردشت: «پاکی پس از زندگی بزرگترین برکات‌است.»	عیسی: «خوشا بحال پاکدلان زیرا ایشان خدارا خواهندديد.» (متی ۵: ۳)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۵۲ـزردشت: «آنکه پیوسته خود را بچشم دیگران بکشد هربار که چنین کند روحش از گناه گرانبار میشود.»	«تکبر پیشرو هلاکت‌است». (امثال سلیمان ۱۶: ۱۸)
۵۳ـزردشت: «واین‌نیز که درمورد این‌جهان نباید متحمل نگرانی و اندیشه شد.»	«در اندیشهٔ فردا مباشید.» (متی ۶: ۳٤)
٥٤ـزردشت: «باشد که آرامش روح پایدار بدست آورم.»	«صلح وآرامش ماورای ادراک» (فیلیپان ۷: ٤)
۵۵ـررـشت: «اگر کسی دیگر نیز گناه کرده‌باشد باتوبه بخشوده میشود.»	«آنکه توبه کند وتعمید یابد نجات یابد . ولی آنکه توبه‌نکند ملعون‌است.» (اعمال رسولان ۲: ۳۸ ومرقس۱۶ : ۱۶) .
۵۶ـزردشت: «بوسیلهٔ دین‌خدا تمام گناهان او بخشوده میشود.»	«اینست برهٔ خدا که‌گناهان‌جهان‌را برمیدارد.» (یوحنا ۱: ۲۹ و۳۶)
۵۷ـزردشت: «اگر کسی استطاعت نداشته‌باشد از مرد خداپرست عدالت توقع نمی‌رود.»	بداستان دوفلس بیوه زن مراجعه شود (لوقا ۲۱: ۲و۳)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۵۸-زردشت: «آنکه باکلام مقدس شفا دهد بهترین شفادهندگان است.»	معجزات عیسی و حواریون وی
۵۹-دین زردشت: «ندای آنانیکه دمِ مرگ‌اند.»	«ای قبر پیروزی تو کجااست؟» (اول قرنتیان ۱۵: ۵۵)
۶۰-زردشت: «مامیآییم شادی‌میکنیم وجان می‌سپاریم.»	«ای مرگ نیش‌تو کجاست؟.» (اول قرنیتان ۱۵: ۵۵)
۶۱-زردشت: «تازه‌کردن وپاک‌کردن مجدد آفریدگان نیک خدا ودر رفتار پاک و پرهیزکارانه ثابت‌قدم داشتن آنان سببِ جاودانی‌شدنِ آنان‌است.»	«حیات جاودانی در فکر روحانی است ومرگ درفکر جسمانی‌است.» (رومیان ۸:۶)
۶۲-زردشت: «اگر تو مرا چون درخت ار گزند ایمن داری.»	درخت حیات درباغ عدن (پیدایش ۲: ۹)
۶۳-زردشت: «آنکس که‌درآن‌هنگام در پی تن‌است نمیتواند روحِ خودرا نجات‌بخشد.»	عیسی: «از قاتلان جسم که قادر برکُشتن روح هستند بیم نکنید بلکه ازاو بترسید که قادراست بر هلاک‌کردن روح وجسم‌را نیز در جهنم.» (متی ۱۰: ۲۸)

تعالیم زردشت	تعالیم دین یهود و مسیحیت
٦٤-زردشت : «آنکه روح را نبرده هیچ نبرده‌است.»	عیسی: «شخص‌را چه‌سود که تمام دنیارا ببرد وجان خودرا ببازد.» (متی ١٦: ٢٦)
٦٥-زردشت: «ازهمان گناه‌او کیفر وی نیز میرسد.»	یهودیت ومسیحیت: «گناه‌شما شما را درخواهد گرفت.» (سفر اعداد ٣٢: ٢٨)
٦٦-زردشت: «هیچکس را بدون امید بهشت مدان.»	«حکم نکنید تا برشما حکم نشود.» (متی ٧: ١)
٦٧-دین‌زردشت: نماز مخصوص آرامش روح مردگان در دوزخ وبرزخ.	در مسیحیت نیز همین مراسم وجود دارد.
٦٨-دین‌زردشت:«مردگان‌برمیخیزند جان بر تنِ آنان دوباره میرسد وباردیگر نفس خواهند کشید.»	مسیحیت : رستاخیز مردگان (یوحنا ٥: ٢٩ و اعمال رسولان ٢٣: ٦ و ٢٤: ١٥)
٦٩-زردشت: «هریك ازاینان را که آفریدم از رستاخیز برایم دشوارتر بود.»	قدرت خدا در زنده‌کردنِ مردگان (یوحنا ٦: ٤ و اول قرنتیان ٦: ١٤)
٣٠-زردشت: «تمام جهان ازپیری و مرگ و فساد و خرابی تا جاودان رستگار میشود؟	به‌مکاشفات یوحنا در بارهٔ روز واپسین مراجعه‌شود. (مزامیر ١: ٥ و مکاشفات ١٦: ٧ و ١٩: ٢)

تعالیم زردشتی	تعالیم دین یهود و مسیحیت
۷۱ـزردشت: تطهیر زمین بوسیلهٔ گداخته‌شدن در آتش	عیسی: «آتش عمل هرکس راخواهد آزمود.» (مرقس ۹:۴۸واول قرنتیان ۳: ۱۳ ویهودا باب ۷)

۷۲ـدرآخرزمان اهریمن نابودمیشود. مسیحیت: «پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس‌را باطل سازد» (اول یوحنا ۳: ۸)

فهرست منابع ومآخذ

1— Anthropology Today., An Encyclopaedic Inventory, by A. L. Kroeber, Printed by the University of Chicago Press, 1957 Edition.

2— Article by Professor John W. Draper of the University of Virginia on Christian Hymns, in Commemoration of Cyrus the Great,1962.

3— A Study of Magic and Religion, by Sir James George Frazer, 3rd edition, 1936, Macmillan and Co., London .

4— Avesta, The Religious Book of the Parsees, by Arthur Henry Bleeck, in three volumes, published by Hertfor, 1864 .

5— Avestan Language, Study and Teaching, in possession of The British Museum Library, in several volumes.

6— Dawn and Twilight of Zoroastrianism, by R. C. Zaehner,

7— Divine Songs of Zoroaster, by J. S. Taraporewala, Printed in Bombay, 1951 .

8— Our Own Religion in Ancient Persia, by Prof. L. H. Mills, 1913 .

9— Great Saviours of the world, by Swami abhedanada, Printed by Ramakrishna Vedanta Math, Calcutta, India, 2nd Edition, 1957.

10— Oriental Studies, A collection of books in possession of the British Museum library .

11— Persia, Past and Present, by Prof. Jackson .

12— Sacred Books of the East, Vol. IV, by P. Max Muller .

13— The Book of Avesta, English and Persian Translations.

14— The Ethical Religion of Zoroaster, by M. M. Dawson, LL. D., The Macmillan Co., New York, 1931 .

15— The Gathas, or Religious Songs of Zoroaster, Persian and English Translations.

16— Old Testament and New Testament books referred to in the text of this book .

17— Zoroastrian Credo, by G. K. S. Shavaksha, printed in Bombay, 1962

دکتر جلال متینی
استاد دانشگاه مشهد

نسخه خطی اختیارات منظوم وذکر فوائد ادبی آن

درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی . مشهد[1] ، دربخش کتابهای ریاضی نسخه‌ای‌است خطی بشمارهٔ اختصاصی ۱۵ ، وشمارهٔعمومی ۵۳۸۱ که‌چون از برخی جهات حائز اهمیت‌است و نسخه‌ای منحصر بفرد نیز می‌نماید[2] درکمال اختصار به‌معرفی آن می‌پردازم .

دربارهٔ ناظم کتاب وروزگار زندگانی وی جز چنداشاره بسیار کلی‌و مبهم نکته‌ای دیگر در متن کتاب موجود نیست . این اشارات عبارتست ازاینکه :

وی به‌استناد یك بیت که درآن به نشابوری بودن لفظ «باوری مکن» اشاره شده ، محتملاً نشابوری وخراسانی بوده‌است :

بنیوش پند و جور بدان ده که گویدت
این را مکن بلفظ نشابور باوری۷a

واحکام نجوم‌را نزد استادی فراگرفته بوده :

به‌تعلیم و ریاضت نیك باشد   چنین آمد بمن زاستاد گفته۹۳a

و از جمله کتاب التفهیم لأوایل صناعة‌التنجیم ابوریحان بیرونی را نیز مطالعه کرده بوده‌است :

ورنداری‌باورم برخوان چومن «تفهیم» ازآنك

کز پی این کرد «بوریحان» همی «تفهیم» را ۶۸b

بعلاوه او از شاهی‌که احتمالاً معاصرش بوده‌است درچند مورد با عنوان «خسروزمانه» و «شه» یاد کرده‌است :

یا ده بدان کسی که نترسد به‌روز رزم

چون خسروزمانه به‌مردی ز هیچ کس ۷۵b

دربزم شدی میر به‌ورج شه شاهان

گرخواهی چونان کن و گر خواهی چونین ۱۰۰b

پس باده بدان ده که فزون باشد دربزم

ازجمع حریفان چوشه از جمع سلاطین ۹۱a

موضوع کتاب دراتصالات قمراست به کواکب دیگر در برجهای اثناعشر (حمل ، ثور، جوزا، سرطان، اسد ، سنبله ، میزان ،عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت) مشتمل بردوازده دایره ، وهر دایره مذیل به ۳۶ قطعهٔ چهار بیتی ، دراوزان مختلف عروضی . هریك ازفصول دوازده‌گانهٔ کتاب باعنوان «دایرهٔ اتصالات قمر بکواکب در برج ....» آغاز می‌شود وسپس در ذیل‌آن دایره‌ای‌است که‌درآن‌عناوین سی‌وشش‌گانه فصل: مقارنه، تسدیس، تربیع، تثلیث، مقابله، مجاسدهٔ زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد بابرج مذکوردرعنوان فصل، نوشته‌شده، وبعدازآن‌چنانکه‌گذشت سی‌وشش قطعهٔ چهاربیتی آمده‌است . نسخهٔ خطی موجود ناقص‌است، یعنی‌ازآغازنسخه، حداقل مقدمهٔ کتاب وفصل نخستین (دایرهٔ‌اتصالات قمر به‌کواکب دربرج

حمل) وسی‌وشش قطعهٔ چهار بیتی مربوط به‌آن ، وازپایان‌نسخه، دوقطعهٔ سی‌وپنجم وسی‌وششم مربوط به «دایـرهٔ اتصالاتِ قمر به‌کواکب در برج حوت» ، وعبارتی که معمولاً کاتب در پایان نسخه‌می‌افزاید،مفقوداست.

آغاز و پایان نسخه بدین شرح‌است :

آغاز :

«دایرهٔ اتصالات قمر به‌کواکب دیگر در برج ثور .»

پایان :

«مجاسدهٔ شمس قطعهٔ سی‌وچهارم

چون اوفتد مجاسده درحوت، مهر و مه را
نبـود بهیچ کاری انـدر جهـان خیـاره
آن به که گیری ازهمه‌کاری کناره گر چـه
انـدر خبر میانه گزیده‌است بـر کنـاره
وآنـرا دهی شراب کـه داند زدن بصنعت
بـا ساز اوستادان در رقص چـار پـاره
یانه بدان دهی که بشب بازی از حریفان
بـر اسب چابکی نبود کس چنو سواره»

بدین ترتیب نسخهٔ خطی مورد بحث دارای ۳۹۴ قطعهٔ چهار بیتی مختلف‌الوزن وجمعاً مشتمل بر ۱۵۷۶ بیت‌است .

سخن گفتن در بارهٔ «موضوع» این‌کتاب ازحوصلهٔ این مقاله خارج است ، ولی ناگزیر بدین مختصر اشاره می‌کند که از زمانهای قدیم ، علاوه برجنبه‌های علمی هیأت و نجوم ، بحث درباب «احکام نجوم» کـه عموه ، جنبه‌های خرافی مسائل نجومی ارتباط پیدا می‌کند ، مورد توجه مر بوده‌است . البته‌کسانی‌که به‌جنبهٔ علمی این‌مساله می‌پرداختند ، غیب‌گویی

منجمان را نکوهش و بی‌اعتقادی خودرا به‌موضوعات مورد بحث در «احکام نجوم» ذکر می‌کردند. چنانکه ابوریحان بیرونی در کتاب‌التفهیم لأوائل صناعة‌التنجیم در فصل احکام نجوم بصراحت بی‌اعتقادیِ خودرا بدین موضوع اظهارداشته و از جمله نوشته‌است : «.... وقت آمد که نیز سخنانی که میان منجمان روداندراحکام‌نجوم‌بجای‌آریم که قصدِ پُرسنده این بود . ونزدیك بیشترین مردمان احکام نجوم ثمرهٔ علمهای ریاضی‌است. هرچند که اعتقادما اندرین ثمره واندرین صناعت مانندهٔ اعتقاد کمترین مردمان‌است.»[3] ویا درجای دیگردراین مورد چنین اظهار نظر کرده‌است: «واما حشویان منجمان که تمویه وزرق دوستردارند ازراه راست چون کسی ایشان را از چنین مسئله پرسد اورا بازگردانند وبفرمایند تاسه‌شب برآن اندیشه بخسبد ، وبروز وهم ازآن خالی ندارد آنکه بپرسد . و من این را وجهی ندانم جز محکم‌شدن حماقت وسپس این چون بسیجیدن مر پدید آمدن دروغشان وتباهی حکم تاگناه برپرسنده حوالت توانند کردن که آنچه فرمودندش نیکو بجای نیاورد»[4] . باآنکه عالمی چون ابوریحان بیرونی «احکام نجوم» را چنین تخطئه کرده‌است ، خودوی دوپنجم کتاب التفهیم را فقط به بحث دربارهٔ اصطلاحات ومسائلی که مربوط به‌جنبهٔ علمی «احکام نجوم»است وقف کرده . بعلاوه تودهٔ مردم درروزگاران پیش به‌احکام نجومی اعتقادی‌راسخ داشته‌اند وچنانکه می‌دانیم پیشگویان در دربارهای سلاطین شرق و غرب دارای مقامی والا بوده‌اند . چون ذهن خرافه پسند عوام وخواص‌درسراسرجهان به تأثیرکواکب درزندگی آدمیان معتقد بوده ، کتابهای بسیار نیز دراین فن تألیف شده‌است[5] . پُردورنرویم در روزگار ما نیز علاوه برعوام مردم که هنوز درمسائل مختلف به «شاید» و«نشاید»های احکام نجوم وپیشگویان و «تقویم‌های مخصوص» اعتقاد

دارند ، کمتر کسی از ماست که بهنگام جابجاشدن از خانه‌ای به‌خانهٔ دیگر ویا درموقع عقد ازدواج ، باوجود بی‌اعتقادی به چنین موضوعات خرافی، تحت‌تأثیر قدرت همین‌خرافات قرارنگرفته، ولااقل درباب سعد ونحس‌بودن ساعت برای انجام پذیرفتن دو موضوعی که بدان اشاره شد از مطاعین پرسشی نکرده‌باشد. نسخهٔ‌خطی‌منظوم موردبحث درفنی‌است که‌خلاصه‌ای ازآنرا بعرض رسانیدم ومی‌توان آنرا درشمار «دانش‌عوام» قرارداد .

نسخهٔ ما بی‌نام‌است ، نام ناظمش معلوم نیست ، کاتبش را نمی‌شناسیم ونمی‌دانیم ایشان درچه روزگاری می‌زیسته‌اند ، کتاب به‌چه‌کسی تقدیم شده‌است ونسخه درچه‌سالی تألیف‌گردیده وبه‌کتابت در آمده‌است. یقیناً جواب‌همهٔ این‌مجهولات درمقدمهٔ کتاب وورق آخرنسخه که همه مفقوداست مذکور بوده . برای پاسخ‌دادن به‌برخی از موضوعاتی‌که مذکورافتادناگزیریم فقط به‌متن نسخهٔ‌موجودکه باحتمال‌قوی منحصربفرد نیزهست مراجعه کنیم ودرباب رسم الخط نسخه ، نکات دستوری ، لغات وترکیبات واصطلاحات آن و برخی از اشارات مندرج در کتاب به مطالعه بپردازیم .

رسم‌الخط نسخه کهنه‌است وتاحدی می‌تواند مارا دربارهٔ تاریخ تقریبی کتابت آن راهنمایی‌کند . اینست اختصاصات رسم‌الخط‌آن :

۱ـ چنانکه می‌دانیم دربرخی از نسخه‌های خطی فارسی بسیار کهنه مصوت بلند «آ»، علاوه بردوشکل «آ» و «ا» به دوصورت «آا» و«اا» نیز نوشته شده‌است ازجمله درنسخهٔ خطی الأبنیه عن حقایق‌الأدویه‌که درسال ۴۴۷ هجری بدست اسدی طوسی کتابت شده‌است[۶]، و نسخه‌ای ازهدایة المتعلمین فی‌الطب‌محفوظ درکتابخانهٔ بادلیان آکسفوردمورخ۴۷۸هجری[۷]، ونسخهٔ خطی قسمتی ازتفسیر سورآبادی مورخ ۵۲۳ هجری محفوظ

درکتابخانهٔ اینديا افيس ، لندن[۸] . درنسخهٔموردبحث‌ما نيز اين رسم‌الخط بچشم می‌خورد:

آاز = آز ۲۵b ، ۲۸a ، آار = آر ۶۶a ، ۸۹b ، ابتداآت ۶a

اان = آن ۴b ، ابتداات ۲۳b ، ۹۰a

۲- کاتب نسخهٔ اختيارات درطرزنوشتن الف در آخر کلمات شيوه‌ای خاص دارد که دربين نسخه‌های خطی فارسی، که بنده درايران واروپا و برخی از جمهوريهای اتحاد جماهيرشوروی ديده‌ام تنها بـه يك نسخه برخورده‌ام که ازاين جهت رسم‌الخطش با نسخهٔ اختيارات شباهت دارد وآن نسخه‌ای‌است کهنه ازتفسير بصائر درکتابخانهٔ انستيتوی‌شرق‌شناسی لنين‌گراد[۹] . شيوهٔ نگارش الف دراين نسخه بدين‌شکل‌است :

بنانهادن ، معانی ، دوستانرا ، فتادن ، کاه ۱b

۳-دربعضی از نسخه‌های خطی فارسی بسيار بندرت ديده‌شده‌است که دراتصال حرف پيش ازکاف وگاف ، بجای آنکه حرف مذکور ، درردیف کاف‌وگاف نوشته شود ، يعنی بهمان شکلی که ماامروز می‌نويسيم ، کاتب حرف پيش ازکاف يا گاف را باصطلاح در «سرکش» کاف‌وگاف قرارداده است . درنسخهٔ مورد بحث کلمات : سگال ،سگالی، سگانه،آشکار،آشکاره، شکار، شکافته‌لب ، شکر، شکن، ليکن بترتيب به‌شکلهای :

سگال ۵۱a ، ۵۶a ، ۶۷b ، سگالی ۵۶a ، سگانه ۲۲a ،

آشکار ۱۴b ، آشکاره ۴۰b ، شکار ۱۲a ، شکافته‌لب ۵۷b ،

شکر ۴a ، شکن ۴۴a ، وليکن ۶۱b

نوشته شده‌است . نسخه‌های خطی دیگر که رسم‌الخطی مشابه این‌نسخه دارند تاآنجاکه بنده مطالعه کرده عبارتست از . الابنیه عن‌حقایق‌الأدویه مورخ ۴۴۷[۱۰] ، کیمیای سعادت مورخ ۶۷۲[۱۱] ، دیوان خاقانی‌مورخ ۶۶۴[۱۲]. ترجمهٔ‌فارسی احیاءالعلوم‌غزالی‌محتملا مکتوب در قرن ۱۳ یا ۱۴ میلادی[۱۳]، جوامع‌الحکایات نسخهٔ کتابخانهٔ انستیتوی شرق‌شناسی لنین‌گراد[۱۴] . ونیز نسخهٔ خطی قرآن‌مجید همراه باترجمهٔ‌فارسی وترکی[۱۵] که‌این طرزنگارش درکلمات عربی وفارسی‌وترکی آن هرسه بچشم می‌خورد .

۴- می‌دانیم موقعی‌که کاف یا گاف‌در آخر کلمه‌ای قرار بگیرند ویا بتنهایی نوشته‌شوند ، علامتی چون همزه(ء) درروی این دوحرف می‌گذارند (ك ، گ). درنسخهٔ مورد بحث ، این نشانه که به همزه می‌ماند ، درکنار حرف‌کاف وگاف بهنگامی‌که این دوحرف دروسط‌کلمه قرارمیگیرندنیزنوشته شده‌است. نمونه‌هایی از این طرز کتابت عبارتست از :

نیکٔست ۲b ، آنکٔهی = آنگٔپی ۲b ، بکٔف ۴b ، کٔو ۶b .

۵- کتابت «فاءاعجمی» بشکل «ڤ»[۱۶] از جمله نشانه‌های رسم‌الخط نسخه‌های قدیمی فارسی‌است . دراین کتاب نیزکلمات :

لعل‌ڤام ۸۷b ، یاڤه‌گوی ۴۸b

بااین رسم‌الخط نوشته‌شده‌است .

۶- دیگر از اختصاصات رسم‌الخط نسخهٔ اختیارات عبارتست از: نوشتن‌حرفهای «پ» و «چ» بایك‌نقطه ، وبندرت دربعضی ازکلمات با سه‌نقطه مانند: پـٓری b ۳۸ ، پـٓر b ۷۶ ، چار a ۹۸ ، چپ a ۴۰ ؛ نوشتن حرف «گ» و «ژ» همه جا بشکل «ك» و «ز» ؛ قراردادن سه‌نقطه درزیرحرف «س» مراعات قاعدهٔ ذال فارسی در تمام موارد ، و اتصال کلمات «که» و «چه»

دربرخی ازموارد به کلمهٔ بعد مانند: جباید=چه باید a ۸۵ ، کباشد=که باشد a ۸۵ .

اهمیت دیگر این نسخه درآنست که اکثر کلمات درآن با اِعراب نوشته شده‌است و چنانکه می‌دانیم نسخه‌های خطیِ قدیمیِ فارسی که تاریخ کتابتشان حداکثر بقرن هفتم وهشتم هجری می‌رسد ازاین مزیت برخوردارند.

مواردی که تلفظ کاتب یاناظم نسخهٔ اختیارات باطرز تلفظ امروزما اختلاف دارد بدین قرار است:

خُو: برروی کلماتی که با «خو» =xw (وباصطلاح متأخران: واو معدوله) شروع می‌شود، ضمه‌ای افزوده‌است واین طرزکتابت ازاین حقیقت حکایت می‌کند که این کلمات، برخلاف تلفظ امروز با «خا» و«خی» درکلماتی نظیر: خواب وخویش وامثال آن تلفظ نمی‌شده‌است: خُواب b ۳۷ ، خُوار b ۳۸ ، خُواستاری b ۳۳ ، خُواستن b ٤ ، خُواهی a ٥ ، خُواه، خُواهد ، خُواست a ٦ ، مخُواه a ۷ ، نکوخُواه a ۳٤ ، بَخُواه a ۷۹ ، خُوان (بمعنی سفره) a ۸۰ ، خُواننده b ۲۱ ، خُویشتن b ۱ ، خُویش a ۲۲ .

فتحه بجای کسره: الف- بی‌استثناء حرف پیش‌ازهاء غیرملفوظ در کلمات فارسی یاعربی مفتوح تلفظ می‌شده‌است مانند: چمانَه ،کرانَه ، زبانَه ، a ۸ ، معاشرَه ، مذاکرَه ، مصادرَه b ۷ ، زهرَه ، بهرَه ، مهرَه ، چهرَه a ۹، بادَه b ۲٥ ، همَه b ۲٥ ، عربدَه ، خاصَه ، سایَه b ۳۲ ، ایستادَه ، پیالَه، جامَه b ۳۳ ، شادمانَه ، میانَه،مغانَه ، یگانَه b ٥٦ ، نهُفتَه ، گفتَه ، شکُفتَه، خفُتَه a ۹۳، قطعَه b ۱ ، مقارنَه b ۱ .

ب- باءاضافه همه‌جامفتوح است مانند: بَمی (به+می) b ۱، بَدستوری a ۲ ، بَمهمانی a ۲ ،بَطریق a ۲ ، بَلقای b ۲ ، بَهَریك b ۳ ، بَکف b ٤ ، بَروز

۶b ، بَدان (به+آن) ۲۷ b ، بَشَرط ، بَیکباره a ۴۹ .

ج- باء تاکید نیز مفتوح‌است : بَستان b ۱ ، بَرَوده a ۲ ، بَخُوان a۳۳، بَخُواه a ۵۸ ، بَکُن a۶۷ ، بَفْرست a ۷۵ ، بَفروش b ۸۷ . دریك مورد نیز باء تاکید مکسوراست : بِنِه b ۴۰ .

د- اَتش a ۶۹ ، اَبله (=آبله) a ۳۹ ، ازپَی a ، پیاپَی a ۶۵ ، پَیغام a۷۵، چَهره b ۳۸ ، شَشم (=شِشُم) b ۶ ، شَکر a ۴ ، کَیوان b ۶ ، لاغَر b ۴۴ ، مَی (بمعنی باده) b ۱ ، نَرخ b ۷۹ ، وَی a ۲ ، وَرا b ۱۹ ، هَژدَهم b ۴ ، هَفدَهم b۴، هَنگام b ۱ ، یَکی a۲ .

فتحه بجای ضمه : الف- اعداد ترتیبی مختوم به«ـُم» برخلاف امروز با «ـَم» تلفظ می‌شده‌اند : یَکَم ۵ ، دوَم ، سِیَم ، چهارَم پنجَم ، شَشَم ، هفْتَم ، هشْتَم ، نُهَم ، دَهَم ، یازدَهَم ، دُوازدَهم ...

ب- مردم‌آزردن b ۸۰ .

ضمه بجای فتحه : تُوان a ۴۶ ، نَتُوان b ۴۸ ، تُوانگری b ۶۰ ، جُوال ۶۷b ، جُوانمردی b ۲ ، جُوانان b۱۷ ، جُوان b ۵۳ ، دُبیر b ۳۴ ، دُرویش ۲۲ b ، دُوازدَهم a ۳ ، سُواری b ۱۶ ، گُزند b۷۴ ، نکُوهیده b۶۸ ، نُماید ۷۳ a ، هُزینه a۹۷ .

ضمه بجای کسره : چُنان a ۵ ، هم‌چُنین b ۲۷ .

کسره بجای فتحه : الف- حرف پیش ازضمایر متصل عموماً مکسور است : کزانِت b۵ ، وَرِت (و+ار+ت) a۲۵ ، کِش (که+ش) a۱۰، کِت (که+ت) ۸b ، بایدِت a ۳۰ ، عقلِت a ۵۰ ، چشمِش b ۵۹، دورانِش، سانِش، فرمانِش ایمانِش b۵۵ .



صفحهٔ اول نسخهٔ خطی اختیارات منظوم

صفحهٔ آخر نسخهٔ خطی اختیارات منظوم

ب - دریغ ۹۹ b .

تلفظ چند کلمهٔ دیگر نیز در این نسخه قابل توجه است: خُوَر (=خورشید) ۴۹ b - که باکلمات: یکسر، ساغر، دیگر- وخور (فعل امر ازخوردن) ۲۰a که باکلمات: سفر، شر، حضر قافیه شده است. سَخُن ۲۵b ، کُهُن ۳b ، کَهُن ۶۳b، ۷۶b، خُوش، خُوش (با دوضبط) ۳۰b - شُمُر (فعل امر ازشمردن ۵۲ - عِطر ۶۱a .

بعلاوه درکتابت بعضی ازکلمات درقیاس باکتابت آنها درقرون اخیر حرفی زائد نوشته شده است: چونان کجا=چنانکه ۱۵b ، ۳۱a ، چونان، چونین ۱۰۰ b ، چونانك ۲۶b، اومید ۳۸b، اوفتادن ۶b ، اوستاد ۴۱b ، آشکاره ۴۰ b ، آشکاره کردن ۴۸b ، ازیراك ۷۳b ، بازارگانی ۱b .

درچند کلمه نیز حرفی به حرفی دیگربدل شده است مانند: لاژورد (=لاجورد) ۳۰ a ، یافه گوی (=یاوه گوی) ۳۲ a ، بیران (=ویران) ۸۳a ، ایچ (=هیچ) ۴۸b ، ایچ گونه ۶۳b ، دوتو (آن شخص را که پشت دوتوباشد) ۸۲b.

اهم اختصاصات دستوری نسخهٔ مورد بحث که حکایت ازکهنگی متن می کند باختصار عبارتست از: جمع بستن کلمات غم، انده و فرهنگ بشکل غمان ۶۵a ، اندهان ۲b ، فرهنگان (خداوندان فرهنگان) ۷۸b . جمع بستن کلمات جمع عربی: مجاریها ۲۳a . بکاربردن کلمهٔ جمع «رخان» ۳۰ a . هردوان ۲۰ b . کاف تصغیر: روزك ۷۷ b . کثرت استعمال ضمایر متصل: کش ۷b ، کیت ۸b ، آنت ۱۲ b ، ارت (ار + ت) ۱۵b ، آنچت ۴۸a ، میانتان ۴۱a ، چت (چه+ت) ۶۲ a ، همت (هم+ت) ۹۸b . ضمیر او برای غیرعاقل ۲۶a . صفت مؤنث برای موصوف فارسی: اوستاد عاقله ۴۱ b، زنان مطربه ۲۲a. سخت بصورت قیدکیفیت (سخت پسندیده است) ۳۷b. بَوَده ۷۴a ، بوند ۲۷b و ۶۷a ازمصدر بودن. فعلهای پیشاوندی: برخواندن ۶۸ b، فروکردن ۶۶، برپاشیدن ۸۴b،درپذیرفتن ۶۲b، دررسیدن

۳۷a، درخواستن ۶۲a، فرونشستن ۵۱a، برگرفتن ۶۶a، برآمدن ۱۳a، برزدن ۲b، درگذشتن ۴a و... همی بجای می ۵۲a و ۶۶a. فعلهای مرکب نهاده داشتن ۹۸a. وبسته کردن ۷۳a. باء تأکید پیش از جزء اول فعل مرکب: بعادت کن ۴a. مفعول بواسطه (متمم) بادوحرف اضافه: به‌ثور اندر ۲a، به‌ثور در ۲b، به‌ثور درون ۸b، به‌برج جوزا در ۱a، به‌حرب وبه‌صید اندرون ۳۴a، به‌بزم درون ۷۴a، به‌دل بر ۸۰a. مفعول بی‌واسطه با «مر»: مر آنرا سپار ۲۰b. ادغام حرفهای متشابه: دوستر ۱۷b. «نه» بجای «نا»: نه‌معمور ۹۱b. «را» بمعنی «برای» (دوای درد غمانرا بخرمی می‌خور) ۲۷b. یاء مصدری درآخر کلمات عربی: بخیلی، لئیمی ۸۴b، رییسی ۳۴a. ونیز استعمال حرف اضافه «در» و «اندر» به هردو شکل ۱b.

تأثیر زبان عربی دراین کتاب بصورتهای زیرین دیده می‌شود: استعمال جمعهای مکسر: اصحاب قلم، اشراف، کبار، صغار ۳۰b، املاك ۸۲a، معانی ۱b، هیاکل ۳b، نقط ۴b، حیل، انجم، افلاك ۷a. جمع مؤنث سالم: آلات ۲b، حرکات، سکرات ۳b. کلمات تنوین‌دار: خصوصاً ۴a، اصلا ۵۸b. ترکیبات وجمله‌های کوتاه عربی درچندمورد: عن قریب ۳۷a، علی‌الخصوص ۶۵a، مُدِ من الخمر ۷۱b، لاخیر فیه ۲۷b. ذکر این موضوع لازم بنظر می‌رسد که دراین نسخه کلمات مهجور عربی بیشتر دربرخی از قطعات بعنوان قافیه بکاررفته‌است: هیاکل، متشاکل، آجل، مداخل ۹۵b، صاعد فواید، قصاید، قاید ۹۸a، رمز، همز، جمز، غمز ۹۷b، علوم، بوم، ثومِ، رسوم ۱۲b، مقابله، مزایله، مفاصله، معامله ۴۴b، اعظم، ضیغم، اهیم، خاتم، ۵۲b، جاریه، زاویه، هاویه، باطیه ۸۸b.

موضوع قابل توجه دیگر که نشان می‌دهد این نسخه درشمار آثار نسبةً قدیمی منظوم فارسی است، کثرت لغات وترکیبات کهنه وکم استعمال فارسی درآنست مانند:

آب‌رخ

با بتی خرشیدچهر آب‌رخ خودرا بهمی

در زمین آرزو گستاخ تخم لهوکار5a

آذین : زینت ، آرایش .

در قوس چو تثلیث فتد مه را باخور

برچرخ چوبودست مه و خور را آذین72a

آمیغ : آمیخته، درترکیب «نشاط‌آمیغ» .

گفتن آنك ابتدا و سفر باعمارت بود نشاط آمیغ99b

الفغده

وین باده بدان ده که بدست آمده باشدش

بی‌رنج زالفغدهٔ غیری بخوشی گنج 26b

بریشم ،مخفف : ابریشم بمعنی نوعی از آلات موسیقی .

تو آنکسی را کاصلاح اسلحه داند

برآنکسی بگزین کو زند بریشم ورود10b

بلمه : ریش‌انبوه .

آنکسی را ده‌سه‌گانی جور کوبلمه بود

زآنك ازبلمه نیاید جز حماقت هیچ کار81a

تنبل : نیرنگ ، افسون ، حیله ، مکر .

چون‌فتد درثورمه مریخ درعقرب‌مترس

دروی ازنیرنگ وزرق وتنبل ومکروحیل7a

چارپاره : یك‌جفت زنگ رقاصی، یکی از آلات موسیقی

وآنرا دهی شراب که داند زدن بصنعت

باساز اوستادان دررقص چار پاره103b

چغانه : یکی ازآلات موسیقی .

آنرا ده از میان حریفان به جَور باده
کو نیک‌تر زنـد زهمه مطربان چغانه17b

چمانه : صراحی ، پیالهٔ شراب .
تاجمله بازخوردن و دادن بدان حریف
کار تو با پیاله و جـام و چمانـه‌است8a

خنج : سود ، نفع ، شادی ، طرب .
گرباشد میلت بسوی باده خریـدن
ازبهر سفرکردن اند ه دهدت خَنج26b
گاه تعلیم و جامه نو کردن کین و آنت دهد بنیکی خنج45b

دشمن‌رویی
پس بدشمن رویی ازساقی یکی ساغربخواه
وآنکسی را ده که‌باشد دوستانرا غمگسار88b

دل‌آویز
چون ازسفروآنچه بدین هردوسه ماند
کاندر وی ازینها نشود روح دل آویـز98b

دند : احمق ، کودن .
مختار دان بخوردن داروها دانا ودند وزیرك وابله را23b

دوستگانی : پیالهٔ پرشراب که‌کسی درنوبت خود ازروی محبت‌وصفا به‌دیگری دهد .
این‌جور و دوستگانی آنرا ده کو زشت‌تربود به‌رخ و چهره9a
رانین : شلوار ، زرهی که درروز جنگ بدان رانها رامی‌پوشاندند.

شخصی زحریفان بگزین وز سر بازیش

برپشت نشین کرده برون موزه ورانین۵۳a

زادمردی : جوانمردی، آزادمردی .

وربایدت که یارشوی بانشاط و لهو

شو جفت زادمردی وزبخل باش دور۳۰a

زی

چون بود مه به‌جدی دروقتی که برد زهره رخت زی‌سرطان۸۳b

سپنج

چون بحمام رفتن و جستن پسرودختر از برای سپنج۴۵b

ستنبه : زشت، کریه .

چو تربیع زحل افتد قمررا به‌دلو اندر زگردونِ ستنبه۸۹a

سکره‌بازی

ازبهر قمع کردن آن کو بودبدین ره

می‌ده بدان‌که فاش بود در سکرّه‌بازی۱۰۲a

سگانه: جام و پیاله شراب ، اقسام ثلاثه

پس‌جوروسگانه بدان‌کسی‌ده کت رای بودازسخی‌وازدون۲۲a

سه‌گانی

سه‌گانی‌جوررا ازراه خصمی بدانکس‌ده‌که‌گوهرنیستش‌پاک۷۹a

شاخ‌شانه زدن :

وگرنه آنکسی‌را ده که داند زدن در مجلس ما شاخ‌شانه۱۰۲a

شب‌بازی

یانه بدان دهی که بشب‌بازی از حریفان

بر اسب چابکی نبود کس چنو سواره۱۰۳b

شراب پنج‌گانه

پس آنرا ده شراب پنج‌گانه   که بگذشته بودسالش زپنجاه 21b

شِکَنْبه

ازین جمع حریفان بی‌درنگی   بدان ده می که اوباشد شکنبه 89a

کامه : مراد ، آرزو .

به‌باز هوا صید کن کبک کامه   که تاازپیِ آن نمانی‌تو مرهون 100b

گریغ : گریز ، فرار .

به‌معربد سپار وخوش بنشین   ساغری باده از برای گریغ 99b

لخت : گرز ، عمود .

یا ده بدآنکسی که سبک‌تر بودش نام

یا ده بدآنکسی که گران‌تر بودش لخت 93b

می‌مغانه : باده‌ای که مغان وزردشتیان فراهم سازند .

چون ساختن کیمیا و کردن   تدبیرِ امورِ می‌مُغانه 56b

ورج : قدر ، مرتبه ، شأن وشوکت .

اگرخواهی که‌یابی جاهِ خسرو   وگرخواهی که‌بینی ورج جمشید 32b

هنگ : فهم ، ادراک ، هوش ، وقار

چون مه به‌حوت باشد و کیوان به‌سنبله

دارد میانه از ره فرهنگ مردِ هنگ 101b

این چندلغت وترکیب را بعنوان مثال باذکر شاهد عرض کردم ، اما اگر بخواهم دیگرلغات وترکیبات قابل ملاحظه‌ای را که دراین نسخه‌آمده است بدین ترتیب ذکرکنم ، سخن بدرازا خواهدکشید . بدین جهت ذیلا برخی دیگر از کلمات مذکور دراین کتاب‌را بی‌ذکر مثال بعرض می‌رسانم :

آتش نشانیدن ، آسمانـه ، آهنگ ، ازپیِ ، ازدرِ ، الفنج ، انبازی ، انده‌گنان ،

ایدون، بآیین، بازارگانی، بازی‌گر، بازی‌گری، بام‌وبوم، بایستن، بداندیش، بدست‌کـردن ،بدگوهر، برکرانه‌راندن، بسامان، بسته‌میان، بسیارمـوی، بناافکندن، بنا نهادن، بنواشدن، به‌روزی، بویا، بی‌چون، بی‌سنگ،بی‌فسانه، بیگانه‌طبع، بی‌گه‌خیز، بی‌هشانه، پای کوبان، پای‌کوبیدن، پرهیزیدن، پور، پوییدن ، پیراستن، تك‌وپوی، تن‌آسانی، جادو، جگرخوردن، چشم‌وگوش نهادن ، چنان چون، خاییدن، خجسته، خداوند (ـسلاح) ، خرشید چهر، خسته، خطرکردن، خنیاگر، خنیاگری ، خودکامه، خیره‌رویی، داد ازکسی ستدن، داد دادن، دادار، دانستن(=توانستن) ، دبیر، درخـور، درخورد، دستوری، درزمان، دل‌آویزی، دل‌افروزی، دواکردن، دهقان(بمعنی‌متداول درقرن سوم وچهارم هجـری) ، دوروی ، رگ‌زدن ، روایی ، زن‌کردن ، زیبـد ، ژاژخـای ، ساتگین ، سان ، ستیزیـدن ، سخاگستر ، سختن ، سرخ‌رویی، سره، سزیدن، سگالش، سگالیدن، شایستن،شبان‌روز،شست (=دام)، شمار(علم ـ) ، شناسنده، شیرشکر،طرب‌زای ، طیبت‌گر ، غمگسار ، فـرّ، فراهم‌آوردن، فرهنگ، فسون، فلك‌پیمای، قفاخـوردن، کجا (=که)، کران‌گرفتن، کرانه، کردار، کژی‌جستن، کین‌توزی، گر(=یا)، گرایدن،گـرم، گستریده، گسیل‌کردن، لعل‌سان، لعل‌فام، مانستن، مانده، مردمی، موزه، مه‌وش، مهی، مهین، میغ،نام‌بردار، نام‌وننگ، نایی(=نی‌زن)، نگون،نیوشیدن، هرزه‌کار، هنری‌مردم، همیدون .

بجز مطالبی که دربارهٔ قدمت کتاب مورد بحث، بعرض رسانیدم ذکر چند موضوع دیگر نیز دراین‌باب بی‌فایده‌نیست :

۱ـ اشاره به‌برخی ازقهرمانان حماسی وپادشاهان کیانی :

اگرخواهی که برتخت سعادت   شوی از خرمی مانند جمشید۶۱b
پس‌آنگاهی بدو ده می‌زبهرخوردن ودادن
کـه رستم‌را ندانـد بـرد الا بارهٔ رستم۷۱b

۲ـ بکاربردن کلمهٔ «کیان» بمعنی «شاهان» درچندمورد :

گرت رای افتد کـه آبادان‌کنی درخرمی

مر زمینهای طرب را چون کیان باستان۴۰a

۳ـ استعمال کامهٔ «دهقان» ، نه‌بمعنی زارع وکشاورز ، بلکه بمعنی طبقهٔ‌محترمی‌که در قرون‌اولیه‌اسلامی‌درخراسان وماوراءالنهر می‌زیسته‌اند وفی‌المثل فردوسی‌نیز ازاین طبقه بوده‌است :

بل شاید از ریاست و دهقانی آشکارا

راندن حدیث ونیک‌بودهرچه زان‌بگویی۸۴b

در دلو چو با مهر فتد مـه را تثلیث

حـاجت مطلب از عـلما و ز دهاقین۹۱a

مـر دیـدن پیـران و دهـاقین را

مختـار شنـاس‌سیـرت و سانِش۵۳b

پس از سرشادی و نشاط وطرب ولهو

آنـرا ده‌می کوبود از جمع دهـاقین ۷۲a

٤ـ نام بعضی‌از برجها وکواکب به فارسی نیزذکر شده‌است :

خرچنگ = سرطان۲٦a ، ناهید = زهره۲۸a ، کیوان = زحل ٦b، بهرام = مریخ b ٥ ، تیر = عطارد٦a ، زاوش۱۰ a ،زوش a ٤ = مشتری، دوپیکر = جوزا٧٤a ، کمان = قوس٧٤a ، برجیس = مشتری ۷۰ a ، هور ٥٩b ، مهر۸b ، خورشید ۱۰۰ b،خرشید۲۸ a، خور ۲b ، آفتاب۲٦ a = شمس .

یادداشتها :

۱ـ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ، جلد هشتم ، تألیف : احمد گلچین معانی ، صفحات ۱٤ تا ۱۸ ، سال ۱۳۵۰ .فاضل محترم آقای گلچین معانی این نسخه را «اختیارات منظوم» نامیده و ضمن ذکر عناوین قطعات سی‌وشش‌گانه مربوط به‌هربرج ، و نُه قطعه چهاربیتی از اشعار کتاب ، نوشته‌اند نسخه متعلق به‌اوایل قرن هفتم و اشعار از قرن پنجم و ششم هجری‌است .

مشخصات نسخهٔ خطی به‌نقل از فهرست مذکور : خط نسخ ، تحریر حدود اوایل قرن هفتم هجری ، کاغذ حنایی سمرقندی و مجدول ، دوایر و عناوین به‌شنگرف ، ۱۰ س ، اندازهٔ جدول ۱٤×۱۷/۸ ، یك‌صدوچهار برگ ۱۹/۵×۲۷/۳ ، جلد تیماج ضربی ترنج‌دار، واقف نادرشاه افشار ، تاریخ وقف ۱۱٤۵ .

۲ـ دوست‌دانشمند آقای محمدتقی‌دانش‌پژوه به‌بنده راهنمایی‌کردندکه نسخهٔ‌موردبحث‌را با نسخهٔ‌خطی‌اختیارات‌منظوم‌منسوب‌به‌خواجه‌نصیرطوسی‌محفوظ درکتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه‌تهران مقابله کنم . در مشهد برای دسترسی به‌این نسخه ، از راهنمایی دوست فاضل آقای گلچین معانی استفاده کردم و پس از مراجعه بدان معلوم گردید که نسخهٔ اختیارات منظوم منسوب به‌خواجه‌نصیرطوسی بهیچ‌وجه شباهتی بانسخهٔ اختیارات منظوم کتابخانهٔ آستان‌قدس ندارد . مشخصات نوزده نسخه خطی‌از اختیارات منسوب به‌خواجه‌نصیرطوسی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ، جلد یکم ، تألیف‌احمد منزوی زیر عنوان : اختیارات مسیر قمر = اختیارات المهمات آمده‌است . نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه در جُنگی قدیمی بشمارهٔ ۲٤٤۹ که احتمالاً در قرن هفتم یا هشتم هجری کتابت شده مذکوراست . این جنگ در سال ۱۳٤۳ بهمت آقای حبیب یغمائی به‌نام «نمونهٔ نظم و نثر فارسی از آثار اساتید مقدم» بچاپ رسیده است. نام‌اختیارات‌موردبحث دراین‌مجموعه «مدخل‌منظوم درمعرفت‌تقویم»است. دانشمندمحترم آقای‌حبیب‌یغمائی ناظم‌آنرا بقولی‌خواجه‌نصیرطوسی وبقولی‌دیگرعبدالجبارخجندی دانسته‌اند.

این نسخه مجموعاً مشتمل بر ۳۰۷ بیت‌است که در نسخهٔ چاپی در صفحات ۱۵ تا ۳۲ بچاپ رسیده‌است . آغاز و انجام آن براساس نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران عبارتست از :

آغاز :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

وبه نتوکل و نستعین

مرد دانا سخن ادا نکند   تا بنام حق ابتدا نکند

انجام :

باد از ما درود بر مهتر   هم براصحاب و اهل او یکسر

تم‌المدخل ـ بعون‌الله و حسن توفیقه

علاوه برنسخه‌های نوزده‌گانه مذکور در فوق ، در فهرست منزوی دوکتاب دیگر نیز به‌نام «اختیارات منظوم ، ناشناخته‌ها» آمده‌است که اولی ٤٩ بیت دارد و دومی براساس آنچه در فهرست نوشته شده‌است باحتمال قوی بخشی از اختیارات منظوم منسوب به‌خواجه نصیر طوسی است زیرا آغاز آن :

چون بود در بروج ثابته ماه   جامه ببریدن اختیار مخواه

منطبق‌است با نخستین بیت از «جامه‌بریدن» اختیارات منسوب به‌خواجه‌نصیر طوسی در صفحهٔ ۲۵ چاپ آقای حبیب یغمائی .

۳ و ٤ـ التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ، باتصحیح و مقدمه و شرح وحواشی : جلال همائی ، تهران ۱۳۱۸ . بترتیب صفحات ۳۱۶ و ۵۳۸ .

۵ـ از جمله رك . چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی : اما دبیر و شاعر و منجم و طبیب از خواص پادشاهند . ص۱۸ ، بکوشش : دکتر محمد معین ، چاپ ۱۳۳۳ ، تهران .

٦ـ کتاب‌الابنیه عن‌حقایق‌الادویه ، ابومنصور موفق‌بن علی‌الهروی ، مکتوب بسال ٤٤۷ هـ. ق. به‌خط اسدی طوسی ، کتابخانهٔ عمومی وین بشمارهٔ A. F. 340 .

۷ـ هدایةالمتعلمین فی‌الطب ، ابوبکر ربیع‌بن احمدالاخوینی‌البخاری ، کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد ، انگلستان ، بشمارهٔ Ms. Pers. C. 37 .

۸ـ بخشی از تفسیر سورآبادی ، کتابخانهٔ ایندیاآفیس ، لندن، بشمارهٔ ۳۸۴۰ .

۹ـ تفسیر بصائر ، نسخهٔ انستیتوی شرق‌شناسی لنین‌گراد، شمارهٔ C - 1409

۱۰ـ وك . زیرنوپس شمارهٔ ۵ .

۱۱ـ کیمیای سعادت ، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، بشمارهٔ Add. 25026 .

۱۲ـ دیوان خاقانی ، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، بشمارهٔ Or. 7942 .

۱۳ـ ترجمهٔ فارسی احیاءالعلوم‌الدین غزالی ، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، بشمارهٔ Or. 8194 .

۱۴ـ جوامع‌الحکایات، نسخهٔ انستیتوی شرق‌شناسی لنین‌گراد ، شمارهٔ D - 327

۱۵ـ قرآن باترجمه فارسی و ترکی ، محتملاً از قرن ۱۴ یا ۱۵ میلادی ، کتابخانهٔ John Rylands ، منچستر ، انگلستان ، نسخهٔ شمارهٔ Cod . 760 - 773

۱۶ـ تحول تلفظ کلمات فارسی در دورهٔ اسلامی ، نوشتهٔ : جلال متینی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد، شمارهٔ دوم، سال هفتم ، ص۲۷۷ و ۲۷۸ .

فهرست انتشارات دانشگاه پهلوی

شماره کتاب	نام کتاب	مؤلف	قیمت بریال
	جامع نسخ حافظ	مسعود فرزاد	۵۶۰
۱	پزشکان نامی پارس	دکتر محمدتقی میر	۱۱۰
۲	اصول ومبانی تعاون	دکتر هوشنگ نهاوندی-چاپ دوم	۸۵
۳	EXPERIMENTAL BIOCHEMISTRY VOL. 1	دکتر محمدعلی قلمبر	۲۵۰-۲۱۰
۴	نشانه‌شناسی درطب اطفال	دکتر رضا قریب	۱۱۰
۵	پرستاری روانی	ترجمه دکتر علی‌اکبر حسینی	۱۴۰-۱۷۰
۶	پنج گفتار	استادان دانشگاه پهلوی	۶۰
۷	تفکر خلاق	دکتر علی‌اکبر حسینی	۹۰-۱۱۰
۸	پایتخت‌های شاهنشاهان هخامنشی	علی سامی	۲۱۰
۹	ششدانگی (چاپ دوم)	دکتر اسماعیل عجمی	۷۰
۱۰	سه گفتار	استادان دانشگاه پهلوی	۵۰
۱۱	مفسران شیعه	دکتر محمد شفیعی	۱۱۰
۱۲	جغرافیای جهان سوم	دکتر رسول کلاهی	۱۱۰
۱۳	حافظ صحت کلمات واصالت غزلها الف تا ز	مسعود فرزاد	۳۲۰
۱۴	جمعیت وجامعه	ترجمه اسدالله معزی	۸۵
۱۵	کینز	ترجمه دکتر هوشنگ نهاوندی	۷۰
۱۶	تحولات سازمان مالی متحد	دکتر هوشنگ مقتدر	۱۱۰
۱۷	اقتصاد حمل و نقل درتوسعه برنامه‌ها	ترجمه ابوالحسن بهنیاء	۱۲۵
۱۸	ترجمه چهاراثر از صادق هدایت آلمانی	ترجمه دورا اسمودا	۷۰
۱۹	کورش بزرگ	ع - شاپور شهبازی	۲۵۰
۲۰	موسیقی برای همه (جلداول)	عزیز شعبانی	۷۰
۲۱	تفسیر الکتروکاردیوگرام	دکتر علی‌محمد هنجنی	۳۵۰
۲۲	کنفرانس ریاضی دانان		۱۴۰
۲۳	حافظ - صحت کلمات و اصالت غزلها س تا ی	مسعود فرزاد	۴۲۰
۲۴	قانونچه	ترجمه وتحشیه دکتر محمدتقی میر	۱۴۰
۲۵	موسیقی برای همه (جلد دوم)	عزیز شعبانی	۲۱۰
۲۶	جهانداری داریوش بزرگ	ع - شاپور شهبازی	۱۸۰
۲۷	تعاون (چاپ دوم)	دکتر حسن پور افضل بهاءالدین نجفی	۱۴۰
۲۸	تکنولوژی فضا	دکتر علی سبزواری	۱۴۰

شماره کتاب	نام کتاب	مؤلف	قیمت بریال
۲۹	یك شاهزاده هخامنشی	ع- شاپور شهبازی	۱۴۰
۳۰	موزه‌های جهان و آثارهنری ایران	سعید نژند - علی‌اصغر پروینی	۵۰
۳۱	مسجد جامع عتیق	تألیف ویلبرت	۲۵۰
۳۲	حافظ - قصائد وقطعات رباعیات ومثنویات	مسعود فرزاد	۲۱۰
۳۳	روش مسیربحرانی C-P-M دربرنامه‌ریزی مدیریت ساختمان	ترجمه دکتررضا رازانی	۲۴۰
۳۴	تمدنهای پیش‌ازتاریخ (چاپ دوم)	دکترحسن خوب‌نظر	۱۷۵-۲۰۵
۳۵	معرفی خطوط عربی درایران	یوسف غلام	۱۶۰
۳۶	یادگیری ورفتار	ترجمه‌دکترمهریارودکترشاپوریان	۱۵۰
۳۷	اصلاحات ارضی وواحدهای دسته‌جمعی تولیدکشاورزی	دکتر حسن پورافضل- مهندس بهاءالدین نجفی	۱۵۰
۳۸	مکتب روانکاوی ملانی‌کلاین	ترجمه احمد اردوبادی	۱۲۰
۳۹	تاریخ ادبیات فارسی	دکتر رضازاده شفق	۳۷۰
۴۰	محاسبه وحل‌مسئله درشیمی آنالتیك	دکتر علی معصومی دکتر محمد ادریسی	۱۲۰
۴۱	۴۴۶ پادشاه ایران (بزبان‌انگلیسی)	تألیف دونالد ویلبر	۲۴۰
۴۲	روشهای آماری درعلوم رفتاری	دکتر مهریار	۳۰۰
۴۳	EXPERIMENTAL BIOCHEMISTRY VOL-2	دکتر محمدعلی قلمبر	۳۶۰
۴۴	حافظ‌گزارشی ازنیمه‌راه	مسعود فرزاد	۲۸۰-۲۰۰
۴۵	نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنا برحجاریهای تخت‌جمشید گروالدوالزر	ترجمه‌دورا اسمودا-شاپورشهبازی	۲۰۰
۴۶	مقالاتی دربارهٔ زندگی وشعرحافظ	به‌کوشش دکترمنصور رستگار	۲۵۰
۴۷	مقالاتی دربارهٔ زندگی وشعرسعدی	به‌کوشش دکتر منصور رستگار	۲۲۰
۴۸	MIGRATION IN IRAN A Quantitative Approach	دکتر محمد حمصی	۱۵۰
۴۹	اصالت وتوالی ادبیات درغزلهای حافظ (الف - ب - ت - خ)	مسعود فرزاد (زیرچاپ)	
۵۰	فارسی امروز	دکتر جعفر مؤید	۲۴۰
۵۱	بررسی ونقدتشبیهات درشاهنامه فردوسی	تألیف دکترمنصوررستگار	۳۰۰
۵۲	دانشگاه وآموزش وپرورش در جهان امروز		۱۰۰
۵۳	کاردیوگرام قلب (انگلیسی)		۸۰
۵۴	ماگناکارتا (چاپ دوم)	دکتر ابوالحسن دهقان	۲۲۰
۵۵	اصالت وتوالی‌ابیات غزلهای حافظ	مسعود فرزاد	
۵۶	اصول ریاضیات درآمارمقدماتی	دکتر محمدعلی بطحائی	۲۵۰
۵۷	جلداول‌مقالات کنگره تحقیقات ایرانی	دکتر علی اکبر حسینی به‌کوشش محمدعلی صادقیان	

PROCEEDINGS OF THE FOURTH CONGRESS OF IRANIAN STUDIES PAHLAVI UNIVERSITY

September 1973

odited dy

M. H. Eskandari

held under the auspices of the

Pahlavi University